بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

کتاب الصلوة وبعد چون مرحوم حجة الاسلام اعلی الله مقامه فی دار السلام کتاب تحفة الابرار را در احکام صلوة یومیه تألیف
وتصنیف فرموده این حقیر را خواستن آن بود که اکثر را ترجمه از عین عبارات آن بزرگوار همان را ایراد نماید
و در بعضی جاها تغییری که لازم بود اقتصار بقدر لزوم نماید و مرتب گردانیدم این کتاب را بر مقدمه و چند باب
و خاتمه و هر یک از ابواب مشتمل است بر چند فصل [illegible] مقدمه در بیان چند مطلب است مطلب اول
در فضیلت نماز است بدانکه بمضمون کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرض از [illegible] وجود بنی آدم
در بوستان سرای این وادی پرمحن و الم [illegible] مگر تحصیل معرفت و عبادت جناب احدیت [illegible] و بمعانی
مفهوم حدیث [illegible] الدنیا مزرعة الآخرة قرار این سرای [illegible] دار قرار [illegible]
[illegible] در آن مرتب اعمال بود که مرجع درجات و باعث استحقاق [illegible] بلکه حضرت
[illegible] در دار قرار [illegible] عقول قاصره [illegible] اعمال [illegible] فلذا جناب
[illegible] عظمته [illegible] و عطوفت [illegible] توسط انبیاء و رسل [illegible] هدایت و ارشاد [illegible]
اعمالیکه [illegible] دار قرار و باعث [illegible] زوال است [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] جلیله [illegible] عرض [illegible]
[illegible] عظیمه [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اطلاق [illegible] با اشتراک [illegible]
تفاوت [illegible] در فضیلت اشرف از همه نماز است که فوق کل [illegible] و سعادات [illegible]
[illegible] است [illegible] باعث استحقاق [illegible] قبول [illegible] است [illegible]
از ارکان دین [illegible] حضرت [illegible] نماز است اذا قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها
[illegible] الفقیه عن مولینا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سائر عمله واذا ردت علیه رد
علیه سائر عمله [illegible] اول
[illegible] سؤال از اعمال نماز بنده است [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] که بعد از مقبولیت نماز [illegible] سؤال [illegible]
نماز مقبول [illegible] اعمال مقبول [illegible] مردود [illegible]

قاطبه

بسم الله الرحمن الرحیم

قاطبه [illegible] و احوال او مردود [illegible] بر آن مترتب نمی شود و احادیث در این باب [illegible]
[illegible] است که نماز [illegible] که در حدیث صحیح وارد است که جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد تشریف داشته مردی داخل مسجد شده [illegible] در نماز [illegible] در رکوع و سجود
[illegible] رکوع و سجود [illegible]
[illegible] در کلاه [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] در [illegible]
[illegible] شرایط [illegible] و منافیات [illegible] مجملا بر هر مکلف لازم است که [illegible]
[illegible] اگر [illegible] سؤال [illegible] خلاق متعال جل شأنه [illegible] ترجمه [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] نماز [illegible] حاصل [illegible] نماز [illegible]
[illegible] ذات اقدس [illegible] عالی متعال [illegible]
[illegible] خلاق [illegible]
عبادات [illegible] جمیع [illegible] عباد [illegible]
[illegible] عصر [illegible] حکم [illegible]
متعال [illegible] خلاق [illegible]
[illegible] تقلید [illegible]
[illegible] شوق [illegible] قاطبه [illegible]
[illegible] تکالیف الهیه [illegible] حکم الهیه جل عظمته
[illegible] عدم [illegible] عباد [illegible]
[illegible] الانجاس [illegible] علی [illegible] انبیاء [illegible]
[illegible] عصر [illegible]
جمله [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

از انجا که بر نفوس عاقله مخفی نیست و مخفی نباشد که اکتساب احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام [illegible] باشند تا واسطه فرائض و سنن و اوامر و محارم و [illegible] تکالیف شرعیه عباد و موصل ثواب الهیه جلت عظمته [illegible] باشند و از آنجا که انسان در اوائل سن [illegible] محتاج بوده لا بد است مثل ماکل و ملابس و مشارب و امثال امور معاش الی [illegible] هر یک از اینها را تحصیل است لا جرم نفوس [illegible] تا باشند [illegible] پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین مسائل تکلیفیه خود را مثل از نماز و غیره را اخذ نماید از آیات قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام و اشتغال آنها [illegible] نفوس بایں مطلب [illegible] موجب خلل در انتظام عالم است بلکه این منصب جلیل شریف مطلوب است از جماعتی که [illegible] باشند از فحول العلماء و زکاوت و ورع و تقوی تکلیف دیگران این است که اخذ از انها نموده باشند [illegible] استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت [illegible] نمایند از آنها یا مجتهدین [illegible] که استنباط احکام شرعیه نموده [illegible] از ماخذ و مدارک [illegible] طاقت خود در آن [illegible] که اخذ احکام شرعیه [illegible] تعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بی واسطه [illegible] و اما طریقه احتیاط پس آن در مسائل [illegible] مثل مسائلیکه امر در آن مردد است [illegible] وجوب [illegible] بلکه در جمله کثیره از مسائل عبادات [illegible] زیرا قصد [illegible] را در [illegible] لازم دانسته [illegible] هرگاه امر مردد [illegible] وجوب و استحباب مثل [illegible] باز احتیاط [illegible] زیرا که اگر قصد وجوب [illegible] استحباب باطل است و همچنین قصد وجوب [illegible] عدم علم [illegible] و همچنین هرگاه قصد استحباب [illegible] و اگر قصد [illegible] احتیاط [illegible] قصد [illegible] اول [illegible] صحت [illegible] در صورتیکه اتیان [illegible] قطعی [illegible] تکلیف [illegible] شد و عدم [illegible] تحصیل در جمیع مسائل [illegible] در نماز و قطع [illegible] تکلیف [illegible] پس هرگاه [illegible] سؤال [illegible] که [illegible] این نماز که [illegible] که مطلوب [illegible] احتیاط [illegible] اتیان [illegible] تو [illegible] در بیان [illegible] استعداد و طاقت [illegible] در آن [illegible] این کیفیت [illegible] قطعی [illegible] معقول [illegible] غیر معقول است [illegible] قطعی [illegible] در این مقام [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] انتظام [illegible] تحصیل استعداد [illegible] از کتاب و سنت [illegible] در مبادی و مبانی [illegible] در این وقت تکلیف [illegible] و عدول از تقلید و اتکال [illegible] دوم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت [illegible] دوم در بیان [illegible] نماز تکلیف است در این [illegible] بتکالیف الهیه جلت عظمته [illegible] و استفاده [illegible] از کتاب و سنت [illegible] تکالیف الهیه از ادله شرعیه مطلوب [illegible] از هر فرد از افراد مکلفین [illegible] نماز [illegible] جلیه [illegible] و آن را اجزاء مادیه [illegible] عالم [illegible] اجزاء مادیه و صوریه [illegible] و هر یک از اجزاء مادیه و صوریه [illegible] اصل نماز [illegible] لازم [illegible] قسم [illegible] و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر [illegible] تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل [illegible] و ادعیه [illegible] قبل از قرائت در رکعت اول و تکبیره رکوع [illegible] قبل از [illegible] و تکرار [illegible] ذکر و صلوات [illegible] و اما [illegible] مثل [illegible] در رکوع و سجود [illegible] و طمأنینه [illegible] و اما [illegible] ترتیب [illegible] و اما اجزاء صوریه [illegible] از ترتیب اجزاء [illegible] مثل اجزاء مادیه [illegible] تقدم [illegible] افعال [illegible] و افعال [illegible] اول مثل تقدم تکبیرة الاحرام [illegible] بر قرائت و تقدم قرائت حمد بر سوره و تقدم [illegible] حمد و سوره [illegible] ترتیب [illegible]

واو اول صدریه

که العمل [illegible]

در این موضع [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز که رفع یدین در آنها مستحب است علی الراجح و افضل آن و اتیان تکبیرات
اعم از رفع یدین مع و بی عیب است لیکن افضل بیشتر دائم بعمل است و همچنین رفع یدین در حال قنوت و همچنین و هر کیف
در اجزاء مادیه و صوریه متقومه منقسم میشود بر دو قسم یک قسم آن است که افضل آن نسبت و عاده از جنس افضل با فعال است مثل
تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام در حال تکبیرة الاحرام و همچنین در اجزاء مادیه و تقدم سجود بر رکوع در جزء صوری
و قسم دیگر آن است که حیثیت بین افضل با بیعاده از جنس افضل با افعال است لکن افضل بینها جنس مثل افضل
بقراءة یا قراءة سوره احدی ۱۷ او کلمات که به سند ذکر شده بعد از دخول در جزء مادی یا اتیان بقراءة سوره که مقدم بر فاتحه و تکرار
شد بعد از دخول در رکوع در جزء صوری پس علم بهم این مراتب لابد بر شده است اینها همه امور داخلیه در نماز است و اما امور
خارجه از نماز پس آن نیز بسیار است مثل وضوء و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اما مثل مکان و لباس و طهارت
هر مصلی و لباس او از نجاسات و خلو مکان از نجاسات متعدیه و همچنین اجتناب از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم مطلقا و اجتناب
از جامه حریر محض در حق رجال و همچنین در بعضی از امور مذکوره مثل تکثره میباشد و اما امور معتبره خارجه از نماز نیز منقسم
میشود بر دو قسم قسمی افضل آن در حال افضل نماز است پس تعدد ملاحظه در است مثل آنچه ذکر شد و قسم دیگر آن است که افضل
آن بر حال افضل خارجیت با احتمال نیست مثل اذان و اقامه و بعضی ادعیه ثابته قبل از دخول در نماز و قسم اول هم منقسم
بر دو قسم یک قسم آن است که افضل آن با سایر و عاده از حال افضل نماز است و قسم دیگر جنبات بلکه افضل ...
مرحله افضل نماز است و قسم دیگر جنایت لیکن از آن مراحل یک سر نماز منافیات ... چندی در این حد نیز امید بخش
است که از کتاب اخذ در نماز مرحله بطلان و افضل با تمثال است مثل تکلف و اکل و شرب و تکلم و استقبال امور خارجیه
از نماز که هیچ صورت نماز بعمل آید و جهت بار و عدم استقرار و نحو اینها بعد از آنکه این مطالب دانسته شد عمده مسئله محل
مطلب میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است قطعا و اتیان بنماز بنحوی که خروج از عهده تکلیف بعمل آید موقوف است بعلم
با آنچه معلوم شده از امور داخله و خارجه و غیر اینها و تمام تکلیف از تکلیف سایر آسمان و زمین ثابت و همچنین است اجماعات
علماء از تمسک بحبل ولایت میمنت نظام سید الرسل ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله قاصر و استفاده از آیات قرآنیه
و آثار نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام و ثنائه و التحیه نسبت بهر فرد از افراد مکلفین غیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس معلوم است
مگر آنکه امور معتبره در نماز از قرار آنکه مذکور شد اند شود از شخص عالم با آنها پس اقتدا بعالم از شخص عالم با آن مسائل و جب و لازم
و طاعت مکلفان آن موزون ... با جنبه عمل یا تقلیده عمل متفقان تقلید میکند و آن شخص عالم را خود آن را مجتهد میخوانند اهل
شرع معلوم است و ظاهر است که لا بد از این مطلب بعضی از اخبار که در کتب اصحاب ذکر فرموده اند شبهه ... در بطلان عبادات

مسئله

بسم الله الرحمن الرحیم

مسئله با جهار و تقلید هر یک ... این مطلب اکرم از مطالب مرقومه و سابق ظاهر میشود لکن کلمه اتفاق مطلب
و احکام مرام اکتفا بان نموده انسب است پس میگوئیم اعمالی که شخص در آنکه ... بجای آورد یا با باب و اجبات
است یا با شرایط و اجزاء جهت است یا تک ادعیات مثل تجلیات و ارشاد و القیه و علمیه و نحو اینها پس در اینجا دو مقام است
مقام اول در بطلان نماز که ما خود از آنها و اما مشایل از آن اعمال و اقران میگوئیم همین شخص در موقف حساب در جواب
سؤال سابق میدانم عرض خواهد نمود یا خواهد گفت هر کلمه هر دو بار خود را دیدم جنس عمل از آنها بجای میشد نیست
اخذ کردم یا آنکه نکتب که بر فتم تکلیف دار جنس تعلیم من نمود بعد تکلیف تشرافه کردن و در این مقام متمکن و منصوصات
بلکه استحقاق عقاب در مقابل جنس اعمال اقرب است از استحقاق ثواب ... با آنچه در باب و دانسته شد لازم است
اخذ کردن امور دینیه را از کسی که ایمنی از عذاب عالم بوده باشد پس مکلف به الا سیما این است که اخذ احکام نماید از
استاد صاحب تربیت در این صورت ما خود غیر مکلفی که از او بعمل آید صورت منفرده از آن آرای او است نمیخواهند
کلام که نز اب با استحقاق حساب خلیفة الرحمن علیه السلام تا فرصه و وراثه منسوبه انبیا باشند حکم صریح و معنا ... الله
از در مقبولیکه شده با اجتهاد یا تقلید این اتحاد نمود باشد پس بطلان نماز در حق صحت عمل اهل تکلیف ... کلمات
که در این مقام مشکل است که آیا حکم بطلان مختص است بصورتیکه افضل بعضی امور معتبره در نماز شکی باشد یا عام است
حتی نماز این طایفه محکوم بفساد است اگر مطابق با رأی مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علما تعمیم است و مقتضای است
که در هر حال صورتی ظاهر میشود که بطلان نماز در صورت اخلال بعضی از امور معتبره در صحت نماز ممکن است
که مرجع آنها بیان بوده باشد پس مراد حکم بدون دست بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما در صورت
ثانیه ... ظاهر از کلمات علماست بطلان نماز است که انتفاء تقلیده ... امور دیگر مثل اخلال بعضی امور داخله
تحقیق مقام مقتضی این است که گفته شود نماز که از کسی صادر میشود و منتسبه با جهاد و تقلید نبود خالی از چند صورت ...
اول آن است که افضل کرده باشد ببعضی از امور یکه اعتبار او ثابت است در نماز بالطبق کل فقها خواه افضل ...
از شرایط کرده باشد مثل آنکه افضل کرده باشد وضو یا ببعضی از امور معتبره در وضو یا افضل کرده باشد ببعضی اجزاء
قسم دوم آن است که اتیان بنماز بعمل بنحوی که مانعی بر حکم صحت است در نزد بعضی علما و حکم بفساد نزد بعضی دیگر
آنکه ... از اعمال خود را منتسبه ساخته باشد بتقلید ان اشخاص که ... صحیح شده باشد بلکه با عدم بصیرت ...
عمل از او صادر شده بعد ملاحظه که آن اعمال موافق با فتوی بعضی صحیح بوده ظاهر آن است که این اعمال ... بوده باشد
... هرگاه فرض نمود صحت اعمال در این صورت میگوئیم حکم بصحت یا بجهت اعمال تکلیف است که منشأ او مقدم است

بسم الله الرحمن الرحیم

یا گفته این است که اتفاق امت و کلمات او مطابق شد با آراء بعضی از علما همیشه از این دو وجه بیرون [illegible] حکم العقل نیز ثابت
اما الاول فبالنص والثانی اما بالعقل اما نقل میگویم [illegible] اعتقاد [illegible] از مکلف کفایت میکند در صحت
عمل او به بیان است در قسم اول نیز حکم العقل ثابت شود بلا اشکال اگر اعتبار درانجا نیز ثابت است و حال آنکه بطلان عمل
درانجا مسلم نیست و اما عقل پس میگوییم اعتقاد مکلف شرط نیز در وقتی میتواند شد که دلیل [illegible] باشد بر جواز
اعتبار بر ما [illegible] اعتبار مثل آنکه هرگاه این اعتبار نشده باشد قول مجتهدی در این صورت حکم البطلان [illegible]
[illegible] بر نحو الوجه فی الحقیقه مطابقت [illegible] و اما هرگاه دلیلی [illegible] باشد بر جواز اعتبار
[illegible] وجود آن اعتبار با عدم آن مساوی است مثل آنکه فرض شود [illegible] اعتقاد [illegible]
باشد یا چیزی دیگر مثل آن مجلد اعتقاد [illegible] در صورت [illegible] است که حجت شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال
[illegible] آن اعتقاد [illegible] این است که اعتقاد [illegible] است [illegible] یا مثل آن و دلیل بر جواز
اعتبار مثل آن [illegible] بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانکه [illegible] ظاهر میشود [illegible] عدم دلیل بر عدم جواز
اعتماد کافی نیست بلکه در حکم به عدم جواز اعتبار کافی است [illegible] و اما ثانی یعنی محض مطابقه با رأی مجتهد با عدم علم
مکلف [illegible] است [illegible] در تکالیف الهیه [illegible] اختیار و اراده مکلف [illegible]
[illegible] این است که [illegible] مبنای اعتقاد او [illegible] که اعتبار بر آن صحیح نبود [illegible]
[illegible] که بعضی از علما [illegible] است [illegible]
[illegible] که اتیان عمل [illegible] ثابت و موافقت اعتقاد او [illegible] نه آنکه مبنای عمل او [illegible] و اتیان عمل
که آن مبنای غیر صحیح [illegible] قول [illegible] مطابقه [illegible] با اعتقاد بعضی از مجتهدین [illegible] مجلد ساقط
در صحت عمل [illegible] اتیان عمل [illegible] مبنای [illegible] در صحت کلام
[illegible] تحقق [illegible] کلام محض مطابقه [illegible] با رأی بعضی از مجتهدین [illegible] ساقط [illegible] عمل [illegible]
غیر موجود است [illegible] کلام [illegible] که محض مطابقه [illegible] اراده [illegible] کفایت نمیکند در صحت [illegible] مقام [illegible]
این است که گفته شود که عمل [illegible] اعمال او [illegible] قسم اول است و ثانی عمل او [illegible] ثانی
[illegible] قواعد [illegible] هر دو [illegible] هر دو [illegible] قطعی [illegible]
در قسم اول قطعا [illegible] این است که [illegible] در آن [illegible]

مردود شد

بسم الله الرحمن الرحیم

مردود شد و [illegible] مردود [illegible] اول و [illegible] که محض مطابقه [illegible] است [illegible] عقل [illegible]
[illegible] اول [illegible] بعض [illegible] حکم [illegible] در امور اختیاریه که [illegible] در تکلیف است
[illegible] که اتفاق [illegible] با عدم شعور و اراده [illegible] او [illegible]
[illegible] است که هر دو [illegible] واحد [illegible] عقل [illegible] و اما [illegible]
[illegible] عالم [illegible] اتفاق [illegible] بطلان [illegible] و اما [illegible] اتیان
[illegible] که [illegible] اعتقاد و کل [illegible] از وجهات [illegible] است [illegible]
[illegible] است لکن [illegible] حکم [illegible] در این قسم [illegible] اشکال است بلکه [illegible] در قسم
[illegible] است که در این صورت نیز حکم [illegible] بطلان [illegible] اعتقاد [illegible] در [illegible]
[illegible] است دلیل بر جواز اتکال [illegible] نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است [illegible]
[illegible] مطابقه با رأی [illegible] مطابقه با رأی [illegible] کفایت [illegible] در حکم [illegible]
[illegible] مقام ثانی در [illegible] بطلان [illegible]
[illegible] تقلید [illegible] است [illegible] فقهاء است بلکه [illegible] و اکثر علما [illegible] است در
عدم جواز تقلید [illegible] است [illegible] قدس الله [illegible] فی [illegible]
[illegible] بنابر [illegible] در [illegible] اختیار بلکه [illegible]
[illegible] مجلد [illegible] در این مقام [illegible] نیست
[illegible] در این مقام [illegible] تقلید [illegible] تقلید [illegible] بلکه
[illegible] جایز نیست [illegible]
تقلید [illegible] عدول از قول آن مجتهد [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] است بلکه قول [illegible] تقلید [illegible] و جواز [illegible] ظاهر نیست [illegible]
[illegible] السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت [illegible]
[illegible] قول [illegible] قریب [illegible] و ضعف این قول [illegible]
[illegible] ظاهر است [illegible] تقلید [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] که [illegible] مقام [illegible] کلام [illegible] مقام [illegible] کلام
در این مقام [illegible] در آن است که [illegible] اگر [illegible] تقلید

بسم الله الرحمن الرحیم

لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلاة والسلام اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهد نموده باشد لکن لازم نیست
از خود مجتهد بی‌واسطه اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ می‌تواند نمود چنانکه در عصر ائمه علیهم السلام
نیز چنین بود کل شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام علیه السلام بلکه عرض می‌کردند در این باب اذن صادر شده
که رجوع نمایند بعلماء مثل ابی بصیر الاسدی چنانکه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بسیار میشود که محتاج میشویم در مسائل از که سؤال نمائیم فرمودند سؤال کنید از ابی بصیر الاسدی و همچنین محمد بن
مسلم چنانکه روایت شده از [illegible] ابی یعفور که گفته عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ممکن نمیشود هر ساعت مشرف شدن خدمت شما و می‌آیند از [illegible] سؤال میکنند و نمی‌دانم جواب آنچه را که سؤال میکنند
پس امام جواب فرمودند در چنین حالت سؤال کن از محمد بن مسلم [illegible] مسائل بسیار از والد بزرگوارم [illegible]
اخذ کرده است و همچنین مثل زکریا بن آدم چنانکه روایت شده از [illegible] که گفته عرض کردم خدمت جناب حضرت امام
رضا علیه السلام که منزل من دور است [illegible] نمی‌توانم مشرف شدن خدمت شما مسائل دین خود را از که اخذ کنم
اخذ کنی از زکریا بن آدم که او امین است در امور دین و دنیا و همچنین [illegible] عبدالعزیز بن المهتدی
گفته که عرض کردم خدمت حضرت امام رضا علیه السلام ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را
از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس بن عبدالرحمن [illegible] اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه [illegible] بلکه به واسطه
واحده و وسائط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود در صورتیکه سائل معتقد عدالت واسطه یا وسائط بوده باشد لکن با امکان
سؤال از مجتهد بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی این است تقلید آن
شخص واسطه از مجتهد شده باشد و اما اخذ از کتاب مجتهد یا کتابت مجتهد مثل اینکه کسی در رساله یا [illegible] مسائل
متعدده در طهارت [illegible] حاصل [illegible] مجتهد [illegible] اعتبار بآن [illegible] تواند نمود در صورتیکه
مشخص باشد بخط مجتهد است یا بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد بحث دوم در طریق ثبوت اجتهاد است
[illegible] طریق معرفت مکلف که فلان شخص مجتهد است [illegible] طریق [illegible] اختبار است و اخبار اما اختبار یعنی امتحان
و استعلام کردن [illegible] مختص [illegible] است از علمیه [illegible] فائز برتبه اجتهاد [illegible]
کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف [illegible] مجتهدین بوده باشد بعد از آنکه [illegible] تالیفات و مقالات آن [illegible]
[illegible] او میشود که آن شخص متصف بصفت اجتهاد است [illegible] در این مقام [illegible]
[illegible] ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند [illegible] اعلم [illegible]

الحال

ودر که واسطه متعدد بوده باشد ترجیح [illegible] او ثق [illegible] دو ثق و با امکان سؤال از متعدد [illegible] بواحد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] اول [illegible] مطلب [illegible] در اخبار غیر مجتهد [illegible] متعدد [illegible]

از این قبیل نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس بهتر علم [illegible] است و اما اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد کسی صادر شود
از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بآن میتوان نمود در صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد
بوده باشند بلکه ظاهر این است که اعتبار باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتیکه آن شخص مخبر از اهل بصیرت
باجتهاد بوده باشد کمال اعتبار در صورتی است که آن کس مخبر [illegible] واحد بوده باشد یا متعدد [illegible] علم
[illegible] بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد اخبار بطلب نماید اکتفا بآن نمی‌توان نمود و اهم است حال هرگاه مخبر
متعدد بوده باشد [illegible] اوط عدم اکتفا بعدل واحد است بلکه اگرچه اخبار [illegible] جزم نماید [illegible] اگر [illegible]
در عدم اعتبار [illegible] از روی ظن [illegible] باشد آیا این حکم در صورتی است که ظن آن شخص مخبر [illegible] بوده باشد
[illegible] غیر عام است ظاهر ثانی است پس ~~[illegible]~~ هرگاه اخبار باجتهاد کسی نمود [illegible] از روی ظن
گرفته [illegible] بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی نمودند و خبر هر دو یا یکی [illegible]
[illegible] از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده [illegible] مخبر اعتبار باجتهاد آن شخص میتوان نمود لکن [illegible]
[illegible] ظاهر این است که اعتبار نمی‌توان نمود مطلب دوم در اخبار [illegible] مجتهد است که [illegible] واجب [illegible]
[illegible] مثل اینکه کسی عادل از اهل علم [illegible] علوم شرعیه اخبار باجتهاد خود نماید [illegible] متعدد [illegible]
صورت [illegible] اول آن است که قول آن کس مطلق [illegible] لکن [illegible] در عدم جواز اعتبار [illegible]
که قول او [illegible] فی نفسه لکن [illegible] نسبت باو [illegible] مثل اینکه مخبر عادل [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] در این اخبار اعتبار بآن نیز نمی‌توان نمود [illegible] که [illegible] است و معارضی [illegible]
[illegible] لکن ظاهر [illegible] عدم جواز اعتبار است [illegible] جواز اعتبار و عدم [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible] تحقیر [illegible] ~~[illegible]~~ جواز اعتبار است [illegible] عدم اکتفاء باخبار
[illegible] تا آنکه [illegible] شخص [illegible] عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد [illegible]
[illegible] امور [illegible] و مرافعات [illegible] و اقبال [illegible] [illegible] اگرچه معتقد عدالت [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] در صورتیکه [illegible] عظم [illegible] باخبار [illegible]
[illegible] بحث سیم در لزوم تقلید اعلم و عدم لزوم آن است [illegible] آنکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص [illegible]
فلان [illegible] مجتهد است خواه آنکس [illegible] بوده باشد یا نه آیا [illegible] میتوان اکتفا نمود در تقلید آنکس [illegible]
[illegible] در مسئله [illegible] پس ~~[illegible]~~ [illegible] هرگاه [illegible] اعلم مجتهد

بسم الله الرحمن الرحیم

دران کس اخیر ظاهر است و هرگاه مشخص شد وجود مجتهد اعلم دران بلد آیا لازم است فحص وجست نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشند تا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر است که لازم نباشد تفحص بمقام مقتضی این است که مجتهد در این مسئله چند صورت است اول آنست لکن وارد بلد شده عالم شود بر اینکه مجتهدی است لیکن آنرا در وجود ... را اینکه معلوم شخص دران بلد مجتهد است دوم آنست که میداند دران بلد فلان شخص مجتهد است لکن عالم است در اینکه مجتهدی دیگر هست دران بلد یا نه ظاهر است در هر دو صورت در اعمدون جمع [illegible] ... مجتهد میتواند تعمد فحص از وجود مجتهد دیگر دران بلد لازم نیست سیم آنست که عالم است بتعدد مجتهد دران بلد خواه این علم در ابتداء حاصل شده باشد یا بعد از فحص حاصل شده لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص نیست آیا میتواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا تو[illegible] نماید که در بعض مسائل تقلید بعضی نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا خیر بلکه لازم است فحص از اعلمیت بعضی از بعض دیگر نماید بعد از فحص اگر مشخص شد بعضی اولی است در فتوی از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل است دران مقام باین نحو اگر علم ... در مسئله که محل حاجت است عمل کرده است مجتهدین بعضی بنوعی و دیگری بر خلاف آن گفته دراین صورت ظاهر این است که لازم نباشد فحص از او تقلید بعمل آید بعد از آنکه او فتوی داده و از دیگری شخص شده عمل بفتوای قول او فتوی شده است و در این شخص ثالث در این صورت مخیر است در تقلید هر یک که خواسته باشد چهارم آنست که شخص است تعدد مجتهدین دران بلد و هم شخص است او فتوی بعضی بعضی او فتوی بعضی بر دیگری دراین صورت عمل بقول او فتوی متعین است ظاهر است که عمل بفتوی کسی میکند و اما اگر ترجیح ... عمل باو فتوی پس ان ملاحظه فتاوی صادره ... است این در صورتی است که آن شخص از اهل علم بوده باشد یا اشتهار بیابد که فتوی کس اعلم و اوثق است یا اشتهار های متعدد و متفق لیا ... بنحوی است چهارم در علم عدول از تقلید مجتهد است بتقلید مجتهد دیگر یکی از متعدد که صورت میشود وجوب العدول ممتنع العدول جائز العدول وجوب العدول در صورتی است که کسی تقلید مجتهدی نمود بعد مطلع بمجتهد دیگر که اوثق است از او در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل عدول از اوثق در فتوی بغیر اوثق مساوی او در صورتی است که او فتوی و عدم آن همگی مشخص شد ... مسائل اخر مثل عدول از تقلید مساوی است بتقلید مساوی مقرح ... و جمله از کتب مرحوم علامه جواز عدول است

دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

۷

دوم آنکه بنا بر لزوم تقلید اعلم و بمقتضای ... بنا بر قول بوجوب آن در صورتی است که خلاف در مسئله معلوم شده باشد و اعلمیت بعضی نسبت ببعض دیگر نیز معلوم باشد اما اگر بداند که خلاف در بعض مسائل دارند لکن در مسئله مخصوصه که محل حاجت مقلد است خلاف معلوم نباشد ظاهر این است که تقلید غیر اعلم نیز جایز باشد اگر چه قائل بلزوم شویم بلزوم تقلید اعلم چه با اینکه وجوب تقلید اعلم معلوم نیست سیم آنکه آیا بنا بر قول بلزوم تقلید اعلم آیا اعلم در بلد مقلد است یا اعلم در عالم پس هرگاه فرض شود در بلد یک مجتهد است و اعلم از او در بلد دیگر هست یا چند مجتهد دران بلد هستند که متساوی در علم لکن اعلم از آنها در بلد دیگر هست ظاهر این است لازم نیست تقلید اعلم خارج از آن بلد بلکه معتبر ... بنا بر قول بلزوم تقلید اعلم اعلم از مجتهدین دران بلد است چهارم آنکه هرگاه فرض شود در بلد دو مجتهد باشند که یکی اعلم و دیگری اورع و قائل بلزوم تقلید اعلم باشیم آیا اعلم را مقدم داشتیم یا اورع را اورع و اتقی را اما هرگاه تقلید اعلم را لازم ندانیم ظاهر این است که تقلید هر یک مخیر است شود و اما هرگاه لازم دانیم پس ظاهر این است که اعلم مقدم بر اورع است چنانچه مشهور هم همین است و وجه آن در کتب فقها مذکور است بلکه هرگاه فرض شود مقلد فقیه که اورع است استفاده وسیع را در تحصیل الکلام زیاده از اعلم ... در این مقام مقابله از او تقدم اورع بر اعلم نیست پنجم آنکه هرگاه فرض شود دو مجتهد متساوی در علم باشند لکن یکی از آنها اورع است از دیگری ... ظاهر این است بلزوم تقدیم اورع بر غیر اورع و دران تامل است بلکه دو ... اقوی ... تخییر باشد ... ششم آنکه مراد باعلم چیست ظاهر ... از مرحوم ... آن است که مراد اوثق در فتوی است و ظاهر کلام اکثر آنست که مراد از اعلم در علم است ... داده اند اکثر در حفظ و ضبط مسائل و اکثر در ترجیح مسائل و یا آنکه قوه ترجیح ... دران بیشتر بوده باشد و آنچه ... مرحوم ... است در آنچه مراد اوثق در فتوی است ... است بلکه آن ... واقع است و ... است ... آنکه ... هرگاه مقلد تقلید کرد احدی از مجتهدین ... جایز نیست رجوع کند بعد از تقلید آن مجتهد بدیگری از مجتهدین و این فی الجمله است که ... و ... مقتضای آن است که گفته شود دران مقام چند مسئله است مسئله اول آنکه هرگاه اخذ کرد از مجتهدی حکم مسئله ... از برای آنکه عمل کند هنوز عمل نکرده خواست از تقلید آن مجتهد عدول کند ... ظاهر این است ... شده و هنوز از آن ... ابا هرگاه گوییم که تقلید عمل است پس ... ان واقع ... و هرگاه گوییم که تقلید اخذ الفتوی است

شرعیه

بسم الله الرحمن الرحيم

صورت چهارم در حکم عدول است از قول مجتهد است بقول مجتهد دیگر بیکوییم این مقصود را صورت میشود وجوب العدول
متعین العدول جایز العدول وجوب العدول در صورتی است که کسی تقلید مجتهدی کند بعد مطلع شد بمجتهد دیگر که اعلم
از او است در فتوی در نظر او متعین العدول یک عدول از او [illegible] بغیر او [illegible] در صورتیست که او تقلید
و عدم آن [illegible] شخص [illegible] عدول از قول [illegible] مساوی [illegible] حال در این مقام [illegible]
الا است که گفته شود تأمل بجا باید بود در جواز رجوع بمجتهد دیگر [illegible] الاحکام [illegible] ادله و الا بر [illegible]
رجوع بعض از مجتهدی در بعض مسائل [illegible] که قول دیگری از جهت خارج شود [illegible] بلکه
در این مقام [illegible] است که آیا جواز رجوع بغیر آن مجتهد در صورتی است که در بدو امر عازم [illegible] باشد که در کل مسائل
مسائل تقلید آن مجتهد [illegible] کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز خواهد بود اگر هم عازم [illegible] باشد که در کل
تقلید آن مجتهد [illegible] ظاهر این است که رجوع در بعض دیگر جایز [illegible] اگر چه در ابتدا [illegible] عازم [illegible] باشد که
در کل مسائل تقلید آن [illegible] باشد [illegible] مقام [illegible] است که گفته شود مسئله [illegible] صورت است اول آنکه
الا است که شخص [illegible] در بدو امر قرار داده که تقلید دو مجتهد [illegible] را [illegible] در بعض مسائل تقلید یکی و در
بعض دیگر تقلید دیگری دوم آنست در بعض مسائل تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت و عدم التفات
التفات از تقلید در بعض دیگر سیم آن است که قرار داده در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد [illegible] قبل از [illegible]
این امر [illegible] مطلقا یعنی قبل از آنکه تقلید نماید اگر چه در بعض مسائل [illegible] عزم او قرار گرفت
در کل مسائل [illegible] که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد ظاهر این است [illegible] در هیچیک [illegible] باشد اما قسم اول و ثانی [illegible] پس [illegible]
[illegible] دو مجتهد [illegible] ادله [illegible] سابقه و غیرها [illegible] جهت است
و رفع این شخص [illegible] در کل مسائل تقلید بعض [illegible] جایز خواهد بود [illegible] که
دلالت کند بر اینکه باید [illegible] الاحکام [illegible] مکلف واحد بوده باشد [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] سابقه [illegible] و اما قسم ثالث که عازم این شده که در جمیع مسائل تقلید احد
مجتهدین [illegible] باشد بعد رای او قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگری را [illegible] باشد یا [illegible] پس در این
[illegible] باید [illegible] ادله [illegible] بر حجیت قول مجتهد [illegible] مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی
خواهد نمود [illegible] تقلید آن ادله [illegible] شد و [illegible] حال [illegible] ادله [illegible] ظاهر [illegible]

قسم ثانی

در فقهیا [illegible]

که این رجوع [illegible] قسم اول [illegible]

در کل مسائل [illegible] در بعض مسائل [illegible] تقلید [illegible] مسائل تقلید مجتهد دیگر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

8

در صورت اولی

قسم ثانی آن است که تقلید مجتهدی نمود [illegible] و در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نموده باشد [illegible] آیا این
[illegible] بنظر [illegible] مجتهد دیگر یا موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف است تأمل در جواز نباید
نمود باین نحو چنانچه در اول [illegible] خود را آن مجتهد قرار داده بعد [illegible] خود را این مجتهد قرار [illegible]
[illegible] العمل حتی [illegible] ثمره در [illegible] احد مجتهدین ظاهر میشود در [illegible] تقلید و عدم آن
بنا بر [illegible] مبنای [illegible] این [illegible] طریق [illegible] خواهد بود قول مجتهد اول و قول مجتهد ثانی [illegible] و این [illegible] است
[illegible] که این [illegible] خالی از [illegible] نیست و جواز عدول در این صورت [illegible] است و دلیل بر جواز آن
[illegible] در صورت [illegible] رای احد مجتهدین [illegible] و در صورت ثانیه [illegible] قول مجتهد
ثانی مخالف باشد با قول مجتهد اول مثل آنکه احدهما [illegible] و دیگری [illegible] با احدهما [illegible]
و دیگری [illegible] تجویز عدول در این صورت خالی از اشکال نیست بلکه جایز [illegible] هر گاه [illegible]
در نظر او رجحانی [illegible] آن [illegible] کلام نیست بلکه از قبیل عدول [illegible] عدول [illegible]
بقول افضل و دانسته شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود

بسم الله الرحمن الرحيم

باب اول در بیان صلوات یومیه است و آن پنج نمازی است که در شب و روز واجب است و در آن چند مقصد است
مقصد اول در بیان اوقات این پنج نماز است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان
اوقات آنها است و در آن چند بحث است بحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول
وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد به زوال شمس گذشتن شمس است از دایره نصف النهار و علامت
آن زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و حادث شدن ظل است بعد از انعدام آن در
بعض بلاد و بعد از تحقق زوال بنحوی که مذکور شد مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر
مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو
نماز ممتد است تا باقی بماند به غروب شمس مقداری که کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر
و دو رکعت در حق مسافر پس این مقدار مختص نماز عصر است چنانکه در اول مثل این مقدار مختص نماز
ظهر میباشد و مخفی نماند که چهار رکعت که در بین الصلوتین معتبر در رکعت در این مقام آنقدر واجبات در اول
در حق کسیکه معتدل القراءة بوده باشد در سرعت و بطوء و همچنین در فعل توضیح این اجمال مختصر آنست که گفته شود
زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال آن بر واجب و سنت میگوییم مراد در این مقام رکعت
مشتمل بر واجب است و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوییم مراد در آن
قرائت اقصر سور قرآنیه است و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قرائت و بطوء آن میگوییم مراد مقدار آنست
که ادا شود در آن ماهیة حروف و چون این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت
و بطوء میگوییم مراد حال اغلب ناس است و همچنین است کلام در فعل بعض اشخاص فعل بسرعت از آنها
صادر میشود بخلاف بعضی دیگر بسیار کند در ماهیة فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از اطلاع
بر مراتب مرقومه میگوییم فروعات مترتبه بر دقایق مذکوره چند است اول آنست که هر گاه شخصی فرض کنیم در
اول زوال شروع کرده بنماز ظهر لیکن در رکعت اول طول داد بسبب رعایت آداب و سنن و دیگری اقتصار نمود
باقل واجب و این شخص ثانی از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت اول فارغ نشد بنابراین هر گاه شخص
دیگر ثالثی هم حاضر است در حق شخص ثانی آنقدر که در صلاة عصر حق شخص اول است آنکه وقت نماز عصر بمقتضای
آنکه مذکور شد داخل شده است اگر چه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با آنکه هر دو در یک آن
مشغول بنماز ظهر شده اند دوم آنکه هر گاه فرض شود شخصی بطی القراءة بعد از انقضای مقدار چهار رکعت از نماز یک جا
او از اول زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجای آورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد که قبلاً
صلاة عصر او ممکن است بنابر آنکه مقدار وقت و مست کل اقل واجب از صلاة ظهر را داشته باشد بلکه مطلقا در حق نماز
حکم چنین است اگر چه وقت عصر داخل شد در اثناء صلاة عصر زیرا که درک وقت شده است در بعض اجزاء اثناء صلاة و آن کافی است

مقدمات آنها است ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

سیم آن است هرگاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق شده است مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شده
هرگاه بعضی از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بعد یکه آن وقت وقت اول وجوب نماز ظهر را داشته باشد در این
وقت من غیر تأمل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف اینکه هرگاه وقت آن را نداشته باشد چهارم
هرگاه فرض شود [illegible] بمقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت بغایب
[illegible] رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود بلکه
اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین بکاملة آن متعین خواهد بود و اگر [illegible] ممکن بوده باشد و ممکن
بوده باشد بترک قرائة سوره در هر دو نماز از درک کل صلوة ظهر و درک رکعه از عصر را [illegible] از غروب
چنین نماید و اگر فرض شود که چنین هم ممکن نبوده باشد [illegible] این است که متعین باشد در حق این شخص نماز عصر
و نماز ظهر را [illegible] قضا نماید [illegible] بمقدار دو رکعت اخیر مختص بنماز عصر است [illegible] و مقدار دو رکعت اول
مشترک است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر [illegible] در وقت [illegible] اتیان [illegible] خواهد بود
رکعت آن در وقت مشترک و دو رکعت آن در وقت مختص نماز عصر بخلاف اینکه هرگاه اختیار کند نماز ظهر را
در این صورت اگرچه دو رکعت اول از آن در وقت مشترک [illegible] خواهد بود لکن دو رکعت آخر آن در خارج وقت
بلکه در وقت مختص نماز عصر اتیان [illegible] خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از آن نماز ظهر نماز عصر [illegible] قضاء اعاده
نماید احوط و اتم و احوط خواهد بود [illegible] در وقت نماز ظهر و عصر این قول معروف و مشهور است و در
این مقام اقوال دیگر [illegible] نسبت ببدایت و نهایت اما در بدایت نماز ظهر خلافی نیست که اول زوال است و اما در
بدایت نماز عصر پس قولی از شیخ صدوق نقل شده که حاصل آن این است که آن بزرگوار [illegible] اختصاص [illegible] بلکه از زوال
غروب [illegible] وقت هر دو نماز [illegible] بتقدیم ظهر بر عصر [illegible] قولی ظاهر میشود در چند موضع اول آنکه
[illegible] هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد آنکه تحقق زوال [illegible] از نماز ظهر [illegible] از نماز [illegible] در وقت
[illegible] آن وقت [illegible] حال منکشف شد بنابر مشهور لازم است [illegible] بمقدار ادای [illegible] منقضی شود از اول زوال آن وقت
شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا [illegible] جایز است شروع نماید [illegible] عصر بعد از فراغ از
ظهر من غیر فصل دوم در صورت اتیان [illegible] عصر است بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بجا آورده
است و بعد از فراغ از [illegible] اعتقاد او منکشف شد بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول [illegible] صحیح است سیم
در صورتی که بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد [illegible] اتیان [illegible] از دو نماز نکرده در این صورت بنابر
مشهور [illegible] است که اتیان بنماز عصر نماید [illegible] اشتغال بنماز ظهر جایز در این حالت [illegible] بلکه وقت مختص عصر است
و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول [illegible] است [illegible] بوده باشد [illegible] این مقدار نیز مشترک ما بین هر دو نماز است
[illegible] بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال بنماز ظهر در این وقت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول اگرچه مشهور

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ از صدوق [illegible] آن بزرگوار [illegible] صریح در این مطلب بوده باشد [illegible] بلکه کلام آن بزرگوار در
ظاهر در خلاف این است و در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر را [illegible] تا آخر وقت و وقت [illegible]
[illegible] نماز را [illegible] است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایت پس بگوییم بعد از اطباق اصحاب [illegible] اول
وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان در آخر وقت آن [illegible] قول [illegible] قول اول [illegible] است
که [illegible] وقت بعد از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص [illegible] قول [illegible] است
که [illegible] آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع [illegible] قول [illegible] در
[illegible] که [illegible] وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر [illegible] و [illegible]
[illegible] بلکه ظاهر این است که مراد شیخ [illegible] این سخن که ظاهر میشود از کلام [illegible]
قول [illegible] در کافی [illegible] وقت فضیلة نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص [illegible]
[illegible] و وقت اجزاء نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص [illegible] شاخص برسد و وقت [illegible] ظهر در حق
مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص [illegible] برسد و اما اختلاف در وقت نماز عصر [illegible] پس آن نیز [illegible] ظاهر
محل خلاف [illegible] قول اول قول مشهور [illegible] اصحاب [illegible] الاقوال است و آن این است که وقت
نماز عصر ممتد است الی الغروب [illegible] مختار و مضطر در اصل جواز تأخیر تا این وقت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] این است که تأخیر در حق مختار تا آن وقت [illegible] رجوع [illegible] است و اما بالاضافه بارباب
[illegible] قول [illegible] این است که وقت صلوة عصر ممتد است در حق مختار تا آنکه سایه شاخص
[illegible] شاخص شود در این صورت [illegible] وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب [illegible] وقت
باقی است تا غروب آفتاب و این ظاهر میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج قول سیم ظاهر میشود از شیخ [illegible]
آن این است که وقت عصر [illegible] در حق ارباب [illegible] ممتد است تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود [illegible]
[illegible] قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی و محصل آن این است که وقت فضیلة نماز عصر در حق مختار
ممتد است تا آنکه ظل شاخص [illegible] شاخص برسد و وقت اجزاء آن در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص [illegible] شاخص
برسد و وقت آن در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس بحث دوم در بیان وقت نماز مغرب است [illegible] آنکه [illegible]
علماء منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس و [illegible] در این [illegible] خلافی نیست [illegible]
در این است که غروب شمس [illegible] است [illegible] اختلاف کرده اند علماء در این مسئله قول اول آن است که علامت غروب
شمس استتار قرص شمس است [illegible] که در صورت [illegible] از [illegible] بعد از ملاحظه افق [illegible]
شمس [illegible] رفته [illegible] که غروب [illegible] است و این قول ضعیف است [illegible] و مشهور ما بین
[illegible] آن است که این قدر کفایت نمیکند در تحقق غروب [illegible] حمرة [illegible] که علامت غروب [illegible]

قول مشهور است و آن قول دوم است

چهارم قول ابن جنید

این زاید از حد ترک
اسرار در قرائة واد [illegible]
لازم است بر او اسرار
و هرگاه اسرار ممکن نیست
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نموده است از مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است و این قول ثانی است و [illegible]
فرموده اند علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت رأس [illegible] مغرب و این قول سیم است و توضیح این اجمال
آن است که مراد آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین رفت سرخی که در جانب مشرق است میل بالا نمای [illegible]
و هر قدر که قرص آفتاب پائین تر می رود سرخی از جانب مشرق بالاتر می رود تا آنکه آن سرخی محاذات سر می رسد بعد از
آنکه آن سرخی از جانب سر میل نمود کجانب مغرب [illegible] و وقت افطار خواهد بود و قبل از آن شروع
بنماز مغرب [illegible] و همین عبارت لمعه رحمه الله مختار در نزد والد بزرگوار قول سیم است و در رد این خیال
مقدار خیال [illegible] و آن این است که زوال حمره مشرقیه از جانب شرقی علامت غروب آفتاب است و بزوال آن
وقت مغرب داخل می شود و بعد از تحقق غروب مقداریکه کفایت نماز مغرب کند معین کرده نماز را بهر کوره مخصوص نماز
مغرب است بعد از انقضاء این مقدار از زمان اول غروب وقت نماز عشا داخل می شود و وقت هر دو نماز باقی است
تا نصف شب چنانچه از اول [illegible] وقت بمقدار اداء نماز مغرب مختص ما است همچنین در آخر وقت بمقدار اداء نماز
عشا مخصوص است بنماز عشا و توضیح مقال مقتضی این است که گفته شود که اول وقت [illegible]
داخل و در انتهاء وقت نماز مغرب پس چند قول است اول آنکه منتهای وقت آن این است که باقی بماند تا نصف شب مقدار
چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر و این قول مشهور و معروف ما بین فقهاء [illegible] علیهم است که وقت نماز
مغرب منقضی می شود بزوال شفق که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر می شود از بعضی اعلام در کافی و شیخ صدوق در [illegible]
وغیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرها [illegible] آن این است که وقت مغرب ممتد است تا طلوع فجر [illegible]
و این قول [illegible] شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض علما ما و از جامع [illegible] و وفق [illegible] قول اول است [illegible]
در وقت صلوة [illegible] در آن [illegible] قول است قول اول آن است که وقت [illegible] داخل می شود [illegible]
زمانیکه کفایت نماز مغرب کند از اول غروب قول ثانی آن است که وقت آن داخل می شود بزوال حمره مغربیه قول سیم
[illegible] و اما آخر [illegible] پس در آن [illegible] قول است قول اول آن است که وقت آن ممتد است تا نصف شب و این مشهور
[illegible] قول ثانی آن است که وقت آن ممتد است تا ثلث شب و چون ثلث شب [illegible] منقضی می شود
[illegible] و این قول شیخ صدوق است در [illegible] و شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی [illegible] و [illegible]
[illegible] قول ثالث قول است که در نماز مغرب [illegible] که ممتد است تا طلوع فجر صادق [illegible] قول [illegible]
شیخ الطائفه در خلاف و در وقت نماز مغرب نسبت به بعض اصحاب داده لکن [illegible] آن کسی که این قول را در نماز مغرب قائل
[illegible] البته قائل خواهد بود در نماز عشا [illegible] و این قول اول وقت صلوة مغرب بنابر مختار این حقیر
زوال حمره مشرقیه است از جانب مشرق و اول وقت صلوة عشا بعد از ادای صلوة مغرب است تا نصف شب لکن
احتیاط در این [illegible] صلوة عشا [illegible] زوال حمره مغربیه از جانب مغرب [illegible] سیم در بیان وقت
نماز صبح است [illegible] اول آن [illegible] فوق افق متصل با افق [illegible]
مشرق [illegible] که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل [illegible] این اول فجر است که تعبیر از آن بصبح [illegible]

بیان فرموده

در اینجا [illegible] است [illegible] اول [illegible] در وقت صلوة مغرب است [illegible]

و این قول مشهور [illegible] علما و مختار [illegible] اقوال است

و وقت آن [illegible] تا اینکه باقی بماند تا نصف شب

11 بسم الله الرحمن الرحیم

صبح کاذب [illegible] عبارت از [illegible] است [illegible] قبل از [illegible] باقی نیست بلکه
[illegible] و ظلمت [illegible] بعد از آن [illegible] تعبیر از آن بفجر اول می شود و صبح کاذب می شود [illegible] از اول
و اگر اول [illegible] صبح صادق [illegible] صبح صادق اول وقت فریضه صبح است و این [illegible]
و بعضی از فقهاء [illegible] و وقت آن [illegible] است تا طلوع شمس و منقضی می شود بطلوع شمس و این مشهور [illegible]
فقهاء است [illegible] مختار [illegible] و شیخ طوسی [illegible] داده [illegible] مختار [illegible]
وقت [illegible] است تا طلوع شمس [illegible] مختار [illegible] مشهور [illegible] در [illegible]
[illegible] بحث چهارم در بیان آن است که هر یک
از مواقیت مذکوره در هر یک از صلوات خمس منقسم می شود به دو قسم وقت فضیله و وقت اجزاء و مراد
از وقت فضیله وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در وقت دیگر [illegible] و مراد از وقت
اجزاء وقتی است که نماز در آن [illegible] است و [illegible] است نسبت بنماز در وقت فضیله و وقت فضیلت صلوة
ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل [illegible] مثل [illegible] و وقت اجزاء آن بعد از انقضاء وقت فضیلت است تا آنکه
باقی بماند بغروب شمس مقدار اداء عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از اداء [illegible] تا آنکه ظل [illegible] بمقدار دو مثل
[illegible] و وقت اجزاء آن بعد از انقضاء این مقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت [illegible] مغرب
از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای آن بعد از انقضاء وقت فضیلت است تا آنکه باقی بماند از نصف
شب مقدار [illegible] کفایت نماز عشا کند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء
آن بعد از [illegible] از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و از این معلوم می شود که وقت
فضیلت نماز عشا [illegible] و وقت اجزای وقت فضیلت آن [illegible] است ما بین دو وقت اجزاء اول و [illegible]
و وقت فضیلت نماز صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه است و وقت اجزاء آن باقی است تا طلوع شمس
[illegible] تا ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر در دو وقت است اول بعد از انقضاء [illegible] و دیگر بعد از آنکه [illegible]
روشن شد و مراد در این مقام که وقت [illegible] ممتد است تا ظهور حمره [illegible] که [illegible] بدانکه اهتمام تمام
در محافظت صلوات در اوقات فضیلت از اهم ضروریات است و [illegible] مبالغه در اخبار معتبره در این باب نقل [illegible]
در حدیث [illegible] اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فضیلت [illegible] حضرت [illegible] که فضل [illegible]
وقت اول بر وقت آخر [illegible] است از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر [illegible] از آن سرور علیه السلام مروی است
که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و این مرحمی است فوق جمیع [illegible] و چنین است که
از جمیع [illegible] محروم ساختن آن [illegible] خود را از این سعادت [illegible] در صورت [illegible] عذر [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مبحث پنجم در بیان نوافل یومیه است و در این چند مطلب است مطلب اول در عدد رکعات نوافل یومیه است بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت رکعت نافله زوال است قبل از نماز ظهر اتیان میشود و هشت رکعت بعد از نماز ظهر و قبل از عصر اتیان میشود و تعبیر میشود از اول بنافله ظهر و از ثانی بنافله عصر و در بعض نسخه هرگاه تعرض این اضافه نشود مطلقا عیبی ندارد بلکه شیخ صدوق در کتاب ... محمد شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل از عصر و نقل شیخ از ابن الجنید که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله عصر و این هر دو قول ضعیف است و ممکن است که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نه نماز بنابراین مراد این خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال است چنانکه صاحب ... نموده که شانزده رکعت نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت که بعد از نماز عشا است و از آن نماز وتیره می نامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود و اطلاق نماز شب چنانکه بر هشت رکعت اول میشود اطلاقا میشود بر مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان میشود و الحکم ... در این حضر است و اما در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات در سفر هفده خواهد بود شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و همچنین نافله عشا که وتیره باشد ساقط است ... که قصر ... در حق او متعین بوده باشد و اما مسافری که قصر ... در حق او واجب نبوده باشد ... ظاهر این است که حکم ... در حق او ثابت باشد ... هرگاه قصر ... در حق او متعین ... بلکه مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام ... مسافر در مسجد الحرام یا مسجد النبی صلی الله علیه و آله در مدینه یا حایر حسینی علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه اتیان بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه فریضه را قصر نماید یا اتمام ... در این است که این حکم در صورت قصر نمودن فریضه در صورتی است که اتیان بفریضه مقصوره نماید در غیر این اماکن ... اگرچه اتیان بفریضه مقصوره در خارج این اماکن ... و ... التقدیر نافله ساقط در غیر اماکن اتیان ... یا در خارج پس مسئله ... سه صورت ... که قسم میشود اول آن است که اتیان بفریضه نماید در خود اماکن ... و ... اول است ... اتیان بفریضه ... مقصوره در این دو صورت نافله ثابت است ... آن است که اتیان بنافله در خارج ... و اتیان بفریضه ... در غیر اماکن ... اتیان بفریضه ... در غیر اماکن مقصوره در این دو صورت ... است که اتیان بنافله تواند نمود ...

بسم الله الرحمن الرحیم

که در این دو قسم اخیر تامل است بلکه عدم جواز نافله در این دو قسم اظهر است زیرا که اکثر از جمله اخبار ظاهر میشود ... خصوص در قسم اخیر ... بجای آوردن نماز در این اماکن شریفه و در روایت ... بجواز یا رجحان اتمام ... مسافر ... که اتیان بنافله ... در غیر اماکن ... در خارج ... است ... که در این دو صورت ... نافله ... در این است که آیا در این دو صورت اتیان بنافله جایز است یا نه ... در قسم اول اتیان بنافله ... اتیان بنافله در این ... که اتیان بنافله ... در خارج ... نماز عشا ... اتیان ... نماز وتیره را ... در غیر ... از اماکن ... اتیان ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و مراد و بنا بر قول اول آن است که وقت نافله منه گذشته و وقت فضیلت [illegible] وقت نافله ظهر [illegible]
[illegible]
[illegible] دو وقت [illegible] فرائض [illegible]
[illegible]
[illegible] آن است که وقت نافله منه [illegible] وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] در وقت نافله ظهر [illegible]
[illegible]
[illegible] اول آن است که اتیان [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب یا قریب به زوال [illegible]
دوم آن است [illegible] اتیان نافله قبل از زوال [illegible]
[illegible] اول آن است [illegible]
[illegible]
قریب به زوال اتیان نافله [illegible]
[illegible]
[illegible]
سیم آن است که اتیان نافله [illegible] قبل از اتیان [illegible]
[illegible]
[illegible] آن است که اتیان نافله [illegible]
[illegible]
[illegible] خواه [illegible] اتیان نافله [illegible]
[illegible]
اول آن است [illegible] قبل از زوال اتیان نافله [illegible]
[illegible]

اتیان نافله

بسم الله الرحمن الرحیم

اتیان [illegible] و رای آن است که بعضی را بعد از زوال [illegible]
[illegible] قبل از زوال اتیان [illegible]
[illegible] بعد از فریضتین اتیان نافله [illegible]
[illegible] اول آن است که بعض از آن [illegible]
ادای آن [illegible] جایز بوده باشد [illegible]
قبل از زوال اتیان نافله [illegible]
فریضتین اتیان شود [illegible] اتیان شود [illegible] آن است که [illegible]
دوم آن است که بعض از نافله قبل از زوال اتیان نافله [illegible] سیم آن است [illegible]
بعضی را قبل از زوال اتیان نافله [illegible]

بیع مع

اتیان نافله [illegible] قسم است اول
[illegible] قبل از زوال اتیان نافله [illegible] دوم آن است که [illegible] بعد از زوال [illegible]
سیم آن است که بعضی [illegible] قبل از زوال [illegible] اتیان نافله [illegible] چهارم آن است که بعض را قبل از
زوال [illegible]

دو قسم است اول

[illegible] قبل از زوال اتیان نافله [illegible]
[illegible]
[illegible] قبل از ظهر [illegible]
[illegible]
[illegible] نافله ظهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول وقت [illegible]
[illegible]
اتیان نافله [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شیعه است برای مطلب دوم آن است که مشهور است که ابتداء وقت مغرب و آخر وقت مختار تا زایل شدن حمره مغربیه است در وقت سیم جمع با عین مرحله قول است اول در حق مختار و دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح در کافی و مختار ما در این اقوال قول اول است و سزاوار است در این مقام تنبیه بر چند امر شود اول آن است که هرگاه که باعتبار باعث ترک نافله مغرب را نمود پس از فراغ از فریضه عشاء رفع آن باعث شد و هنوز زوال حمره مغربیه نشده اینان نافله مغرب بنیه ادا و اگر بعد از زوال حمره مغربیه است اینان بنیه قضا دوم آن است که مکروه است حرف زدن مابین مغرب و نافله آن و همچنین مابین دو رکعت اولیش و دو رکعت اخیرتین سیم سجده شکر که مستحب است در عقیب بعد از فراغ از فرائض اول این است اینان شود بان سجده مقدم بر نافله چه آنکه در این تامل است دلیلی و شاید تأخیر آن از نافله مغرب اولی باشد که نافله سیم در وقت نافله عشاء است که مسمی بوتیره است اما اول وقت آن بعد از آن است که منقضی شده باشد از مغرب بمقدار یکه کفایت نماز مغرب و عشاء نماید بعد از اینکه این مقدار منقضی شد اینان باین نماز میتوان نمود اگر چه اینان بنافله مغرب ننموده باشد پس لازم نیست انقضای زمانیکه کفایت نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضاء مقدار آنچه گفته شد اگر چه در اول وقت اینان ننماید باشد بعد فصل اینان بنافله عشاء جایز است و اما آخر وقت این نماز آخر وقت نماز عشاء است محقق در معتبر و علامه در منتهی برای ادعای اتفاق فقهاء فرموده اند و مقتضای این کلام بعید این است که هرگاه تأخیر نماز عشاء شود تا آخر وقت آن بعد که فارغ از نماز عشاء شود در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده باشد ظاهر این است که چنین نبوده باشد پس بنا بر این است که گفته شد وقت این نافله ممتد است با متداد وقت عشاء مادامیکه کفایت این نماز نماید در وقتیکه نماز عشاء اینان شود در آخر وقت خود چه آنکه در این تامل است و احوط آن است که هرگاه این چنین شود اینان باین نماز کند بدون تعرض ادائیه آن بلکه قصد قربه مطلقه نماید و سزاوار است در این مقام تنبیه بر چند مطلب شود اول آنکه اولی این است که اینان باین نماز نماید بعد از هر نمازیکه در این شب اینان نماید تا نصف شب دوم در بیان کیفیت قرائت در این نماز است میگوئیم بعد از قطع بر اینکه در این نماز مثل سایر نوافل مذکوره و غیر ها کردن اقتصار بحمد و سوره و ترجیح میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص این صلوة است و این بسته بطرق روایت شد اول آن است که قرائت شود در دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر این است که احتمال حاصل بهمه است بقرائت صد آیه در دو رکعت خواه بالمساوات بعمل آید باشد که نصف در رکعت اولی

والنصف

دفعات حوالرک

حق بکوید که اول باصطلاح ان است که هرچه اینان بنافله عشاء کند بمقدار خود شرتوق ادعای ان حمره مغربیه

۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم

و نصف در رکعت ثانیه و خواه بتفاوت دوم آن است که اینان نمایند دو رکعت و بخوانند سوره واقعه و اگر سوره اول در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قرائت نماید اولی بظاهر حدیث خواهد بود سیم آن است که اینان شود سوره ملک و اخلاص بحث چهارم در وقت نماز شب است بدانکه اول وقت نماز عشاء متصل است باول وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل میشود اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب جایز نیست مگر در حق مسافر یکه مشغول اداء آن بوده باشد که ممکن از اینان نماز شب بعد از نصف شب نگردد خواه باعتبار منفعت سفر بوده باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در این صورت جایز است در حق چنین شخصی که اینان نماید بنماز شب قبل از نصف شب و همچنین است هرگاه گمان ظن عدم تمکن از نماز شب در وقتش داشته باشد باعتبار غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بعمل آید یا زمستان خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و همچنین هرگاه ملاحظه جنابت داشته باشد در وقت و تمکن از غسل نمیرسد اگر هم در حضر بوده باشد در جمیع این صور اینان نماز شب در اول شب جایز است نمود و اما در صورتیکه مظنون ادای بعمل باشد که تمکن از اصل نماز شب نمیشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که تمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کمال مثل اینکه امر او مردد است مابین اینان نماز شب در اول وقت تا نماز را بعتبه و آن بان بعد از نصف شب در محمل در بین راه نشسته یا بر روی چاروا ظاهر این است در این صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نمیباشد بلکه جواز تقدیم در صورتیست که مظنون اداء بعمل باشد تمکن از آن در وقت مطلق نمیشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسیکه خائف از جنابت بوده باشد باعتبار عدم تمکن از غسل ظاهر این است که تقدیم بر مجرد آن نمیباشد بصورتیکه ممکن از تیمم نشده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر این است که تقدیم مجوز بوده باشد پس در این صورت این شخص مخیر خواهد بود مابین اینکه نماز شب را در اول شب اینان نماید با وضوء یا آنکه در آخر شب اینان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از آنکه این مطالب معلوم شد مناسب این است در این مقام ~~چند مطلب~~ اول آن است در صورت تقدیم نماز شب در صور مسطوره سزاوار است که باید در نصف شب اینان شود و نزد بعضی قبل از غروب اینان نمی توانند نمود بلکه سزاوار است که در شب اینان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشاء اینان نماید پس مقدم بر دو نماز یاد ربیع دو نماز نمیتوانند اینان نمود دوم آن است هرگاه چنانکه اینان بنماز شب نمود در اول شب و متمکن شد از اینان بان در آخر شب ظاهر این است که اینان بنماز شب ثانیاً سزاوار نمود سیم آن است که این نماز در صورت تقدیم

و باید در این مقام دو چند مطلب شود اول آنکه چون معلوم شد که اول وقت آن اول نصف شب است پس

باید چند امر شود

بسم الله الرحمن الرحیم

ظاهر این است اداء بوده باشد پس بقیه ادا اتیان میتواند نمود بنابراین ظاهر میشود که وقت نماز شب
در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود بعد از انتصاف
نصف لیل چهارم آن است که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط بر این نیست که معتقد
عدم تمکن از قضا کرده باشد بلکه میتواند مقدم داشت الحاصل با اعتقاد تمکن از قضا لکن ظاهر این است
که قضا افضل از تقدیم بوده باشد پنجم آن است که حکم کردند تقدیم مختص بهشت رکعت از نماز شب نیست
بلکه با اضافه شفع و وتر نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص بهمان یازده رکعت میباشد نسبت بدو رکعت
نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان آن در وقت خود نبوده باشد مطلب دوم آن است

تمه است تا طلوع فجر صادق

که وقت نماز شب چنانکه مذکور شد بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه صبح اتیان بآن نماز
جایز نیست مگر در صورتیکه اتیان بچهار رکعت از آن نماز ادا کرده باشد و فجر طالع شود در این صورت
جایز است مزاحم [illegible] بقیه نماز فریضه فجر را نیز اتیان نماید بقیه را قبل از فریضه فجر لکن این
صورتیست که باعتقاد وسعه وقت نسبت بجمیع نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت
فجر و اعتقاد او ظاهر شود واما هرگاه قبل از شروع منکشف بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد
اگرچه بسعی اختصار نبوده باشد در چنین صورت اتیان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از
نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند احتمال است اول آن است
که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را
ولو علی وجه الاختصار خواهد نمود دوم آن است که مکلف معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت
نماز شب را نمی نماید سیم آن است که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در قسم اول
اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را اتمام نمود
در این صورت کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست یا بعد از
اتیان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را اتمام نماید
که قبل از نماز صبح ظاهر این است که در این صورت لازم نبوده باشد بر او که اقتصار نماید بحمد تنها
مگر در صورتیکه چهار رکعتی که اتیان نموده قبل از فجر اتیان نموده باشد بحمد تنها یعنی که لازم بود
اتیان بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر مقدار یازده
رکعتیکه اقتصار شود در آنها بحمد تنها در این صورت ممکن است گفته شود آنچه بعد از فجر اتیان میشود لازم است

اقتصار شود الحمد تنها

بسم الله الرحمن الرحیم

اقتصار در آن بحمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت بوده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد
اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب نماید بعد از اتیان نافله صبح نماز صبح را
بجا می آورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در حین اشتغال برکعت ثالثه
یا رکعت رابعه بوده باشد آیا متعین است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت یا عدول نماید
بنافله فجر بقرار این دو رکعت را نافله فجر قرار دهد و اتمام بنماز بنیه نافله فجر ظاهر این است که قطع
لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام این دو رکعت بهمان قصدیکه شروع نموده جایز خواهد بود
واما قسم دوم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که قدر باقی از شب کفایت از نماز شب [illegible]
در این صورت ظاهر این است که ابتدا شروع بنماز شب بطریق معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد
که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول مینماید از شب بشفع و وتر
مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده باشد قبل از فجر
مختص بآن نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را
کرده باشد در اول وقت نماز شب و تتمه را تاخیر نمود که بعد اتیان نموده باشد و جهاً [illegible] مشغول بمطالعه
یا شغل دیگر شد و فجر طلوع نمود که صبح طالع شد و در این صورت نیز اتمام نماز شب را قبل از اتیان بفریضه
میتواند نمود مطلب سیم آنکه هرگاه ظاهر شد از آنکه گذشت آنکه هرگاه وقت وسعت تمام نماز شب را
نداشته باشد اتیان همه نماز شب بطریق معهود نمیتواند نمود بلکه اتیان شفع و وتر مینماید لکن در صورتیکه ملتفت
باعتبار [illegible] ضیق وقت اتیان شفع و وتر نمود بعد از اعتقاد او ظاهر شد و منکشف شد که وقت باقی
کفایت همه نماز شب را مینماید نظر این است که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان بهشت رکعت نماز شب ضرور
نبوده باشد بلکه جواز اعاده آن مشکل است محل تامل است مطلب چهارم در بیان کیفیت نماز شب است
بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت اول بطریق نافله [illegible] اول آن است
که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد [illegible] افضل قسم آن است که
و اما اقصر دوم آن است که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد [illegible] الکافرون
در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد [illegible] مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون [illegible] یکمرتبه بخواند و قل هو الله [illegible] مذکور در [illegible] و قول چهارم مذکور است [illegible] لی ربعها اثنی [illegible]
[illegible] این دو قول در [illegible] و شش رکعت دیگر را اگر تواند اتیان نماید بسوره طوله و اگر [illegible]
هر سوره که خواهد بعد از حمد [illegible] و در هر رکعت [illegible] است و اگر همه را بحمد و قل هو الله احد [illegible]
[illegible] و متمم است بعد از فراغ از قرائت سوره [illegible] و در هر نماز که بوده باشد [illegible]
[illegible] بعد از فراغ [illegible] این هشت رکعت این دعا بخواند اللهم انی اسالک ولم یسأل
انت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين ادعوك ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم
يرغب الى مثلك انت مجيب دعوة المضطرين وارحم الراحمين اسالك بافضل المسائل
وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك الحسنى وامثالك العليا ونعمك
التي لا تحصى وباكرم اسمائك عليك واحبها اليك واقربها منك وسيلة واشرفها عندك
منزلة واجزلها لديك ثوابا واسرعها في الامور اجابة وباسمك المكنون الاكبر الاعز الاجل
الاعظم الاكرم الذي تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك به واستجبت له دعاءه وحق عليك
ان لا تحرم سائلك ولا ترده وبكل اسم هو لك في التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم
وبكل اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبياؤك ورسلك واهل طاعتك من خلقك
ان تصلي على محمد وآل محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي اعدائه [illegible]
این دعا [illegible] در هر وقت از اوقات [illegible] در قنوت [illegible] اگر [illegible] خواهد
[illegible] و [illegible] تعقیب [illegible]
بعد از فراغ از رکعت دوم [illegible] تسبیح سیدة النساء فاطمة زهرا علیها السلام [illegible] بعد از آن شروع بنماز [illegible]
نماید و در هر رکعت بعد از فراغ از [illegible] و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت [illegible]
[illegible] نماز [illegible] قنوت [illegible] در نماز [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] نماز [illegible] رکعت [illegible] که این دعا بخواند اللهم ان لك في هذا الليل المتوكلون [illegible]
فيه القاصدون [illegible] وان لك في هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

١٤

ومواهب تمن بها على من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا
عبيدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاي تفضلت في هذه الليلة
على احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من فضلك ولطفك فصل على محمد وآله الطيبين الطاهرين
الخيرين الفاضلين وجد علي بطولك ومعروفك يا رب العالمين وصلى الله على محمد
خاتم النبيين وآله الطاهرين وسلم تسليما ان الله حميد مجيد اللهم اني ادعوك كما
امرت فاستجب لي كما وعدت انك لا تخلف الميعاد وبعد از آن شروع [illegible]
[illegible] تکبیرات [illegible] و ادعیه [illegible] و اگر [illegible]
بعد از فراغ از [illegible] سه مرتبه سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] مرتبه [illegible] بعد از فراغ از [illegible] و بعد از آن سوره
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند [illegible] قل اعوذ
برب الفلق [illegible] اعوذ برب الفلق [illegible] قل اعوذ برب الناس [illegible] اعوذ برب الناس
و سوره [illegible] قنوت [illegible] در قنوت [illegible]
[illegible]
[illegible] مناجات [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] رب العزة تعالی [illegible]
[illegible] با [illegible]
[illegible]
در قدم [illegible] فلذلک [illegible]
[illegible] مناجات [illegible]
[illegible]
و [illegible] مجلد [illegible] در قنوت

در [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مناسب است که بسیار در قنوت مطلب دعا کند و بهتر آن است که ادعیهٔ ماثوره از ائمهٔ اطهار بخواند و بهترین ادعیه
مناجاتهای واردهٔ از ائمهٔ هدی است خصوصاً ادعیهٔ صحیفهٔ کامله و سایر مناجاتهای آن حضرت او بسیار است
و از آداب حصول قنوت ... سه چیز است اول دعا در حق جماعت برادران
دینی و احادیث در فضیلت دعا در حق جماعت از برادران دینی اگر چه بسیار است اما در خصوص قنوت
و ... در این باب ... احادیث وارده ... این مقام ... از
این کتاب در حصول ... قنوت ... چند ... فقهای ... نور الله مراقدهم
... در این مقام ... دعا در حق جماعت از برادران دینی در خصوص قنوت
... و ظاهر این است ... مختص ... که از جماعت ... آنها
... هر دعا در حق جماعت ... حاصل میشود هر دعا در حق جماعت از احیا
باشند یا اموات ... و ظاهر این است که ... در این است که ... جماعت ...
... بعضی زن و بعضی مرد کافیست ... در این باب ... در حق زن
نیز ... در ... قنوت ... جماعت بلکه ... و ظاهر
این است که ... موقوف ... که دعا ... پس اگر کل فاسق باشند
یا بعضی فاسق و بعضی غیر فاسق ظاهر این است که ... در ... مختص ... که ...
موقوف ... که دعا ... قنوت ... بلکه ... میشود هر ... مغفرت
در ... در حق جمیع ... میشود ... در حق ... میشود ... مغفرت
در حق بعضی ... نسبت ... بالطلب مغفرت نسبت ... و ...
... بجهة ... دعا ... در حق جماعت ... در امور متعلقه ... باشد یا در امور
متعلقه ... بالمتعلق ... که دعا ... در حق خود ... جماعت شود خواه
دعا ... که در حق ... یا مخالف دوم از آداب قنوت ...
استغفار است ... مرتبه استغفار ... خواه
... استغفر ... اللّهم ... الّا ... ظاهر این است

کر اقسام [illegible]

۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

امتثال ... ا ... و از جمله آداب ... استغفار ... که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نماید
و ... را ... ضبط عدد استغفار ... و بعد از فراغ ... مرتبه ... که ...
هذا مقام العائذ بک من النار بعد از آن هفت مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الّا هو الحیّ
القیّوم بجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن بگوید ربّ اسأت و ظلمت
نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا ربّ جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت
و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتّی ترضی لک العتبی لا اعود ... ان ...
که ... از استغفار ... سیصد مرتبه بگوید العفو ... که ...
و بنابر ... العفو ... عن ذنوبی ... العفو و بنابر ...
این لفظ ... العفو ... که ... این
آداب ... و در صورت اقتصار ... ظاهر این است ... این
دعا در حق جماعت از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار ... از ... جمع این
دعا در حق جماعت ... و سیصد مرتبه العفو ... جمع ما بین استغفار و سیصد مرتبه العفو
و در صورت ... بلکه ... که اقتصار ... مرتبه استغفار بهتر از اقتصار ... دو تا
دیگر ... باشد ... در حق جماعت ... طلب مغفرت ... از ...
در این صورت ... که اقتصار ... در حق جماعت ... ادعیه ... از جمله
... که ... روایت ... عرفات ...
در عرفات ... در ... که ...
بعد از آنکه ... که ... در جواب ... گفت ... که ...
... در حق برادران ... از رسول ... موسی بن جعفر علیهما السلام ...
که ... در حق برادر خود ... که ... برای ...
صد هزار برابر ... که برای برادر ... پس ... صد هزار برابر ...

بسم الله الرحمن الرحیم

برای مطلبی که خود بجهت خود خواهد ... مستجاب خواهد شد پس بنا بر این هرگاه طلب مغفرت از حضرت رب العزة در حق [illegible] برادران

دینی خود نماید چندین هزار مطلب اعظم از حضرت رب العزة که او خواهد بود و [illegible] از قدرت [illegible] رفته

بعد از رفع رأس اندکی متمسک است کرای [illegible] بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکره ضعیف و ذنبه

عظیمٌ و لیس لذلک الا دفعک و دافعک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل صلی الله علیه و آله

کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا

استغفرک استغفار من لا یجد لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا و دای برادران

[illegible] رفته بار را اتمام نماید ای برادر عزیز از خواب غفلت بیدار شو و خرقه [illegible] از گوش هوش دور کن

[illegible] در کیفیت نماز شب [illegible] و کالبد است و از برای آن روحی است که [illegible]

حیات و بقا و نما و صفای آن و آن توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال کما یعبد [illegible] بالاخره

[illegible] و خشوع و اقبال [illegible] است اشاره [illegible] الصلوة معراج [illegible]

و صفای آن بروح است و آن روح با عدم روح [illegible] [illegible]

با عدم توجه و اقبال [illegible] حضرت [illegible] که بمنزله روح آن است [illegible] در [illegible]

که در عراق [illegible] آن است که [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] خود را از لذت ثمرات [illegible] [illegible] الله [illegible]

بی اعتبار خود را [illegible] از سرمایه اعتبار [illegible] لهذا در این وقت [illegible] با معبود [illegible]

مناجات با [illegible] اندرست [illegible] که لذت توجه [illegible] رب العزة [illegible] التفات

[illegible] که خود را بسرمایه [illegible] دارین و [illegible]

[illegible] زنگ الالام [illegible] از خود دور و [illegible]

[illegible] قرین [illegible] وصال [illegible] از این [illegible] جمال محبوب متعال [illegible]

[illegible] و [illegible] رفع نموده و [illegible] و [illegible] الابصار

قلوبنا بضیاء نظرها الیک قطع نموده خود را معلق [illegible] و [illegible]

[illegible] دوام الاتصال [illegible] خود را [illegible] فرقت [illegible] وصال محبوب [illegible]

تم بلدهم

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] است که [illegible] از [illegible] در آن وقت [illegible] از خوف و خشیه حضرت معبود [illegible]

[illegible] است که [illegible] از خوف و غضب حضرت قهار [illegible] نعم ما قال

[illegible] در [illegible] ارکان [illegible] امام جعفر [illegible]

[illegible] که حامل [illegible] است [illegible] در روز قیامت [illegible] و خشیة

[illegible] چشم [illegible] از آب خود از خوف الهی [illegible] عالم [illegible]

از آتش جهنم حرام [illegible] در روز قیامت [illegible]

[illegible] و [illegible] چشمی که از خوف الهی [illegible]

[illegible] عالم [illegible] از آن دریاهای آتش جهنم را [illegible] در [illegible]

از خوف و خشیت الهی [illegible] ابل [illegible] نعم ما

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] در بازار این دنیا [illegible] نماز را [illegible]

بی توجه و اقبال [illegible] و قیام [illegible]

[illegible] است [illegible] وقت او التفات [illegible] در آن [illegible]

[illegible] رب العزة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از جانب رب العزة [illegible] اقبال [illegible]

پس اگر مرتبه سیم باز التفات نمود باز از جانب رب العزة [illegible] اقبال [illegible]

عالم [illegible] مرتبه چهارم باز التفات نمود [illegible] عالم [illegible] رب العزة

اعراض [illegible] از او اعراض خواهند نمود [illegible] در آن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

باین مضمون که تورا دلدار دهم بانفس که میل باو داری و نیز ازان سرور انبیا علیه وعلی آله الاف التحیة والثنا وارد شده که از جمله وصایای آن سرور عالم با اباذر غفاری این است که ای اباذر دو رکعت نماز از روی صفا در شود با تفکر و توجه و اقبال بدرگاه ذوالجلال بهتر است از نماز در تمام شب در حالتی که قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد و نفهمد چه میگوید و چه میکند ای عزیز من خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه قادریکه از اثری از آثار قدرت او خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و مکان و انتفای اعوان و انصار و اعوان با آن احکام و اتقان که عقول عقلا در درک آن عاجز و حیران میباشد چه حاجت است جناب او را بعبادت ما و امثال ما عاجزان و صانعیکه هر چه را مشتمل قرار گرفته کفایت میکند در کمال آن محض همه درین او بس و چه حاجت با طاعات عالمیان بلکه ملک در وضع تکالیف آن است که چون خلاق عالم جل شانه بر بندگان عنایت دارد و غیر از درک عباد اولی از معرفت معبود و اطاعت او نمی توانند شد لهذا اساس عبادت را برانگیخته تا مدتی منافع آن خود سالک مطلب و ساحل کائنات تواند رسانید مقصود این است این ثمره که باعث وصول بر وضع طاعات است ترتیب بر وجهی که بر محض این اقوال و افعال نمی شود بلکه لابد است از توجه و اقبال بمعبود ملک متعال با حضور و خشوع و اجلال در جمیع احوال و اقوال و اتمام از امری که صحیح نیست است از اغراض و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه هرگاه دعوی بر اقدام بعبادت این بعد است که مردم بر اسلام شونند که این شخص نماز شب میکند تا آنکه اکرام او مستطور در گشته باشد یا آنکه با وصفی در فنه یا آنکه هرگاه اظهار حاجتی بازخواهد نماید اجابت او نماید چنین عبادتی مراد این است ترک این عبادات اولی از فعل آن است و آیات و اخبار در مذمت این صفت زشت بسیار است و نعم آن است که داعی برانگیختن عبادت آن است که منتشر شود و صیت عبادت در بلاد ای عزیز من اگر طالب عزت و اقتدار و اعتبار از خدا و نه عالم بخواه و اگر از غیر بخواهی که محتاج باو هستی از درگاه قادر علی الاطلاق طلب کن چه جمیع موجودات غیر از ذات احدیت جل جلاله محتاج بامتحان اند قال الله تعالی یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و این آیه در شان عقلا و در ذره از ذرات ~~الله ...~~ محتاج الیه او بسیار صعب ~~بلکه~~ محال است و خداوند عالم است غنی مطلق و کسیکه احتیاج در حق او غیر متصور و هر چه غیر اوست محتاج است تحصیل محتاج الیه او با عدم تعب در حق او

اگر مسلطی دور از پرده باشد بلکه بر قناعت احتیاج مسلط گشت بعون الله همت هر کس در دنیا بقدر تعلق او باین

متصور

بسم الله الرحمن الرحیم

متصور نیست و خداوند عالم است قادر مطلق از صلح کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج الیه خود از کسی کن که مقدور تو وصل بمطلب بسهولت ممکن شود غیر از ذات احدیت از ابنای زمان استعانه و نیاز و اراده محبوب است و مراتب محبت مختلف است بشدت و ضعف نسبت باشخاص باعتبار شدت تعلق و ضعف آن و میلوم است انتزاع محبوب کثیر از نزد او بسهولت ممکن است دنیا و مافیها در جنب قدرت الهی جل شانه بسیار موقع است پس اگر خواهی که بی قدر دنیا و مافیها را نزد خلاق عالم جل شانه بفهم تامل بنظر دقیق در این آیه شریفه و لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذلک لما متاع الحیوة الدنیا والاخرة عند ربک للمتقین تحصیل مطلوب نمودن از کسیکه مطلق مطلب او نزد او موجود باشد بمراتب اسهل است از طلب نمودن آن را از کسی که حب آن در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصه ریا که فی الحقیقه راجع است بطلب محبوب از ناس به از آنها میگوید اعقل جمع میشود و اگر طالب این هستی که معزز و محبوب نزد مردم باشی خود را محبوب صاحب عالم عزشانه کن محبوب الهی که اتفاق است به اخلاص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبود حقیقی کن اینک گفت و سعی کن که غایت فعل خود را تحصیل انس معبود کن و معرفت ملک ودود قرار دهی اگر خدا داری فاقد هیچ چیز نیستی و اگر خدا نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی فقد من وجدک و ما الذی وجد من فقدک دعوی گفتن که چه اراده داری و در مقابل که می خواهی ایستاده نمازی اگر چه عبادت بنوعیکه کما هو حقه معبود بوده باشد ممکن است که از امثال ما ها صادر نشود و نتوانند شد لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال بخضوع و خشوع که معبود بود در درگاه خداوندی با مراودت دران آن وقت خواهی فهمید معنی قول جناب مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة و همچنین معنی قول آن سرور را که فرموده الصلوة معراج المومن بدار ائمه دو رکعت نماز با جمیع آداب ظاهره و باطنه بجا آوردی آن وقت اگر تامل نمائی فی الحقیقه مجمل از غایت خوف و انفعال خواهی بود چه مثال تو در آن وقت مثال بنده خواهد بود که تمام مال ایه او از مولای او بوده باشد وقتی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد انواع ملتفت در حضور مولای خود حاضر نمود دید که از مصرف نموده

ان بعضکم الله علی ما علم و ان فمن الله الذی یعبده من ...

بسم الله الرحمن الرحیم

کل از مال مولای او بوده مطلق در تکلف شیله که خدمت مولای خود مهیا نموده از این عبد عزل نموده

در صرف کرده هم از مال مولی تصرف نموده در خدمت مولا صرف کرده بعد از تعقل و تفکر و فهم

این مطلب غیر آنکه مستغرق بحار خجلت و انفعال دستی بازانو روسیاهی و شرمساری نبود

چاره ندارد تا کرامی علیه مشغول عبادت در حالتیکه ایشان به حرکت نماز با غایت تضرع و ابتهال

نموده الهی که از قرص و شنیده دار کن به بیچاره عرض است اگر به دو قدم در مقام عبادت الهی ایستاده

این دو قدم را از کجا آوردی و اگر به زبان معذرت انجام مناجات باقاضی الحاجات نمودی آن را

که بتو داد و اگر سخنی شیرین گفته رکوع و سجود قدرت این اعضا را از کجا آوردی و اگر تضرع و ابتهال نمودی

توفیق و صول این سعادت عظمی از که بود و از این راه است که فخر عالم بیش محبت الہی خبر داده

کیف لی تصدیر انک و شکر آیات تعبیر الی شکر دلکی نقت الحمد و حبط له ثک ان اقول انکه

فی المسعه اگر خلاق عالم قبل شاه عبادت را از امثال ما که بشرافت قبول مشرف گرداند و جزای آن

آن بدایت خود بنده ذلیل خود عطا فرماید بمنزله آن حکایه بود که نقل کرده اند شخصی سه ساده در

گوشه عزلت افتاده همیشه در آن مشغول عبادت میبود اتفاق چشمه آبی در آن مکان بود و آب آن

شور و تلخ و این شخص فقیر آن همه آن آب میبود چنانچه تمام میبود که جمیع اجزای آن تمام مثل آب آن

است در تلخی و شوری و قتی بلا غلبه فقر و تنگدستی و شدت حاجت با ظرافت نزد سلطان آن ولد

ضرر آن انه نموده بشت ابدا آب شور را قوه خود ساخته بست با عزم ابید جود برداشته اتفاقی در اثنای

راه شهری بر خورد که آب آن بسیار صاف و شیرین بود چون آن آب را غلبه که مثل این آب در عالم نباشد

و دیدنی که ستارف آبی است از کجا که شوری به این شخص بزرگ در نبوده مناسب این است از انفس آن شیره با خود را ببرد

بعنوان هدیه برده نثار حضرت آن سلطان نماید بر خود قرار داد درین وقت که به نزد سلطان برسد جواب

این است شیرین مناسب این است قلیل از این آب با خود برده بعنوان تحفه نثار حضرت سلطان نماید

لهذا ظرفی را مملو از این آب نموده روانه سیاحت آن بادشاه که انجام امری بیرون امکان در جات

نزل عمده این شخص مانند خود را به مجلس پادشاه رسانید تحفه خود را که همان آب شیرین بوده بود نثار حضرت سلطان

نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

نمود آن سلطان شخص صاحب فطانت و ذکاء بود در کمال مطلب نمود امر نمود خزینه داران که خلعت نفیس عطا

داده اورا در همان مکان قرار داده که خود سلطان خود شاه به استقبال از بیت تعیین و اجرای سعادت

آن وقت آن سلطان ابراز نمود که اگر این مکان سعادت می نمود میامد و چو که در اثنای راه به علم است

آب در نهایت خوبی آن شخص خانه به ارشاد از آن منفعل شده از دیر خود لهذا آن شاء مسلم از اینجا

سعادت نماید تا ارشاد از آن آب بالم خجالت و انفعال مبتلا گردد ای عزیز من اگر عبادت

صد ساله نوح علیه السلام بیشتر است که از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

صادر شده اگر از ما صادر میشود فی الحقیقه سعادت است عبادت الحمد لله عالم از فضل و کرم خود

قبول فرماید از این راه است که ارشاد صاحب و اگر ارحم از این خواهی در امثال قبول در بودن دیگر اوضاع

عالم حال علاوه از امثال ما امثال آن است که هرگز خدمت شخص بزرگی مشرف شوید هر یک باعتقاد خود تحفه

نفیس دانسته تحفه بعنوان هدیه بیرند هر کس آنچه را که برده باعتقاد خود غیر نفیس دانسته بعضی

که از واقع نفیس و مطابق با واقع بوده بر خلاف بعضی دیگر هرگاه غیر نفیس بشرافت قبول مشرف او میشود

شود و غیر نفیس مردود شود باعث خجلت و انفعال او شده و موجب روسیاهی و شرمساری او گرداند

لهذا جلالت و بزرگی مقتضی آن است که غیر نفیس و غیر قابل را نیز بشرافت قبول مشرف سازد

تا آن بنده ذلیل بذلت خجلت و انفعال مبتلا نگردد بعد از آنکه نظم کلام با تمام رسید مناسب دانست

که عنان قلم را در میدان وصف بنده از عبادات صادره از ارکان دین و ستر بهار بار کاه رب العالمین

حلقه داده به شاه اطلاع بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه اهل دنیا

مناسب سکرات اهل طغیان گردد به آنکه روایت شده که خلاق عالم را ملائکه چهار دسته در آسمان هفتم

از قبیله خلق نموده تا روز قیامت آنها در سجود اند اعضا و جوارح آنها از رعب و خشیت الهی دائم

بپوسته در لرزه و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای آنها که منفصل میشود ملکی خلق میشود

از ملائکه آنها که دسته تا روز قیامت بعد از آنکه روز قیامت شد سر را از سجده برمی دارند

عرض مینمایند در مقام عبادت ما به ناتمامی عبادت و از عمر در عالم و قبح ادب ملعقات امر و سجده

در بیان حال شریف الحضرت در مقام عبادت مروی است که آن حضرت وقتی که مستعد نماز شد

وصف ملائکه عبادت ارکان دین

رکوع سجده

کیفیت عبادت حیات سوره

بسم الله الرحمن الرحیم

از شدت گریه از خوف الهی صدائی از سینهٔ مبارک آن سرور شنیده میشد مثل جوشش دیگ بر روی آتش
و روایت شده که آن سرور عالم از خوف الهی این قدر میگریستند تا بیهوش میشدند و در وجوب مشغول
عبادت می بودند تا آنکه بر کثرت عبادت عتابی از جانب خلاق عالم جل شأنه بر ایشان نازل شد
بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو از برای آنکه بر خود
این قدر تعب داده باشی کما قال سید القوم اشقاهم ای اتعبهم و اما کیفیت عبادت سرخیل ارباب [illegible]
و یقین جامع آیات [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اظهر از آن است که بیان شود ما در این مقام اقتصار بر نام
بآنکه شیخ صدوق در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است که راوی میگوید در [illegible]
علیه الاف التحیة والثنا مشرف بودیم در نخلستان بنی النجار آن سرور جدا شده از اصحابی که در
خدمت ایشان مشرف بودند و دور شدند که تکیه از نظرها غائب شدند و چون [illegible] رسید که آن
حضرت بمنزل خود تشریف برده اند ناگاه صوت حزین و ناله اندوهناکی بگوشم رسید گوش دادم
شنیدم کسی با صوت حزین و ناله سوزناک مشغول این مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها
بنقمتک وکم من جریرة تکرمت عن کشفها [illegible] از شنیدن [illegible] از سطح
شدی و مقتضای سعه حلم خود با من معامله داشتی در مقام عفو افزوده بر بنیادی [illegible] در مقابل آن که مستحق
عذاب و [illegible] بنعمتهای خود بر من افزودی [illegible] شده او [illegible] با علم بهمه آنها که مستحق ای
بودم که پرده از روی آنها بر داشته مرا [illegible] ما ارحم [illegible] جوانحم [illegible] مستور [illegible]
در مقام [illegible] بر بنیاد [illegible] الهی ان طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا
مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگر چه بسیار از عمر خود را در معصیت تو
صرف نموده باشم و معاصی عظیمه در دیوان اعمال ثبت شده باشد لیکن چون حضرت لهذا امید
ندارم [illegible] مغفرت [illegible] تو [illegible] بوده باشد در جنب سعه رحمت تو جزئی است و در جائی [illegible]
بکرم و خشنودی تو که [illegible] بسبب [illegible] آن سرور [illegible] علیه السلام [illegible]

دیعقد

بسم الله الرحمن الرحیم

کلمات صوت

و بعقد عن الکثیر راوی میگوید بعد از آنکه این ابیات را با سوز حال شنیدم در تفحص آن برآمدم و از عقب آن صوت
جگرسوز رفتم دیدم که صاحب این مناجات جناب امیر المؤمنین است خود را مخفی داشتم تا به بینم آخر امر
بکجا خواهد رسید آن وقت جناب حضرت امیر المؤمنین در پهلوی آن شجره رکعت کار نمازی بجای آوردند
شروع کردند در دعا و گریه و مناجات از جمله مناجاتی که در آن وقت از آن حضرت شنیدم
این بود الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود
من وقتیکه فکر میکنم در سعه عفو و گذشت تو امر خطاهای من در نظرم سهل میشود بعد از آنکه متذکر
شدت عذاب و انتقام تو میشوم آن وقت امر بر خود بسبب گناهان عظیم میشود بعد از آن فرمودند آه آه
ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها فتقول خذوه فیاله من مأخوذ لا
تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملأ اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه آه و ای بر من
وقتی که نامه اعمال مرا بدهند و ببینم در آن معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام آن را و تو احصا
و ثبت در حفظ او [illegible] آن وقت امر فرمائی بملائکه غلاظ و شداد بگیرید این عبد عاصی را وای وای
در آن وقت بر آن گرفته شده که نه عشیره او میتوانند او را نجات دهد و نه قبیله او میتواند باو
نفعی رساند اهل محشر بر او رحم میکنند هر گاه مأذون شود در ندا و ناله و زاری کردن بعد از آن فرمود
آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از
آتشیکه میپزد جگرها و گرده ها را آه از آتشیکه پوست را از سر میکند با آتشیکه خوش [illegible]
بغیر آتش نیست واه از شدت [illegible] میشود از شعله های آتش بعد از آن گریه بسیار کرده و گریه
آن قدر [illegible] شد و بمرتبه [illegible] رسید که خواب بایشان غلبه کرده بود بطول انجامید بعد از آن در آن تأمل کردم
صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار کنم تا نماز صبح را ادا نمایند رفتم نزدیک دیدم آن سرور مانند چوب
خشک بر روی زمین افتاده نه حس دارند و نه حرکت حرکت دادم ایشان را حرکت ننمودند و اعضا و جوارح
آن حضرت بهم آورده بهم پیاپی پس گفتم انا لله وانا الیه راجعون روح مقدس آن سرور از دار فانی

بسم الله الرحمن الرحیم

درجات
ما مانع غفلت حجت انتقال شود تعجیل رفتن بزرگان با ضربات ایشان سوار سینه و سینه‌ها، فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود [illegible] شرح حال وقصه ایشان را بیان کنم و اگر دیده بعضم بعرض آن مقصد رسانیدم فرموده من

در کیفیت عبادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام

ای ان مرتبی که تو خیال نموده نیست بلکه اغمائی است از خوف الهی مثل ایشانه عارض ایشان میشود بعد از آن جمع شده و آب بر روی مبارک ایشان پاشیده تا بحال آمده و از بسیار حقایق در دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود عادت جناب علی بن الحسین علیه السلام چنان بود وقت نماز که داخل میشد لون مبارک آن سرور زرد میشد و اعضای شریفش بلرزه درمی آمد مثل شاخ درخت خرما و مقالات سعادت آن قدوه ارباب معرفت و یقین اوضح شاهد است بکیفیت عبادت آن سرور

و از جمله مناجاتهای آن معدن قواعد اقدس و سلسله‌ای آن است الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی وانتحبت لک حتی ینقطع صوتی وقمت لک حتی تنتشر قدمای ورکعت لک حتی ینخلع صلبی وسجدت لک حتی تتفقأ حدقتای واکلت تراب الارض طول عمری وشربت ماء الرماد آخر دهری وذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی و از جمله آنهاست که [illegible] در مجالس ذکر نعمه الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلایق وشکرهم اجمعین لکنت مقصراً فی بلوغ شکر اخفی نعمة من نعمک علی ولو انی کربت معادن الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین دماً وصدیداً لکان ذلک قلیلاً فی کثیر ما یجب من حقک علی ولو انک یا الهی عذبتنی بعذاب الخلایق اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی الدنیا معذب غیری ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلک قلیلاً فی کثیر ما استوجبته بعد لک من عقوبتک وغیر اینها از مناجاتهای شیکه آن سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده بر آنکه ذیل دامن عصمت و طهارت انبیاء و ائمه علیهم السلام اگرچه اجل از آن است که بکثافات و خیانات معاصی

بسم الله الرحمن الرحیم

معاصی ملتبس شود لکن از موجب آن نمی‌توان شد که ایشان خوف شوائب هیبه الهی جل شانه را نداشته باشند بلکه خوف و خشیت ایشان از پروردگار عالمیان بیشتر و تضرع وابتهال ایشان نسبت بدیگران زیادتر میباشد چنانکه در دوام خطابات جهر قلت و کثرت خوف الهی تابع قلت و کثرت معرفت باین معنی که هر کس معصیت بیشتر داشته باشد خوف او بیشتر خواهد بود بلکه قلت و کثرت خوف چنانچه و تمام تابع قلت و کثرت معرفت الهی است هر کس معرفت او کاملتر است خوف او بیشتر است سبحانک اخشی خلقک لک اعرفهم بک مجلد بر این نقل وابتهال و الحاح از عقوبات الهیه و توبه و انابه و اعتذار از معاصی از انبیاء و ائمه علیهم السلام بجهت چیزی که بر سبیل مقصر دیدن ذو الجلال در مقام مناجات با ما اجابات منع جناب حضرت است اول مقام حیا است بیان آن مطلب مختصر این است که تصور نمیشود که بوصل گفته حال بتابانک التفاتی لیس سکم بنه که حیا عقل و ذکا و اهل فطانت و وفا نمیشود مادامیکه در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا و ادب و همه مجتنب از معایب و غیر ملائم است و هر عبدی که در عقل کاملتر و کمال اذهنش افزونتر است در لزوم طریقه ادب اقوی و اتم است و در اجتناب از مساوی آداب اتم و اکمل است و احترام مولی و اظهار و احکام او مقتضی این است که جمیع جوارح ظاهره و باطنه هر یک را احسن حالات و اشبع آنکه لیست با و متصور است در حضور مولی مرعی داشته باشد مثلا مناسب عبد آنکه در حضور مولای خود دست ایستاده که بایسته چه مولی نه نشسته و ایستادن هم بطرق مختلفه متصور است بطرق انقباض و انکسار و بعنوان استقلال و اتکا و با پاها را بطرق مختلفه میتوان که است بعضی اقرب بحیا و احترام و ادب از بعضی دیگر و همچنین دست و امثال عقل عبد است در ایستادن آنکه اقرب باحترام است اختیاری نماید خصوصا در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت بهیئت او و خواهد بود و به همه این دقایق برخواهد خورد و همچنین در وضع قدمها و دستها و اقرب احوال ایشان بادب آن است که در حال تکلم خاضع بوده باز دستها و التفات و احتیاط نماید از رفع صوت بغیر طریق تعارف و در حفظ چشم و توجه بمطلع آن است که مقصد بسوی مولی باشد برجهیکه الیق بحال است و در حفظیه گوش و توجه سامعه آن است که شرح دارد و بسمت مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود جواب بمقتضای آن مولی داشته باشد و درک این دقایق

بسم الله الرحمن الرحیم

مختلف میشود بضعف قوه عاقله و قوت آن اگر عقل است درک او کمتر رعایت مراتب کند و قسم دیگر آنها زیاد تر است از آنکه عقل او کمتر است و آنها با علم بحضور رسول است که حالت اتفاقی در این مراتب بر حاضر است و بنده مطلق علم بحضور او ندارد اعمالی که ملائم با حضور رسول میشود نبوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور رسول و اطلاع باینکه از او صادر شده میشود یا آنکه عالم بحضور رسول بود لکن غفلت حاصل شده عملیکه ملائم با حضور رسول نبود از او صادر شد یا سهوا صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی که باعث بلا خود میشود نزع لباس از خود یکنه که منکشف العوره میشود در حضور رسول و قسمیکه کمال ادب مطلع میشود بر آنکه در حال بودن از او صادر شد در جمیع این مراتب چه بسیار کس که عقل دارد در مقام دیگر صد قدر مجهول الادم حالت و انفعال میشود که حالت کمال بزرگی که از اعلی بود بحت خود باین سبب که دیگر حال نظر او بسوی نفس خود است که در این مراتب نیست در حق عبید نسبت بمولی [illegible] پس ملاحظه احوال این امر نسبت بمولای حقیقی و خلاق هر وضیع و دنی مرجع اعتبار و انظار حالت در سالهای و باعث تضرع و گریه و انابه و بیقراری شود بالاخره در حق انسان که محدود مقید بود در حالت ما من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در جای دیگر فرموده یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معهم و در موضع دیگر فرموده اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب و در مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و معلوم است که اهل عقل انبیا و ائمه علیهم السلام میباشند و معلوم است که ایشان نیستند از این مقوله که نکرش نیستند و دایم نیستند که منفک از این اشیا ابدا بوده باشند لدی حال صحبت با مردم نیستند و خنده از آنها صادر شود و معاشرت با آن میکردند و ملاعبه و ملامسه و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد بلکه در این احوال این امور نسبت باین ناس امتیاز داشتند که حالت بشری نمیگذاشت مگر آنکه جماع از ایشان صادر شود در اخبار بسیار مذکور است که گریه الامرقه و از خواص انبیاء و همیشه بی خوابیده و پا دراز میکرده و صدا میگرده مجلد مشغول است احوال انبیاء و ائمه مانند خاصه که ملاک عالم مختلف بعضی حالتی بوده در آن

توجه

اگر در نظر است و نحن اقرب الیه من حبل الورید

بسم الله الرحمن الرحیم

حالت

توجه تام که او در عالم جلال و جمال داشته است که گاه بنده نداری در آن وقت صحبت و خوش مشرب از آنها با ما دقیقا بر آن مکالمه بعضی با این ناس داشتند در اینصورت ملاعبه و معاشرت ایشان در آن وقت در حق آنها مکروه نیست و بعد شمار آن بود بلکه در این حالت که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال و الاکرام بعد هست بر سر هر سعادت جمیع اکبر از عقل حاصل بر جنس آن است بعد و مجتنب بود از جمیع آنکه منافی با ادب و طریقه احترام بود و حالتی دیگر از برای ایشان بود که در آن حالت معاشرت با مردمان میکردند و بر سر خنده میکردند و بر سر مزاح و صحبت مینشستند و ملاعبه با زنان و تقبیل آنها و جماع مینمودند و امثال این امور اگر چه در حق این حالت بود لکن چون امثال این امور در حضور با اطلاع مرئی غیر مناسب بلکه غیر ملائم با احترام مولی است وقت توجه تام که نسبت را بمطلب میشود جنود حیا و حجاب مستولی آن نفوس شریفه شده بی اختیار فتح لسان بمعذرت با گریه و زاری و توبه و انابه بقدری که از ایشان صادر شده مینمودند مانند بنده که دو مدتی غفلت از حضور مولی بیاید از او صادر شده باشد که ملائم با حضور مولی نبود و از این راه است که بعدها فاطمه ناس و سرور جنان پسر امام جعفر علیهما السلام الله الملک الاکبر در مناجات با معبود ودود ابد بلبث در حال چه از آنکه که همواره از روی حق بی یمنیت و ثنا فتح لسان بمعذرت هرگاه پروردگار نموده و در مقام مناجات عرض میکرد که ای مالک مهربان در مناجات عرض میکرد رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی ای پروردگار من معصیت کرده ام با زبان خود قسم بعزت تو اگر خواهی لال و لکن میکنی شنیدن مراتب کلام غیبت و فحش و غیرها بعد از آن تمام این مقوله را بر زبان میگیرد بعد بگو ای معذرت که از احترام حضرت در اول صحبت با ناس که گفت شکم ایشان برای بعضی که حالت از حضور و غفلت از حضرت ملائم نبوده با آنکه مرتکب شده حضرت ملائکه شد مینموده عصیان بر معذرت خواهی مینموده و بعد در کرم عصیتک بعینی و لو شئت و عزتک لاکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لاصممتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لکنعتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لعقمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و لیس هذا جزاءک منی معصیت در حق ان الاسم کس است و اما سبب بعد منشا کس و لعنه

بسم الله الرحمن الرحیم

عبد ذلیل در محضر مولای جلیل [illegible] بهره مستحق بوده باشد حالا که در حال توجه تام بمعبود جلیل است
و در حالتیکه چنین بوده باشد خارج از طریقه ادب شده در لفظ خود کلمه استخفاف بکند [illegible] است
لهذا به از التفات محمول انواع خجلت و انفعال میشود و اطاعت کوشش در حق ایشان [illegible]
که در حالت استماع جمیع آثار رکوع بوده باشد که ملازم با عظمت و جلال جناب احدیت جل جلاله بوده باشد [illegible]
[illegible] این است که در حین استماع آثار چنین بوده باشد و اطاعت [illegible] آنانست که
هرچه از ایشان از حرکات صادر میشود مجموع [illegible] بوده باشد که ملازم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت
بوده باشد و [illegible] این است که چنین بوده باشد و احیانا هرگاه که با ملازم نشود و التفات کلمه [illegible]
مغایرت با جلال خود کند و به ملتفت شود که [illegible] حضور داشته اگرچه مطلقا اثری از آن صادر [illegible]
[illegible] تاملی کنند [illegible] در مقام حیا [illegible] در حالت التفات [illegible] کنند چه قدر منفعل میشود
و احیانا هرگاه فرض شود در حال [illegible] بوده [illegible] از تاملی کمال خجلت و انفعال در او [illegible]
زیاتر است مجمله هر امری از امور صادر از هر یک از جوارح که ملازم با حضور [illegible] بوده باشد در حین
توجه تام و ذکر کنند معبود خصلت شریفه حیا [illegible] و قبح [illegible]
میشود و بعضی [illegible] در صدد استماع و [illegible] هزار اعتراف کرده و تضرع
و ابتهال و توبه و انابه نموده باشد لهذا بایستی اختیار اهل معرفت و [illegible] اختیار [illegible] اعتبار
رای [illegible] و از این [illegible] کلام سید اولیاء جناب امیر المؤمنین علیه السلام الهی اعتذاری الیک
اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون الهی [illegible]
انا متق الغفلة عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم آلائک و کلام سید [illegible]
صلوات الله و سلامه علیه [illegible] هل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت [illegible]
اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک [illegible]
[illegible] الیک [illegible]

[illegible] علیه السلام

الراده

بسم الله الرحمن الرحیم

الی الآخره مقصود از این [illegible] این است در وجه اعتراف [illegible] طهارت و عصمت [illegible]
در آنکه مذکور شد موجب [illegible] میشود در این مقصود و [illegible] وجه که مذکور شد [illegible] مقام حیا که
[illegible] ملاحظه با حسن آداب و [illegible] است در کلام سید الشهداء علیه الصلاة و السلام که [illegible] مذکور شده
یعنی قوله علیه السلام الهی کم من موهبة الی آخر و همچنین کلام سید الساجدین علیه الصلاة و السلام [illegible] العالمین
[illegible] الهی [illegible] الی آخره [illegible] در مقام غایة توجه [illegible]
بمرتبه [illegible] که کاشف آن از کلام معجز نظام سید اولیاست که فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
خلاف ادب [illegible] در وقت [illegible] صادر اگرچه در واقع [illegible] جزئی بوده باشد [illegible]
[illegible] بوده باشد در حال توجه تام بمعبود در مقام اعتراف [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] و توبه و انابه [illegible] و اعتراف بعظم [illegible] وجه دوم [illegible]
باعث انبیا و اولیاست [illegible] بیقراری و [illegible] براعتراف [illegible] مقام
[illegible] توضیح این مطلب مقتضی این است که گفته شود [illegible] حقوق [illegible] منعم متعال [illegible]
[illegible] باب التنبیه اشاره [illegible] حقوق الهیه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] این نعمت عظمی [illegible] لطف [illegible]
[illegible] عالم [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] معرفت [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و همچنین است نعم خارجه از ماکول و مشارب و ملابس و مساکن که عالم
بیناهای جاریست در هر یک از آنچه در جسم مذکور شد پس هر گاه فرض کنی طبیعت کنند معدودیست هر گاه جمیع
جمع شوند و بذل مای الکون نمایند و بخواهند که ادای شکر یکی از آنها نمایند محال است و احصای آن محال است ساکنان عالم ملک و ملکوت
و عرشها اگر تامل کنی قطرهٔ نطفه که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع و قدرتی که از خلقت خوب
و صنعت عجیب بظهور رسید که قاطبهٔ عقلا از درک حقیقهٔ آن متحیر و سرگردانند و بهمین هر جزئی از جزئیات آن
حقی است عظیم هر گاه کسی مالک باشد هر چه در روی زمین است را که در عالم بوده باشد و بذل نماید در مقابل
که حق او نه عطا کرده از عهدهٔ شکران بر نیامده خواهد بود تا برسیم که نعم دیگر و گوش و دل و دهن و زبان و سایر
اعضا و جوارح هر گاه یکی از آنها، دنیا احسانی بکسی نماید ... پیوسته شکر احسان او
نماید و هر وقت او را دید مقتضای آن حال با او معمول داشته باشد اگر چنین نماید از قواعد انسانیت خارج
خواهد بود و مراتب آنها مختلف میشود میباشد باختلاف مراتب احسان و همه مختلف میباشند باختلاف استعداد
در درک مراتب احسان و هر کس که قوهٔ عاقله او کاملتر است درک او بمراتب احسان اتم و اقوی است
پس او در امتنان و وفا بادای حقوق اقوی و اتم خواهد بود منحصر است عقل موجودات انبیا و اوصیای ایشان
میباشند و اعقل از کل انبیا فخر رسل و خاتم انبیا باعث خلقت ارض و سما جناب پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه
میباشند و همچنین اعقل از کل اوصیا اوصیای آن شفیع کافهٔ امم خواهد بود پس آن سرور عالم و اوصیای آن
ان عجز نمایند در درک حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهد بود از سایر انبیا و اوصیا پس ایشان در وفا بادای
شکر در مقابل حقوق الهیه اتم و اکمل خواهد بود و این وجه دیگری است از وجوهی که داعی است در حق ائمه طاهرین
و سایر اولیای ... علیهم الاف التحیة ... که اصرار دارند در وزاری و الحاح و تضرع و ابتهال
و ... که حالت ایشان ... صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات
بعرض بارگاه قاضی الحاجات ... فقرات ... اینست ما عبدناک حق
عبادتک ... و عزت تو اگر می بودم از اول ایجاد عالم از آن وقتی که اراده خلقت ...
تو می نمودم ... بهر سوی در هر چشم بهم زدنی در ایام روزگار و حمد و شکر تو می نمودم ...
... قاطبهٔ خلایق کرده باشند ... میکردم با وجود این ... که
از عهدهٔ شکر پست ترین نعمتی از نعمتهای تو برآمده ... هر گاه فرض شود ... که
در بیان نعمت الهی ... نموده باشد ... و فرض شود کسی مالک هیچ ...

در ایجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

در ایجاد آن نخواهند پس همان نعمت کمترین نعمتهاست متفاوت کرد با مجموع خزائن ابدان پس حکمه
بیند آنچه که کسی از عهدهٔ شکران بر آمده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد از افراد ناس
ثابت است عقل قاضی بر این است که ادای شکر آنها را نموده باشد از عهدهٔ آن بر نمی تواند آمد پس حالت
ملائکه ... اوقات را صرف تضرع و ابتهال نموده بدرگاه حضرت ذو الجلال ... نموده باشند
بعجز از ادای شکر حقوق الهیه برده باشند و در مقام توجه تام بدرگاه خالق انام ... باز اقرار
بعجز کرده باشند از اعمال صالحه ... در اعتراف بعبودیت ... اینست که حالت ایشان
علیه السلام در فقره ... از دعا ... و فعل ... اینست که ای معبود ...
بهم جمیع ... در دنیا میباشد ... خود و ... همه زبان را ... خود و بالم
از هر ... جاری شود از آب چشم ... مثل دریاهای ... خون و ...
... خواهد بود ... از حقوق تو ... و وجه ان ...
... ظاهر میشود وجه سیم ... تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب
بدرگاه باری حضرت ذو الجلال نسبت بانبیا و اولیا و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک المتعال میشود
مقام ... است بیان این مطلب ... که حکمت بالغهٔ الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسان ...
بنوعی که در آن جمع شود قوای مختلفه متضاده پس خلق فرمود انسان را بنوعی که در آن قوهٔ روحانیه و قوای بهیمیه جمع
... است تضاد مابین قوی مقتضی تضاد مابین مقتضیات آنهاست در او آنچه مشغول باقتضای
مقتضیات هر یک که بوده باشد از مقتضای قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوای بهیمیه مطلب
اکل و شرب و نوم و مباشرت با نسا و ... میباشد و مقتضای قوای ملکیه طالب توجه بمعبود و تحصیل ...
... بارگاه ... ملک ... میباشد بعد از آنکه قوای بهیمیه مغلوب قوه ملکوتیه گردد ... معبود و مقصود
در توجه بمعبود و طاعت ... ولکن نه چنین است که ... از مقتضیات قوای
بهیمیه بالمره ... ظاهر است ... تعلق ... و او را از مباشرت با ناس
و اکل و شرب بقدر ... و مباشرت با نسا و ... اولاد و نوم و ... در قلیل ... اوقات
... مشغول بمقتضیات قوای بهیمیه ... از توجه تام ... ملک ...
... حضرت ملک علام ... بمقتضای قوه ملکیه قواعد ...
... فراق و ... تضرع و ابتهال و بیقراری و ابراز الم ... از حرمان فیوضات وصال ...

نزد محبوب متعال الحمد میگردد و از این است که جناب فخر عالمین ... صلی الله علیه و علی آبائه و اولاده ... ارباب الالباب بعرض رسالت

در این باب ... بارگاه رب الارباب رسانیده ... قال ... قلت ... وقرب ... مجالس ... اولئک

... لی ... ازالت ... وحالت بینی وبین ... اولئک

رأیتنی ... فافصیتنی اولعلک رأیتنی معرضا عنک فقلیتنی اولعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی

اولعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی اولعلک ... اولعلک رأیتنی الف

مجالس البطالین فبینی وبینهم خلیتنی اولعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی اولعلک ... کافیتنی

اولعلک ... [illegible] ... اختیار علاوه

... این فقره را اولعلک رأیتنی ... وهمین ان سرور ... ارباب اسرار در ...

در مقام ... اللهم ... ان ...

... فی ملکک مثقال ذرة ... ولکن ... اللهم

اعلم و ملک ... [illegible]

... ارباب ... [illegible]

... [illegible]

کو صاحب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

طرائق ... [illegible]

و ... [illegible]

... [illegible]

ازانجا ... انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون ... اول ... انبیا ...

... [illegible]

کو ... [illegible]

لا ... [illegible]

ابو علقمه

مراد ما اول ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

... وحیاتک وقال الله فی حاول ... ... الفقر من نفسک فقد ملک حاجة

فی ... وان طلبته من وجهها ... کلام ... اربابه ... ودیتر ...

... الابصار قلوبنا ... الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة ... و

... معلقة بعز قدسک وهمین کلام ان مصباح ... الی ... بیرغک

... ... فاکرن لک ... ان ... اللهم ... والاعتصام بک ...

... ان ... اولیاء ... اسئلک بک ... واعظم صفاتک واسمائک ان

تجعل اوقاتی ... ... واعمالی عندک مقبوله حتی تکون اعمال

... [illegible] ... اللهم ان اتقرب

الیک ... وان تقربنی ... الیک ... وان ...

وان ... [illegible]

... [illegible]

ازاین ... [illegible]

کرم ... [illegible]

امر ... [illegible]

... [illegible]

ناس ... [illegible]

فوق ... [illegible]

وفقان ... [illegible] ... انبیاء واولیاء ...

قرب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کو ... [illegible]

حق ... [illegible]

الکمال کذا

بسم الله الرحمن الرحیم

و بر جمیع نهایت دهشت و اضطرار و غایت خشیت و اضطراب قاطبه اخیار است ملاحظه عظمت و شوکت قدرة الله و عامر و سیع جمله املاک و کواکب است ارکان بقدر درک عظمت خلاق ارضین و سموات خائف و لرزان و متعجب و تعقل شوکت رزاق قاطبه موجودات نفوس و حیوانات همه ترسان و هراسان است هر که در درک عظمت حضرت قیوم جل جلاله کاملتر است خوف و رعب او بیشتر سبحانک اخشی خلقک لک اعرفهم بک درک و معرفت اهل علم ذی الاقتدار موجب دهشت و اضطراب است خواه در آن وقت تنکش مرافده درحق او حاصل بوده است یا نه علیه هر گاه در کس شود که همه جهات ایمن از سو افده بوده است باز آن اضطراب وار تعاش که مستند باصل درک عظمت سبب درست حاصل است مجملا اصل درک عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب اخیار و باعث ظهور اضطراب و اضطرار دائم و الحق بی اختیار میشود و از این است که در حدیث وارد شده در بیان کیفیت احوال زبده مفخر انبیا و سید رسل و ملجا اولیاء و ها دی سبل صلی الله علیه و آله الصلوات ان الله الله که آن سرور عالم و فخر بنی آدم در وقت قیام بنماز از خوف و خشیت الهی جل شانه صدا جوشش از سینه مبارک آن شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ از آتش تند وان قدر گریستند تا بیهوش میشدند و ارتعاد کارو آن سرور و تیغش حال اهل اولیای علیهم السلام مانند است که چون وقت نماز داخل میشد ابدان اطهار مبارک آن سرور بلرزه میآمد و ادعیه وارد شده که جامع الکارم فی الشرد الابدین حار جعفر ابا ام حسن علیه السلام چون مشغول وضو گرفتن نماز میشدند نا حاصل مومن نزاعت لا بید نه و لون مبارک ایشان بزردی میشد و چون از وجه این سؤال میشد میگفتند چگونه سزاوار این است هر کس در مقام بندگی حضرت صمدانیه عالم ایستاده بنده ایش از خوف و بیم معبود بلرزد و در کتاب حلیة الاولیا مذکور است روایتی که حاصل مضمون آن این است که چون جناب فخر العارفین سید الساجدین امام زین العابدین علیه و علی ابائه و اولاده الطاهرین التحیه و الثناء در سال اول از وضو فارغ میشد و عازم نماز میشد رنگ و ارتعاش دارد بر اعضای مبارک آن حضرت مشغول میشد چون استعلام مینمودند میفرمود دانی که بنده اینه کوشت کرده ایستم و با چه عظیم الشأنی مناجات کنم و چه حاکی است از دعا که موجب اضطراب قاطبه عباد و دواعی زوال سرشک و کاهم اللذات است ملاحظه شد که اه سوت و عقبات او در رستاخیز که سموات و ارضین طاقت تحمل آن را ندارند و نیست این است که متوقف شوند در بیان این مرام مرا که نقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام که فرمود هر کسیکه

هام کرا

ارجاب ۶

هر کسیکه عیسی ولد مریم امد بر قبر یحیی بن زکریا علیهما السلام وار صرف عالم ملک مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید پس خطاب بر یحیی و یحیی با مر الهی زنده شد جواب گفت او را پس از قبر بیرون آمد گفت حضرت عیسی چه اراده کرده از من گفت میخواهم بر دنیا برگردی و در دنیا من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت ولخ جان کندن از من بیرون نشده تو میخواهی مرا برگردانی در دنیا دوباره این مرارت را هم بنماید و نیز در آن کتاب مستطاب از اولاد و اهل و اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرموده جوانان چند از اولاد و نسل انبیای بنی اسرائیل طرف عبادت و بندگی حداوند عالم جل شانه را اختیار نموده بودند و ایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد میکردند تا رسیدند به امری عزیزه گرفته شهر اتفاقا مرور کردند بقبری که در پشت راهی واقع شده بود با ریگ و خاک را بر روی آن قبر جمع نموده وایش اران باقی مانده بود شخص بپشت که قبر است وان جوانان گفتند خوب است کار درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در این وقت که صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که چگونه طعم مرت را یافته پس یکدیگر دعا با هم نمودند انت الهنا یا ربنا لیس لنا الله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شئ بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک پس از فراغ از این دعا قبر شکافته شد شخصی بیرون آمد که موی سر و ریش او سفید بود خاک را از سر خود دور مینمود در حالتیکه مضطرب بود و چشم خود را با سوی آسمان باز کرده بود و خطاب کرد بان جوانان چه باعث شما که بر سر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی جل شانه مسئلت نمودیم که تو را زنده نماید تا از تو سؤال کنیم که چه مرتبه یافتی طعم و شدت موت را گفت که من در قبر ساکن بودم نود و نه سال هنوز شدت والم موت از خاطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز از حلق من خارج نشده است آن جوانان از او سؤال نمودند که تو روزی که مردی با این که موی سر و ریش تو سفید بود گفت نه و لکن هنگامیکه شنیدم صیحه که از قبر بیرون بیا جمع شد ذرات استخوانهای من بسوی روح من پس بیرون آمدم با اضطراب در حالتیکه چشم من بجانب حضرت احدیت بود و بسرعت بیرون آمدم در آن حالت موی سر و ریش من سفید شد و القصه در این روایت شریف که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که معجزه آن حضرت این بود که بقدرت الهی جل شانه مرده را زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار با آن برگزیده پروردگار عرض کردند چیزیکه حاصل این است که تو زنده میکنی اموات را اکثر آنان مرده اند شاید این اشخاص نمرده بودند بسکته مبتلا گشته بودند بس زنده کن از برای ما کسی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشد حضرت در جواب اختیار نمایید آن اموات در زمان سابق هر کس را که خواسته باشد عرض کردند آن را تا سام بن نوح را حضرت عیسی علیه السلام تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نموده و دعا کردند از درگاه رب العزه جل شانه نمود که سام را زنده فرماید حق تعالی دعای آن حضرت را قبول فرمود سام زنده شد دیدند سر و ریش او سفید شده سؤال کردند که در زمان تو پیری نبود این سفیدی موی سر و ریش تو از چه راه است

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال کردم

در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده که از مهابت این صدا موی سر و ریشم سفید شد
چه وقت است از وقت اول مرگ تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شدت الم مرگ هنوز از خاطرم محو نشده است
وایضاً روایت شده که هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر آنکه الحال رغبت به دنیا باو میشود و او انکار میکند که شدت الم را فراموش
کند و باو رسیده مگر شهدا که ایشان مرارت جان کندن را نفهمیده اند پیوسته تمنا میکنند رجوع به دنیا را از برای آنکه باز یک
شهید شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در این مقام مثال ذکر کرده اند باینکه مرگ را تشبیه نموده اند به درختی که خار
بسیاری داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شکم شده در جوف انسان و هر خاری از این درخت فرو رفته باشد بر یکی از
رگهای انسان آن وقت شخصی شدید القوتی آن درخت را بقوت تمام بکشد معلوم است تألم آن به چه قدر است که تا آن
تمام شده مرگ نیز چنین است و آنچه تا حال مذکور شده وصف شدت مرگ بود و در حدیثی وارد شده که آنچه بعد از دنیا
و آخرت هر از عقبه است اهون و اسهل از مرگ است و سختتر از همه است وصف آن مذکور شد نعوذ بالله
سبحانه من الاثم و اما وصف عذاب الهی در آخرت پس آن کماً و کیفاً اگر چه نه بنحویست که توان توصیف نمود ولکن نادر مقام
ایراد میکنیم اکبر که حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر آن است یکی از بعضی اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام روایت نموده که جبرئیل امین بخدمت سید المرسلین چنین رسانید که خداوند عالم امر فرموده که آتش جهنم را
دمیده هزار سال تا گلگون شد بعد از آن بامر الهی دمیده شد هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از آن بامر الهی دمیده شد هزار سال
دیگر تا سیاه شد بهمان حالت سیاهی باقی گذارده شد و هرگاه قطره از ضریع واقع شود در آبهای دنیا هر آینه قاطبه اهل دنیا
میمیرند از شدت عفونت آن و هرگاه یک حلقه از زنجیر که طول آن هفتاد ذرع است و مهیا شده است که اهل جهنم واقع شود بر روی
اهل زمین هر آینه همه زمین آب میشود از شدت حرارت آن و هرگاه پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم آویخته شود مابین
آسمان و زمین هر آینه قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت آن پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
گریست و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که بعد از این واقعه کسی جناب رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از
که داخل جهنم شده سعی میرسانند بهزار سال مسافت هفتاد ساله راه خود را یکبار میرسانند آن وقت ملائکه که موکلند بر ایشان
آنها با گرزهای آهنین تا پایین اندازه ایشان را در قعر جهنم و الیه اشاره شده بقوله تعالی وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا
أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ و [illegible] در کتاب درر اللئالی
روایت شده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله
که آن حضرت فرمود قسم بکسی که حیات و ممات بدست قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزد بر کوههای عالم هر آینه
فرو میرود تا هفت طبقه زمین و آن کوهها طاقت تحمل آن را ندارند پس چگونه طاقت این را داشته باشد کسی که طعام
او بوده باشد و قسم بکسیکه حیات و ممات بید قدرت اوست هرگاه قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر آینه

فرو میرود

بسم الله الرحمن الرحیم

فرو میرود تا هفت طبقه زمین و این کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه تواند طاقت او را داشته باشد
کسی که آن غسلین شراب او بوده باشد و قسم بکسی که حیات و ممات بید قدرت اوست هرگاه گرزی
از گرزهائی که خداوند عالم در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت
تحمل آن را ندارند پس چگونه طاقت این گرز را دارد کسی که عذاب الهی مضروب او باشد بعد از آنکه شدت
مرگ و فی الجمله وصف عذاب آخرت را شنیدی میگوئیم مقصود این است که از جمله بواعث دوام
گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در درگاه جناب باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت
مرگ است پس بنده ذلیل باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری در درگاه حضرت باری نماید تا از فضل
و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را از این مهالک و عقوبات نجات دهد و ممکن نیست کسی مطلع شود بر این امور و
باشد و اعتقاد بر صحت آنها داشته باشد خود را از تضرع و ابتهال در درگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر او کسی که
مستغرق در جنود غفلت و ضلال و محبوس در عرصه آمال و جهال بوده باشد لکن افراد انسانی در سلوک این طریق
[illegible] مختلف الاحوال میباشند هر کس که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر بوده باشد و از
غفلت و جهل دورتر است تضرع و ابتهال و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از این
راه است که جناب [illegible] قوانین عبادت و بندگی و سر سلسله اهل تضرع و بیقراری جناب علی بن الحسین علیهما السلام
در ادعیه و مناجات در مقام مناجات به درگاه قاضی الحاجات چنین مینالیده اند الهی قد تری وقفی و ذل مقامی
بین یدیک تعلم سریرتی و تطلع علی ما فی قلبی و ما یصلح به امر آخرتی و دنیای اللهم ان ذکرت
الموت و هول المطلع والوقوف بین یدیک نغصنی مطعمی و مشربی و اغصنی بریقی و اقلقنی عن
وسادی و منعنی رقادی کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار
بل کیف ینام العاقل و ملک الموت لا ینام لا باللیل و لا بالنهار و یطلب قبض روحه بالبیات
او فی آناء الساعات یعنی ای معبود و خداوند من می بینی ایستادن مرا و خواری و بیچارگی ایستادن مرا در حضرت تو
و خبیری بر باطن من و مطلعی بر آنکه در قلب من است و آنچه باعث صلاح امر آخرت و دنیای من است یا [illegible]
مرا و تو باعث امر آخرت و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه یاد کنم مردن و هول [illegible]
[illegible] و همچنین ایستادن در موقف حساب را تلخ میگرداند بر من طعام و شراب
مرا [illegible] دران وقت اکل و شرب خود را و [illegible] گلوگیر میشود که آب دهن [illegible] در حلق
[illegible] آب دهان [illegible] اضطراب [illegible] در بالش [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

سکینه خواب را از من چگونه میسر خواهد بود از کسی که می ترسد از آمدن ملک الموت در جمله که شکی نیست در اینکه در شب و روز

ملک چگونه میخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت نمی خواهد در شب و نه در روز و طالب این است که قبض

روح من نموده باشد یا در شب یا در روز و آنچه نقل شده است که آن سرور اخیار بعد از فراغ از نماز شب این

مناجات را میخوانده اتراک یا موجوداً فی کل مکان لعلک تسمع ندائی فقد عظم جرمی وقل حیائی

مولای یا مولای ای الاهوال اتذکر وایها انسی ولو لم یکن الا الموت لکفی کیف وما بعد

الموت اعظم وادهی الی آخره و آنچه در دعای صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت میفرموده اند مذکور

است اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک وتوعدت بها من صدف عن رضاک

ومن نار نورها ظلمة وهینها الیم وبعیدها قریب ومن نار یأکل بعضها بعض ویصول بعضها علی

بعض ومن نار تذر العظام رمیما وتسقی اهلها حمیما ومن نار لا تبقی علی من تضرع الیها ولا ترحم

من استعطفها ولا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها واستسلم الیها تلقی سکانها باحر ما لدیها

من الیم النکال وشدید الوبال واعوذ بک من عقاربها الفاغرة افواهها وحیاتها الصالقة

بانیابها وشرابها الذی یقطع امعاء وافئدة سکانها الی آخر مما جاری شده بر لسان اهل طهارت سلام الله علیهم

که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه بوده باشد بسیار است پس توهم نکند که

انبیاء و اولیاء تشویش نسبت بایشان در عقوبات اخرویه نیست پس این اضطراب و این قرار چه معنی دارد

جواب آنکه مراد این است که دلهای ایشان قاطعند بر آنکه عقوبت اخرویه مطلقا در حق انبیاء و اولیاء نیست

این مسلم است لکن این موجب عدم اضطراب خود ایشان نمی تواند شد و اگر مراد این است که خود انبیاء

و اولیاء قاطع اند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات هرگاه قائلی الحاح بر آنکه عقوبت اخرویه مطلقا

از ایشان منتفی است پس مکلوم ممنوعیت و منشأ این بعد که ملکات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر شود

از آنکه در مقامات بیان کرده شد از وجه اول و ثانی چگونه مخیر بوده باشند و حال آنکه خاکم یأس از رحمت الهی مثل ترک

از معاصی کبیره است چنانکه اسلام از خوف الهی عزشأنه و مخفی نماند اگر چه رشته کلام در این مقام از جمله آل

خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لکن چون که اطلاع بر این مطالب که مذکور شد باعث تنبیه غافلین است و موجب

استیقاظ ارباب معاصی و کاملین هیشه عنایت علم در بیان این مطالب جولان داده شد شاید اطلاع بر آن

موجب

بسم الله الرحمن الرحیم

موجب تنبیه غافلان و باعث تیقظ ارباب عصیان شود و آنچه حقیر در وجوه دیگری در این باب افاده مینمایم

دیگری به اهتمام از وجوهیکه باعث بکاء و عویل و تضرع اولیاء است نزد پروردگار جلیل مقام تقصیر است چه

هر که کامل تر است مرتبه خود را در عبادت مولای خود پست تر و عبادت و حسنات خود را بالکلیه ناقص میداند و نمیکند

بعبادت خود و اعتبار نمیخواهد کرد بعبادت خود بلکه چون ملاحظه میکند جلال و عظمت مولای خود را و پستی حال خود را

در جنب پروردگار خود عبادت خود را در حضرت مولای خود حقیر و پست میداند و غیر قابل می بیند پس میگوید ما عبدناک

حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک اهمال فی جنب جلالک و عظمتک اشتم مقام تقصیر است چه انوار ذوات الهیه در هر آنی از آنات واقع است و تکمیل

رضای پروردگار در هر مقامی از این است نهایت مثل ملکه در هر آنی که ملکه با انوار جلال که در آن حالت پروردگار

دارند که مرتبه عالی اطاعت را بعمل آورد و عبادت خود را بر وجه کمال بعمل آورد خود را مقصر میداند پس در دو

مقام خود را صاحب تقصیر میداند مقام اول مقام استیفای جمیع مراتب حضرت است که ذره خلاف حضرت نکند

و در جمیع مراتب مراقب حضرت باشد و دقیقه فرد گذار از مرتبه کمال حضرت نگذارد و در هیچ امری از امور خلاف

عیش رضا نکند بلکه در هیچ آنی از آنات غفلت از حضرت نداشته باشد و چشم بهم زدن ترک حضور کامل نکند

چون ملاحظه الی غفلت از حضرت یا در امری از امور ~~و در وقعه امور~~ خود را مقصر میداند و چون خواهد

اعتذار جوید و طالب آن باشد که جبران آن ترک نماید در آن به گریه و زاری مبادرت کند مقام دوم در هر طاعتی

که میکند چون بطاعت زائد از مرتبه اعلای آن را بنظر دارد این عبادت را ناقص می بیند و در عدم جامعیت آن مراتب

کمال را خود را مقصر میداند و باید جهت ابتهال و تضرع و زاری برآید

ودر این مقام دو مرتبه است مرتبه اولی مرتبه کبری است

مقام اکمال عبادت که طاعت یا تری

حادی و جامع شرائط کمال باشد به نحوه کمال

بسم الله الرحمن الرحیم

دوازده از اول شب

بدانکه مناسب در این مقام آن است که ختم کلام شود در این مباحث بذکر دو مسئله مسئله اولی آنکه در کتب معتبره
شیعه روایات و احادیث معتبره وارد شده است در بیان آنکه در هر شب از شبهای سنه ساعتی هست که هر بنده از بندگان خداوند
عالم جل شانه در آن ساعت در درگاه حاجتی از قاضی الحاجات بخواهد البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه ما
صلوات الله و سلامه علیهم بیان این ساعت شده و در بعضی از این در ثلث اول از نصف ثانی است و در بعضی اخری این ساعت
در سدس رابع از شب است و در بعضی ثالثه اخص از آن و لیکن در آخر ثلث ثانی از شب است که اقوال متصل است باول نصف ثانی
شب و در وقتیکه آفتاب در رأس برج سرطان است در آفاق مائله شب در آن وقت در نهایت کوتاهی است مقدار شب
در این وقت بنابر آنچه در محل خود ذکر کرده ام در اواخر اقلیم ثانی و اوائل اقلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است
و در نهایت مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث و اوائل اقلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و این مقدار از غروب
شمس است تا طلوع شمس و ظاهر آن است بنابر آنکه در کلام ائمه ما علیهم السلام ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع
فجر لیکن بنابر طلوع فجر تا طلوع شمس از این مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود اشداد آن در اقلیم
ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذکور یک ساعت و دو دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص آن مقدار از
نه ساعت و چهار و سه ربع دقیقه باقی میماند مقدار شب در صورت مفروضه هشت ساعت و [illegible] دقیقه و بنابر آنکه
از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر شده آن است که این ساعت مطلوبه بعد از انقضای چهار ساعت و دو دقیقه
و نیم است در مقدار یک ساعت و ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه و سه دقیقه [illegible] بلکه بمقتضای عبارت
[illegible] ساعت مطلوبه بعد از انقضای ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه و سه دقیقه از آن مقدار [illegible]
از این مقدار همان ساعت است که بمقتضای احادیث معتبره [illegible] که بنده ذلیل از فضل آن خداوند جلیل در آن ساعت
نماز البته [illegible] اجابت [illegible] ای برادر عزیز تحمل مشقت سفر [illegible] برودت و حرارت هوا میکنی و تملق
اراذل ناس مینمائی و مدتی تردد در خانه فلان و فلان را بر خود قرار میدهی و غافل از مضمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

روزی تو نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی تو نماز که جمع لذات دنیا و آخرت در جنب آن [illegible] در مقابل آن [illegible] در آن ساعت
[illegible] در درگاه کریم غفار [illegible] که قاطبه مایحتاج دنیا و آخرت را [illegible] اراذل [illegible]
[illegible] فضل [illegible] بدانکه طریقه دعا در ساعت مطلوبه
که مقرون باجابت باشد [illegible] از حدیث صحیح مستفاد میشود آن است اول اتیان به دو رکعت نماز [illegible]
[illegible] نماز حاجت باشد یا نماز دیگر مثل دو رکعت نماز شب اگرچه [illegible] اول است بعد از آن [illegible]
خود را در درگاه رب الارباب [illegible] خواه در اثنا نماز مثل حالت قنوت یا حالت سجود باشد یا بعد از فراغ
از نماز [illegible] هر دو [illegible] و ادخل در اجابت [illegible] مسئله ثانیه در بیان سحر است
بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بسیار است و کفایت میکند در این باب آیه شریفه [illegible]
بالمستغفرین بالاسحار و آیه شریفه وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ [illegible] در کمال فضیلت [illegible]
بمعرفت آن است و کلمات علماء در تعیین آن [illegible] مختلف است در [illegible] سحر [illegible]
[illegible] و ظاهر از مرحوم علامه [illegible] در منتهی اختیار این قول است [illegible]
تفسیر آیه شریفه [illegible] در سوره قمر سحر را تفسیر [illegible] و مرحوم شیخ طبرسی قدس سره در تفسیر
[illegible] فخر رازی در تفسیر خود این قول را نسبت بقیل داده بعد از آن [illegible]
[illegible] و ظاهر این است که سحر عبارت
از [illegible] سحر عبارت از [illegible] سدس [illegible] در [illegible]
این [illegible] استغفار در این وقت [illegible] در این وقت [illegible] که استغفار در سحر [illegible]
[illegible] مروی [illegible] حدیث صحیح که [illegible] روایت [illegible] قال [illegible]
[illegible] ساعات الوتر فقال [illegible] الی الفجر الاول و [illegible] افضل ساعات اللیل قال الثلث الآخر
بنابر آنکه [illegible] سحر افضل اجزاء لیل است [illegible] افضل ساعات شب ثلث آخر شب است
پس سحر عبارت از ثلث آخر شب [illegible] و قول اول [illegible] که تفسیر [illegible]
[illegible] سحر [illegible] چگونه [illegible] و حال آنکه [illegible]
[illegible] در سحر [illegible] بنابر قول [illegible]
[illegible] عبارت از [illegible] سدس آخر لیل است قبل از آن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چرا اتیان بعبادت در ظرف بقیه توضیف قبل از وقت آن بر خلاف آنچه گوییم که سحر عبارت از ثلث اخیر شب است [illegible]

[illegible] در ماه مبارک رمضان احتمال آن در صورتی می‌شود که در ثلث اخیر شب واقع شود [illegible]

[illegible] پس وقت نافله صبح است [illegible]

نافله داخل می‌شود [illegible] یازده رکعت [illegible] عبارت از

هشت رکعت نماز شب و [illegible] تا ظهور حمره از جانب مشرق [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

٣١

و در این مدت سه روز از آنکه آن سرور ملول بود [illegible] کسی جرأت تکلم با ایشان نمی‌نمود [illegible]

بر خود نموده [illegible] در دولت سرای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و گفت السلام علیکم [illegible]

[illegible] جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] سلام گفت و سؤال نمود جواب نشنید [illegible]

[illegible] سلمان فارسی رضی الله عنه [illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] جناب رسول خدا صلوات الله علیه و آله

[illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] جناب رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

غلاظ و شداد که مرکلینه بران الناس می نامینه بمالک کرای مالک مارا اذن بده تا بحال خود بگریم مالک اذن گریه
ان قدر گریه میکنند تا انکه چشم انها تمام میشود و اخر بجای [illegible] میرسد که خون از چشمهای انها جاری میشود بجای اشک
چشم ان وقت مالک انها میگوید که اگر این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا بود دیگر نبود المی از اتش جهنم شما میرسید در
ان وقت مالک امر میکند باتش جهنم بگیر اینها را اتش میگوید چگونه بگیرم اینها را و حال انکه اینها دایم میگویند لا اله الا الله
بعد از ان مالک میگوید قسم میدهم ترا بخداوند عالم جل شانه که بگیر اینها را ان وقت اتش میگیرد اینها را پس میگوید
بسم الله الرحمن الرحیم اتش جدا میشود از انها باز خطاب میکند باتش که بگیر اینها را اتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را
که ذکر اسم خداوند عالم میکنند باز میگوید مالک بگیر اینها را اتش میگوید ایا تو ماموری از جانب پروردگار عالم که انها
امر شنان که اینها را بگیرم مالک میگوید بلی باید بگوی ماموری از جانب پروردگار عالم ان وقت اتش میگیرد انها را
باختلاف شقاوت انها بعضی را میگیرد تا قدم و بعضی را میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را
میگیرد تا گلو پس بعد از ان اتش میل میکند بسوی رویهای انها مالک میگوید نسوزان رویهای اینها را که بسیار سجده
کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینها را که بسیار تحمل عطش و تشنگی کشیده اند در ماه مبارک رمضان
پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا انقدر که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان
یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود را باین گروه جاری فرمود میفرماید جبرئیل ای جبرئیل چه کار کرده
گناهکاران امت محمد صلی الله علیه و آله عرض میکند چه قدر بد است حال انها و چه بسیار تنگ است مکان انها
سوزانیده است اتش بدنهای انها را و خورده است گوشتهای انها را و باقی مانده است قلوب و رویهای انها
نور ایمان در قلوب انها باقی است پس بعد از خطاب رب جلیل امر میشود بمالک که حجاب از روی انها بردارد
تا ببیند حال انها بکجا رسیده پس امر میشود مالک ملعون را که حجاب بردارد بعد از انکه نظر انها بجبرئیل علیه السلام افتاد که
در نهایت حسن خلقت او شده دانستند که از ملائکه عذاب نیست اشنا میپرسند که کیست این بنده که مثل او ندیده ام
پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت است این است که واسطه وحی بود بجناب محمد پیغمبر صلی
الله علیه و اله بعد از انکه اسم جناب رسول خدا را می شنوند همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام مارا به پیغمبر ما
برسان و خبر بده ایشان را که معاصی ما چه کرد ما را از فیض حضرت و خبر بده ایشان را از بدی حال و شدت
عذاب ما حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بر قبه عرش پروردگار جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید
ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را صلی الله علیه و اله عرض میکند ای پروردگار عالم چه بسیار بد است مکان انها و شدید است
حال انها پس پروردگار عالم میفرماید و حال انکه دانا تر از همه است ایا از تو طلبی سوال کردند عرض میکند بلی سوال کردند
او

بسم الله الرحمن الرحیم

محافظت انها بسیار باعث نمو و ثمرات مترتبه بر محافظت انها بسیار است از جمله انها چند امر است اول ان است
که محافظت انها باعث این میشود که اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت انها شود و مثوبات مترتبه بر محافظت
بر اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت بسیار است دوم مطلب این است که نمازهائیکه از ما صادر میشود
با نواع نقص و قصور واحادیث مستفیض است که اتیان بنوافل موجب رفع نقایص و قصور فرایض است
که مواظبت نوافل احیاء سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله میباشد نظر بانکه نوافل یومیه از مواضعی
ان سرور مختار و سید الابرار میباشد اگر فرض شود که هیچ ثمری مترتب بر محافظت این نوافل نبود هر اینه
از جناب مناسب این بود که امت ان سرور انقیاد باین نامیه چنانکه ان فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح
بود هر گز امریکه موجب خسارت و تالم امت بود راضی نمیتوانستند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بدرستیکه امد شما را پیغمبری که از جنس شماست
[illegible] از ملائکه گران است بر ان رسول مشقت شما بیز امریکه موجب مشقت شماست [illegible]
حال است [illegible] که قراری که ان سرور داده اند امری ازات کنف اراین [illegible] بعد از انکه [illegible]
این مقام گذشته باطراف [illegible] که مظهر لطف الهیه عالم و فخر بنی ادم بوده باشد در حق امت در این مقام
[illegible] مرحمت خود است در حق امثال ما غافلان و نیز از ان بعضی از عزیزان است در حق ما [illegible]
بعد از ان نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بود [illegible] که با حضرت
حضرت جبرئیل این نازل شد بر سید المرسلین صلوات الله علیه و سلامه علیه و اله در وقتیکه متعارف نبود در نزول
بر ان سرور نازل شود و ان رسید در وقتیکه اثار حزن و ملال از ان حضرت ذو الجلال ظاهر شد ان سرور
عالم از بستر و التفات رفتن کرده بعرض ان سرور رسانید که [illegible] و سزاوار است کسیکه عالم جهنم [illegible]
و تهیه شدت عذاب ان کرده باشد اثار سرور و شادی از ان حضرت هرگز نبیند جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند
ای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از انکه جهنم را خلق فرمود امر فرمود
افروختند بران هزار سال تا سرخ شد بعد از ان افروختند بران هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از ان افروختند بران هزار
سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه شما را مبعوث کرد هرگاه یک حلقه
از ثیاب اهل جهنم معلق شود ما بین اسمان و زمین هر اینه هلاک شوند اهل زمین از شدت عفونت ان
و قسم بکسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه قطره از زقوم که خداوند عالم مقرر فرموده در قران ذکر فرموده
که از ان تغذی شوند بر کوههای عالم بریزد کوهها اب میشوند از شدت حرارت ان تا تحت الارض و قسم بکسیکه شما را

بسم الله الرحمن الرحیم

بنبوت مبعوث گشته فرمود اگر مردی در مغرب معذب شود دماغ جهنم را اینه میسوزد کسی که در مشرق باشند از شدت عذاب
ان منزل و آتش جهنم آتشی است که حرارت ان شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و همه جهنم اینست و اب اهل
جهنم حمیم است و چرک است از برای جهنم هفت در است از برای هر در طایفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل
شوند در ان حضرت فرمودند آیا ان هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد که درهای جهنم بعضی
از ان درها فوق دیگری است مسافت مابین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است هر طبقه او که در گشت
هست حرارت ان شدید است از طبقه که در فوق ان است بهفتاد مقابر کشیده میشود دشمنان خدا در عالم سوی ان
طبقات بعد از آنکه نزدیک رسانیده ملائکه عذابی که موکل باین طبقه می باشند باستقبال انها میایند با غل
و زنجیر و طوق زنجیر را داخل در دهن انها میکنند و از عقب انها بیرون میاورند و غل را بدست چپ و گردن
او میکنند و در ان وقت بان زنجیر انها را میکشند هر نفر را با شیطانی که با او بوده است در یک زنجیر قرار میدهند
میکشند انها را در حالتیکه برو در افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند انها را با گرزهای آهنین جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل عرض کرد طبقه که در تحت همه است سکنه ان منافقین
و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه که فوق ان است سکان ان مشرکون است نام ان جحیم است
و طبقه ثالثه سکان ان کسانی اند که خارج از جمع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان
ان ابلیس و جنود ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند و نام ان لظی است و طبقه خامسه سکان ان یهود میباشند
و نام ان حطمه میباشد و طبقه سادسه در ان نصاری میباشند و نام ان سعیر است بعد از ان حضرت جبرئیل علیه السلام
ساکت شد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای برادر جبرئیل چرا اخبار ننمودی از طبقه سابعه که سکان
ان کی اند عرض کرد یا محمد سوال منما از سکان این طبقه که سکان ان اهل معاصی کبیره از امت تو میباشند آنانکه
از امت معاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام این طبقه جهنم است چون کلام باینجا رسید جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله بیهوش شدند و افتادند پس حضرت جبرئیل سر مبارک ان رسول جلیل را بدامن خود گذارد تا حضرت
بحال آمدند پس فرمودند ای جبرئیل چه بلیه بزرگ شد از اینجا این مصیبت و شدید شد حزن و الم که امت من داخل
آتش جهنم میشوند جبرئیل عرض کرد بلی اهل کبیره از امت تو داخل خواهند شد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
و جبرئیل هر دو بزرگوار گریه نمودند بعد از ان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف بردند بمنزل خود و قرار گرفتند
که کسی داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نمی آوردند مگر که نماز بجا آورند و بعد از فراغ از نماز با کسی متکلم نمی شدند تا داخل بر حجره
میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری میکردند [illegible]

دهم در ایام

بسم الله الرحمن الرحیم

نظر باینکه این مقدار مختص بنماز عشا است پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده
و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است و جهان از انکه مذکور شد ظاهر میشود بطلان انکه
وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت دیگر بغیر سوره
در این صورت تمکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد خواهد بود
پس از مفروض خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست
لکن بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوییم یعنی هر گاه بقدر پنج رکعت از اول وقت درک نمود هر دو
نماز واجب است این نیز چنین در ضیق وقت است پس پنج رکعت و پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد
و مقدار رکعتی که مبان است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس این فرض که شما در چنین
صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب خواهد بود صحیح خواهد بود تحقیق در مسئله این است در وقت مختار وقت
چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره
تاخیر نماز عصر و نماز عشا در وقت مختار تا این [illegible] است و اما تاخیر زیاده بر این ظاهر این است جایز نبوده باشد
اگر چه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند و اما ارباب [illegible] پس هر گاه بقدر پنج رکعت بدون سوره از وقت
درک نماید ظاهر این است هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت والعیاذ فقها بعدم سوره در این
مطلب ثالث لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم
امکان علم اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز است پس هر گاه در صورت تمکن از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع
بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه منکشف شود که کل نماز واقع در خارج شده باشد یا بعضی در خارج وقت شده
و بعضی در وقت یا نه بلکه کل نماز باطل است اگر چه منکشف شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما هر گاه
تمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد بمظنه میتوان نمود و این نیز بر دو قسم میشود اول آن است که
تمکن از تحصیل علم در حال نیت و همچنین است رجاء حصول علم در استقبال نبوده در این صورت اعتماد بمظنه در دخول
وقت بی اشکال است دوم آن است که تمکن از تحصیل علم در حال نیت نیست لکن رجای حصول علم در استقبال است
مثل یوم غیم در این صورت نیز اعتماد بمظنه ظاهر این است جایز است مقدار ان نمود یعنی لازم نیست که تاخیر نماید تا علم
بدخول وقت حاصل شود بلکه باعتبار مظنه بدخول وقت نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بمظنه در این صورت نمود
خالی از این نیست یا معلوم میشود که ظن او مطابق واقع بوده یا معلوم میشود مطابق واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه

بسم الله الرحمن الرحیم

هرگاه مشخص شد همه صلاة در قسم اول مسلم است و همچنان است حال در قسم ثالث و اما قسم ثانی پس اگر [illegible]
میشود دیگر قسم این است اگرچه فی الجمله اعتقاد او مشخص شد لکن بعضی اجزاء آن صلاة در خارج وقت بوده و بعضی
در وقت واقع شده این قسم هم نماز صحیح است اگرچه اجزاء واقعه در وقت اقل بوده باشد نسبت با اجزاء
واقعه در خارج وقت لکن این در صورتی است که فساد اعتقاد او بعد از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای
نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه فساد اعتقاد او در بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت
الا آنکه اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل میشود و بعضی اجزاء نماز بعد از دخول وقت میشود
در این صورت ظاهر این است نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این وقت که مشخص شده هنوز وقت
داخل نشده متعین است اگرچه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلاة وقت داخل میشود و قسم دیگر این است
که کل اجزاء صلاة واقع شود در خارج وقت در این صورت هم نماز باطل و اعاده در وقت لازم است

مطلب چهارم راجع دانستن در هر نمازی این است که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در اتیان آن نماز مگر در
مواضع چندی که تأخیر اولی از تعجیل است اول تأخیر نماز است که اتیان بنافله آن مثل نماز ظهر و عصر
و صبح که راجح تأخیر از اول وقت آنها است بقدر اتیان بنافله آنها دوم تأخیر نماز عشا است تا زوال
حمره مغربیه که شفق است سیم تأخیر نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده بعد از غروب
کوچ نموده از عرفات بمشعر الحرام افضل در حق این شخص این است که تأخیر از ادای آن مغرب و عشا نماید
تا برسد بمشعر الحرام چهارم تأخیر نماز است که علم نگاه بدخول وقت آن در صورتیکه اکتفا بمظنه در
دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تأخیر مستحاضه استحاضه کثیره است نماز ظهر و عصر را یا مطلقا چنانکه
مقتضای مستند است یا تأخیر نماید [illegible] با رعایت اتیان صلوات در اوقات فضیلت آنها
پس تأخیر مینماید نماز ظهر را تا بجهت یکه بعد از اتیان بغسل و اتیان بصلاة ظهر [illegible] شود و اتیان بنماز
عصر بعد از آن بلا فصل نماید و تأخیر نماید نماز مغرب را بجهت یکه بعد از غسل و اتیان نماز مغرب داخل حمره مغربیه
و بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید ششم ارباب [illegible] تیمم [illegible] که تکلیف آنها تیمم است که
عذر ایشان موجب تیمم است در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تأخیر نماز از اول وقت راجح است بلکه
احتیاط در تأخیر است تا ضیق وقت آن وقت هرگاه آن عذر رفع شد مقتضای [illegible] است و هرگاه [illegible]
آن وقت هم ممکنه

حق [illegible] این حکم نماز است تا زمانی که [illegible] اول وقت فضیلت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

٣٢

از وقتی که سلام آنها را به پیغمبر ایشان برسانم و همین حال آنها را بان سر در عوض تمام خطاب برسد از جانب خداوند
عالم که موقعهای خواهش آنها معمول دار پس جبرئیل براه بگذرد جناب رسول خدا را در وقتیکه آن حضرت در
خیمه تشریف دارند که از برای آن خیمه چهار هزار در بیاشد هر دری دو لنگه از طلا پس عرض میکند [illegible]
از جانب ایشان [illegible] در جهنم سلام [illegible] رسانیده و عرض میکنند که [illegible] ما ماها را از [illegible] محروم کرد
و خبر از حال ما نداری که چه بر ما میگذرد از شدت عذاب آن وقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف میبرند
در مقام مناجات با [illegible] ذکر [illegible] ثنائی که [illegible] مثل آن
ثنا خدا را ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر را از سجده بردار هر سؤال که خواهی بکن
که با جابت مقرون است در آن وقت سؤالی که از آن حضرت میشود این است که ای پروردگار عالم حکم خود را
جاری فرمودی در اشقیاء از امت من شفاعت مرا در حق باقی آنها به درجه قبول مشرف گردان خطاب میرسد
که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو در آنجا که ایشان [illegible] بیرون بیاور هر کسی که گفته باشد لا اله الا الله
محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با امت و وقتیکه نظر مالک بجمال با کمال آن سرور
شمس فلک رسالت افتد برمیخیزد بجهت تعظیم آن حضرت پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید ای مالک اشقیاء
امت من حال آنها چه گونه است مالک عرض میکند چه بسیار بد است حال آنها و ضیق است مکان آنها حضرت میفرماید
در جهنم را باز کن و حجاب [illegible] بردار بعد از آنکه نظر عصاة از امت بجمال با کمال [illegible] شمس فلک رسالت افتد
قاطبه آنها یکبار [illegible] برکشند یا محمد ما از ایشان [illegible] آتش بر پوست و گوشت [illegible] ماها را
سوزانید آن وقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را از آتش جهنم بیرون میآورند در حالتیکه بدن آنها
مثل زغال شده پس حضرت آنها را بخود میبرند بسوی نهری که در بهشت است اسم او حیوان است پس فرو میبرند
در آن نهر همان حالت [illegible] صحیح الاعضاء و الجوارح خوش صورت مثل [illegible] جوان [illegible]
از آنها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت بعد از آنکه اهل جهنم سایر طبقات جهنم
میبینند مسلمانان از عذاب جهنم متخلص شده [illegible] که کاش ما هم مسلمان میبودیم از عذاب جهنم متخلص
میشدیم و الیه الاشاره بقوله تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین بحث [illegible] در بیان [illegible] مسائل
مباحث سابقه است و این مسائل است اول در بیان این است که افضل نوافل رواتب کدام است [illegible] افضل نوافل
مذکوره نافله شب است بعد از آن نافله زوال [illegible] افضل از باقی است بعد از آن نافله فجر افضل از تتمه است

بسم الله الرحمن الرحیم

و نافله مغرب افضل از باقی است و نافله عصر افضل از نافله عشا است حقیر گفته که افضل رواتب نافله فجر است
که اصح بر جماعت پس از آن مفرده و تر یا تمام شفع و وتر پس از آن نافله ظهر پس از آن نافله مغرب مطلب ثانی
در عروض اسباب سقط تکلیف اصلی و رفع آن است و در این دو مقام است اول در عروض و حدوث این اعذار است
بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء یا سفه قبل یا بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار
مقداری منقضی شده باشد که گنجایش نماز با شرایط مفقوده داشته باشد در این صورت قضای این نماز لازم است جزماً در صورت
عدم اتیان به نماز در آن وقت و اگر چنین نبوده باشد قضای این نماز لازم نیست تفصیل مسئله محتمل این است که گفته شود
که است حال انقضا مقداری که کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماز کند نیست بلکه در حکم بوجوب قضا
ظهر یا مغرب یا نماز صبح و کافی است این قدر کفایت در حکم بلزوم قضای نماز اول در صورتیست که در حین
دخول وقت فریضه جمیع شرایط اصلی در حق او متحقق بود و مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب
و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد بعد سقط تکلیف حادث شد مثل آنکه ضعیفه حائض شد در این صورت
بی اشکال این نماز لازم است و اما هرگاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای این مقدار کافی نیست بلکه
در حکم بلزوم قضا بلکه لازم است در حکم بلزوم قضا از انقضا شدن مقداری که کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید
و همچنین است نفاس و جنون و اغماء مقام ثانی در رفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد
و از آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در این صورت اتیان آن
نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یک رکعت
از نماز کند نماز واجب است و همچنین است هرگاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و
یک رکعت از نماز نماید ظاهر این است که نماز ادا بوده باشد پس بنیت ادا می توان نمود بلکه ظاهر این است که اگر
زمان غسل و یک رکعت را نیابد لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر این است که وقت
زمانی که رفع حدث میسر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت در رفع حدث نماید با آن حدث نماز لازم خواهد بود و در
جمیع صور مذکوره هرگاه اهمال نماید در همان وقت نماید اثم و قضا، آن نماز واجب بوده باشد و اما اگر مکرر شد
معلوم می شود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را که کفایت سه رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم
خواهد بود و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار سه رکعت را نماز مغرب و عشاء هر دو لازم خواهد بود
و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان به نماز عشاء و نماید اتیان نماز مغرب جایز نیست

در بیان عروض اسباب سقط تکلیف و رفع آن است

بسم الله الرحمن الرحیم

این وقت تیمم و نماز میتیکه افضل تاخیر صلاه مغرب است در حق صائم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعه
با او کند پس در این صورت افطار مقدم است بر صلاه هشتم تاخیر نماز است که مدافع بول و غائط نهم تاخیر صلاه مغرب
تا آخر وقت فضیلت در حق مسافر و بطون تا جمع کند ما بین مغرب و نماز عشا در وقت فضیلت هر دو بعد از ازاله نجاست
در صورتیکه در ثوب یا بدن داشته باشد یا ازاله مشقت بر ده باشد یا آنکه اخفت برخی نام بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از برای طفل در صورتیکه
ثوب متعدد نداشته باشد در این صورت تاخیر ظهرین می نماید تا آخر وقت به جهت غسل همان ثوب و جمع می نماید ما بین
ظهرین و عشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت به جهت اشتغال به قضا، صاحب نوعی دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است
در صورتیکه اتیان به یک رکعت از نافله آنها در وقت نافله بوده باشد در این صورت اولی تاخیر در نماز است بقدر یکه فارغ
از نافله شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از اتیان چهار رکعت از نماز شب یعنی هرگاه
مشغول به نماز شب شد بعد از اتیان چهار رکعت فجر طالع شد در این صورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتمام
نماز شب و اتیان به نافله فجر نماید چهاردهم تاخیر فریضه است از برای کسیکه اراده احرام داشته باشد از نافله احرام
پانزدهم تاخیر صلوات است در حق کسیکه ذمه او مشغول به فوائت بوده باشد شانزدهم تاخیر صلوات است در صورت
انتفاء بعضی از شرایط که عدم تمکن از آن در صورت رجاء تمکن تا آخر وقت مثل صلاه با کشف عورت در اول وقت
در صورت عدم تمکن از ساتر با رجاء تمکن از آن تا تاخیر و همچنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در
صورت عدم تمکن از ازاله آن با احتمال تمکن از ازاله آن به تاخیر تا ضیق وقت و همچنین نماز در سه وقت نشسته
با احتمال تمکن از نماز ایستاده با تاخیر و سجده بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست در حالت اختیار با جهت عدم تمکن از
چیزی که سجده بر آن جایز است در آن وقت با رجاء تمکن از سجده بر آن با تاخیر و موارد دیگر است که تاخیر نماز در آن
راجح است مطلب پنجم این است که نافله منقسم است بر سه قسم راتبه و این نوافل یومیه است و ذوات اسباب مثل نماز
طواف و احرام و نماز تحیه مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها و نافله مبتدئه و آن نمازی است که مکلف
اتیان به آن بنماید نزد خود بی سببی خاص در شریعت وارد نشده است اگرچه بنابر عموم خطابات شرعیه است حقیر می گوید
آن نمازیست که از برای او وقتی و سببی نیست بلکه مستحب است در هر حال قسم اول موقت است چنانچه بیان شد پس در
غیر وقت آن اتیان نمی توان نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد اتیان به آن
می تواند نمود حقیر میگوید قسم ثانی آن است که هنگام اراده امری که از اصلاح حاجت آن مستحب است باید اتیان نمود نه در هر وقت
قسم ثالث در هر وقت از اوقات که خواهد اتیان به آن میتواند نمود مگر آنکه مکروه است اتیان آن بل در هیچ محل مکروه بر فرض

راجح تاخیر صلاه است تا آخر وقت

مگر آنکه در قسم ثالث مکروه است اتیان آن در هیچ مکان

بسم الله الرحمن الرحیم

متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن سه موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه
آفتاب بلند شود دوم وقت قیام شمس است که عبارت است از نزدیک رسیدن آفتاب است بدایرهٔ نصف النهار
تا تحقق زوال که عبارت از آنجا و زمان آفتاب بوده باشد از دایرهٔ نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است
یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی [illegible] بکند تا وقت غروب و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول
بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت نفلها در اینجا متصل است بکراهت زمانی دوم بعد از نماز عصر است
تا غروب در اینجا کاهی توارد هر دو کراهت میشود این در صورتیست که ایشان نماز عصر در وقت میل آفتاب
بوده باشد بزردی و کراهت زمان کراهت نفلها بیشتر است از زمان کراهت زمانی و این در صورتیست که
ایشان نماز عصر قبل از میل آفتاب بزردی بوده باشد و کراهت عکس این است که زمان کراهت نفلها اقل از زمان
کراهت زمانی بوده باشد و این در وقتی است که ایشان نماز عصر بعد از میل آفتاب بزردی بوده باشد حقیر میگوید
اولا کراهت ایشان بنوافل مبتدئه در سه موضعی که متعلق بزمان است غیر مسلم است بلکه در [illegible] است مثل شیخ
جماعه جمعی از علما نیز منع کرده اند کراهت را بلکه از بعضی ظهور داشت عدم کراهت است چنانکه این حقیر در شرح شرایع
شروحا مبسوطا بیان کرده ام و ثانیا آنکه انتها وقت که بلند شدن آفتاب باشد بهمه جا غیر مسلم است بلکه هرگاه [illegible]
مسلم داریم همان قدر که آفتاب از حمرت بیرون آید و قدری مرتفع گردد زمان کراهت تمام میشود و ثالثا آنکه اول زمان وقت
دوم که نزدیک رسیدن آفتاب بدایره نصف النهار غیر مسلم است بلکه اول رسیدن بان که انتهای ظاهر شود [illegible]
ودر اینجا [illegible] سیم اول وقت سیم را اگرچه جمعی صفرا شمس گرفته اند ما مسلم نداریم بلکه احکام اراده شمس بغروب کردن
دانوان زوال حمرت شرقیه است چنانکه بعضی تصریح کرده اند و همان غروب حقیقی است مطلب ششم و نیز حقیر میگوید اولا
علما استثنا کرده اند از کراهت صلوة نافله نزد قیام شمس در خصوص روز جمعه را لیکن کرده اند آنکه ایشان اصلا نافله را در روز جمعه در این
وقت منکر [illegible] مکروه شود با نافله مبتدئه است در این اوقات یا اینکه این حکم ثابت [illegible]
در عرایض دست کند و براینکه در اثنا صلوة وقت داخل خواهد شد اول اقرب است اگرچه تا علم بزوال این اوقات
در اثنا [illegible] سیم آن است که این حکم مخصوص صلوات است لیکن سجده مانند سجده شکر تا بکوان در این اوقات کرده [illegible]
چهارم آنکه نوافل غیر مبتدئه از ذوات الاسباب در این اوقات مکروه نخواهد بود چنانچه ظاهر اکثر در عدم فرق
حکم مکروه در نوافل مبتدئه لیکن از ثمره قول مشهور ظاهر میشود عدم فرق بین ذوات الاسباب و غیر ذوات الاسباب چنانکه از بعضی علما مثل شیخ [illegible]

وغیره نیز

بسم الله الرحمن الرحیم

وغیره و نیز تعمیم استفاده میشود بحکم آنکه مکروه نیست قضا نوافل یومیه در این اوقات اما قضا فرایض پس
و اما قضا نوافل پس مشهور عدم کراهت است بلکه خلافی در وجود بالکلیه ظاهر نیست [illegible]
وسط که متصل بزوال است نیز ندیده ام و در وقت اول و ثالث که طلوع و ظهور شمس و غروب آن است خلاف است لکن
اقوی و اشهر عدم کراهت است ششم آنکه است که مستحب است قضا نوافل یومیه بلکه فضل قضا آن لیل است
و مستحب است تعجیل کردن در قضا آن و بعضی از علما ترجیح داده اند که ایشان بقضا [illegible] نافله شب را در
شب و نافله روز را در روز [illegible] و این ثابت [illegible] مشهور استحباب تعجیل است [illegible]
مطلب ششم صبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از آنکه پیش قبل از مشغول بنماز خواه بوده یا مشغول
یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ یا وقت وسعت یک رکعت نماز یا زیاده دارد یا نه و بر کل تقادیر
یا بلوغ بچیزی است که مبطل طهارت نیست مثل کامل سن یا مبطل است پس مسئله چندین صورت متصور میشود
در نفس نماز واجب نیست و این در صورتی است که زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز را با طهارت داشته باشد خواه قبل
از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال یا بعد از فراغ از آن و تفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت
بوده باشد یا نه و همچنین است در صورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لیکن
بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و در تتمه صور نماز واجب است و این در صورتیست که بلوغ بچیزی
بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد
یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ از و همچنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد لیکن بعد از بلوغ
وسعت طهارت و یک رکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است پس اخلال بآن اثم و قضای آن لازم
خواهد بود این حقیر میگوید که در این مقام اجمال از بیان است و توضیح مقتضی آن است که هرگاه بلوغ قبل از اشتغال
صبی بنماز بوده باشد و وقت وسعت تمام نماز یا یک رکعت آن را داشته باشد در این صورت بر صبی لازم
است نماز فریضه را بجا آورد اما هرگاه ایشان بفریضه نکرده باشد پس وجه آن واضح است و اما هرگاه
جاهل ایشان بفریضه بوده باشد پس هرگاه عبادات او تمرینی بوده باشد نیز که حصول عادت بوده باشد پس وجه عدم اکتفا
بآنچه بجا آورده است واضح است و اما هرگاه عبادات او شرعی بوده باشد پس غایة الامر مندوب خواهد بود و اکتفا
بمندوب در اینجا وجوب و طهارت است که جمله خلاف هم بوده باشد دوم آن است که بلوغ در اثنای صلوة بوده باشد پس
بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت نماز را داشته باشد در این صورت نماز فریضه واجب خواهد بود بران بلکه همان نماز را تمام بکند
یکند بهمان نیت اولی و هرگاه بعد از بلوغ وقت وسعت یک رکعت را داشته باشد

و از بعضی علما اقوا
خلاف بعضه
که نافله شب
در روز و نافله
روز در شب
قضا کند دلیل

گفته شود در اینجا حکم
اول آن که

اظهر اقوی حقیر
الاکراهه

بسم الله الرحمن الرحیم

واعاده بکند آن نماز را بقصد وجوب لکن این در صورتی است که وقت وسعت داشته باشد واما هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بلکه دیگر آن نماز را اتمام نماید واعاده ننماید چه آنکه بعد از اتمام وسعت یک رکعت در وقت نباشد ظاهر این است
باید بعد از رفع ید از آن نماز نماید واتیان بفریضه نماید بقصد وجوب سیم آن است که بعد از فراغ از نماز باطل شدن آن از صورت
اول ظاهر شود مثل کسی که در این مقام است در این صورت است که هرگاه بعضی از شرایط بگذرد که سابق طهارت نبوده باشد
ایا التفات بشود بعد از یقین بطهارت حال الصغر یا غیر مشهور ثانی است یعنی عدم التفات بطهارت سابقه بلکه بجهة
نماز بطهارت سابقه وجوب بلکه ظاهر این است خلافی در این باب نباشد مطلب پنجم آن است که هرگاه کسی
مشغول نماز عصر شد باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجا آورده است یا مشغول نماز عشاء شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است
بعد از اعتقاد او ظاهر شد پس در این مطلب دو مقام است مقام اول آن است که ظهور فساد اعتقاد او در اثنای نماز
بوده باشد این بر شش قسم میشود اول آن است که شروع بنماز ثانی در وقت مختص بنماز متقدم بوده باشد وظهور فساد اعتقاد هم
در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دوم آن است که شروع بنماز ثانی در وقت مختص نماز سابق نموده باشد لکن ظهور فساد
اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین بوده باشد سیم آن است که شروع بنماز لاحق وهمچنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در
وقت مشترک بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بعد از التفات بحقیقة حال عدول نماید از نماز لاحق بنماز سابق یعنی
قلب نیت نماید از لاحق به سابق پس نزد خود قرار دهد که این نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم آن است که زمان
شروع بنماز وزمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز ثانی بوده باشد مثل اینکه شروع بعصر یا بنماز عشا در اواخر وقت بود
باعتقاد اینکه الحمد ذمه او از نماز ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز بخاطر او آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده
در این صورت بی اشکال عدول جایز نیست پس لازم است همان نماز را بقصد عصر یا عشا است باتمام رساند
بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آن است که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده ووقت تذکر بحقیقة حال
وقت مختص بنماز لاحق بوده این قسم اگر بنحوی است که هرگاه عدول بنماز سابق نماید وتمام کند ممکن از درک یک رکعت
از نماز لاحق در وقت خود نمیباشد پس عدول جایز نیست واگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق واتمام
آن می تواند یک رکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است بلکه عدول
نتواند نمود [illegible] در قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم مقام دوم آن است که ظهور فساد اعتقاد بعد از
فراغ از نماز بوده باشد اقسام سابقه در این جا جاری است ترجیح حال [illegible] متصور است که گفته شود
فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص نماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص نماز لاحق وبر هر تقدیر
زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف است پس اقسام شش خواهد بود اول آن است که زمان

تا اینجا کلام حقیر بود

اقسام سابقه [illegible]

پس اقسام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق وهمچنین زمان شروع در این وقت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد اعاده
آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدول در این مقام ثابت نخواهد بود دوم آن است که زمان فراغ
با زمان شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق اگرچه مختص بنماز سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک
مابین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که آن نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان
بنماز سابق لازم خواهد بود سیم آن است که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن
باین نحو که زمان فراغ او از آن وزمان شروع بآن هر دو در وقت مختص بصاحبه مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در
این صورت اگرچه عدول ثابت نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد واعاده آن واجب نبوده باشد
پس اتیان می نماید بنماز سابق به تنهائی چهارم آن است که زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد
باین نحو که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد وزمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آن است که زمان
فراغ موافق بوده باشد با تمام زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این هر دو صورت
نیز نماز لاحق صحیح است وعدول ثابت نیست ولازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت نماز
سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید آن را بنیت قضا پس از آنچه مذکور شد مشخص میشود که عدول از نماز لاحق
بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز با هم در عدد رکعات مساوی باشد یا مختلف ودر صورت مساوات
هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این دو صورت اخیره لامحاله [illegible] قضا بوده باشد
ودیگری ادا یا هر دو قضا بوده باشد بخلاف در چهار رکعتی چنانکه تصویر در دو قضا ممکن است در دو ادا نیز ممکن
وهمچنین در مختلف پس جواز عدول مختص خواهد بود بصورتی که تذکر بحقیقة حال شود در اثنای نماز واعم از اینکه
که هر دو نماز ادائی بوده باشد چنانکه کلام در این بود یا هر دو قضا بوده یا مختلف باشند که معدول عنه ادا
بوده باشد ومعدول الیه قضا وقصد بعکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست وعدول در صورتیکه معدول عنه
ومعدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشند ثابت است ما دامیکه فارغ نشده است اگرچه قبل از تسلیم
بوده باشد که با آن از نماز خارج میشود وهمچنین است در صورتیکه معدول عنه ومعدول الیه مختلف باشند لکن رکعات
معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول عنه مثل اینکه معدول عنه نماز صبح بوده باشد مثلا ومعدول الیه نماز عصر
واما هرگاه رکعات معدول عنه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول عنه نماز عشا است ومعدول الیه
نماز مغرب اشکالی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از [illegible] ظاهر این است که بعد از رفع راس
از سجود رکعت اخیره ثانی به چهار رکعت خواهد بود [illegible] که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود
بلکه شبهه نیست که در این صورت محل عدول [illegible] فوت میشود [illegible] در رکعت رابعه در صورت مذکوره [illegible] ظاهر این است

وقت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

که آیا فوت محل عدول بر توقف بر زیادتی رکنی است نسبت به معدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد حقیر ثانی است
بنا بر این همین که در صورت سهو در ضمن ایستادن در رکعت چهارم دیگر عدول ممکن نخواهد بود اگرچه شروع به قرائه و تسبیح نموده
پس شروع لازم است در فرض مذکور هرگاه شک کند که بقیه را به جا آورده بعد از آنکه ایستاد که رکعت چهارم نماز عشا است
بقصد نماز عشا بعد از فراغ از آن نماز آیا آن نماز مغرب باید از آنکه مذکور شد معلوم شد که عدول جایز بعد از فراغ از
عمل ثابت نیست اما هست در اثنای عمل هرگاه تجاوز نمود از محل عدول دیگر ممکن نیست که چه خواهد شد در نیت
باید عدول نمود و عدول از او قرائه در جهر و اخفات مانع از عدول نیست ولهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنا بر
عشا و از نماز ظهر به نماز صبح وهکذا

بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

در بیان صلوة مسافر است بدانکه سفر موجب قصر صلوة است یعنی سقوط
دو رکعت از نماز ظهر و عصر و عشاء و نیز موجب سقوط نوافل آنها است واما باقی صلوة صلوات فریضه و نافله بحال خود است و کیفیت
سقوط آنها نیست و در این باب چند بحث است بحث اول در بیان مسافتی است
است که هرگاه قصد آن مسافت نمود صلوة در آن قصر میشود و اقل آن هشت فرسخ است چه یکدفعه قطع آن کند و چه بتدریج مثل اینکه
در چند روز قطع آن کند و فرقی نیست در مسافت هر کس باین اینکه در یک روز قطع آن شود یا در نصف روز و در کمتر بلکه هرگاه
قطع آن مسافت نماید در یک ساعت باز حکم قصر صلوة است مثل اینکه سوار کشتی شده و قطع مسافت هر کس در یک ساعت یا کمتر نمود
مثل کشتیهای آتشی که در این ازمان معمول شده است و کلام در این مقام در چند امر است اول آنکه ابتداء این مسافت که هشت
فرسخ است از چه موضع معتبر است آیا از ابتداء حرکت بقصد مسافت از خانه یا از دیوار شهر یا بلدی که از آن خارج میشود بوده
قطع مسافت یا از آخر توابع بلد چه باغات و مزارع یا از محل ترخص و آن موضع خفاء جدران بلد و صوت اذان شود لازم است
یا در این مقام تفصیل است مابین بلد کبیره و غیر کبیره اظهر در نظر آن است که ابتداء مسافت از محلی است که شخص قاصد مسافت در آن
محل است و آن مختلف میشود باختلاف محل پس هرگاه در بلد بوده باشد معتبر سور بلد و آن بلد را سوری بوده باشد معتبر
خروج از دروازه سور است و هرگاه آن بلد را سور نبوده باشد معتبر خروج از موضعی است که اسم بلد بر آن صادق است
نه توابع بلد و ملحقات آن و فرقی نیست در این جهت مقام مابین بلد کبیره و صغیره و هرگاه قریه که از آن قاصد خروج است بلد نبوده
بلکه قریه بوده باشد معتبر خروج از قریه است و هرگاه در وسط صحراء خیمه زده باشد و در آنجا ساکن باشد معتبر خروج از خیمه است
مسافت و هرگاه مسکن او در مجمع خیام عدیده باشد معتبر مجمع خیام است و بالجمله معتبر جمیع خروج از محلی است که شخص قاصد مسافت در آن است
عازم خروج از آن محل است هر موضعی که مقصد او است و آن محل مختلف میشود و اطلاق آن محل در شهرستانها اسم شهرستان
که اسم نفس شهر بر آن صادق است نه توابع آن که ترابع و قراء و طوایف و غیره که سوری دارد معتبر خروج از شهر
است که آخر محل آن باشد و مانند کعبه اشرف و کربلا معلی معتبر خروج از سور آن است نه محله زیرا که لواحق محله سور
بر آن قریب است که سور احاطه باو کرده باشد و اما قریه و مزرعه اگرچه دارای قلعه باشد معتبر در آن تمام قریه است
و وجه آن این است که قلعه آنجا نه که احاطه بملک آنجا است بلکه که حفظ اموال اهل آنجا است پس مقدار زیادی
واز اینجا ظاهر میشود که اهل قری و مزارع گاهی تنگتر است از اهل بلد و گاهی
در قریه و مزرعه باید قطع نماید تا خارج از آنجا شود و مقدار آن کمتر مطلقا میکند در بلد که خارج از سور آن میشود و داخل
اعتبار میشود
اینکه ابتداء مسافت از محلی است که شخص در آن سکنی نموده محل جای دارد پس هرگاه خارج از آن محل شد اول مسافت اول موضع خروج
از آن محل است و معتبر در تحقق اطلاق اسم است هر موضعی که اسم آن محل
بر آن صادق است داخل در آن محل است و هرگاه خارج از آن محل شد است و مسافت شمرده میشود باین جا مانند بلد و قریه
و مقام ثانی رساله ذیل براین است و اما کلام در این است که ابتداء مسافت در بلد عظیم از نفس خود است یعنی چون خارج از آن شد
اول مسافت قرار میدهیم و آن تحقق میشود بخروج از محلات محله او هرچند در بلد و غیر عظیم هرگاه سور داشته باشد از سور و هرگاه سور نداشته باشد از آخر آن

بدانکه آن مسافتی که
قطع آن موجب
قصر صلوة بلکه افطار
صوم است
میشود چند امر است
امر اول تعیین کسب مکان
است که قطع کردن
مسافت ممتده که مقصود
حل آن مسافت است
و قاصد
نباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

شرح مقصد اول

دوم آنکه انتهاء مسافت همان موضع مقصود است و آن نیز مختلف میشود پس هرگاه مقصد او شهرستان است معتبر وصول [illegible]
نفس شهر است نه توابع و لواحق آن پس هرگاه از موضع محل تا نفس شهر قدر مسافت هشت فرسخ است قصر میکند
اگرچه تا مزارع آن بقدر هشت فرسخ نبود و هرگاه موضع مقصود قریه باشد معتبر وصول مسافت مابین محل و ابتداء قریه است
[illegible] وابتداء قریه است و هرگاه مقصود ابتداء و انتهای او داشته باشد بلکه موضع معین مشخص باشد مثل خیمه
و چشمه [illegible] در آن پس معتبر در مسافت مابین محل و آن موضع مشخص است که مقصد او است سیم آنکه فرسخ
عبارت است از سه میل و هر میل چهار هزار ذراع است و هر ذراعی از مرفق است تا سر انگشت وسطی که
بلندترین انگشتان است [illegible] دیگر هر ذراع بیست و چهار انگشت و هر انگشتی بعرض شش جو است و لهذا او [illegible]
شش قبضه متعارف است پس هر فرسخی دوازده هزار ذراع است [illegible] چهارم آنکه معلوم است
حال در تعیین مسافت مذکوره [illegible] باموری چند است یعنی تحقیق مسافت مذکوره که هشت فرسخ بوده باشد باموری چند معلوم میشود از آنجمله
علم است که حاصل از اعتبار و اختبار میشود یعنی شخص خود یافته است که مسافت در میانه محل و مقصد هشت فرسخ است
دیگر به مسافت معهود است و تعداد اقدام شخص معهود است و از آنجمله علمی است که او را حاصل میشود از تواتر اخبار
و اتفاق مردم که در میانه هشت فرسخ است و از آنجمله علمی است که از [illegible] زاوای مسافت حاصل میشود یعنی مسافت [illegible]
فیما بین آن قدر است که احتمال کمتر از هشت فرسخ در آن مقصد نیست امر دایر فیما بین هشت فرسخ است و زیاده [illegible]
و از آنجمله شهادت دو نفر عادل است آن نیز معتبر است در حکم علم است و موقوف نیست اعتبار آن بعد حاکم بلکه کفایت
میکند اخبار و شهادت ایشان در نزد همان شخص که محتاج بمعرفه مسافت است و اما عدل واحد پس آن نیز ظاهر آن است
که حجت نبوده باشد و از آنجمله اخبار رعایاء بلاد است هرگاه مرزوق [illegible] در قصر خود بوده باشد [illegible] و در [illegible]
که اطلاع بمقصد حال از غیر آن حاصل نبوده باشد و کفایت میکند در صورتیکه مرزوق بنفسه نبوده حصول [illegible]
مخبر واحد نبوده باشد و از آنجمله است شیاع و شهرت اگرچه لبرحه علم نرسد لکن مورث اطمینان نفس بوده باشد و [illegible]
~~هرگاه مورث اطمینان نفس بوده باشد پس مجرد [illegible]~~ قول و هرگاه از این امور چیزی موجود نبوده باشد که مورث علم یا ظن
معتبر نشود و شک کند که آیا در میانه محل و مقصد هشت فرسخ است یا نه پس هرگاه ممکن است او را تحصیل علم یا ظن
معتبر از ظنون مذکوره پس لازم است بر او تحصیل علم یا ظن معتبر و هرگاه ممکن نیست بر او تحصیل علم یا ظن معتبر
لازم است بر او اتمام صلوة پنجم آنکه هرگاه از هشت فرسخ چیزی کم بوده باشد اگرچه قلیل بوده باشد حکم اتمام صلوة
است بلکه شرط است که هشت فرسخ تمام بی چیزی کم نبوده باشد ششم آنکه هرگاه شخص در میانه محل و مقصد [illegible]

دو طریق

بسم الله الرحمن الرحیم

دو طریق بوده باشد یکی از آن دو طریق قدر مسافت باشد که هشت فرسخ بوده باشد و دیگری کمتر پس هرگاه [illegible]
اختیار ابعد طریقین را نمود نماز او قصر است و هرگاه اختیار اقرب طریقین را نمود نماز او تمام است [illegible]
و هرگاه اختیار کردن او ابعد طریقین که مسافت بوده باشد یعنی که بجهت آنکه تکلیف بر او تمام بوده باشد [illegible]
~~[illegible]~~ مشهور در اینمقام نیز قصر صلوة است و این قول قوی است اگرچه احتیاط
در اینمقام جمع است مابین قصر و اتمام اگر دوم [illegible] مسافت [illegible] بقصد عود و رجوع نیز مقصد داشته قطع مسافت
رفتن و برگشتن باشد [illegible] و هر یک چهار فرسخ است پس هرگاه میانه محل [illegible] و حال که
اراده رفتن یا آمدن با قصد مراجعت چهار فرسخ بوده باشد باز لازم است بر او که قصر صلوة کند
و این بر سه قسم است قسم اول آن است که حرکت او متصل است عرفاً بر این وجه که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ مراجعت
نماید در این صورت قصر در حق او متعین است [illegible] هرگاه قصد او بر این بوده باشد قصر صلوة بلکه افطار [illegible]
و فرقی در این مقام نیست مابین اینکه ابتداء حرکت از صبح بوده باشد یا از ظهر یا از عصر پس هرگاه در اثناء
روز حرکت کند و قصد او مراجعت باشد در همان روز اگرچه [illegible] بر اینکه در روز وارد نخواهد شد بلکه در
شب وارد خواهد شد باز تفاوتی نیست که قصر متعین است [illegible] و در این دو قسم حرکت متصل است و همچنین است
حال در [illegible] در یک دو روز [illegible] از این قبیل بوده باشد مثل اینکه در شب حرکت کند که در اثناء روز
قاصد عود و رجوع بوده باشد و جامع این اقسام آن است که حرکت متصل باشد عرفاً و مقصد باتصال حرکت هرگاه هرگاه
اندکی درنگ نماید که بشغلی که در آن محل دارد یا بجهت استراحتی از تعب راه حاصل کند قسم دوم آن است که
حرکت او متصل نیست بلکه قصد او رجوع است لکن بازتوقفی در آن محل که [illegible] مثل آنکه صبح
حرکت نمود و فاصله آن است که چون وارد شد چهار فرسخ [illegible] آن روز را در آنجا بماند و از آنجا حرکت رجوع
مثل اینکه شغلی در آن موضع دارد که بقیه روز را در آنجا که [illegible] مثل بایه بماند یا آنکه هوا گرم است و تعجیل
است بر او رجوع در آن روز در این صورت نیز قصر در حق او متعین و محل کلام [illegible] قسم سیم آن است
که یک شب یا کمتر [illegible] حرکت در آن موضعی خواهد ماند مثل اینکه صبح شنبه حرکت نمود و فاصله آن است که [illegible]
را در آن محل بماند و صبح یکشنبه مراجعت نماید ~~[illegible]~~ [illegible] اینجا محل خلاف عظیم
است در میانه فقهاء بعضی قائلند بلزوم اتمام و بعضی بلزوم قصر و بعضی قائلند بتخییر یعنی مخیر است میانه قصر و اتمام هرکدام را
اختیار کند خوب است و اظهر در اینجا لزوم قصر است چنانکه شهید [illegible] در شرح شرایع [illegible] مذکور است و احتیاط
در جمع میانه قصر و اتمام است و اولی تقدیم قصر است بر اتمام و ظاهر این است فرقی نباشد در سایر اقسام در این قسم [illegible]

بلکه اجماعی است

[illegible] ابعد راه [illegible] بر این است [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اینکه قاصد ماندن دو روز یا سه روز یا علاوه کرده باشد مادام که هر روز برسد از سیم کسب زمان است نه مکان و آن [illegible]

[illegible] قطار شتر است در یکروز بنوع متعارف در ایام معتدله نه ایامی که در غایت کوتاهی بوده باشد و نه ایامی

که در غایت بلندی بوده باشد [illegible] ایام متعارفه خصوص بلادی که روز بقدر [illegible] ساعت باشد [illegible]

در زمین متعارف نه [illegible] زمین که مشکل بوده باشد عبور از آن [illegible]

قصد مسافتی که شرعیه شد و حرکت در آن مسافت تمام روز [illegible] نیز موجب قصر صلوة است اگرچه [illegible]

[illegible]

در بلاد متعارفه در ارض متعارفه

و در ارض هامون

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] قاصد عود [illegible]

بلکه لازم است [illegible] تمام [illegible] اقل مراتب آن است [illegible] شخص در موضعی که مقصود است لااقل چهار فرسخ

[illegible] تمام است اگرچه قاصد عود باشد [illegible]

هرگاه [illegible] موضع [illegible]

[illegible]

اول آنکه [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بانکه رفقا، ملحق خواهد شد در این جا نماز را قصر میکند مگر در صورتیکه اراده ده روز در آن موضع خواه ماند تا رفقا، یا ملحق شوند ... و جازم است بمسافرت خود اگر چه رفقا، یا ملحق نشوند و سفر خود موقوف باشد در اینجا نیز نماز را قصر میکند مگر در صورتیکه ده روز ... در آن موضع ... حال رفقا ... اقامه عشره ... باز همین قسم است که ... لکن جازم بمسافرت با عدم لحوق رفقا، نیست بلکه دائر است امر مسافرت او بلحوق رفقا، در اینجا اتمام صلاة میکند و همچنین است در صورتیکه مردد بوده باشد در مسافرت خود با عدم لحوق رفقا، قسم سیم آن است که ... موضع انتظار ... مسافت است در این صورت قصر صلاة میکند مطلقا مگر در صورتیکه اقامه عشره ایام در آن موضع ... تا رفقا، یا ملحق شوند و فرقی در این مقام نیست ما بین اینکه ... موضع انتظار چهار فرسخ بوده باشد ... اگر چه عازم سفر نبوده باشد با عدم لحوق رفقا، زیرا که ... فرسخ است مطلقا ... رفتن و برگشتن در صورتیکه ... آن موضع در چهار فرسخ بوده باشد ...

[illegible]

41

بسم الله الرحمن الرحیم

داشته باشد اتمام صلاة خود میکند و هرگاه مایوس باشد قصر میکند اگر چه ... عازم فرار باشد هر وقت ... امر سادس سیم آنکه طفل غیر بالغ و مجنون حکم تابع ... قصد ولی را در قصد سفر پس هرگاه طفل بالغ شد در اثنا، مسافت یا در اثنا، سفر مطلقا قصر میکند و همچنین هرگاه مجنون را افاقه حاصل شود در اثنا، چهارم آنکه هرگاه ... که فاصله مسافت است احتمال بدهد که در اثنا، مسافت مانعی ... که قطع مسافت نتواند کرد مثل اینکه دزدی در اثنا، مسافت احتمال ... اما هرگاه آن احتمال ضعیف باشد که مانع از قصد قطع مسافت نباشد قصر صلاة میکند و هرگاه آن احتمال قوی باشد مانند اینکه احتمال قوی بدهد که دوستی در اثنا، مسافت ... او را مانع از قطع مسافت شود در این صورت ... این احتمال مانع از قصد مسافت ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

لکن بعض عزیمت و عزم او بعدول یا تردید در آن بلکه به تبدیل مسافت به مسافت دیگر مثل اینکه [illegible] مقصد او موضعی بود پس
رای او [illegible] تغییر یافت و قصد موضعی دیگر نمود که آن هم بقدر مسافت است پس هرگاه از موضعی که قصد او تغییر یافت
تا آن موضعی که منظور او رفتن بآن موضع است بقدر مسافت بوده باشد چهار فرسخ با اراده عود یا هشت فرسخ [illegible]
و از آن مکانی که [illegible] قصد او تغییر یافت تا در موضع قطع تلفیق مسافت نمود حکم اتمام صلوة است و اما هرگاه از آن موضع که
قصد او تغییر یافت تا آن موضع که منظور او رفتن بآن موضع است بقدر مسافت نبوده باشد آیا ضم آن قدر که قطع نموده است
بآن قدر که باقی [illegible] است از مسافت میشود یا نه پس قصر صلوة میکند یا نه پس اتمام صلوة میکند اقوی در نظر
عدم انضمام است پس اتمام صلوة میکند در صورت مفروضه و هرگاه بخواهد احتیاط نماید جمع مابین قصر و اتمام اولی است

شرط سیم از شروط قصر صلوة این است که قصد او در قطع مسافت مستمر [illegible] به قصد اقامه ده روز در اثناء
مسافت نبوده باشد پس هرگاه قاصد مسافت [illegible] لکن با عزم بر اینکه ده روز در اثناء هشت فرسخ [illegible]
در آن صورت حکم قصر صلوة نیست بلکه اتمام صلوة [illegible] در اثناء مسافت [illegible]
مسافت [illegible] و همچنین است هرگاه مسافت مسافری بوده باشد که در اثناء آن وطنی یا آنکه در
حکم وطن است بوده باشد باز حکم [illegible] اتمام صلوة است و در اینجا مناسب است بیان سه مسئله مسئله اولی اینکه هرگاه
قاصد مسافت شرعیه شود و [illegible] مسافت [illegible] اقامه عشره ایام خواهد نمود [illegible]
بعد [illegible] اقوی تفصیل است ما بین اینکه [illegible] یا که عدول مانع است مثل مرض [illegible]
[illegible] یا دزد قطع طریق [illegible] در این صورت قصر [illegible] نماید و [illegible]
او تغییر یابد در این صورت اتمام نماید مسئله ثانیه اینکه هرگاه قاصد اقامه نبود و بعد قاصد اقامه شد مادام که قصد
اول باقی است [illegible] قصر صلوة میکند و هرگاه [illegible] قصد اقامه رسید اتمام صلوة مینماید و هرگاه بعد از [illegible]
قبل [illegible] قصد او تغییر یافت [illegible] اتمام صلوة [illegible] نماید و تفصیل [illegible]

مسئله ثالثه اگر چنانچه از [illegible] خارج شد اتمام صلوة را در صورت مفروضه در رفتن مینماید و در برگشتن [illegible]
قصر صلوة میکند زیرا که [illegible] در صورت مفروضه [illegible] تا جائی که مقصد او است [illegible] مسافت شرعیه
خواهد بود [illegible] برگشتن [illegible] از آن موضع تا وطن او بقدر مسافت شرعیه است و اما هرگاه چهار فرسخ
مسافت [illegible] شرعیه ذهابا و ایابا [illegible] در این صورت در ذهاب و ایاب بعد از قصد
قصد اتمام صلوة مینماید مسئله رابعه اگر قصد اقامه در صورت مفروضه نمود و بعد رجوع از قصد اقامه نمود
[illegible] که نماز [illegible]
قصر [illegible] و هرگاه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شرط چهارم از شروط قصر صلوة از برای شخص مسافر مطلقا این است که وارد نشود در بلدی یا قریه که محل توطن او
بوده باشد پس هرگاه وارد شود شخص مسافر مطلقا در حین مسافرت اتمام صلوة خود باید نماید اگرچه [illegible]
[illegible] و [illegible] در این مقام موقوف است ببیان چند مطلب مطلب اول این است که [illegible] شرط است
در محل [illegible] اینکه وطن او بوده باشد پس مجرد ملک داشتن در بلد یا ملک بودن قریه کافی در حکم وجوب اتمام صلوة
نیست بلکه [illegible] واجب است در [illegible] مسافر مادام که توطن در آن نکرده باشد اینکه قصر نماید مثل [illegible]
[illegible] وارد میشود در آن مطلب دوم [illegible] در وطنی که [illegible] است و حکم در آن
[illegible] اینکه شخص مسافر را در آن ملکی بوده باشد [illegible] ملک قلیل بوده باشد و آیا شرط است که آن ملک [illegible]
[illegible] پس هرگاه [illegible] در آن محل که توطن [illegible] در آن بوده است ملک [illegible] بوده باشد قصر صلوة باید
نماید و هرگاه [illegible] اگرچه [illegible] نباشد اتمام صلوة باید نماید [illegible] بلکه هرگاه در اینجا [illegible] بوده باشد اگرچه [illegible]
ملکی از او نباشد باز اتمام صلوة باید نماید و اما حاصل اینکه مجرد ملک کافی نیست بلکه توطن [illegible] توطن لازم
دارد و مجرد توطن نیز کافی نیست [illegible] پس شرط دیگر توطن است که با ملک بوده باشد [illegible]
ملک قلیل باشد بلکه اگرچه درخت بوده باشد مانند نخله و نحو آن [illegible] مثل [illegible] و در [illegible]
و چهار [illegible] قدر [illegible] خانه در غیر [illegible]
و احوط [illegible] و ظاهر این است که [illegible] ملکیه مطلقه است [illegible]
[illegible] و در غیر [illegible] اوقاف [illegible] پس حکم قصر است [illegible]
در اوقاف خاصه مثل وقف اولاد هرگاه شخص مسافر از اولاد بوده باشد ظاهر این است کافی بوده باشد در حکم
باتمام اگرچه احتیاط در جمع است و ظاهر این است کفایه کند ملک مشترک بلکه درخت مشترک در حکم بودن
اتمام و آیا شرط است اینکه مالک [illegible] ملک بوده باشد یا اینکه [illegible] ملک کافی [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] تملیک غیر کرده باشد ظاهر [illegible] است [illegible]
[illegible] پس هرگاه بعد از [illegible] شرط است که ملک [illegible]
باقی بوده باشد پس هرگاه [illegible] و هنگام نزول در آن محل [illegible]
[illegible] قصر باید نماید مطلب سیم آن است که کفایت میکند در وطن [illegible] اینکه [illegible] شش ماه در
آن [illegible] نماید پس هرگاه [illegible] شش ماه توقف نمود [illegible] وطن قرار داد نمود اگرچه
وطن در موضعی دیگر [illegible] حکم اتمام صلوة است در آن موضع و آیا شرط است [illegible] شش ماه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مشهور ان است که زوال شرط نیست بلکه هرگاه سفر کند مادام که نیت نکند در حکم مذکور که اتمام صلاة باشد هر وقت که [illegible]
ان محل رسید بلکه خلافی صریح در این باب بنظر نرسیده لکن احوط ان است که هرگاه بنی تفرقه دران محل شش ماه ماند [illegible]
دران محل [illegible] دارد جمع نماید مابین قصر و اتمام مطلب دوم ان است که ایا شرط است در حکم مذکور اینکه شش ماه دران
محل شرعی ماند که اتمام صلاة میکرده باشد مثل اینکه چون از ابتدا شش ماه … دران محل ماند قصد اقامه [illegible]
ایام سال ماند یا اینکه شرط نیست بلکه هرگاه بعض ایام را دران ماند بدون قصد اقامه قصر نمود باز حکم ثابت است اظهر و احوط
اول است و ظاهر این است کفایت نکند اتمام … اگرچه به ارتکاب … در اقامه … [illegible]
… پس مطلق اتمام صلاة کفایت نمیکند بلکه شرط است در تحقق شش ماه … اتمام صلاة بقصد اقامه [illegible]
و هرگاه در ابتدای … قصد شش ماه قاصد اقامه نباشد بلکه چند روزی ماند به قاصد اقامه باشد شش ماه [illegible]
قرار دهد مطلب سیم اینکه هرگاه شش ماه از اول … ماه باشد هلال اعتبار کند والا عددی که … [illegible]
مطلب چهارم اینکه کفایت میکند در بودن محل … قاطع سفر و لزوم … اتمام صلاة دران محل … پس هرگاه از ان محل
دران محل بوده باشد اگرچه ده … مطلب پنجم اینکه این محل … حکم … است پس هرگاه از ان موضع [illegible]
تا موضعی که مقصد … سفر کمتر از مسافت شرعیه که … است … چون از ان موضع [illegible]
باز اتمام صلاة میکند … هرگاه … سفر … دارد تا ان … محل که شش ماه دران ماند [illegible]
… باز اتمام صلاة … مطلب ششم اینکه مذکور شد در مطلب دوم اشتراط ملک [illegible]
دارای ملک دران محل … شرط است که ملک او دران محل باقی باشد [illegible]
هرگاه ملک خود را منتقل به غیر نمود حکم استیطان ثابت نیست بلکه [illegible]
دران … قصر میکند اگرچه شش ماه دران … مطلب … اینکه حکم … اتمام صلاة [illegible]
بر … ثابت است در مطلق وطن و وطن بر چند قسم است اول وطنی که … و در ان [illegible]
شرعی دوم وطن … که در ان … است هرگاه عبور [illegible]
دو وطن … در این دو وطن اینکه دارای ملک … باشد دران … وطن [illegible]
شش ماه دران … باشد … وطن شرعی … در ان وطن اینکه دارای ملک [illegible]
و در این مقام تحقیق است که در … بیان … است … و بیان ان این است که وطن [illegible]
وطن … اتمام صلاة است … در … وطن … و اول [illegible]
این است که … بقصد … دران محل شش ماه باشد پس هرگاه دران محل شش ماه بقصد اینکه [illegible]
وطن او باشد … اتمام صلاة دران موضع … هر وقت وارد ان موضع شود اعم از اینکه ان [illegible]

موضع را

بسم الله الرحمن الرحیم

موضع را وطن مستمر خود قرار دهد یا این موضع را یکی از دو وطن خود قرار یا یکی از اوطان متعدده خود قرار دهد
مجمله هرگاه کسی در موضعی شش ماه باشد بقصد اینکه ان موضع وطن او بوده باشد یا یکی از اوطان او بوده باشد [illegible]
وطن او خواهد شد و اتمام صلاة میکند هر وقت وارد ان موضع شود اگرچه در اثنای سفر وارد ان موضع
شود و چون معلوم است که شرط نیست در وطن اینکه دارای ملک باشد پس این موضع که بقصد توطن شش ماه
دران ماند نیز شرط نیست که دارای ملک بوده باشد و الحاصل در وطن … دارای ملک [illegible]
به وطن مستمر بوده باشد و چه وطنی … متعدد و وطن متحقق میشود به ماندن شش ماه بقصد توطن دران موضع [illegible]
هرگاه صاحب وطن اعراض کرد از وطن سابق خود و موضع دیگر را وطن خود قرار داد و شش ماه دران موضع
بعد نماند حکم منقلب میشود و هر وقت وارد موضع اول شد قصر میکند صلاة خود را دران موضع اعم از اینکه
موضع اول تمام وطن او بوده باشد یا احدی از مواطن عدیده او بوده باشد و متحقق میشود … خروج از ان
بلد بقصد مهاجرت از ان بلد یا از ان موضع قریه نه بقصد … پس هرگاه کسی اراده کند که قطع علاقه از بلدی
کند و هنوز قطع علاقه نکرده مثل اینکه املاک و علاقه خود را نفروخته و هنوز خارج نگشته ان موضع [illegible]
از وطنیت او خارج نمیشود مگر اینکه از ان موضع بقصد خروج و ترک علاقه از ان بالمره خارج شود پس هرگاه املاک
خود را از ان بلد فروخت و در اثنای … قصد سفر کرد تا به … عیال خود را … خارج شود
به بلدی دیگر که خیال … دران توطن نماید … ان موضع اول حکم وطن باز دارد و هرگاه [illegible]
از ان سفر نمود دران موضع بدون قصد اقامه اتمام صلاة میکند و هرگاه عبور از ان بلد نمود … بلد دیگر در اثنای مسافرت
باز حکم اتمام صلاة جاری بود زیرا که هنوز خارج از ان نشده است بقصد اعراض بالمره مطلب ششم اینکه [illegible]
که شرط است در تحقق وطنیت اینکه شش ماه دران محل توقف نماید پس مجرد قصد توطن [illegible]
در موضعی شود کفایت نمیکند در حکم اتمام صلاة پس هرگاه کسی اعراض از وطن سابق نمود و وارد در بلدی … بقصد توطن
دران بلد یا قریه هرگاه شش ماه با قصد … دران بلد یا قریه ماند حکم وطن در بلد یا قریه ثابت خواهد بود [illegible]
پس و هرگاه شش ماه نماند و خارج شد در اثنای مدت حکم وطن دران ثابت نخواهد بود پس هرگاه شش ماه ماند [illegible]
و از ان موضع خارج شد و بعد عبور از ان موضع نمود اتمام صلاة دران موضع باید نماید اگرچه در اثنای سفر بوده باشد و هرگاه شش
ماه نماند … خارج شد بقصد سفر و از ان موضع اتفاقا در اثنای سفر خود عبور نمود بدون قصد اقامه دران محل
قصر صلاة باید نماید والله العالم … مطلب هشتم اینکه هرگاه در موضعی قصد ماندن شش ماه یا علاقه نمود و قاصد ماندن
دران با بقصد توطن نباشد ان موضع حکم وطن او نخواهد داشت پس اتمام صلاة دران موضع بعد از مسافرت از ان موضع [illegible]
بقصد اقامه است … در اثنای سفر عبور از ان موضع نماید اگرچه [illegible]

حادثه

… بقصد اقامه … است

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلب هشتم آنکه شخص مسافر عبور کند از وطن خود بر وجه عبور نه آنکه نزول کند در محل خود لکن بقدر ساعتی نازل شود احوط آنست
در این مقام صورت جمع ما بین قصر و اتمام اگرچه اقوی اتمام است و هرگاه برای وجه عبور نحو در اطراف آن بلد اگر
حد داخل در محل ترخص باشد نسبت بآن بلد اقوی قصر است اگرچه احوط اتمام است والحاصل احوط بلکه هرگاه نزول کرد و مقدار در خارج
ویکروزی مانند و در خارج حد رفت باز قصر اقوی است مطلب نهم در سابق ذکر شد که تو الی شرط است در تحقق وطنیه در وطن
عارضی که توقف در آن بقدر شش ماه شرط است پس هرگاه در اثنای شش ماه بخارج از آن موضع بیرون رفت اگرچه با عزم
بیرون رفت بلکه علاوه و قصد مسافرت از آن موضع نمود آن سفر تو الی نیست مطلب دهم آنکه هرگاه وارد شود
در اثنای سفر در منزل یکی از اقارب خود که در حکم منزل او باشد اگرچه شش ماه در آن جا در سابق مانده باشد بدون
قصد توطن حکم آن موضع حکم موضع او نخواهد بود بلکه قصر صلاة می نماید مگر آنکه قصد اقامه عشره ایام داشته باشد شرط یازدهم
آن است که قاصد نباشد ماندن ده روز را در مقامی پس هرگاه قصد مسافر این باشد که ده روز در مقامی بماند
بر او اتمام صلاة و صوم واجب است و قصر جایز نیست و در این باب چند مطلب است مطلب اول آن است آنکه
در امور ی است که متعلق بقصد و نیه اقامه است و آن چند امر است اول آنکه اقامه عشره ایام نیه مخصوصه نخواهد بلکه بهمان
بمحض عزم و جزم بماندن ده روز در موضعی کافی است دیگر ضرورت که نیه نماید که ده روز در این موضع میمانم
دوم آنکه ~~احتمال~~ هرگاه عازم بماندن ده روز در محلی شد حکم باتمام صلاة و صوم ثابت است و منافات ندارد با عزم
مذکور احتمال آنکه امری عارض شود که مانع او از بقاء در آن موضع شود هرگاه آن احتمال احتمال ضعیفی بوده باشد مثل آنکه
احتمال دهد که مرضی ببدنش وارد بر آن موضع شود که مقتضی خروج او شود و هرگاه آن احتمال احتمال قوی بوده باشد مثل آنکه
منتظر آمدن شخصی بوده باشد و احتمال معتبری دهد که آن شخص قبل از عشره بعض عشره خواهد آمد در آن صورت عازم بقاء
عشره نخواهد بود و قصر صلاة می خواهد و کفایت نمیکند در این مقام دفع آن احتمال باصل زیرا که مدار در این
مقام بر عزم ~~باصل~~ و جزم بماندن ده روز است و آن باصل حاصل نمی شود سیم آنکه هرگاه معلق کند ماندن خود را در
ده روز بوجود زید در آن بلد و معلوم او نباشد که زید در آن بلد هست یا نه حکم بقصر صلاة است زیرا که عزم
ماندن ده روز منعقد نشود و هرگاه زید در آن بلد بود و شک داشته باشد که حال هست یا نه اما استصحاب بقاء او کافی
است یا نه ظاهر عدم کفایت است بلکه لابد است از عزم بقاء یا امری که در حکم عزم باشد مثل بینه شرعیه و کذلک وجود
استصحاب کافی نمی باشد زیرا که اثر باستصحاب ثابت میشود ~~بقاء زید~~ ~~لوازم~~ شرعیه بقاء زید است و احکام
شرعیه بقاء زید این نیست که هرگاه باقی باشد ~~...~~ باقی در آن بلد خواهد بود ~~...~~ و این امری است ظاهر
تا هرگاه ~~...~~ عادت مقتضی بقاء بهم باشد مثل اینکه با شخصی اراده بد کاری داشت که ده روز
طول بکشد و بودن او در حیوة مقتضای عادت است اگرچه موت ممکن در حق هر کس است و شبیه آنکه اگر او در ده است

ان احتما

بسم الله الرحمن الرحیم

این احتمال مضر نخواهد بود و هرگاه معلق کند بقاء خود را در موضعی بر امری که بیقین حاصل می شود آن
امر البته از انقضاء ده روز چنین تعلیقی موجب تردید نیست بلکه چنین شخصی قصد اقامه نموده است چهارم
آنکه هرگاه عازم باشد که تمام ماه ذی الحجه در مشهد حرکت کند و یا نه تعلیم که ماهی که در آن هست تمام است یا ناقص
در این صورت ظاهر این است که قصر صلاة می باید نماید زیرا که مدار بر عزم اقامه عشره ایام است مطلب
دوم هم آنکه هرگاه مقصود او این باشد که ده روز در بلدی بماند لکن می خواهد در اثنای آن ده روز در خارج بلد
نیز برود آیا اینکه می تواند چنین شخصی اقامه عشره ایام نیه بکند یا این اقامه قاطع حکم سفر خواهد بود یا نه اقوی
این است که با وجود قصد خروج در اثنای آن امر از نیت اراده اقامه در آن بلد دو اقامه متحقق نمیشود پس هرگاه
ناوی باشد که در اثنای اقامه خارج از بلد شود اقامه قاطعه حکم سفر متحقق نخواهد شد بلکه حکم در این صورت قصر صلاة
است چنانکه بود مطلب دوم آن است که هرگاه شخصی در بلدی قصد اقامه عشره ایام نمود آیا در اثنای اقامه در بلد
آن بلد می تواند گردش کند یا نه ولو اقوی ابا کردن در تمام بلد موجب نقض اقامه او نمیشود ظاهر این است که جایز باشد
و موجب نقض اقامه او نشود چه بلد کبیر بوده باشد و چه صغیر و چه متوسط هرگاه قصد اقامه در محله از محلات
نمود پس هرگاه صغیر بوده باشد یا متوسط جایز است و هرگاه کبیر بوده باشد بعضی گفته اند جایز نیست و ظاهر عدم فرق
است پس هرگاه در محله از محلات اصفهان مثلاً بنای محله بهاء قصد اقامه نمود بنی مقصود او این بود که در آن محله
بماند این بر دو وجه است یکدفعه آن است که چون منزل او منحصر در آن محله بود قصد اقامه در آن موضع نمود از
جهة آنکه انا جزء بلد است در این صورت اشکال در جواز عبور بمحله دیگر نیست و هرگاه مقصود او اقامه در آن
محله بود از جهة همان محله بالخصوص ظاهر این است که جایز نیست رفتن بمحله دیگر برود و آن محل قصد اقامه او نخواهد بود لکن
احتیاط در این است که بیرون نرود از آن محله بمحله دیگر در بلاد کبیره مجلد اقوی عدم فرق است ما بین محله صغیره و کبیره
و کبیره و در جمیع جایز است گردش کردن در تمام بلد زیرا که معتبر در نفوس ~~...~~ اقامه در بلد است دوم
آن است که هرگاه شخصی در بلدی قصد اقامه نمود جایز است خارج از سور و قلعه آن بلد شود یا نه و بعد اقوی خروج از
قلعه ~~...~~ مضر باقامه او خواهد بود یا نه ظاهر این است مانع از آن نبوده باشد مادام که خارج سور داخل در اسم آن بلده
بوده باشد مثل قبرستانی که در خارج از سور بوده باشد مثل کوه ... یا نهری که آب از آن بر سر دارد ما استعمال گرفته باشند
که بلد بیع سیم آن باشد که آیا فرقی نیست در قصد اقامه ما بین بلاد و قری و در آن پس قصد اقامه در آبها متحقق
خواهد شد و خروج از قلعه مانع از قصد اقامه نخواهد بود بلکه جایز است گردش کردن در تمام آن قریه مادام که خارج از قریه
بلکه هرگاه تا منتهای خندق آن برود مادام که خارج از قریه یا مزرعه نشود چنانکه آن است که اراده که ذکر شد واضح میشود که مدار

بسم الله الرحمن الرحیم

برای اسم بلد و اسم قریه و اسم مزرعه است پس خروج در اثناء اقامه باطراف و جوانب بلد حضرها تا هر کجا خواهد بود الحد بقدر نیم فرسخ بلکه علاوه شود بهم آن است که جایز نیست در دو قریه متصله بهم قصد اقامه نماید یا دو بلده متصله بهم اگرچه جایز است در دو محله متصله بهم قصد اقامه نماید زیرا که دو محله جزء بلد است که اصل نظر در اقامه در آن بلد است بخلاف دو بلده و دو قریه که اگر در صورتی که هر دو را اسم متعارف یک باشد مانند قریه که در جنب آن مزرعه باشد که آن مزرعه جزء او باشد نیستیم آن است که چنانکه جایز است اقامه در بلده و قریه در آنها همچنین جایز است اقامه در بیابانها که جاهای در آن خیمه زده باشند بلکه اگرچه جاهای در آن منزل نداشته باشند وصد و در آن مکان موضع است تا ابنگاه و مرتع آن ادهم آن است که آیا جایز است خروج تا محل ترخص در موضعی که اقامه نکند یا نه احتیاط در عدم خروج است تا حد مذکور لکن اقوی جواز است تا حدی که خارج از اسم آن بلد و قریه نشود لکن تحقیق حال در حد ترخص خواهد آمد ان شاء الله مطلب سیم در امور یست که متعلق بعشره ایامی است که قصد میکند اقامه را در آن ده روز و در آن نیز چند امر است امر اول اینکه معتبر در قطع سفر اقامه ده روز است پس اقامه نه روز و نصف با تمام کافی نیست هر گاه کمتر از ده روز قصد اقامه کند اگرچه بقدر لحظه باشد احتمال قصر صلاه در حق او متعین خواهد بود و همچنین احتیاط در تعدد اگرچه بعض فضلاء از علماء در تعدید [illegible] امر دوم اینکه شبهای این ایام داخل در اقامه است بجهت اینکه معتبر است در روز از عدم خروج از آن محل معتبر در شبها نیز است لکن شب اول پس نباید و ده روز کافی خواهد بود امر سیم آنست که هر گاه از روز اول صبح تا قبل از شب آن روز محسوب از ایام عشره نخواهد بود مثل اینکه وارد بلد شود که قصد اقامه عشره ایام نبوده در وسط روز در آن روز محسوب از عشره نیست اگرچه از زمان قصد اتمام صلاه لازم باید نماید در صورتیکه بعد از آن روز ده روز قصد اقامه باشد و اگر با آن روز خواهد ده روز با اقامه عشره تحقق نمی‌شود و قصر صلاه می‌باید نماید پس معتبر از روز اول طلوع فجر است یا اول طلوع شمس و از قدر یسیر آن بعضی مسامحه کرده اند مثل اینکه یک ساعت بلند از آفتاب گذشته وارد بلد شود آن روز محسوب می‌تواند داشت و در آن منع است امر چهارم آن است که هر گاه در اثناء روز اول وارد بلد اقامه شد و در اثناء روز یازدهم در همان وقت یا بعد از آن وقت قصد خروج دارد آیا تلفیق در آن صحیح می‌شود یعنی روز یازدهم مکمل روز اول میشود تا مجموع کامل شود تا اقامه عشره ایام تحقق شود یا نه تلفیق اولی و احوط عدم تلفیق است پس در این صورت یوم اول و یوم یازدهم محسوب نخواهد بود بین ده روز تمام لازم است پس در این صورت دوازده روز معتبر است که دو روز از آن باعتبار تلفیق خارج میشود و ده روز تمام که مناط اعتبار است باقی میماند پس هر گاه در این صورت ده روز تمام قاصد ماندن است که یوم دخول و خروج خارج از اقامه باشد اگرچه اتمام صلاه می‌نماید و اما هر گاه ده روز تمام قاصد ماندن نیست احوط جمع است در تمام این مدت با قصر و اتمام اگرچه قصر در صورت مذکوره که وقت خروج مطابق وقت دخول یا ازید از آن است خالی از قوت نیست یا از جهت تلفیق یا از جهت [illegible]

ودو مزرعه

ترخص ولهذه و راه از حد

اقامه عشره را

بسم الله الرحمن الرحیم

اقامه عشره با و مطلب چهارم در امور یست که متعلق بتغییر قصد اقامه عشره ایام است بعد از آنکه قصد اقامه کرده باشد و در آن نیز چند امر است امر اول آن است که معلوم هر گاه شخص مسافر بعد از قصد اقامه رأی او منحرف از اقامه شد این بر دو قسم است قسم اول اینکه قبل از آنکه نماز تمام بجای آورد رأی او منحرف شود در این صورت امر او راجع بلا بعد میشود و اقامه او بهم خواهد خورد قسم دوم آن است که یک نماز تمام بجا باعلاوه بجای آورد و بعد از آن رأی او از اقامه منحرف شد در این صورت امر باقی اتمام صلاه کالسابق قبل باقی خواهد بود مادام که در آن بلد است اتمام صلاه باید نموده باشد و حکم اقامه باطل می‌شود امر دوم آن است که هر گاه در موضعی که قصد اقامه نمود تا خروج به موضعی که مقصد شخص مسافر است که تا آن موضع کمتر از مسافت بجهت شرعیه که مسافت شرعیه است بوده باشد و بعد از قصد اقامه رأی او منحرف شد از اقامه نیز این هم دو قسم است به طریق سابق است قسم اول آن است که قبل از اتیان بصلوه تمام رأی او منحرف شد از اقامه در این صورت حکم رجوع بتقصیر است و قصد اقامه بتغییر رأی بر هم می‌خورد والظاهر قسم دوم آن است که بعد از اتیان بصلاه تمام رأی او منحرف شد حکم بقاء تمام است بحالت خود مادامی که در آن محل باشد و هر روانه شود که به مقصود زیرا که سفر منقطع شد بقصد اقامه باتیان صلاه صلات تماما و مفروض این است که مقصد کمتر از مسافت است اگرچه در ضمن ذهاب و عود بقدر مسافت باشد امر سیم آن است که هر گاه در اتمام صلاه بعد از رجوع از قصد بر فعل صلاه است یا بر وجوب آن تاملی است که مدار بر فعل صلاه است هر گاه وقت آن باقی باشد پس هر گاه بعد از ظهر بقدر یک نماز رأی او منحرف شد و هنوز نماز ظهر بجا نیاورده با قصر صلاه نماید و هر گاه وقت خارج شده و اتیان بصلاه واجبه عمدا او نیاورده است و قضا صلاه بر او واجب شد آیا در بقیه صلاه باید قصر صلوات با قصر نماید یا اتمام ظاهر اول است یعنی باید قصر صلاه نماید در بقیه صلوات زیرا که صلاه تمام موجب استمرار آن است و آن صلاه بجای نیاورده است و اما قضا همین نماز که فوت شده قبل از رجوع از قصد اول اتمام است یا قصر حق آن است که تمام باید قضا شود اگرچه صلوات هر گاه ادا آن باشد یا قضا قصر آن باید بجای بیاید هر گاه قضاء نماز فوت شده تمام نمود بعد رجوع از قصد اول امور اول از بقیه صلوات سابق را تمام بجا می‌آورد و هر گاه تمام کرد از قصد اقامه به قضاء نمود صلاه بعد تمام نمود ظاهر این است بقیه صلوات باید قصر بجای آورد امر چهارم این است که هر گاه قبل از زوال وقت قصد اقامه نمود و بعد از آن امری که مسقط تکلیف از نماز باشد عارض او شد مثل اینکه مسافر حائض شد یا اینکه جنون و امثال آن عارض او شد ~~وامثاله~~ و در ایام حیض رجوع از قصد اقامه نمود امر او از صلوات بعد از طهارت بر او در قصر است یا باید بجای بیاورد و همچنین است هر گاه بعد از ایام حیض قبل از اتیان صلاه تمام رجوع از قصد اقامه نماید و از این قبیل است جنون که قبل از رجوع عارض او شود یا اغماء که مسقط تکلیف باشد و بعد از رفع آن جنون و اغماء در ایام اقامه رجوع نمود قبل از اتیان بنماز تمام باز حکم قصر صلوات اتیه است مجملا مدار بر فعلیه صلاه است قبل از رجوع

برفعل

آیا مدار در اتمام صلاه است یا بقصد تمام

یعنی تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

نه بر وجوب آن والله العالم اقرب تحتم الثمه هر گاه بعشره برشخص قاصد اقامه عشره گذشت و نماز تمامی در آن عشره نکرد

عدا یا نسیانا [illegible] هر نمازی که بعد از انقضاء عشره اولی بکند تمام است اگر

چه [illegible] نماز تمامی در آن عشره نکرده باشد و در عشره ثانیه مؤثر از نیت نخواهد بود

[illegible] آنکه مدار امر در اتمام صلوة بعد از رجوع از قصد اقامه بر اتیان یک نماز [illegible] که قصد اقامه موجب

اتمام آن شود نه بر اتیان صلوة مطلق مثل صلوة یا مغرب و نه بر اتیان صلوة ظهر یا عصر یا عشا [illegible] اگر چه قضا

صلوة [illegible] در حال حضر باشد اتمام آن شود مثل آنکه اتیان الصلوة [illegible]

آنکه [illegible] صلوة [illegible] اقامه بوده باشد [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بجریان معصیت [illegible] او بعضی گویند مغصوب است یا قصد کند از اول قصد سفر اینکه ان جریان معصیت [illegible]

یا آنکه بر معصیت سوار شود یا [illegible] احوط در این مقام جمع است اگر چه [illegible] اقوی [illegible] قصر است زیرا [illegible]

[illegible] محرم غصب است و اگر موجب قصر صلاة شود حرام است یا غیری که غایتش حرام [illegible]

[illegible] در این مقام [illegible] حرام است [illegible] و هرگاه [illegible] قطع مسافت است و در [illegible]

[illegible] مقصود مسافت معصیت در [illegible] باشد [illegible] واجب است [illegible] جواب [illegible] اول آنکه

مقصود از این سفر امر مباحی است نه معصیت [illegible] سفر [illegible] قصد [illegible]

[illegible] ثانیاً [illegible] صلاة است دوم [illegible] قطع مسافت که [illegible] مباح است

حرام است [illegible] در صورت [illegible] معصیت [illegible] جمع است

و در صورت عدم [illegible] اقوی قصر است مطلب چهارم آنکه [illegible] در [illegible] معصیت بوده [illegible]

اول آنکه [illegible] در [illegible] معصیت بوده باشد دوم [illegible] بقدر مسافت شرعیه [illegible] در این دو صورت

اقوی اتمام صلاة است اگر چه [illegible] احوط جمع است [illegible] احتیاط [illegible] ترک نشود [illegible] که [illegible] مسافت

شرعیه در [illegible] معصیت بوده باشد [illegible] مباح بوده باشد [illegible] بقدر مسافت بوده باشد [illegible]

[illegible] اتمام صلاة است و هرگاه [illegible] بقدر مسافت [illegible] باشد اوط [illegible] مطلب [illegible] آنکه هرگاه

[illegible] بوده باشد [illegible] مغصوب بوده باشد اقوی لزوم قصر است [illegible]

صلاة [illegible] مطلب ششم آنکه اتباع سلطان جائر و حکام جائر [illegible] اتمام صلاة [illegible] هرگاه قصد [illegible]

اتباع [illegible] سلطان و حکام بوده باشد [illegible] هرگاه قصد [illegible] مطلب [illegible] آنکه [illegible] سفر [illegible]

[illegible] یا [illegible] از [illegible] در این صورت قصر صلاة [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] آنکه هرگاه قصد [illegible] سفر [illegible]

[illegible] که [illegible] مسافت شرعیه [illegible]

[illegible] قطع [illegible] مسافت [illegible] در این صورت [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

[illegible] در [illegible] بقدر مسافت [illegible] در این صورت [illegible]

[illegible] دوم [illegible] اتمام صلاة است [illegible] هرگاه [illegible] مسافت [illegible]

[illegible] مسافت شرعیه [illegible]

صورت

حکم در صورت [illegible]

یا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا [illegible] قطع [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۷

[illegible] آنکه [illegible] حکم صلاة است یا غیر [illegible] و در این مقام چند مطلب است مطلب اول آنکه

[illegible] یا قصد [illegible] اتمام صلاة [illegible] اگر چه [illegible] از قصد اقامه [illegible] باشد [illegible] قصد مسافت فارغ

[illegible] از صیام [illegible] رمضان [illegible] بصیام [illegible] ظاهر این است که [illegible] بلکه [illegible]

باب [illegible] مطلب دوم آنکه [illegible] تمام [illegible] در صلاة خواهد [illegible] روزه [illegible]

اتمام صلاة [illegible] خواهد بود اگر [illegible] نماز تمام [illegible] در وقت [illegible] ظاهر [illegible] که [illegible]

مطلب سوم آنکه [illegible] هرگاه یک نماز تمام کرد و بعد رجوع [illegible] آن نماز تمام [illegible]

[illegible] صلاة [illegible] یا [illegible] روزه [illegible] در [illegible] و بعد [illegible]

[illegible] اقامه [illegible] نماز [illegible] و بعد رجوع [illegible] اقامه [illegible] داخل شد [illegible]

قصد اقامه [illegible] یا غیر [illegible] ظاهر این است که [illegible] واجب [illegible]

مطلب [illegible] این است که [illegible] قصد اقامه [illegible] در اتمام [illegible] از قصد اقامه [illegible]

بود مطلب [illegible] این است که [illegible] تمام [illegible] یا [illegible]

[illegible] رمضان [illegible] قصد [illegible] و قاصد اقامه [illegible]

[illegible] داخل [illegible] قصد [illegible] از قصد اقامه [illegible] کلام در این مقام [illegible]

[illegible] دخل [illegible] قصد اقامه [illegible] اتمام [illegible] بلکه اتمام [illegible]

بلکه [illegible] صلوات [illegible]

[illegible] یا [illegible] تفصیل است [illegible] از قصد اقامه [illegible] از زوال [illegible] از زوال [illegible]

این مسئله [illegible] از [illegible] از قصد اقامه [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] زوال [illegible] از زوال [illegible]

قصد اقامه [illegible] از زوال [illegible]

[illegible] صوم [illegible] تمام

[illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] از زوال [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

امر یازدهم آنکه هرگاه قصد اقامه نمود و اتیان بنافله ~~نافله ظهر~~ که ساقط در سفر است مثل نافله ظهر نمود
و بعد از نافله منصرف از اقامه شد آیا در صلوات بعد برگردد در تمام محتاج بود یا نه ظاهر ثانی است بلکه حکم سه صور
بر صلوة تمام ~~است~~ فریضه تمام است امر دوازدهم آنکه صوم نمود و بنابر نافله است یا نه مثل هرگاه با
اقامه روزه مستحبی گرفت آیا آن صوم نمود و برگردد در صیام فریضه بعد از آن روز بلکه برگردد در صلوات بعد محتاج
بود یا نه اظهر اخیر است خصوص هرگاه صوم نذر در سفر جایز باشد

و بعد رجوع از قصد اقامه نمود

48

بسم الله الرحمن الرحيم

صورت قصر صلوة در حق او متعین است و اما در قسم ثانی هرگاه مسافت ملفقه را اراده مسافت شرعیه شود و چون قاصد بوده
از موضع تغییر قصد تا مقصد که منظور او است بقدر مسافت بوده باز اتمام صلوة باید نماید و قسم آن است که قاصد بوده
که مسافت آن سفر را به از حد مسافت شرعیه مراتب بوده باشد [illegible] که در بین او تغییر یافت مثل آنکه قاصد بوده از [illegible]
بود و چون قطع مسافت [illegible] بقدر هشت فرسخ یا علاوه نمود قاصد معصیت شد مادام که قاصد معصیت است اتمام صلوة میکند
پس هرگاه تا آخر سفر باقی بر قصد معصیت بوده است از زمان تغییر قصد تا انتهای سفر اتمام صلوة میکند و اما هرگاه باز برگشت بقصد مباح
~~[illegible]~~ پس مسئله آیا حکم منقلب میشود و در آن بقصر میشود یا آنکه ملاحظه مسافت میشود از مکان تغییر قصد پس اگر که
بقدر مسافت شرعیه که هشت فرسخ است بوده باشد قصر صلوة میکند والا اتمام صلوة میکند در اینجا دو قول است ~~[illegible]~~ یا دو وجه است
~~[illegible]~~ اول آنکه ملاحظه مسافت از زمان تغییر قصد ثانی میکند پس هرگاه از مکانی که قاصد امر مباحی شده و از
قصد معصیت منصرف شده تا ~~[illegible]~~ بر ضعیفه مقصد او است بقدر مسافت بوده است قصر صلوة میکند و هرگاه
کمتر بوده باشد اتمام صلوة میکند دوم آن است که اگرچه کمتر از مسافت بوده باشد قصر صلوة میکند و قول ثانی اظهر است بجهة
اینکه مانع از قصر قصد معصیت بود و آن مرتفع شده و ثانی خالی از قوت نیست والله العالم
شرط هشتم آن است که سفر او سفر لهو و لعب نبوده باشد پس هرگاه سفر او سفر لهو بوده باشد اگر قصد را داشته جاری است بلکه
لازم است اتمام صلوة نماید و اگر داشتن روزه بلکه روزه او باطل است و در این مقام بر چند مطلب ذکر میشود مطلب اول
آنکه اگرچه علما این شرط را داخل شرط سابق کرده اند و سفر لهو را سفر معصیت کرده اند لکن در حرمت جمیع افراد
لهو نظر و تامل است تا گفته شود که سفر لهو مطلقا حرام است و قصر لازم است پس از آن جهت او را در طی شروط [illegible]
[illegible] و نیز بعضی فروع مخصوصه کوده را اعم که شاید ذکر آن بود در عنوان مستقل مطلب دوم آنکه [illegible] از
[illegible] این شرط آن است که سفر کند بقصد صید حیوان از قبیل [illegible] و طیور از روی لهو مثل مانند سفر ~~[illegible]~~
ملوک و حکام و نواب [illegible] صید حیوانات بری بوده باشد یا بحری و چه از قبیل وحوش باشد یا طیور چه [illegible] بوده باشد
یا [illegible] و باز و نحو آنها بلکه [illegible] میشود در آن هرگاه به تفنگ و تیر و نحو آن صید کند بقصد لهو و لعب و تیر انداز
و خوردن [illegible] و نحو آن ~~[illegible]~~ مطلب سیم آنکه هرگاه سفر او
بجهة صید [illegible] نه از روی لهو بوده باشد بلکه بجهة کسب معیشت بوده باشد بجهة خود و عیال خود هم در آن سفر قصر صلوة است
نه اتمام و داشتن روزه نیست نه افطار مطلب چهارم آنکه هرگاه سفر او بجهة صید کردن نه از روی لهو و لعب
بوده باشد بلکه بجهة جمع [illegible] کسب بوده باشد این بر دو وجه است اول آن است که کسب او بجهة معیشت او بوده باشد مثل
اینکه صید میکند بجهة آنکه بفروشد و نانی بخرد که قوت او شود در این صورت ظاهر این است اتمام صلوة و از ذوم صوم
ساقط بوده باشد دوم آن است که کسب او بجهة تجارت و تحصیل مال و افزودن اموال بوده باشد در لزوم [illegible] صوم

قوت لازم

بسم الله الرحمن الرحیم

نیز جزء داشتن روشن کلام نیست و اما در قصر و اتمام صلاة مدار فرق است و اظهر ... لزوم اتمام صلاة است چنانکه ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

صادق شود ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ششم آن است که این حکم ثابت است در حق کسی که سفر شغل و عمل او باشد مادام که مشغول آن است پس هرگاه از آن عمل دست بردارد این حکم ثابت نخواهد بود اگرچه او را عمال گویند باعتبار عمل سابق اهم آنکه حتی مکاری در وطن خود ده روز بماند بدون قصد ماندن هم اشتباه باشد که منقلب خواهد شد چنانکه هرگاه در بلدی قصد اقامه عشره [illegible] که باز حکم منقطع خواهد شد و در سفر بعد باید نماز را قصر کند و افطار نماید پس مکاری یا کاسب یا ملاح هرگاه عادتش بر این باشد که در وطن خود لااقل ده روز بماند یا آنکه قرار او بر این باشد که هرگاه به بلد که مرحله ده روز در آنجا بماند در اسفار خود قصر بکند و افطار بکند در روسیه و هرگاه کمتر از ده روز بماند اگرچه روز بایستد [illegible] در آن نخواهد بود بلکه حکم اتمام صلاة و صوم است [illegible] که قاطع حکم سفر است [illegible] پس هرگاه در اثنای عشره قصد مسافت دیگر کند [illegible] مراجعت نماید و تتمه ده روز را نماز تمام بخواند [illegible] دوم آنکه فرق نیست در ماندن عشره ایام مابین آنکه در وطن و غیر وطن [illegible] قطع حکم کسی که سفر شغل اوست اینکه ده روز در وطن خود بماند یا غیر وطن خود بماند لکن در غیر وطن [illegible] شرط است قصد اقامه پس هرگاه ده روز بماند بدون قصد اقامه عشره ایام اثری بر آن مترتب نخواهد بود بخلاف وطن که در آنجا قصد لازم نیست بلکه مجرد ماندن ده روز کافی خواهد بود سیم آنکه هرگاه در اثنای اقامه ده روز خارج شود از وطن یا موضع اقامه پس هرگاه خارج شد بقدر مسافت شرعی اثری بر آن ده روز مترتب نخواهد شد اگرچه بعد از مراجعت بقیه عشره را تمام کند چنانکه گذشت و هرگاه خارج شد لکن از حد ترخص بیرون نرفت یعنی از حد ترخص بیرون نرفت مضر نیست و اما هرگاه از حد ترخص بیرون رفت و لکن به مسافت نرسید [illegible] رفت و برگشت پس هرگاه این عمل را در وطن خود نمود مضر نخواهد بود در این عشره و هرگاه در غیر وطن این عمل را کرده است احوط جمع است اگرچه بعید نیست که این خروج [illegible] عشره باشد چهارم آنکه هرگاه بعضی روز در عشره مردد باشد [illegible] قصد اقامه عشره نکرده بی روز ماند آیا این کافی است در عشره یا غیر [illegible] ده روز [illegible] اتمام صلاة بر او در این کافی است یا مقصود این است عشره که اتمام صلاة در آن بقصد بوده در این مقام دو قول است و ممکن است گفته شود که بعضی روز مطلقا کافی باشد زیرا که چنانکه [illegible] نکته سی روز مردد [illegible] چنانکه اقامه عشره قاطع حکم کثیر السفر است [illegible] سی روز اگر [illegible] عشره بعد از آن ماند یعنی همان تکمیل سی روز کافی باشد در قطع مذکور لکن در تصحیح این کلمات نظر است بلکه اقوی [illegible]

است در قطع ما

بسم الله الرحمن الرحیم

است در قطع کردن حکم کثیر السفر با اقامه عشره ایام و قیاس کردن این مسئله به مسئله حکم مسافر [illegible] آنکه ده روز بماند بلکه قصد اقامه عشره [illegible] و هنوز عشره مستقر نشده [illegible] عزم اول [illegible] و مسافر [illegible] حکم بحالت اول باقی خواهد بود یعنی اتمام صلاة در سفر باید نماید اگرچه حکم شخص مسافر [illegible] که سفر عمل و شغل او نباشد این است که هرگاه قصد اقامه نمود و بعد عزم خود را [illegible] مادام که در آن نماز [illegible] اتمام صلاة [illegible] که خارج [illegible] نشود [illegible] امر در این مقام داخل باشد [illegible] لکن متعارف [illegible] و احکام سفر متعارف از جهت اقامه عشره ساری در این مقام نیست [illegible] که هرگاه [illegible] سفر عمل و شغل او است [illegible] قصد نمود اینکه اقامه عشره نماید در بلدی که داخل در آن شده یا قصد اینکه [illegible] که بعد [illegible] در آنجا ده روز بماند آیا در سفر [illegible] باید [illegible] اتمام نماید یا قصر در صورت اقوی در این مقام ثانی باشد اگرچه احتیاط در جمع است [illegible] حاصل آنکه ذکر شد آن است که شخص سفر عمل و شغل او قرار داده در سفر اول تمام بکند [illegible] مادام که اقامه عشره ایام در موضعی بکند چه وطن باشد یا غیر وطن اما احتیاط [illegible] در این است که در سفر اول جمع نماید مابین قصر و اتمام و اما هرگاه اقامه عشره [illegible] در سفر اول که بعد از آن [illegible] قصر می باید نماید [illegible] و اما هرگاه سفر او [illegible] در آن باشد یعنی مقصود او دور [illegible] شد یا [illegible] در اینجا ظاهر این است که در سفر اول بعد از عشره [illegible] اتمام صلاة [illegible] نماید [illegible] آن است که شخصی که مقصد او [illegible] دور [illegible] زدن باشد [illegible] مسافت شرعیه بعد باشد یعنی دور زدن [illegible] حاصل شود والله العالم در این صورت قصر صلاة می باید نماید و آنچه ذکر شد در اتمام صلاة در حالی است که دور زدن [illegible] مسافت [illegible] چنانکه [illegible] دال بر آن است [illegible] که هرگاه [illegible] بدون تخلل اقامه در بین [illegible] سفر شغل و عمل [illegible] قصر بکند اگر [illegible] سفر متوالی [illegible] و هرگاه سفر شغل [illegible] اتمام [illegible] در سفر اول [illegible] ولکن احتیاط در سفر اول جمع مابین قصر و اتمام [illegible] آنکه [illegible] طاهر این است که اتمام صلاة می باید نماید [illegible] بلکه همان قبیل [illegible] زیرا که عمل مطلق است [illegible] مکاری و شترداری و تجارت و سایر اعمال [illegible] و چه عمل سیاحت [illegible] آن است که هرگاه شغل و عمل [illegible] باشد مانند دزدی و [illegible] از دو جهت اتمام [illegible] صلاة و صوماً [illegible] آن است که هرگاه نماز فوت شود از شخص کثیر السفر در حالی که سفر عمل و شغل او است [illegible] قضا بکند نماز را تمام می باید نماید [illegible] چنانکه هرگاه قصر [illegible] سفر اول و نماز او فوت شود قضاء [illegible] قصر [illegible] حرام قضاء صلاة [illegible] قصر و اتمام بزمان فوت است نه به زمان قضا [illegible]

اقامه میکند

[illegible]

و در این مقام هم

درانیمقام هم

و به این روز دیگر ده روز دیگر ماندم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شرط دهم آنست که شخص مسافر از اشخاصی نبوده باشد که خانه او همراه او بوده باشد مثل اعراب و اهل بادیه که منازل ایشان از قبیل چادر
و امثال آن همراه او باشد و همچنین ملاحی که منزل او سفینه بوده باشد پس اینگونه اشخاص که منازل ایشان همراه ایشان
باشد باید نماز خود را مطلقاً تمام کنند مگر هرگاه از آن منازل [illegible] قبیل منازل خود خارج شوند بقصد سفری خارج از
منازل که مسکن است مثل اینکه قصد سفر حج کنند در آن سفر قصر صلوة و صوم میکنند و هرگاه با این منازل قصد سفر حج یا
زیارت نمایند در این صورت بعید نیست باز اتمام بر او واجب باشد و احوط جمع است ما بین القصر و الاتمام شرط یازدهم

تبصره دوم

آنست که بحد ترخص رسد پس هرگاه خارج از بلد شود و بحد ترخص نرسیده باشد نماز کند باید اتمام صلوة نماید
و همچنین است حال صوم و [illegible] حد ترخص عبارت است از مکانی که اذان بلد را نشنود [illegible] و یا دیوار خانه های
بلد را نبیند و معنای حد ترخص آنست که در آن حد ترخص است در قصر صلوة و افطار صوم پس مادامی که دیوار
خانه های بلد را می بیند یا اذان بلد را میشنود باید نماز را تمام نماید و چون رسید بموضعی که مخفی شد از او اذان و جدران
بلد از او مخفی شد آن وقت قصر صلوة میکند و افطار صوم مینماید و در این مقام چند مطلب است که [illegible] دانسته شود اول
آنکه هر یک از این دو امر که ذکر شد از خفاء جدران دیوارها و خفاء اذان کافی است در حد ترخص و اجتماع هر دو
لازم نیست بلکه هر یک که متحقق شد قصر صلوة لازم است دوم آنکه چون خفاء دیوار [illegible] قطع مسافت است از بلد از
قطع مسافتی که [illegible] صورت اذان [illegible] کلام متفرع آنست که گفته شود که مراد با خفاء جدار آنست
که شخص مسافر از دیوار خانه های بلد بیرون رود و از خانه ها پنهان شود [illegible] در این [illegible]
در شرح [illegible] و [illegible] هرگاه از عنوان [illegible] در بلد [illegible]
بیرون رفت [illegible] و هرگاه [illegible] غائب [illegible] است از جمله [illegible] و ظاهر آنست که مراد
از دیدن دیوار عین دیوار است [illegible] مراد شنیدن عین اذان است [illegible]
پس هرگاه اثری از صورت اذان بگوش او رسید مثل اینکه اثری از [illegible] او رسید [illegible]
صوت [illegible] لکن [illegible] تمییز [illegible] اذان [illegible] جهات احتیاط در آن [illegible]
و النهج در رعایت آن [illegible] است که اصوات عالیه و ابنیه عالیه
مناط اعتبار در این باب [illegible] بلکه [illegible] متوسط است در اذان و بناء متوسط است در بناء پس [illegible]
و منار [illegible] مناط اعتبار نیست [illegible] اذان [illegible] مناط اعتبار نیست چهارم آنست که [illegible]
اذان [illegible] اصوات [illegible] و [illegible] و اشجار [illegible] آنست که معتبر در شنیدن اذان و دیدن بناء [illegible]
السمع [illegible] و البصر [illegible] پس [illegible] که از دور [illegible] که از دور ببیند [illegible] مناط اعتبار است [illegible]
شخص ملاحظه حال [illegible] متعارف [illegible] پنجم آنست که [illegible] زمین قریه و یا [illegible]
[illegible]

ا

بسم الله الرحمن الرحیم

که شخص مسافر از آن بلد یا قریه سفر میکند مناط اعتبار نیست چنانکه جمعی [illegible] کرده اند پس هرگاه قریه یا بلد بزرگ از آن [illegible]
سکنه در پستی بوده باشد که [illegible] از نظر مخفی شود [illegible] جدران آن موجب قصر صلوة نمیشود بلکه فرض میکنند در این مقام
که هرگاه [illegible] زمین [illegible] بوده [illegible] از مسافت [illegible] مستور [illegible] اعتبار باید در شود
تا قصر صلوة نماید و همچنین هرگاه بلد یا قریه در زمین مرتفع بوده باشد که بقدر بلند [illegible] بلد دیده میشود باز اعتبار [illegible]
قدری از مسافت [illegible] که هرگاه [illegible] بلند [illegible] است که باغات و مزارع بلد محل اعتبار
نیست چنانکه جمعی نیز تصریح نموده اند پس هرگاه فرض شود که باغات بلد [illegible] باشد تا [illegible] که اذان بلد شنیده
شود در اواخر آن و همچنین [illegible] قصر صلوة میباید نماید اگر چه [illegible] بوده باشد یا باغات دیده شود
هشتم آنست که معتبر اذان [illegible] بلد است [illegible] و بعضی در بلاد متسعه اعتبار محله [illegible]
که هرگاه اذان محله [illegible] یا دیوار محله [illegible] قصر صلوة [illegible] نماید [illegible]
و این قول ضعیف است [illegible] هرگاه محلات بلد از هم جدا باشد و میانه محلات فصل بوده باشد در آن صورت
[illegible] از اینکه معتبر اذان و دیوار محله بوده باشد [illegible] نهم آنکه هرگاه دو قریه متصل
بهم بوده باشد معتبر [illegible] خفاء اذان و جدار آن قریه ایست که از آن مسافرت میکند [illegible]
چه جای آنکه [illegible] منفصل بوده باشد و فرق میان [illegible] و [illegible] واضح است زیرا که [illegible] بلد [illegible]
بلد واحد [illegible] یک [illegible] دو قریه [illegible] دهم آنکه [illegible] در [illegible] جدران [illegible]
عمارت بلد است اگر چه [illegible] مسافر در [illegible] عمارت بوده باشد یازدهم آنکه هرگاه بلد [illegible] واحده بوده
[illegible] شده [illegible] شخص [illegible] یا [illegible]
فاصله باشد و شخص مسافر از [illegible] موضع اول [illegible] نهر یا [illegible] خارج شده بقصد سفر و عبور کرد از شط [illegible]
بحر یا از نهر [illegible] مثل [illegible] و فرض شود آن طرف [illegible] باشد [illegible]
معتبر در خفاء جدران آن طرفی است که [illegible] بلد بوده باشد [illegible] اذان [illegible]
یا خفاء جدران کافی نخواهد بود بلکه هرگاه فرض شود بلد [illegible] باشد و [illegible]
خارج شود بقصد سفر و طریق آن [illegible] معتبر در حد ترخص خفاء جدار [illegible] است و اذان [illegible] دوازدهم
آنکه هرگاه موضعی که از آن سفر میکند جداری در آن نباشد یا اذانی در آن گفته نشود تقدیر [illegible] جدار و اذان
در آن [illegible] فرض میکنند که هرگاه دیوار داشت یا اذانی در آن گفته میشد [illegible] مسافت [illegible]
مخفی میشد همان حد ترخص [illegible] آن موضع خواهد بود سیزدهم آنکه هرگاه موضعی که از آن موضع مسافرت میکند

بوده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دارای [illegible] از این حد علامت باشد شک اینکه دارای اذان یا اینکه در حکم آن است نبوده باشد و جدار [illegible] داشته باشد
اکتفا میکنند به همان اذان و تقدیر دیوار نمیکنند نیز فرض نمیکند که هرگاه دیوار بود چه قدر از محل مسافت [illegible]
خفا آن میشد و همچنین است عکس این صورت یعنی هرگاه دارای دیوار بود و فاقد اذان [illegible] آنکه
ایا حد ترخص مختلف میشود باختلاف [illegible] که اذان شنیده میشود یا نه ظاهر اول است شک هرگاه از [illegible]
که سفر میکنند صاحب بیوت و جدران قصیره بوده باشد معتبر همان خفا است که در آن موضع است [illegible]
~~است اذان هرگاه بیوت متعارف آن موضع بوده باشد~~ یازدهم آنکه هرگاه در موضعی که از آن سفر میکند
صاحب بیوت و خانه ها نبوده باشد یا صاحب بیوت از خیمه بوده باشد معتبر خفاء همان [illegible]
است که از آن سفر میکند اگر چه از گل و آجر و خشت بوده باشد و اگر چه و تقدیر در این مقام لازم نیست [illegible]
[illegible] دوم آنکه اذان و جدار و بیوت در موضعی معتبر است که دارای آنها باشد ~~یا موضعی باشد~~ و تقدیر آنها
با عدم وجود آنها معتبر است هرگاه آن محل لایق داشتن آنها باشد و اما هرگاه لایق نبوده باشد تقدیر
راهی ندارد مثل اینکه شخصی در وسط بیابانی عزم سفر نمود مانند کسی که در تعقیب [illegible] بیرون آمده و قصد
سفر داشته باشد و مقصود او یافتن [illegible] است اگر چه در سه فرسخ بوده باشد و چون در سه فرسخی
رسید مطلع شد که [illegible] او در فاصله [illegible] است که به فیافی آن موضع [illegible] قصد [illegible]
لازم [illegible] است در این صورت از آن حد ترخص معتبر نیست پس حد ترخص در شهرستان و قریه
و محل [illegible] معتبر است ~~[illegible]~~ [illegible] در مواضع خیام ~~[illegible]~~ که آن در حکم بلد [illegible] است
به همین نحو است [illegible] و [illegible] از ابتدای [illegible]
هم بعیدان [illegible] [illegible] آنکه فرقی نیست در اعتبار [illegible]
ترخص در وطن و بلد اقامه بنابر آنکه [illegible] [illegible] [illegible] آنکه [illegible] نیست که قبل از خفاء
اذان و بیوت حکم اتمام صلاة است [illegible] بعد از خفاء [illegible] حکم قصر صلاة است و همچنین است حال با [illegible]
[illegible] فرقی نیست مابین آنکه سفر او در شب بوده باشد یا در روز نوزدهم آنکه آیا حد ترخص چنانکه معتبر است در
قصد صلاة برای شخص مسافر همچنین معتبر است در حق کسی که مراجعت از سفر میکند پس هرگاه راجع شد از سفر و رسید
به موضعی که دیوارها [illegible] میبیند و اذان [illegible] میشنود در آن موضع اتمام صلاة [illegible] [illegible] بلکه [illegible]
است اتمام صلاة تا اینکه وارد [illegible] که [illegible] وطن او است [illegible] یا وارد [illegible] شود در اینجا [illegible] قول است

واقوی قولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۳

واقوی قولی [illegible] بلکه معتبر و شهر [illegible] اول است نیز شخص رجوع کننده از سفر هرگاه [illegible] رسید که اذان بلد [illegible] شنیده شود
و دیوارهای بلد را خوب ببیند اتمام صلاة باید نماید بلکه [illegible] عدم [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] صلاة [illegible] آن است که صلاة را
تا [illegible] دارد [illegible] [illegible] [illegible] بلد اقامه ظاهر این است [illegible] وطن [illegible] از سفر نیز هرگاه [illegible]
در بلدی [illegible] باشد مجرد وصول به حد ترخص کافی در اتمام صلاة [illegible] [illegible] بلکه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اربعه از شروط قصر [illegible] آن است که در محلی که در آن محل [illegible] [illegible] [illegible] روز نرسد پس هرگاه [illegible]
باید اتمام صلاة نماید اگر چه [illegible] ~~[illegible] در آن موضع [illegible] باشد~~ و همچنین است حال در صوم پس هرگاه متردد [illegible]
[illegible] [illegible] روز رسید باید [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] روز آنکه باید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نماید و همچنین است صوم و در این مقام [illegible] [illegible] دانسته شود اول آنکه معتبر چنانکه ذکر شد
گذشتن سی روز است پس هرگاه در غره [illegible] وارد شد و تردد داشت تا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اکتفا میشود در شرط مذکور به [illegible] ماه [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible]
و هرگاه فرض شود غره [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] بلکه باید سی روز [illegible] [illegible] [illegible]
پس مطلق باید سی روز [illegible] [illegible] فرض [illegible] دوم آنکه فرقی نیست در موضع تردد [illegible] آن موضع
[illegible] باشد یا قریه بوده باشد یا بیابانی بوده باشد و نیز فرقی نیست [illegible] تردد [illegible] اختیاری بوده باشد یا [illegible] [illegible] آنکه
[illegible] آیا شرط است در ایام سی روز که شخص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن محل [illegible] حق این است که تردد
در نفس [illegible] اعم از آنکه بلده کبیره بوده باشد یا صغیره مانع از جریان حکم مذکور نیست و همچنین است هرگاه خارج
از نفس بلد شود [illegible] که از آن بلد محسوب میشود و اما هرگاه خارج شود به موضعی که خارج از بلده بوده باشد مثل آنکه
[illegible] فرسخی یا سه فرسخی برود و همان روز مراجعت نماید و در آن موضع توقف [illegible] ظاهر این است که مضر نبوده باشد و اما
هرگاه برود بعد دو فرسخی یا سه فرسخی یا کمتر یا زیادتر و چند روزی در آنجا [illegible] [illegible] در اینجا [illegible] است چهارم
[illegible] که شرط است در ایام سی روز آنکه متوالی بوده باشد پس هرگاه شخصی متردد در ایام تردد [illegible] [illegible] فرسخ [illegible]
یا چهار فرسخی [illegible] [illegible] باشد در همان روز بوده باشد [illegible] [illegible] مذکور خواهد بود پس هرگاه فرض
شود که ده روز در محلی متردد گاه ماند و بعد از ده روز [illegible] [illegible] و مراجعت نمود و دو روز رفتن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و بعد از مراجعت [illegible] روز ماند [illegible] آن [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیست در
آنکه حکم او قصر است در روز بیست دوم [illegible] است و همچنین در روز [illegible] [illegible] و اما روز بیست [illegible] باز حکم او قصر است
بلکه همچنین است حال در ایام بعد [illegible] آنکه بعد از مراجعت سی روز تمام باشد بجا نماند توالی معتبر است در ایام [illegible]
[illegible] ایام قبل از [illegible] [illegible] فرسخ با ایام بعد [illegible] [illegible] [illegible] آنکه فرقی نیست در حکم مذکور فیما بین آنکه [illegible]

عازم شود که فردا یا [illegible] روز [illegible]
یک [illegible] [illegible] [illegible]
بیرون [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دراصل خروج از آن محل در امروز و فردا و پس فردا تردد باشد یا آنکه جزم داشته باشد که فردا خواهم بیرون رفت الی ماه دون و به ماهی برای [illegible] وهکذا تا سی روز گذشت بجهة مراد تردد این است که عازم اقامه عشره ایام نشد که اراده بیرون رفتن قبل انقضاء العشره اعم از آنکه عازم بر اقامه سه روزه ... روز وهکذا الی ما دون العشره بوده باشد یا غیر [illegible] این است که روز دخول و خروج داخل در ایام نمیشود و محسوب از ایام است یا خیر ظاهر خروج یوم ... دخول است درحساب ایام چنانکه در اقامه عشره ایام مذکور شد اگرچه احوط در صورتیکه سی روز با یوم خروج گذشت جمع است در روز سی ام خصوص هرگاه ... در اوایل روز وارد شده اهم این است که ایامیکه ترخص در حق چنین کسی معتبر است یا غیر یعنی شخص متردد که سی روز از او گذشت ومعلوم اتمام صلوة شده آیا بجرد بیرون رفتن بقصد سفری که در پیش داشت یا مراجعت بوطن بلدی که کافی در حکم قصر خواهد بود یا موقوف است ببعض حد ترخص ظاهر این است بمجرد خروج از آن محل کافی باشد و حد ترخص در آنجا شرط نیست اگرچه احوط جمع است تا از حد ترخص خارج شود مبحث سیم در جمله از احکام است و در آن چند مطلب است

مطلب اول آنکه واجب است بر شخص مسافر آنکه نماز خود را قصر در صلوات چهار رکعتی با تحقق شرایط ... [illegible]

در چند مقام اول آنکه اعم از آنکه قاصد هشت فرسخ در یک جهة بوده باشد یا چهار فرسخ که قاصد رجوع در همان روز بوده باشد و این حکم ثابت است مگر در چند مقام اول آنکه در یکی از مواضع شریفه چهارگانه مثل مکه و مدینه و مسجد کوفه و حایر حسینیه که در آنجا بنا بر مختار مخیر است ما بین قصر و اتمام لکن اتمام افضل است و مراد بمکه و مدینه تمام مواضع این دو بلده شریفه است و اختصاص بمسجد الحرام و مسجد مدینه ندارد و مراد بمسجد کوفه مسجد معروف است نه تمام کوفه و نه سایر مساجد آن مثل مسجد سهله و صعصعه وغیرها و مراد به حایر حسینیه بنا بر مختار تمام آنچه فرو گرفته است او را سور دیوارهای اطراف صحن مقدس و احوط اقتصار بر آنچه دیوارهای روضه مقدسه او را فرو گرفته باشد حتی مسجد پشت سر حضرت و در شرح شرایع تحقیق کرده ایم که این حکم ثابت باشد در تمام بلده شریفه کربلا اگرچه تمام چندان جایز نبوده باشد و در اینجا تنبیه بر چند امر سزاوار است اول آنکه لازم نیست تعیین قصر و اتمام در هنگام نیت در این مقام پس هرگاه بدون تعیین نیت در صلوة نماید و چون بموضع تشهد رسید مختار در اختیار هر کدام است ما بین سلام دادن یا دو رکعت دیگر بجای آورد و افضل این است که اتمام صلوة نماید و در اینجا تمام است و احوط تعیین است بلکه لازم نیست قصد تعیین قصر در مواضعیکه قصر متعین باشد دوم آنکه هرگاه تعیین کرد و داخل در صلوة شد آیا جایز است عدول از [illegible] تمام بقصر یا بعکس و همچنین این یا نه اما عدول از اتمام بقصر که ظاهر است در جواز آن و اما در عکس پس در آن قدری تأمل است اگرچه جواز عدول قوی است بلکه اقوی است سیم آنکه مستحب است آنیان بنوافل ظهرین و عشاء در مواضع اربعه

وبه رفع تردد اراده و سی روز گذشت

و جایز نیست نماز او [illegible] هرگاه ... اتمام صلوة ...

مشهور این است

بسم الله الرحمن الرحیم

اما در صورت اتمام کردن صلوة فالحکم ظاهر و اما در صورت قصر کردن صلوة پس اقوی استحباب باشد اگرچه احوط ترک است چهارم آنکه شخص مصلی در مواضع اربعه اراده صلوة نمود در مکانی که از وقت زیاده از مقدار چهار رکعت ... باشد در این صورت متعین است براو قصر صلوة و جایز نیست اتمام صلوة ظهر در این صورت و همچنین صلوة عصر پنجم آنکه حکم مذکور که عبارت از تخییر بوده باشد مخصوص بصلوات است و در صوم این حکم ثابت نیست بلکه متعین است در حق او افطار ششم آنکه هرگاه اختیار اتمام نمود و شکی براو عارض شد و صلوة احتیاطی براو بموجب شکوک ... آیا صلوة احتیاط براو واجب است یا نه بعضی گفته اند واجب نیست زیرا که هرگاه در واقع دو رکعت زیاده بجای آورده است نماز او قصراً بجای آورده است ... و از چهار رکعت ... آورده است ... و این محل نظر است بلکه ظاهر این است که صلوة احتیاط براو واجب است مگر در صورتیکه قصد عدول نماید بسوی قصر دوم آنکه شک او ما بین سه و چهار باشد در این صورت بمجرد شک ... یا دو رکعت نشسته صلوة احتیاط را باید بجای آورد زیرا که امر دایر است ما بین سه رکعت و چهار رکعت و سه رکعت فرض او نیست حال بر ... سیم آنکه شک ما بین دو و سه و چهار بوده باشد در این صورت ما بین ظاهر این است که صلوة احتیاط معروف که دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته براو واجب باشد و بعضی اکتفا بدو رکعت ایستاده نموده اند ... و در آن نظر است هفتم از تنبیهات این است که هرگاه فوت شود عمداً یا سهواً از شخص صلوة حاضر در اماکن اربعه آیا در قضاء این مخیر است ما بین قصر و اتمام یا متعین است براو قصر ظاهر ثانی است زیرا که اتمام صلوة از خصایص ... اماکن است و مفروض این است که در غیر آن اماکن قضاء صلوة را بجای می آورد پس واجب براو قصر نیست و هرگاه شخص مسافر وارد در اماکن مذکوره بخواهد قضاء صلوات حضریه نماید ظاهر این است متعین است براو اتمام و هرگاه بخواهد قضاء صلوة سفریه نماید بعضی گفته اند متعین است قصر نماید و بعید نیست که تخییر در اینمقام نیز جاری بوده باشد مقام دوم ... آنکه هرگاه قاصد چهار فرسخ بوده باشد که عزم رجوع در همان روز یا شب بعد از آن روز نداشته باشد جمعی گفته اند که در این صورت مخیر است ما بین قصر و اتمام و احوط این است که جمع نماید ما بین قصر و اتمام و این احتیاط را ترک ننماید و از آن ظاهر شد که تخییر در این مقام مختار نیست پس تخییر ما بین قصر و اتمام مخصوص است در جای واحد نماز در یکی از اماکن اربعه است که مذکور شد و اما صوم پس احتیاط در این است که هرگاه قصد رجوع ... ~~...~~ در همان روز یا شب بعد را نداشته باشد بلکه چند روز ... در این صورت روزه را بر ... قضاء آن روز را بجای آورد مطلب دوم آنکه هرگاه بر مسافر قصر لازم باشد ... و باوجود این نماز را تمام نمود این بر چند صورت است صورت اول این است که با علم بحکم مسئله و علم بکیفیة حال عمداً

اداء نماید ... در حالت ... روزه ... بعضی ... از اول ظهر تا آخر اداء ... واجب است

ان شکوک صحیحه

بعد از شک

اعاده و اما در وقت و ...

دعفو قضاء سفر ... در وقت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

اتمام صلوة را می‌نماید نماز او تمام خواهد بود براو واجب است اعاده صلوة در وقت و هرگاه اعلام بشد براو واجب است قضاء این صورت ثانیه این است که اتمام صلوة که بجهت [illegible] نمیداند که واجب است شخص مسافر قصر صلوات در این صورت هر یکه بجای آورده تماماً صحیح است اگرچه عالم مشتبه شود و وقت اعاده باقی بوده باشد و سزاوار است در اینجا دو جهت [illegible] اول آنکه آیا این حکم مخصوص است بامامی صرف که نداند قصر بر شخص مسافر واجب است یا آنکه عام است و شامل است کسی را که مطلق مسائل قصر صلوة را البته بعضی از احکام جاهل بوده است شامل اینکه شخص کثیر السفر در وطن خود بقدر ده روز مانده با وجود این اتمام صلوة نمود در سفر بعد از آن اقامه این محل تامل است و معذوریت این معلوم نیست یعنی صحت صلوة جاهل حصول یابد، و وقت معلوم نیست بلکه اقوی و احوط لزوم اعاده بلکه قضاء این صلوة است دوم آنکه هرگاه شخص جاهل بحکم فی الجمله معلوم او بوده باشد که مسافر و حاضر در حکم اصل صلوة مختلف میباشند لکن تفصیل را نداند حینئذ بعض در حکم عالم است نه جاهل سیم آنکه آیا جاهل بقصر ملحق بجاهل قاصر در این مقام داخل است یا نه یعنی هرگاه تقصیر کرده باشد در تعلم مسائل با علم اجمالی [illegible] باینکه در سفر احکام جهت دارد در صلوة و با وجود این کسب اهل نمود [illegible] تا آنکه نماز خود را در سفر بعنوان اهل حکم تمام نمود آیا حینئذ کسی نماز او صحیح است یا نه ظاهر اول است یعنی نماز او صحیح است و فرق ما بین این مقام و مقام سابق بعد از تامل ظاهر است چهارم آنکه هرگاه شخص مسافر [illegible] بعضی از شروط سابقه قصر اتمام قصر صلوة نمود مثل اینکه باعزم بماندن ده روز در رفیق قصر صلوة نمود [illegible] یکی مسئله آیا نماز او صحیح است یا نه بلکه حکم ملحق است بعنای که اتمام صلوة را نماید در موضع قصر دور نیست که نماز او صحیح باشد بلکه صحت [illegible] قوی است واحوط اعاده و قضاء این صلوة است پنجم آنکه آیا جاهل بموضوع ملحق بجاهل بحکم است یا نه مثل اینکه تمام نمود که بحد مسافت شرعیه نرسیده اتمام صلوة نمود بعد معلوم شد که بحد مسافت رسیده بوده است پس هرگاه وقت خارج شده باشد دور نیست که قضاء بر او واجب نباشد و اما هرگاه وقت باقی باشد اعاده صلوة [illegible]

صورت ثالثه آنست [illegible] که شخص مسافر هرگاه اتمام صلوة را سهواً نمود [illegible] اتفاق می‌افتد از مذکور در ابتدا او [illegible] یا تکرار عادت سابقه را اتمام صلوة پس هرگاه ملتفت شد هنگامی که وقت باقی است لازم است بر او اعاده صلوة و هرگاه ملتفت شد هنگامی که از وقت بیرون رفته نماز او صحیح است و قضاء بر او لازم نیست [illegible]

~~در اینجا [illegible] که هرگاه شخص مسافر [illegible] اتمام صلوة [illegible] قصر براو واجب است در اثناء صلوة [illegible] ملتفت شد که نماز خود را تمام میکند این بر چند قسم است~~

قسم اول

هرگاه ملتفت شد در اثناء صلوة [illegible]

چند قسم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قبل از دخول در رکوع

قسم اول این است که در رکعت اولی یا ثانیه ملتفت شد در اینجا عدول میکند بقصر یعنی نیت خود را تبدیل میکند بنیة قصر قسم دوم این است که در رکعت ثالثه ملتفت شد در اینجا قیام [illegible] نیز عدول میکند بقصد اتمام و قیام را بهم زده می‌نشیند و تشهد و سلام میدهد و احتیاطاً یک سجده سهو بجای آورد که زیادتی که بجای آورده است قسم سیم این است که بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه ملتفت شد اعم از آنکه در رکوع باشد یا در سجده یا در رکعت رابعه در اینجا استیناف نماز لازم است یعنی نماز او باطل خواهد بود صورت رابعه این است که با قصد [illegible] علم بحکم و قصد قصر سهواً اتمام صلوة را می‌نماید و بعد ملتفت میشود که بجای خود هرگاه وقت باقی است اعاده صلوة لازم است و هرگاه از وقت خارج شده است اگرچه ممکن است گفته شود بعدم وجوب قضاء براو لکن احتیاط در قضاء صلوة است قصراً [illegible] سیم آنکه هرگاه شخص مسافر [illegible] از روی جهل یا فراموشی قصر صلوة نمود ~~آیا نماز او صحیح است~~ یا نه این بر چند قسم است اول این است که با علم بحکم بوده و نیز می‌داند که بر مسافر قصر واجب است و مع ذلک قصر صلوة نمود پس هرگاه با وجود جهل بحکم نیز قصر نمود در این صورت نماز او فاسد خواهد بود و واجب است براو اعاده صلوة مذکوره زیرا که حینئذ شخص معتقد اداء خواهد بود که براو اتمام صلوة واجب است و با وجود این قصد قصر میکند این قصد اگرچه خود من حیث [illegible] درست است اما [illegible] نظر بجهلی که دارد چون صحیح نمیداند قصد قربت جهت او متحقق نخواهد شد پس نماز او از این جهت فاسد خواهد بود اما هرگاه قصد قصر نکند بلکه قصد فرض واجب نفس الامری نماید و اتفاقاً قصر نماید و بعد عالم بحکم شود میتوان گفت که صلوة او صحیح است قسم دوم این است که عالم بحکم مسئله بوده و جاهل بمسافت بود یعنی نمیدانست که بر شخص مسافر قصر واجب است ولکن نمیدانست که آیا بحد مسافت رسیده است یا نه و مع ذلک قصر صلوة نمود و بعد منکشف شد حقیقت حال معلوم شد که بحد مسافت در احکام صلوة رسیده بود پس هرگاه باقی بر حالت جهل بمسافت است [illegible] پس اگر وقت باقی است لازم است براو اعاده صلوة تماماً زیرا که تکلیف او ظاهری او تمام است و هرگاه وقت خارج شده است قضاء براو واجب است تماماً لکن در صورتیکه قصد اداء اتیان بفریضه واقعیه [illegible] نفس الامریه بوده باشد و بعد دیگر براو حقیقت حال منکشف شود که در اینجا ممکن است گفته شود بصحت صلوة فی الواقع اگرچه قبل الانکشاف مکلف باعاده و قضاء در ظاهر حال باشد و اما هرگاه جهل او مرتفع نشده باشد و واقع شود براو که بحد مسافت رسیده و بعد بوده است [illegible] نماز پس هرگاه وقت باقی است براو لازم است اعاده صلوة را تماماً قصراً و قصر و نماز که کرده است [illegible] کافی در حق او نخواهد بود زیرا که چون جاهل بمسافت بود تکلیف او اتمام صلوة بود و هرگاه وقت خارج شده باشد باز براو واجب است قضاء، لکن کلامی که است در این است که آیا قضاء میکند این نماز را قصراً یا قضاء میکند تماماً ظاهر

بسم الله الرحمن الرحیم

اول است بین قضاء میکند این نماز را قصراً زیرا که تکلیف او در واقع صلاة قصر است و لطائف [illegible] در مرحله طاهره
براو واجب بود تمام و چون چهار رکعتی شده است براو واجب است قضاء آن [illegible] و این حکم جاریست حتی
در صورتیکه چنین شخص جاهل بمسافت مطلقاً نماز را در وقت تمام بجا آورده اگر اولیٰ باشد و بعد از علم بمسافت
معلوم او شود که در هنگامی که نماز از او فوت شده بحد مسافت رسیده بوده است و او جاهل بوده است قسم سیم آن است
که شخص مسافر عالم بحکم و موضوع هر دو بوده باشد بنا بر اینکه حکم مسافر قصر صلاة است و بداند که بحد مسافت رسیده
است ولیکن با قصد اتمام صلاة میکند ولیکن تا سلام میدهد در چهار رکعت و بعد از نماز ملتفت میشود و بنابر اول
وجه ثانی ظاهر این است که نماز او صحیح باشد اگرچه احتیاط در اعاده آن صلاة است خصوصاً هرگاه در وقت ملتفت شود

مطلب چهارم آن است که قصد قصر شرط نیست بر شخص مسافر در صلاة واجب نیست پس هرگاه قصد صلاة واجب کند نماز
او صحیح است و واجب است براو قصر صلاة چنانچه بر شخص حاضر قصد تمام لازم نیست بلکه قصد فرض و واجب در حق
او کافی است مطلب پنجم آنکه هرگاه شخص در اول وقت بقدر نماز واجب در حضر بوده و وطن خود بوده و بعد از
آن قصد سفر نمود و اتیان بصلاة در حضر نمود و خارج شد بقصد سفر آیا نماز [illegible] که وقت آن در حضر رسیده بوده
و متمکن از اتیان آن تماماً در حضر بوده و با وجود آن اتیان بصلاة نکرده خارج شد تماماً باید بجا آورد اگرچه در
سفر باشد یا خیر بلکه نماز خود را بعد از خروج بحد ترخص و بعد از آن قصراً باید بجا آورد یا مخیر است مابین
قصر و اتمام در اینجا خلاف است مابین علماء اما واقعی این است که متعین است بر او قصر صلاة چنانکه مفصلاً
در شرح شرایع اقامه ادله در این باب شده است و احتیاط در جمع مابین قصر و اتمام است و بنا بر قول بلزوم
اتمام این حکم مخصوص است بر صورتی که بقدر چهار رکعت بلکه بقدر آن و مقدمات یا غسل [illegible] باید در منزل خود بوده باشد
و هرگاه این قدر در منزل نباشد که بعد از خروج بسر سفر بقدر چهار رکعت بیش بوده باشد بنا بر مختار حکم ظاهر است پس
باید قصر صلاة نماید و بنا بر این قول بوجوب اتمام نیز باید اتمام صلاة نماید دو رکعت در وقت و چهار رکعت در خارج
وقت و هرگاه درک کند چنین شخص از اول وقت مقدار چهار رکعت یا سه رکعت بنا بر مختار اتیان بهر دو صلاة
میکند اداء و بنا بر قول بلزوم تمام عصر را باید مقدم دارد و بعضی از فقهاء چنین گفته‌اند در اینجا قصر ظهر را واجب
و اتمام عصر را و در آن نظر واضح است و هرگاه صاحب دو فریضه مثل ظهر که ظهر و عصر را بجا آورده و مقدار
دو رکعت بغروب مانده بگذرد بنا بر مختار قول تقدیم عصر را باید نماید و ظهر و ظهر را قضاء نماید مطلب
ششم آنکه هرگاه شخصی مسافر بود و وقت داخل شد براو هنگامی که مسافر بود پس وارد منزل خود شد براو واجب است
اتمام صلاة

و هرگاه چنین شخصی ترک صلاة در وقت نماید آیا قضاء آن صلاة براو تماماً واجب است یا قصراً [illegible] حکم او چه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اتمام صلاة نماید و قول و قوا اکثر هرگاه در این مقام بعد شد ضعیف است بلکه اتمام صلاة قول اکثر علماء است
بلکه ادعای اجماع در مسئله شده است و هرگاه فوت شود از چنین کسی صلاة او در وقت آیا قضاء او قصر خواهد بود یا تمام
خواهد انشاء الله مطلب هفتم آنکه [illegible] حکم شخص مسافر مضطر در سفر و گرفته که فرقی نیست
مابین مختار و مضطر در سفر هرگاه متوجه بقصد سفر شد پس قصر براو واجب خواهد بود چنانکه فرقی نیست مابین آنکه شخص
مسافر قاصد سفر که از منزل خود بیرون رفته [illegible] و هنوز بحد مسافت شرعیه نرسیده از آنکه تجاوز از آن محل
شود پس هرگاه بحد ترخص نرسیده است اتمام صلاة میکند و هرگاه رسیده یا تجاوز نموده قصر صلاة براو متعین است
در این موضع اذان بلد را میشنود اتمام صلاة میکند و الا قصر صلاة میکند و این حکم مخصوص بوطن است و اما در بلد اقامه
ان شاء الله است، اتمام و نیز فرقی نیست مابین کسی که [illegible] از سفر نماید یا باضطرار پس هرگاه قاصد مسافت شد
و چون قدری از راه رفت و کسی او را باضطرار برگرداند یا آنکه سوار کشتی شد و باد او را برگرداند پس هرگاه
اذان بلد را میشنود اتمام صلاة میکند و الا قصر صلاة میکند و فرقی نیست مطلب هشتم آنکه هرگاه شخص مسافر وارد بلدی یا قریه
شد و در اثناء صلاة قصد اقامه نمود با آنکه بقصد قصر شروع در نماز کرده بود واجب است براو اتمام صلاة بنا بر مختار
از صلاة باشد فرقی نیست مابین آنکه سلام واجب نداده است و اما هرگاه بعد از قصد اقامه در اثناء صلاة رأی او برگشت
از اقامه و عزم بر سفر نمود پس هرگاه قبل از این صلاة صلاة دیگری تماماً کرده است متعین است براو اتمام این [illegible]
و هرگاه نماز تمامی نکرده است بلکه این نماز اول نمازی است که میکند بعضی گفته‌اند این نماز را اتمام میکند و بعضی گفته‌اند
عدول بقصر میکند مطلقاً و بعضی تفصیل داده‌اند فیما بین آنکه [illegible] داخل رکوع رکعت ثالثه شده است
پس متعین است براو تمام و الا متعین است براو قصر و این قول قوی است چنانکه مشهور بین علماء است مطلب نهم
آنکه قضاء صلواتی که در سفر فوت شود قصر است اگرچه در حضر قضاء کند و قضاء صلواتی که در حضر فوت شود تمام است
اگرچه در سفر قضاء کند و اما هرگاه فوت شود نماز از شخصی که بعض وقت را در حضر بوده و بعض را در سفر [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

شد [illegible] آیا در هر دو مقام متخیر [illegible]
حال وجوب است پس در صورت اولیٰ اتمام [illegible]
در صلاة قضاء و در صورت ثانیه قصر میکند یا در هر
دو مقام متخیر حال فوت صلاة است پس در صورت اولیٰ
قصر صلاة قضاء میکند و در صورت ثانیه اتمام صلاة قضاء [illegible]

در اثناء مسافت شخص مسافر بقصد رجوع از قصد در اثناء باید تا با اضطرار اصل [illegible]

مکلف از صورت [illegible] سفر

پس هرگاه داخل رکوع رکعت ثالثه شده است [illegible] متعین قصر میکند و هرگاه داخل نشده است نماز او تمام خواهد بود

آیا در قضاء این نماز قصر متعین است یا اتمام [illegible] صورت اولیٰ این است که حال [illegible]

و بعبارت اخریٰ متخیر در قضاء حال وجوب است یا حال فوت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

یا بطلق اتمام بکند در قضا، در این مقام سه قول است و اقوی این است که عبرة بحال فوات صلوة است پس هرگاه در اول وقت حاضر بود و بعد مسافر شد و نماز او فوت شد قصر در قضا متعین است چنانچه هرگاه در اول وقت مسافر بود و بعد حاضر شد و نماز او فوت شد اتمام در قضا متعین است مطلب دهم آنکه هرگاه شروع قصد اقامه ده روز نمود و قبل از اتمام ده روز قصد رفتن بموضعی که کمتر از مسافت شرعیه است اما در این صورت بعد از خروج بموضعی که کمتر از مسافت است باید قصر صلوة نماید یا اتمام تحقیق حال متفرع آن است که گفته شود در اینجا چند صورت است اولی آن است که هرگاه قصد این است که بعد از رفتن بآن موضع مراجعت نماید بمحل اقامه خود و ده روز دیگر در آن موضع باشد کلامی نیست که در این صورت اتمام صلوة باید نماید در رفتن و برگشتن و آن موضع صورت ثانیه این است که قاصد [illegible] این است که مفارقت از این محل نماید قصد عود و رجوع بمحل اقامه خود نماید و قصد مسافت هم ندارد بلکه قصد او این است که بموضعی که منظور دارد برود تا به بیند چه باید کند ظاهر این است لکن قصد مفارقت از محل اقامه دارد ظاهر این است که در این صورت باید قصر صلوة نماید تا داخل موضع اقامه گردد شرایط بیان شد صورت ثالثه این است که از محل اقامه بیرون برود و متردد است که آیا رجوع بمحل اقامه کند یا نه ظاهر این است که در این صورت نیز قصر صلوة باید نماید صورت رابعه این است که از محل اقامه بیرون برود بقصد موضعی که کمتر از مسافت شرعیه است و قصد عود بموضع اقامه دارد لکن اراده ماندن ده روز بعد از عود ندارد در این صورت واجب است بر او اتمام صلوة نماید مادام که از بلد اقامه بقصد مسافت شرعیه خارج نشده است چه در مسافت رفتن بوده باشد وچه در مسافت برگشتن بوده باشد وچه در هنگام مکث در موضع مقصود بوده باشد وچه در هنگام ورود بموضع اقامه بوده باشد در هر حال اتمام صلوة باید نماید تا هنگامی که مسافر شود از بلد اقامه بوطن خود یا بموضعی دیگر که مسافت باشد از بلد اقامه و آن موضع بقدر مسافت شرعیه بوده باشد صورت خامسه همین صورت است که مهیا و مصمم سفر بشود و قصد بکند که از بلد اقامه برود بموضعی که کمتر از مسافت شرعیه است و از آنجا برگردد بمحل اقامه و از آنجا بیرون رود بسوی منظور یا وطن خود بواسطه آنکه بجهت ورود او به بلد اقامه ورود عبور و مرور بوده باشد اگر چه بکشد در بلد اقامه باشد در این صورت قصر صلوة می باید نماید صورت سادسه این است که از بلد اقامه بیرون رود [illegible] مطلب یازدهم آنکه هرگاه قصد اقامه نمود ده روز و بعد از ده روز قصد رفتن بموضعی نمود که کمتر از مسافت شرعیه است جمیع صور سابقه در اینجا جاری است و حکم در هر یک از این صور ظاهر می شود از صور سابقه بلکه اتمام صلوة در این صورت این مطلب زیاد است که حکم اتمام بود الظاهر است

از صور سابقه مطلب دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحیم

از صور مسئله سابقه مطلب دوازدهم آنکه هرگاه کسی قصد اقامه کرد در موضعی قریب بموضع مقصود او از سفر و در اثناء اقامه عزم رفتن بآن موضع مقصود نمود پایه از اقامه اتمام صلوة باید نماید مثلاً هرگاه قصد سفر ده فرسخ نمود یا علاوه و چون به هشت فرسخ رسید یا علاوه قصد اقامه نمود و از موضع اقامه تا محل مقصود او مرحله کمتر از مسافت شرعیه است مثل دو فرسخ در مثال مذکور در این جا اتمام صلوة می نماید حالیکه در محل اقامه اتمام صلوة می نمود و فرقی نیست در این مقام ما بین خروج در اثناء ده روز یا بعد از انقضاء ده روز لکن هرگاه در اثناء اقامه خارج شده شرط این است که یک نماز بتمام بعمل آورده باشد مطلب سیزدهم آنکه مسافت سفر در مسافت شرعیه که در آن قصر صلوة می باید نماید مسافت رفتن است [illegible] برگشتن مگر در یک موضع و آن این است که از وطن یا آنکه در حکم وطن است بقصد چهار فرسخ بیرون رود و اراده او این باشد که در همان روز یا در شب برگردد پس باید ضم کرد مسافت رفتن را با برگشتن یعنی در این موضع مسافت برگشتن منضم بمسافت رفتن می شود پس هرگاه مسافت رفتن خود بتنهائی بقدر مسافت شرعیه نبوده باشد لکن هرگاه برگشت شود بمسافت برگشتن بقدر مسافت شرعیه خواهد شد حق این است که مسافت برگشتن منضم بمسافت رفتن نخواهد شد و از این ظاهر می شود که در جمله از مسائل چنانچه علمای اعلام در آن مسائل حکم باتمام صلوة نموده اند از آن جمله مسئله سابقه که در مطلب دوازدهم مذکور شد و از آن جمله هرگاه در سفر خود قصد دو موضع نمود که فصل میانه دو موضع کمتر از مسافت شرعیه بوده باشد پس هرگاه در موضع اول قصد اقامه نمود و چون فارغ از آن موضع شده باز اتمام صلوة می باید نماید و منضم نمی شود مسافت برگشتن بمسافت رفتن پس آن موضعی اگر چه قاصد اقامه در موضع ثانی نبوده باشد و از آن جمله هرگاه شخصی که طالب انسان گم شده یا حیوان گم شده بوده باشد هرگاه بموضعی رسید و مطلع شد که گمشده او در فلان موضع است که از موضع علم او تا آن موضعی که گمشده در آن موضع است کمتر از مسافت شرعیه است اتمام صلوة می باید نماید اگر چه با ضم مسافت برگشتن از موضع علم تا وطن بقدر مسافت شرعیه است زیرا که مسافت برگشتن ضم بمسافت رفتن نمی شود بلکه نماز را می باید تمام نماید تا آنکه بمحلی که گمشده را یافته برسد و چون از آن موضع خارج شده ملاحظه می کند هرگاه از آن موضع تا وطن بقدر مسافت شرعیه است که هشت فرسخ بوده باشد قصد صلوة می باید نماید

منضم بمسافت رفتن شود

وچون بآن موضع رسید نیز اتمام صلوة باید نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

والله باز اتمام صلاة بر ناجی تا ورود بدانجو واز الجمله است مسئله متردد در کمتر از چهار فرسخ
بیان آن این است که هرگاه در مسافت سه فرسخ یا کمتر یا زیاده تر که به چهار نرسد اراده شود حکم اتمام صلاة
است اگرچه اراده ابتداء خروج قاصد هشت فرسخ بوده باشد یا علاوه بر هشت فرسخی که بر این قصد بوده باشد
مثل اینکه قاصد سه فرسخ موضع قصد این داشته که برود بآن موضع و مراجعت کند و باز برود و همچنین در دیگر
بوده باشد و چه در ایام متعدده واز الجمله است مسئله بلدی که صاحب دو طریق بوده باشد اعم از اینکه
یکی از آن دو طریق بقدر مسافت بوده باشد یا نبوده باشد مثل اینکه از وطن او تا موضع مقصد او دو
راه باشد که یکی یک راه بقدر سه فرسخ بوده باشد و دیگری بقدر شش فرسخ شده فرض قصد او این باشد در ابتداء
خروج که از سه فرسخی برود و از طریق شش فرسخی مراجعت کند در اینجا اتمام صلاة بر ناجی در رفتن و برگشتن
زیرا که مسافت برگشتن منضم بمسافت رفتن نمیشود و اما هرگاه حال هرگاه طریق رفتن همان
سه فرسخ بوده باشد لکن طریق برگشتن هشت فرسخ بوده باشد در رفتن اتمام صلاة میکند و در برگشتن
قصر صلاة زیرا که در برگشت قصد هشت فرسخ داشته واز الجمله است هرگاه شخص صاحب دو وطن باشد
و میانه او دو وطن او تا موضع مقصد کمتر از مسافت بوده باشد اتمام صلاة میکند تا موضع مقصد برسد
پس هرگاه قصد عود از همین طریق کرده و وطن خود عبور میکند داشته باشد اتمام صلاة میکند و اما هرگاه اراده
عود از طریق دیگر داشته در رفتن اتمام صلاة میکند و در برگشتن ملاحظه میباید هرگاه بقدر مسافت شرعی
است قصر صلاة میکند والا اتمام صلاة و منضم نمیشود مسافت رفتن باین مسافت برگشتن واز این قبیل
مسائل متنوعه برای مطلب مجمله مسافت ارباب [illegible] بمسافت ذهاب نمیشود مگر در همان موضع که
اشاره باین شد و این چهار فرسخ است که قاصد رجوع در همان روز در آن داشته باشد مطلب چهاردهم
در حکم ایام شرطیت در اقامه عشره ایام آنکه در محلی منظور خواهد در این ایام ده روز باشد بر مبنی که از
آن محل بیرون نرود یا آنکه هرگاه کفایت میکند در حکم باتمام صلاة آنکه ده روز در آنجا باشد و قصد
بیرون رفتن شوری نکند پس هرگاه قصد او این باشد که ده روز در آنجا باشد و در این ایام بیرون برود تا به
ترخص باز قصد اقامه حاصل است و اتمام صلاة بر ناجی [illegible] ظاهر شد از آنکه در سابق گذشت آنکه خروج
تا حد ترخص بلکه علاوه از حد ترخص مضر باقامه نیست پس هرگاه خارج شود کسی [illegible] در اثناء اقامه

بتنهائی

اگرچه از وطن تا وطن بقدر چهار فرسخ بوده باشد

و اتمام صلاة به قصد اقامه

بسم الله الرحمن الرحیم

و در این مقام چند بحث است بحث اول در سؤر انسان است بر حسب اختلاف اصناف انسان از جهت
مذهب و ملت و این بر چند قسم است اول سؤر مؤمن و استعمال سؤر ایشان جایز است در هر امری بلکه راجح است
چه در شرب آن و چه در وضو و بالجمله و چه در غسل بان دوم سؤر مخالفین از مسلمانان است و ظاهر این است
که سؤر ایشان پاک است و جایز است استعمال آن در وضو و غسل و غیر آن و بعضی جایز نمی دانند نظر باینکه
ایشان را نجس میدانند و حق طهارت ایشان و طهارت سؤر ایشان است مگر ناصبی از ایشان و مجسمه و مجبره و غیرهم
چنانکه تفصیل ایشان مذکور در نجاسات است و علی کل حال راجح ترک استعمال سؤر مخالفین است
مطلقا مگر در صورت عدم تمکن از غیر آن سیم سؤر کفار است چه کافر حربی باشد و چه کافر اهل کتاب و همچنین
چه کافر اصلی باشد و چه کافر مرتد و چه فطری و چه ملی الی غیر ذلک من طرق الکفر بحث دویم در سؤر
انسان است از جهت عروض بعضی احوال و این بر چند قسم است اول سؤر حایض است مشهور میانه علما
این است که هرگاه حایض پرهیزکار نباشد از نجاسات مکروه است استعمال سؤر او و هرگاه
متوقیه و پرهیزکار باشد کراهتی در استعمال سؤر او نیست و فرق در نزد جمله از علماء نیست با این استعمال سؤر
حایض در وضو و گرفتن بان چه پرهیزکار باشد از نجاسات و چه پرهیزکار نباشد الا اینکه هرگاه
پرهیزکار نباشد کراهت استعمال آن در وضو شدید است و در حکم وضو است غسل و اما شرب آن
مکروه نیست خصوص هرگاه پرهیزکار باشد از نجاسات دوم سؤر نفسا است بعضی از متأخرین علما الحاق کرده
و کلام در او مثل کلام در حایض است و اما مستحاضه پس لحوق او بحایض مشکل است در حکم مذکور مگر در صورتیکه
غیر مامونه بوده باشد و بدانیم که علت کراهت در حایض عدم امنیت از نجاسات است و در آن منع است سیم سؤر
جنب است از بعضی علماء ظاهر میشود کراهت استعمال سؤر جنب در صورتیکه پرهیزکار از نجاسات نبوده باشد
و در آن تامل است و علی کل حال در صورتیکه پرهیزکار باشد کراهتی در استعمال سؤر او حتی در وضو نمی باشد
چه جای شرب آن پس مکروه نیست استعمال سؤر جنب مطلقا چه مرد بوده باشد و چه زن در صورتیکه مامون از
نجاسات بوده باشد و هرگاه مامون نباشد کراهت استعمال سؤر در وضو هرگاه صاحب سؤر زن بوده باشد
محتمل است باحتمال قوی و اما هرگاه صاحب سؤر مرد بوده باشد کراهت آن غیر مسلم است و بر هر تقدیر [illegible]
کراهتی در شرب سؤر او نیست چهارم سؤر کسی است که اجتناب از نجاسات ندارد و چنین نقل از
علما مشهور شده که کراهت استعمال آن در وضو از مثل شهید اول و شیخ شهید ثانی و بعضی دیگر و این خالی
از قوت نیست بلکه قریب است لکن نه کراهت شرعیه بالخصوص بلکه از باب رجحان احتیاط و تجنب از نجاسات

و اظهر در باب شهید ان است که نزد ما اصل است که سؤر حایض مکروه است استعمال آن در وضو و گرفتن بان هم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله الطاهرین

و مرجوحیت ترک احتیاط و ایا حکم بکراهت در مواضع سابقه مخصوص بشرب از آب است یا سؤر اطعام
نیز این حکم را دارد و حیله بانه و بر تقدیر اول آیا این حکم مخصوص به نیم خورده انها است یا هر آنچه با رطوبت
استعمال نمایند یا ملاقات بدن انها نماید نیز مکروهست استعمال ان یا ملاقات ان با رطوبت یا نه
اما اول پس ظاهر این است کراهت استعمال ان ثابت نیست زیرا دلیلی که دلالت کند بر کراهت زیاده بر حایض
از ماکولات پس پس مانده او از خوردنیها بنظر نرسیده بلکه حکایت از بعضی اخبار استفاده میشود که پس مانده
او از آشامیدنی کراهت دارد همچنین از خوردنیها و آنچه مکروه است وضو گرفتن از آن است که حایض از آن
آشامیده باشد چنانکه ذکر شد لکن بلکه هرگاه در باب پس مانده قائل شویم بکراهت آشامیدن ان قائل میشویم
در پس مانده او از خوردنیها لکن از بعضی از علما در کتاب الاطعمه و الاشربه ظاهر میشود که هرگاه حایض و نحو
حایض بی مبالات باشد از آن ساعت و محل اطمینان نبوده باشد مکروه است خوردن و آشامیدن آنها بلکه اگر
انها از طعام ها ترتیب داده پس هرگاه کسی بی مبالات باشد از نجاسات چه مرد و چه زن حایض
و غیر حایض و باشر اطعمه شود مکروه است خوردن آن و دلیلی برای این واضح نیست بنوعی که ثابت شود مکروه
شرعی است یا احتیاط خوب و ترک احتیاط مرجوح است پس اگر مراد بکراهت این بوده باشد مضایقه نیست
و اما ثانی پس ... والله العالم و اما هرگاه بی مبالات نباشد شبهه در عدم کراهت سؤر او از اطعمه نیست و همچنین
ترتیب داده ~~و اما ثانی ...~~ حکم بکراهت شرعیه
در استعمال هر چه حایض و جنب و نحو انها با رطوبت ملاقات با آن کرده باشند ثابت نیست چه مامون
از نجاسات بوده باشند یا نباشند بلکه احتیاط خوب است در حق غیر مامون والله العالم مبحث سیم
در سؤر حیوانات ماکول اللحم غیر مکروه اللحم است جایز است استعمال سؤر انها چه در وضو و چه در غسل و چه
در آشامیدن و نحو آن از جمیع استعمالات و استثنا میشود از آن سؤر جلال یعنی حیوانی که خوراک
آن عذره بوده باشد که بعضی از علما میگویند سؤر آن حرام و نجس است و اقوی طهارت سؤر آن است بلکه مکروه است
استعمال سؤر آن مطلقا اگر چه دلیل وافی بر کراهت بنظر نرسیده است لکن مشهور میانه علما کراهت
بلکه مرجوحیت فی الجمله مسلم است و امر دایر است مابین عدم جواز و جواز مع الکراهه است و چون ظاهر جواز
است پس کراهت ثابت است

۳

مبحث چهارم در سؤر حیوانات مکروه اللحم است مثل الاغ و قاطر و اسب خلافی نیست در جواز استعمال
انها چه در وضو و غسل چنانکه مشهور میان اصحاب کراهت استعمال سؤر انها است و از بعضی ظاهر میشود
عدم کراهت و اقوی کراهت است لکن در وضو از انها مثل کراهت ... ان کراهتی ثابت نیست مبحث پنجم
در سؤر حیوانات غیر ماکول اللحم است و این بر چند قسم است اول کلب و خنزیر است و شبهه نیست که سؤر
هر دو نجس و حرام است دوم سباع از انها است و سؤر انها جایز الاستعمال است و کراهتی هم در استعمال سؤر انها نیست
سیم مسوخ از انها است مشهور کراهت سؤر انها است و بعضی قائل شده اند بعدم جواز و بیان مسوخات در آیات
بیاید در کتاب صلاة ... است چهارم ... است و ظاهر جواز استعمال سؤر انها است حتی در وضو و غسل و شرب لکن
با کراهت پنجم پرندگان از انها است و کراهتی در سؤر انها نیست مگر در صورتیکه مرداری خورده و در منقار ان
اثری از مردار ظاهر باشد ... استعمال سؤر ان جایز نیست مثل اینکه اثری از خون یا رطوبتی از مردار در ان
باشد و خلافی در ان نیست و هرگاه در منقار ان خون نباشد ملاحظه شده و غایب از نظر شد و بعد از ان آمد
و اثر خون در منقار او ملاحظه نشد و از ان قلیل خورد استعمال ان آب جایز است و هرگاه غایب نشد
بلکه ازاله ان خون یا رطوبت از خود نمود مثل اینکه منقار خود را بر زمین مالید یا به رختی تا خون از ان زایل
شود مشهور مابین علما نیز جواز استعمال سؤر ان است و بنابه اخری منقار ان بزوال عین نجاست طاهر میشود پاک
میشود اگر چه غیبت برای او متحقق نشود و علامه در کتاب نهایه غیبت را با زوال عین شرط نموده و این
بسیار ضعیف است و هرگاه شک حاصل شود در زوال عین و عدم زوال عین ما را اقوی بلکه ... اول عدم
نجاست سؤر ان است خصوص در جایی که مانع از رویت شده باشد لکن احتیاط شده در صورتیکه مانع از
رویت ظلمت و یا حبس بصر بوده باشد تجنب از چنین سؤر است و در صورتیکه مانع امر خارجی از رویت نبوده
و حال نظر افکنده خونی در ظاهر نه ان سؤر پاک خواهد بود اگر چه احتمال دهد در خلل و فرج و لکنه و گوشه منقار
خونی بوده باشد میتوان گفت که اقوی طهارت سؤر است ولکن باز احتیاط در اجتناب است و اما اگر در گوشه ظاهر
میشود که زوال عین نجس در حیوانات مطلقا از جمله مطهرات است چنانکه ... در مطهرات مذکور خواهد
قسم سیم از اقسام آبها آب جاری است و آن آبی است که جوشنده از زمین و روان شود ... و بعبارت
اخری آن آبی است که از چشمه روان شود پس مجرد اینکه جریان داشته باشد بر روی زمین آب جاری نخواهد بود
مثل اینکه آب کری یا آب قلیل را جاری کردی بر روی زمین مجلا آب روان مصطلح عرفی آب جاری است
هرگاه منبع آن چشمه باشد و اعتبار اینکه باید از چشمه بوده باشد کماهو است که هرگاه از زیادتی بارش روان شود ما دام که بارش ...

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

و هرگاه باران منقطع شد حکم آب واقف دارد اگر کثیر است حکم آب کر دارد و اگر قلیل است حکم آب قلیل دارد و چنانچه
هرگاه از برف جاری شود باز حکم آن حکم آب واقف است و آب چاه بنا بر احتمال با آنکه هرگاه جاری شود
مثل قنوات دور نیست که حکم آن حکم جاری است چنانکه هرگاه منع کرد از جریان آب مانعی مثل آنکه جمع شد
در موضعی و مجرای هم نرساند باز حکم آن حکم جاری است و اما حکم آب جاری این است که بملاقات نجس نجس نمی شود
و آیا شرط است در آن اینکه کر باشد تا بملاقات نجاست نجس نشود ظاهر این است که شرط نباشد بلکه هرگاه کمتر از کر
بوده باشد باز بملاقات با نجس نجس نمی شود و خلاف در این مقام از بعض علما که معتبر دانسته اند کریت را در آب جاری
بسیار ضعیف است و هرگاه نجاستی ... در محل آن معتبر باشد مثل بول و کذا آن بنشیند به آب جاری ... بعید دقت
عمل در آن لازم نیست و هرگاه متغیر شد آب جاری بنجاست شبهه در نجاست قدر متغیر نیست اگر چه جاری باشد پس هرگاه
کل آن متغیر شود تمام نجس خواهد بود و هرگاه بعض آن متغیر شود پس اگر متغیر از آن قطع کند عمود آن را پس از روی تا ته آن که ...
متغیر شود ملاحظه بالا و پایین می شود پس هرگاه آب بالا بقدر کر باشد شبهه نیست که پاک و بملاقات با آب متغیر و آنچه
دیگر نجس نمی شود بلکه هرگاه کمتر از کر باشد باز علی الاظهر نجس نمی شود زیرا که متصل بماده است و اما آب پایین پس هرگاه
بقدر کر باشد نجس نخواهد شد و هرگاه کمتر از کر باشد ظاهر این است که نجس است زیرا که ملاقات با آب متغیر
بنجاست کرده است و جریان بالا ازو نافع نیست و اما هرگاه قدر متغیر عمود را قطع نکرده ... قدر متغیر نجس
است و باقی نجس نمی شود اگر چه کمتر از کر باشد علی الاقوی و طریق تطهیر آب جاری که متغیر شود بملاقات نجاست زوال
تغییر از آن است هرگاه آب تازه متلاطم بر آب متغیر شود تا ازاله تغییر از آن شود و احوط حصول امتزاج است که آب جاری
غیر متغیر ممتزج شود با آب متغیر که باعث زوال تغییر از آن شود و چون فرض این است که زوال تغیر از جریان آب طاهر
شده پس امتزاج لازم آن است بلی هرگاه بدون امتزاج زوال تغیر شود مثل آنکه بنفسه تغیر از آن زائل شود میتوان
گفت امتزاج شرط است و بعضی از کلام در این مقام واضح میشود از کلامی که در آب متغیر از کر ذکر شد

قسم چهارم

از اقسام آب ها آب باران است و آنکه در اینجا چند مطلب است مطلب اول آنکه باران مطهر نجاسات است
هرگاه عین نجاست باقی نباشد خواه بقدر جریان برسد یا نرسد و بعضی جریان را معتبر دانسته اند و این قول
ضعیف است و لازم است در مطهریت باران آنکه مستوعب شود و فرو گیرد موضع نجاست را پس اگر نجس را در جمیع
اجزاء آن ... در آب نجس ... که هرگاه مستوعب شود و همه روی آب را فرو بگیرد تمام آب پاک می شود و اما
مایعات دیگر ماعدای آب طهارت آن موقوف نشود به آب باران است در اتفاق و جمیع اجزاء آن مطلب
دوم آنکه آب باران هیچ شیء بر روی زمین مادامیکه باران می بارد منفعل نمی شود بملاقات با نجس نمی شود نیز هرگاه
نجسی بر آن وارد شود ~~بملاقات با نجس~~ نجس نمی شود اعم از آنکه بحد جریان برسد یا نرسد و نسبت ببعضی علما داده اند

که جریان شرط

بسم الله الرحمن الرحیم

٥٩

که جریان شرط است در عدم انفعال پس هرگاه جاری بوده باشد نجس میشود و در صحت این نسبت تأمل است
چنانکه در شرح شرایع مفصلاً بیان شد و علی کل حال اقوی این است که جریان در عدم انفعال آب باران
بملاقات با نجس شرط نیست بلکه آب باران نجس نمی شود بملاقات با نجاست مادامیکه از آسمان ببارد
چنانچه جریان شرط در تطهیر نیست و دیگر نیست چنانکه مذکور شد مطلب سیم آنکه یکقطره و دو قطره و سه قطره
و هکذا قطرات یسیره آیا مطهر میشود و منفعل نمی شود بملاقات با نجاست یا نه ظاهر در این مقام بنظر
این حقیر تفصیل است فیما بین قطرات یسیره که جزء قطرات کثیره بوده باشد پس منفعل نمی شود بملاقات
با نجاست بلکه مطهر خواهد بود و اگر جزء قطرات کثیره نبوده باشد پس در آن اشکال است اول
مثل اینکه از بارش کثیری قطرات کمی وارد شده بر ملک کسی آب نجسی مانند حوض که تمام نجس بود و بقدر کر
آب نشده یا آب قلیل نجسی ظاهر این است که هم مطهر آن آب نجس باران میشود که این قطرات وارد بر آن
می شود تا بوده باشد و هم منفعل نشود بملاقات با نجس دیگر دوم مثل آنکه از ابری که سه قطره ببارد و از آن
نبارد در عدم انفعال آن و حصول تطهیر بآن تأمل بلکه منع است مطلب چهارم آنکه شرط نیست در
عدم انفعال آب باران و حصول تطهیر بآن اینکه کثرت و غلبه در آن باشد بلکه آب باران مطهر و غیر
منفعل است اگر چه کم بوده باشد چنانکه این مرحله از آنکه بیان شد ظاهر است بلکه هرگاه آنچه باران بر او
می بارد اکثر از آب قلیل یا کثیر نجس اکثر و غلبه از آب باران بوده باشد باز آب بارش منفعل نمیشود
بلکه مطهر خواهد بود مثل آنکه کر از آب یا ملاقی برکه متنجس ~~...~~ بوده باشد و بارش بر او ببارد
پاک میشود یا آنکه فرض شود آب بارش ملاقی شد با نجسی که آن نجس اکثر از بارش بوده باشد آن
آب نیز منفعل نمی شود اگر چه نجس زیاده از آن بسیار بوده باشد مگر در صورتیکه آب بارش متغیر شود
از آن نجس لیکن این کلام ملائم باشد دیگر است چنانکه وجه آن بعد از تأمل ظاهر خواهد بود مطلب پنجم
آنکه شرط است در عدم انفعال آب باران بملاقات با نجس و مطهریت آن اینکه باران منقطع از آسمان
نشود پس هرگاه باریدن منقطع شد آب باران در آن وقت حکم سایر آبها دارد هرگاه بقدر کر باشد
نجس نمی شود بملاقات و الا نجس خواهد شد اگر چه جریانش بر روی زمین یا از ناودان باقی باشد و در
حکم انقطاع باران است هرگاه مانعی بهم رسد از نزول باران بر آب باران مثل آنکه آب باران را
زیر سقفی برند که باران از آن منقطع گردد در این صورت منفعل خواهد شد بملاقات نجاست مطلب ششم

آب باران

۲

وهمچنین هرگاه

باران

المراب قلیل در حکم اب باران است در هنگام نزول باران یعنی منفعل نمی شود و بملاقات نجاست هرگاه
به ان ببارد و در حال باریدن بران ملاقات کند ان را ضرر نمیرساند بلکه این اب قلیل در این وقت مطهر میشود
متنجس را که بران وارد شود مطلب هفتم انکه هرگاه اب باران گذشته از کر یا اب قلیل غیر باران هنگام باریدن
باران در موضعی بوده باشد که مثل انکه نزدیک دیوار بوده باشد که باد و مانند ان مانع از باریدن باران بر سر
ان باشد اگر چه قدر قلیل از ان باشد و بجهة باران بر سر او هیچ نبارد و در ان وقت ملاقات کند چیز نجس را
پس هرگاه بعد دیگر بارش بر سرش ببارد ان بهتر است زیرا که پاک خواهد شد و هرگاه بعد از ان اسمان
از بارش بایستد ممکن است فرق گذارده شود ما بین اب بارش مجتمع و اب قلیل از غیر بارش پس اول
نجس نشود و دوم نجس شود زیرا که اب باران متعدی بباران است اگر چه بارش بر سرش نبارد مطلب
اب قلیل از غیر باران زیرا که عدم انفعال ان مشروط بباریدن باران است بر سر ان مطلب هشتم انکه
ایا شرط است در عدم انفعال اب باران یا اب قلیل غیر باران بملاقات نجاست و همچنین در تطهیر
کردن ان نجس دیگر را انکه باران خود بنفسه بر ان اب یا بر ان موضع نجس شده ببارد یا خیر بلکه هرگاه
بر اب باران یا اب قلیل غیر باران یا اب کثیر متنجس یا بر موضعی دیگر که نجس شده باشد نبارد لکن ان
اب متصل باشد بانچه باران بران میبارد باز منفعل نمیشود بلکه پاک میکند هر موضعی را که ان اب وارد
بران موضع شود ظاهر ثانی است شلًا هرگاه اب باران جاری شد و رفت در زیر سقفی که باران بر سر ان
نمیبارد یا ان سو جاری گردید بران موضع که تطهیر ان موضع ان اب پاک میکند ان موضع را از نجاست و منفعل
نمیگردد بملاقات با نجس و لکن هرگاه وارد شود بران و همچنین اب قلیل که باران بران باریده باشد یا اب کثیر
که باران بران باریده باشد اگر چه از ابتدا بملاقات نجاست منفعل نشده است پس هرگاه اب کثیر را که بتدریج جمع
شده و منفعل بملاقات نجاست شده باشد و بعد از ان بارش بر سرش امده موضعی که جاری شود بموضعی که باران
بران موضع نبارد ان اب مطهر ان موضع خواهد بود لکن شرط است در اب باران قلیل و اب قلیل غیر باران
در صورت [illegible] انکه باران ببارد وان اب متصل بوده باشد با اب باران مادامیکه باران بر سرش
میبارد و همچنین است حال در نظایر ان مطلب نهم انکه هرگاه باران بر بام یا نظیر بام ببارد و ان
باران نفوذ کند تا هر موضعی که نفوذ میکند پاک خواهد شد و از این جهت است هرگاه بام نجس شود
و زیر باران گذارده شود تا هر موضعی که اب باران در هنگام باریدن نفوذ میکند پاک خواهد شد مگر طرف
دیگر که پاک نمیشود لکن شرط انکه نفوذ کردن اب بارش در هنگام باریدن باشد اما هرگاه بعد از انقطاع

باران

اب قلیل متنجس با م

هرگاه کثر شد [illegible]

باران نفوذ کند در پاک شدن طرف دیگر اشکال است مطلب دهم انکه هرگاه اب باران بر پرده بریزد
یا چادر شب وان اب چکه کند بریزد یا چکه کند بر موضع دیگر و همچنین هرگاه بر بام بریزد و جمع شود
و بریزد یا چکه کند بر موضع دیگر مادام که باران میبارد ظاهر این است که تطهیر ان موضع نماید هرگاه ان
موضع نجس باشد و اما هرگاه بعد نفوذ کند شبه مثل انکه از بام نفوذ کرده که چکه چکه میکند در این حالت رایت بالدید
و از اینجا ظاهر میشود که هرگاه این نجس شده باشد مانند منبع و کوزه و اب باران بر سر ان جاری گردد اب پاک
خواهد شد مادامی که اسمان ببارد و هرگاه باران منقطع شد جاری شود کفایت در تطهیر میکند مگر انکه بقدر کر اب
باشد [illegible] مطلب در بیان نیز هر کرسه مطلب یازدهم انکه اب باران هرگاه بملاقات نجاست متنجس گردد نجس خواهد
بود مطلب دوازدهم انکه در تطهیر باب باران هرگاه ان نجاست بول باشد که تعدد غسل در ان معتبر است
در اینجا تعدد در ان شرط نیست بلکه هرگاه متنجس بولا چاه باشد که در ان عدد معتبر باشد در اینجا عدد وقت دان
لازم نیست بلکه در تطهیر ظروف که کلب از ان اب خورده یا لیسیده باز در اینجا تعدد لازم نیست و اما شستن
بخاک ایا ساقط است در این صورت یا نه در ان قرین تامل است واحوط ان است که اول بخاک شسته بعد
زیر باران گذارند اگر چه عدم لزوم در نظر ظاهر تر است مگر در صورتیکه چوب باشد که ازاله جرمی از ان لازم است
قسم پنجم از اقسام اب اب چاه است هرگاه نجسی در ان واقع شود و کلام در ان در چند بحث است
بحث اول در اینکه اب چاه ایا نجس میشود با افتادن نجس در ان یا خیر در اینجا چند قول است قولی انکه
نجس میشود و قولی انکه نجس نمیشود و قولی بتفصیل میانه انکه قدر کر باشد پس نجس نمیشود و اینکه قدر کر
نباشد پس نجس میشود قول اول مشهور میانه علماست و اقرب باحتیاط است و قول دوم قوی است و بنابر قول
دوم ایا نزح یعنی کشیدن اب چاه واجب است یا مستحب اقوی وجوب است بحث دوم در بیان مقدار
است مقرر از شرع که باید از اب چاه کشیده شود باختلاف چیزهائی که در چاه افتاده یا ریخته میشود
و بیان ان در ضمن چند مطلب میشود مطلب اول در بیان انکه باید تمام اب چاه را کشید با افتادن ان
در چاه و ان چند چیز است اول خمر است پس هرگاه خمر در چاه ریخته شود اگر چه قلیل از ان باشد تمام اب
چاه باید کشیده شود و همچنین است هر چه مست کننده باشد دوم فقاع است و ان شرابی است که از جو
گرفته میشود اگر چه مست کننده نباشد سیم منی است و فرقی نیست ما بین انکه عین منی بچاه بریزد
یا جامه متلوث بمنی در چاه افتد و در شمول این حکم منی غیر انسان را قرین تامل است اگر چه جمعی قایل
بتعمیم شده اند بلکه قول بتعمیم مشهور است بلکه بعضی ادعاء اجماع بر تعمیم نموده اند پس عمل بر طبق تعمیم است

یکی [illegible] در صدر نجاست
که [illegible] جهت

و باران بر سر ان
نبارد مثل انکه
زیر سقف بوده

[illegible]

یا ریخته

بسم الله الرحمن الرحیم

چهارم دم حیض و نفاس است بلکه دم استحاضه هم پس هر یک از این سه دم هرگاه واقع در چاه شود باید
نزح جمیع آن نمود و اما دم نجس العین مثل خون سگ و خنزیر و کافر نیز چنین است یا غیر [illegible] کنند از بعض
چنین است و باید نزح جمیع آب آن نمود و در آن تأمل است پنجم مردن شتر است در چاه و فرقی نیست
مابین اینکه شتر نر بوده باشد یا ماده کبیر بوده باشد یا صغیر ششم مردن گاو است در چاه یعنی گاو نر چنانکه
جمعی از علما گفته‌اند و بعضی از [illegible] دلالت بر آن دارد اگر چه مشهور آن است که کشیدن تمام آب چاه
در آن مشهور است و بعضی از علما مخالف‌اند بعضی چیزهای دیگر ذکر کرده‌اند که هرگاه در چاه افتد نزح
جمیع لازم است مثل فیل و [illegible] و عرق جنب از حرام و عرق ابل جلال بلکه مطلق حیوان جلال که غذایش غذای
انسان باشد و مثل افتادن کلب یا خنزیر در آن که زنده بیرون آید و در همه تأمل است و باید دانست که
هرگاه آب چاه کم است و کشیدن تمام آن سهل است هرگاه بتعلیل [?] تمام آب چاه تمام شود [illegible]
پاک خواهد بود و هرگاه آب چاه زیاد باشد چهار نفر از صبح تا شام آب چاه را می‌کشند دو نفر دو نفر
هرگاه در این بین آب چاه تمام شد فبها المطلوب اکتفا بهمان میشود و هرگاه تمام [struck] شده و آب چاه
تمام نشد چاه پاک خواهد بود و احوط آن است که از طلوع فجر شروع نمایند اگر چه اقوی این است که از طلوع
آفتاب نیز جایز بوده باشد و باید تعیین [illegible] آن قبل از طلوع شمس باشد که از اول طلوع فجر یا طلوع شمس شروع
بکشیدن نمایند و فرقی نیست مابین طویل و قصیر ایام [struck] و اشتغال باعمال ضروریه در اثناء آن مثل
خوردن و آشامیدن و تخلیه محل بقام [?] نیست و همین اعمال [illegible] بقدر متعارف از آن و ظاهر
این است که تمام چهار نفر باید مرد بوده باشند و هرگاه همه زن بوده باشند یا بعضی مرد و بعضی زن کافی نیست و در
[struck] صورت وجود زنانی که قوت آنها زیاده از مردان [illegible] موجود بوده باشد دور نیست کفایت زن بلکه
احتمال میرود کفایت [illegible] هرگاه زیاده از مردان بکشند لکن در همه اینها تأمل است و احتیاط در
چهار مرد است و کمتر از چهار نفر مشکل است اگر چه فرض شود دو نفر یا سه نفر قوت آنها زیاده از چهار نفر متعارف
بوده باشد و ظاهر این است که غرض در چهار بودن آن است که دو نفر با [illegible] یکدیگر بکشند و چون خسته شوند دو نفر دیگر
شروع نمایند و چون خسته شدند دو نفر اول مشغول شوند و بعضی گفته‌اند دو نفر دو نفر بودن است که یکی بکشد
و دیگری دلو بگیرد و در آن تأمل است دور نیست هرگاه شش نفر یا هشت نفر یا زیاده نزح نمایند که دو نفر
از ابتدا شروع نمایند چون خسته شدند دو نفر دیگر و همچنین تا ده نفر در تمام روز کافی باشد بلکه بهتر باشد و لازم [illegible]

کشیدن

بسم الله الرحمن الرحیم

کشیدن آب پی در پی و در این بین ترک جایز نیست مگر بقدر ضرورت از افعال چنانکه بیان شد پس کشیدن نصف
روز در روزی و نصف دیگر در روز دیگر جایز نیست و هرگاه اخلال بموالات شود و متصل نکشند باید استیناف
[illegible] در روز دیگر از سر گیرد و آیا جایز است که از اول شب مشغول این عمل شود تا آخر شب بعید نیست
چنانکه هرگاه از نصف روز شروع کنند تا نصف شب [illegible] اتصال و احوط اقتصار بروز است و لازم نیست
کشنده صاحب چاه باشد بلکه هرگاه کسی را اجیر کنند کافی است و شرط نیست که اجیر باشد بلکه هرگاه متبرعی بکشد
[illegible] کافی است و هرگاه اجیر و متبرعی نباشد مثل اینکه جبر نمود جابری را بر عمل [illegible] ظاهر این است
ظاهر این است مقصود حاصل شود چنانکه شرط نیست اینکه مسلم باشد هرگاه کافر [illegible] مسلم بوده باشد
و هرگاه نزح شد بدون قصد نزح مثل اینکه بقصد آب دادن زراعت نزح نمود بنا بر معهود کافی خواهد بود
در حصول مقصود مطلب دوم در بیان چیزهایی است که بقدر کر باید از آب چاه کشند و آن [illegible]
چیز است چند چیز است در چاه اول الاغ است هرگاه بیفتد در چاه و بمیرد در آن دوم گاو
ماده است هرگاه بیفتد در چاه و بمیرد در آن سیم اسب و مادیان است چهارم قاطر است پنجم شتر است
پس در همه کشیدن یک کر کافی است اگر چه در شتر دور نیست نزح جمیع اقرب باحتیاط باشد مطلب سیم
در بیان چیزهایی است که بافتادن آن در چاه مقدار هفتاد دلو باید کشید و آن منحصر بیک است
هرگاه در چاه افتد و بمیرد در آن و فرقی نیست در حکم مذکور مابین انسان مرد بوده باشد یا زن بزرگ باشد
یا کوچک و آیا حکم مخصوص است بانسان مسلم یا شامل انسان کافر نیز است ظاهر ثانی است
چنانکه مصنف در کتاب شرح [illegible] بیان نموده است و هرگاه میت در چاه افتد آیا حکم آن نیز چنین است یا غیر
جمعی گفته‌اند فرقی نیست مابین آنکه زنده که بیفتد و بمیرد یا آنکه مرده در چاه افتد و حق این است تفصیل
داده شود مابین مرده که غسل داده نشده باشد و غسل داده شده باشد پس هرگاه غسل داده شده باشد
نزح واجب نیست و هرگاه غسل داده نشده باشد اخراج آن در ضمن ما لا نص فیه چنانکه خواهد آمد اولی است
مطلب چهارم در بیان چیزهایی است که بافتادن آن در چاه پنجاه دلو باید کشید و آن دو چیز است
اول عذره انسان است مطلقا چه مرد باشد چه زن چه کبیر باشد چه صغیر و عذره بر دو قسم است یا خشک
است یا تر پس هرگاه خشک باشد شرط است در حکم مذکور آنکه آب در آن تأثیر کند بتفسیر که اجزاء آن
متلاشی شود و متفرق گردد اجزاء آن در آب بنوعی که عین آن موجود و متفرق باشد و هرگاه عذره تر باشد
اگر چه [illegible] باینکه شرطیت در آن تفرق اجزاء و این بعید نیست و هرگاه تفرقه اجزاء شد [struck] الا آنکه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

وفرقی نیست در حکم مذکور مابین آنکه صاحب عذره مسلم باشد یا کافر اگرچه بعضی احتمال فرق داده اند و آیا ملحق میشود به فضله انسان فضله سایر حیوانات غیر ماکول اللحم یا نه بعضی احتمال الحاق داده اند و در آن اشکال است دوم خون بسیار است غیر دماء ثلثه که حیض و نفاس و استحاضه باشد و فرقی نیست در خون مذکور آنکه از ماکول اللحم باشد یا از غیر ماکول اللحم و بعضی از علماء اکتفا کرده اند در این مقام بکشیدن مابین سی و چهل دلو و این قول خالی از قوت نیست لکن احتیاط در کشیدن پنجاه دلو است و بعضی اکتفا باقل از این کرده اند و این ضعیف است و آیا فرق است مابین خون طاهر العین و نجس العین ظاهر عدم فرق است و چون شرط در حکم مذکور کثرت خون است مدار در کثرت و قلت کثرة و قلة عرف است حاصله مدار بر نفس خون است از جهة کثرت و قلت نه بر چاهی که خون در آن ریخته میشود پس هرگاه چاه بزرگ خونی در آن ریخته شود که بالنسبه به آن کثیر نباشد لکن در واقع کثیر بوده باشد باز همین حکم دارد چنانکه هرگاه در چاه کوچکی خونی ریخته شود که بالنسبه به آن کثیر بوده باشد و در واقع قلیل بوده باشد [illegible] حکم در آن ثابت نخواهد بود

مطلب پنجم

در بیان چیزهائی است که با افتادن آنها در چاه چهل دلو باید کشید و آن نیز دو چیز است اول روباه و [illegible] و خرگوش بلکه شغال و گرگ و گربه تا اینکه بمیرد در چاه بلکه چنین است سگ [illegible] و بز و آهو و گوسفند بلکه چنین است هرگاه [illegible] باشد مثل یک و دو [illegible] پس حکم در جمیع آنها [illegible] لازم کشیدن چهل دلو است و فرقی نیست در حکم مذکور [illegible] بزرگ از حیوانات مذکوره و کوچک آنها و [illegible] و آهو [illegible] و هرگاه مرده از حیوانات مذکوره در چاه افتد میتوان گفت در حکم فرقی نیست و میتوان گفت که در غیر کلب و خنزیر اکتفا به بیست دلو شود و این خالی از قوت نیست و هرگاه این حیوانات در چاه افتند و زنده بیرون آیند پس در طاهر العین حکم ظاهر است و کشیدن آب لازم نیست چه ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم و اما نجس العین پس حکم آن خواهد آمد انشاء الله دوم بول مرد است و ظاهر عدم فرق است مابین بول مسلم و کافر و اما بول زن بعضی گفته اند که حکم آن حکم بول مرد است و این قول احوط است [illegible] و [illegible] که [illegible] وجه در بول زن سی دلو است چنانچه بعضی گفته اند و حق اختصاص حکم است ببول بالغ و اما غیر بالغ پس حکم آن خواهد آمد انشاء الله و [illegible] تفصیل داده [illegible] میانه بول کم و زیاد پس هرگاه قلیل از بول مثل یک قطره و دو قطره و گمان واقع شود در چاه اکتفا به ده دلو [illegible] حکم از بعضی روایات استفاده میشود

و در کلب و خنزیر مرده [illegible] شود و علم [illegible]

مطلب ششم

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلب ششم در چیزی است که با افتادن آن در چاه سی دلو باید کشید و آن بول زن است بنابر احوط [illegible] چنانکه فرقی نخواهد بود بنابر صحیح بعضی مابین بزرگ و کوچک آن و احوط بلکه اقوی این است که چهل دلو کشیده شود و در بعضی روایات [illegible] از خون و کمتر از سگ مثل خمره و نحو آن نیز سی دلو کشیده شود [illegible]

مطلب هفتم در بیان چیزی است که در آن بیست دلو باید کشید و آن میته است که بوی آن بهم رسانیده [illegible] که خبر صحیح دلالت بر آن میکند و آن در غیر انسان است از قبیل حیوانات چه ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه در روایات ذکر شده که هرگاه بوی بهم رسانیده باشد نیز چنین است و این موافق با احتیاط است

مطلب هشتم

در بیان چیزهائی که با افتادن آنها در چاه ده دلو باید کشید و آن دو چیز است اول عذره خشک است ~~و آن دو چیز است اول عذره خشک است~~ که اجزاء آن [illegible] در چاه و ماندن آن متفرق و متلاشی نشود پس هرگاه متفرق و متلاشی شود بواسطه ماندن در آب حکم آن حکم عذره رطبه است و حکم آن کشیدن پنجاه دلو است چنانکه ذکر شد دوم خون قلیل است که از دماء ثلثه نبوده باشد و این مشهور مابین علماء است و بعضی بکمتر از عشره اکتفا کرده اند و اما خون نجس العین پس محتمل است در آن که ملحق بعذره باشد بالذات [illegible] که خواهد آمد انشاء الله و اگرچه مقتضای اطلاق کلام اصحاب [illegible] که حکم قلیل آن با حکم دماء [illegible]

مطلب نهم

در بیان چیزهائی است که هفت دلو در آنها باید کشید و آن چند چیز است اول مردن پرنده است در چاه [illegible] گنجشک و کوچکتر از طیور که کوچک [illegible] پس مراد [illegible] پرنده کبوتر است بالاتر و مرغ خانگی و خرد پس حکم مرغ [illegible] دارد و فرقی نیست در حکم مذکور مابین بزرگ جسم از طیور مثل شترمرغ [illegible] و کوچک جسم آنها مثل کبوتر [illegible] و نیز فرقی نیست مابین بزرگ آنها و بچه های آنها و نیز فرقی نیست مابین ماکول اللحم از طیور و غیر ماکول اللحم از آنها دوم مردن موش است در چاه و ماندن آن در چاه که اجزاء آن از هم بپاشد و اما هرگاه از هم نپاشد بلکه باد کند در آن قدری کلام است که آیا هفت دلو [illegible] کشید یا [illegible] اظهر این است که باز هفت دلو میباید کشید و اگر باد نکند [illegible] مرده [illegible] حکم آن خواهد آمد انشاء الله سوم بول کردن طفل نابالغ است در چاه و فرقی نیست [illegible] و ظاهر این است که فرقی مابین اهل و صحرا [illegible] آن نباشد [illegible] مابین پسر و دختر در این باب و حد چنین طفل از زمانی که شیر گرفته است تا هنگام بلوغ و هرگاه گاهی شیر خورد و گاهی طعام پس هرگاه غالب غذای او طعام است و گاهی شیر خورد [illegible] وجه الحاق آن نیز چنین است

وهرگاه مایع غذای او شیر باشد حکم آن خواهد آمد چهارم غسل کردن جنب است در آب چاه و این در صورتیست
که بدن او پاک باشد از نجاست و دور نیست که حایض و نفسا نیز حکم جنب داشته باشند در هفت دلو بلکه الحاق این دو
بجنب قوی است و احتیاط در این است که در خصوص این دو عمل بالاتفاق هفت دلو را بعمل آورد و خاطر جمع آید و دور
نیست که فرقی نباشد میانه آنکه غسل را بر وجه ارتماس بعمل آورد یا بر وجه ترتیب و ظاهر این است که غسل
مذکور صحیح باشد هرگاه بر وجه ارتماس بعمل آورد بلکه بر وجه ترتیب هم هرگاه نزح را از باب التعبد لازم دانیم
یا نزح را مستحب دانیم بلکه مطلقا حکم در این باب حکم این است اگرچه آب چاه بسبب ملاقات با نجس نجس دانیم
زیرا که مفروض این است بدن فارغ بود از نجاست است و در اینجا بعضی کلمات است از جنبه ما استعمال در
طهارت کبری در غسل ترتیبی نسبت بطرف پایین ... که در کتاب شرح شرایع ذکر کرده ایم پنجم افتادن سگ است در چاه
و بیرون آمدن آن است از چاه زنده و ظاهر عدم فرق است ما بین سگهای شکاری و تازی و ... ظاهر عدم فرق است
ما بین آنکه کل آن فرو رود در آب یا بعض آن و هرگاه سگ آب خورد از چاه حکم آن حکم ما لا نص فیه است که
خواهد آمد و اکتفا بهفت دلو ... و اما کسی ... دلیل واضحی ... نیست
و احوط بلکه اظهر آن است که حکم آن حکم ما لا نص فیه است مطلب دهم در بیان چیزهایی است که پنج دلو در آن
باید کشید و آن در افتادن فضله مرغ ... است در چاه و جمعی تخصیص داده اند بمرغی که خوراک آن
عذره بوده باشد و بعضی ده دلو لازم دانسته اند و بعضی ملحق کرده اند آن را بما لا نص فیه و مشهور اول است
مطلب یازدهم در بیان چیزهایی است که سه دلو باید در آن کشید و آن سه چیز است اول مردن مار است
در چاه و بعضی هفت دلو لازم دانسته اند و بعضی یک دلو و اقوی و مشهور اول است دوم مردن ... در چاه
هرگاه اجزاء آن از هم نپاشد و باد هم نکرده باشد سیم مردن وزغ است در چاه ... ذکر کرده اند
و بعضی در کردن عقرب در چاه نیز سه دلو را اعتبار کرده اند و این محل تامل است مطلب دوازدهم
در بیان چیزهایی است که در آن یک دلو باید کشید و آن دو چیز است اول مردن گنجشک و مانند آن است در چاه
و مراد بمانند آن حیوانی است که باندازه او تقریبا بوده باشد مثل پرستوک و زرزور و ظاهر عدم فرق است
ما بین ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و جمله ای از علما خفاش را نیز باین حکم ... دانسته اند و این بینه نیست دوم دفع
بول طفل شیرخوار است در چاه و مراد در شیرخوردن بر قوت غالب است پس هرگاه بر حسب اتفاق ...
خورد مانع از حکم مذکور نخواهد بود و اما مثل ... و نحو آن منافی اعتبار نیست و هرگاه از دو سال بگذرد و باز شیر خورد

ایا حکم

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۷

آیا حکم آن حکم صبی است که هفت دلو در آن باید کشید یا حکم رضیع است که اکتفا بیک دلو در آن میشود اگرچه
چهار سال از سن او گذشته باشد دور نیست که حکم آن اکتفا بیک دلو باشد اگرچه احتیاط شدید در این است که
هفت دلو در آن کشیده شود و هرگاه طفل در یک سالگی از شیر گرفته شود و غذا خور شود ظاهر این است
در وقوع بول آن در چاه باید هفت دلو کشیده شود مبحث سیم در بیان حکم چیزهایی که در شریعت مقدسه
... و تعداد ... که از آب چاه کشیده شود و آن مقدار چیزهایی است که در ...
و علما در آن اختلاف کرده اند بعضی کشیدن تمام آب چاه را در آن لازم دانسته اند و بعضی چهل دلو و بعضی سی دلو
و بعضی چیزی لازم ندانسته اند و اقوی قول اول است هرگاه آب چاه را بملاقات نجاست نجس دانیم و هرگاه
نجس ندانیم بلکه کشیدن آب را از باب التعبد لازم دانیم اقوی قول اخیر است یعنی نزحی لازم نیست
لکن تحقیق حال مقتضی این است که گفته شود چیزی مورد ... که در آن بیان در شریعت ... باشد کمتر یافت میشود
در اخبار اهل بیت علیهم الصلوة و السلام حکم اغلب استفاده میشود مثلا در جمله حیوانات هر حیوانی که ...
و ... آن را ... فرموده اند اما طیور از بزرگ و کوچک مذکور شده ... و در اخبار حکم غیر مذکور ...
... بیان شده است و اما ما عدا از طیور از حیوانات دیگر حکم ... است و اما ...
پس اجزای آن بالعموم او بالخصوص مذکور است در اخبار و توضیح حال در این مقام در شرح ... مذکور
و اما اصل هرگاه از اخبار استفاده حکم ... والغوث ...
فهذا و ... جمیع احوط بلکه اقوی است بنا بر قول نجاست اقوی است و بنا بر قول عدم نجاست ...
نشود اگرچه ... مبحث چهارم هرگاه آب چاه بر ...
یا رنگ در آن تغییر شود در ... اختلاف است و در کیفیه تطهیر آن اختلاف است و در
مسئله چند قول است اول آنکه باید نزح جمیع شود تا زایل شود ... و هرگاه کشیدن تمام آب ...
و فوران ممکن نشود ... چهار نفر از صبح تا شام بکشند ... و این مذهب صدوق و سید مرتضی
و جمعی دیگر از علما است دوم آن است که نزح تمام آب چاه شود و هرگاه نزح تمام آب ممکن نشود ...
کشیده شود که تغیر ... زایل شود و این قول شیخ طوسی رحمه الله علیه است سیم آن است که ...
و هرگاه ممکن نشود ... فوران آب ... که تغیر از آن مرتفع شود و بعد از آن نیز ... که معتبر است در افتادن

(حاشیه: است که در چاه و ...)

(حاشیه: اختلاف ... کلامی که در این مقام است در چند مطلب اول ...)

(حاشیه: و بعد از آن ... لازم نیست)

بسم الله الرحمن الرحیم

این چیزی که موجب تغییر شده است کشیده شود مثلا هرگاه مرغ در چاه افتاده باشد که هفت دلو باید کشیده شود
و آب چاه کهنه مانده بودن آن در چاه متغیر شود یعنی بوی آب یا طعم آب یا رنگ آن تغییر یافته باشد و ممکن نباشد
تمام آب کشیده شود نظر بزیادتی آب آن قدر بکشند که تغییرات رفع شود بعد از آن هفت دلو بکشند که مقدر مردن
مرغ در چاه و این قول ظاهر میشود از محقق در معتبر چهارم آن است که هرگاه ممکن باشد نزح جمیع آب تمام آب را
بکشند و هرگاه ممکن نشود در نزح جمیع آن قدر بکشند که تغییر زائل شود و هرگاه تغییر زود تر از مقدر شرعی رفع شود
آن قدر بکشند که مقدر شرعی تمام شود مثلا هرگاه گوسفند در چاه افتاد و مرد و آن قدر ماند در چاه که آب چاه
متغیر شد و چون سی دلو کشیده شد مثلا تغییر از آب رفع شد ده دلو دیگر بکشند که تمام آنچه لازم است در
افتادن گوسفند در چاه بعمل آید و هرگاه چهل دلو کشیده باز رفع تغییر نشد آن قدر بکشند که تغییر بالکل رفع گردد
و بعد از رفع تغییر دیگر کشیدن لازم نیست و این قول شهید اول است در دروس پنجم آن است که آن قدر
بکشند که تغییر از آب رفع شود اگرچه ممکن باشد نزح جمیع و این قول شیخ مفید است و علامه در بعضی از کتبش
و جمعی دیگر از علما ششم آن است که آن قدر بکشند از آب چاه که هر دو امر بعمل آید یعنی هم رفع تغییر
از آب شود و هم مقدر شرعی در آن چیزی که واقع شده بعمل آید پس هرگاه تغییر زود تر رفع شد بقیه را
بکشند و هرگاه رفع نشد با آنکه مقدر شرعی کشیده شد آن قدر بکشند که تغییر زائل شود و مطلقا هم خواه
اگرچه نزح جمیع ممکن بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود فرق مابین این قول و قول چهارم و این قول مختار شهید اول
است در ذکری و لمعه است قول دیگر هم ما عدای اقوال مذکوره در مسئله [illegible] و قول اول احوط اقوال است
و بعد از آن قول سوم و بعد از آن قول چهارم و قول پنجم اقوی اقوال است یعنی هرگاه آن قدر بکشند که
تغییر از آب رفع شود کافی است مطلقا خواه ممکن باشد نزح جمیع و خواه ممکن نبوده باشد لکن هرگاه نزح
جمیع ممکن بوده باشد البته احتیاط در این است که تمام آب کشیده شود و ترک این احتیاط را نکنند و هرگاه
رفع تغییر از آب چاه شد بنزول باران یا آنکه باد بر آن وزیده شود تا رفع تغییر کند ظاهر این است که نزح لازم
نباشد و آب چاه پاک شود مطلب سوم آنکه آب چاهی که نجس شده هرگاه نزح آن لازم شد و قبل از نزح آب چاه خشکید
ظاهر این است که خشکیدن کفایت میکند از نزح زیرا که مقصود از نزح ازاله تمام آب است و چون خشکید
مقصود حاصل خواهد بود بلکه خشک شدن کل آب اعظم از نزح بوده است مبحث پنجم در بیان بعضی مسائل متعلقه

مطلب دوم آنکه

و از اینجا ظاهر میشود حکم در مسئله آتیه هم

بوجسد

بسم الله الرحمن الرحیم

جنب سبب حتم شود در چاه که هر یک از آن مقدری دارند آیا یک کشیدن کافی خواهد بود یا آنکه هر یک کشیدن علیحده لازم
اقوی و اصح این است در این مقام تفصیل است باین که اگر واقع میشود در چاه از اشیاء متعدده یا از جنس واحد است
یا از اجناس مختلفه پس هرگاه از جنس واحد است خالی از دو شق نیست یا این است که قلیل و کثیر آن یک حکم دارند یا حکم
قلیل غیر حکم کثیر است پس هرگاه قلیل و کثیر آن یک حکم دارند یک کشیدن کافی خواهد بود مثلا هرگاه دو گربه در چاه
افتد چهل دلو کافی خواهد بود اعم از آنکه یکدفعه افتد یا متعدد و هرگاه قلیل و کثیر دو حکم دارند مثل خون که
کثیر آن را از چاه دلو باید کشید و قلیل آن را ده دلو در این صورت هرگاه بضم این دو خون با یکدیگر کثیر شده است تعدد نزح
لازم است پس از چاه دلو را باید کشید و اگر هر دو قلیل است با ضم هر یک با دیگر ظاهر این است که ده دلو کافی باشد اگر
چه تعدد را رعایت نمایند و هرگاه اشیاء مختلفه از دو جنس بوده باشند این هم خالی از دو شق نیست یا این است که
مقدر شرعی هر دو مساوی است مثل مردن [illegible] هر دو در چاه که در هر یک سی دلو لازم است احتمال تداخل [illegible]
کشیدن سی دلو کافی باشد لکن احتیاط در آن است که شصت دلو کشیده شود و اگر مقدر هر یک مختلف باشد
[illegible] باز احتمال تداخل [illegible] کفایت اکثر [illegible] احتیاط [illegible] در این است که [illegible]
[illegible] کشیده شود مسئله ثانیه آنکه هرگاه [illegible] واقع شد چیزی در چاه که [illegible]
کشیدن آب چاه است [illegible] که [illegible] و آب چاه کشیده نشد تا آنکه آب چاه کم شد یا خشکید [illegible]
آب [illegible] کافی از کشیدن [illegible] خواهد بود و [illegible] خشکیدن چاه ظاهر این است
کافی از نزح است پس هرگاه چاه [illegible] آب [illegible] لازم نخواهد بود لکن بشرط آنکه هرگاه [illegible]
باشد قبل از [illegible] آب ازاله آن [illegible] از چاه [illegible] بالمره اثری از آن باقی نماند مسئله ثالثه آنکه هرگاه [illegible]
در چاهی که در آن [illegible] مقداری معصوص بوده باشد [illegible] آب جاری [illegible] یا از [illegible] شده [illegible]
بنا بر قول [illegible] آب چاه پاک خواهد شد و بنا بر قول عدم [illegible] لازم [illegible]
مبحث ششم در بعضی احکام متعلقه باحوال و عادت دلو و چاه و [illegible] کشیدن آب [illegible] نزح است پس در اینجا
چند مطلب است مطلب اول در بعضی احکام متعلقه بعادت دلو [illegible] آنکه [illegible] دلو [illegible] متعارف [illegible]
و عادت است و خلافی در این مقام نیست کلامی که هست در این است که آیا از برای هر چاهی دلوی مناسب آن معتبر است
یا خیر پس هرگاه چاهها متعارف در خانه ها باشد دلوهای کوچک [illegible] متعارف کافی است و هرگاه چاههای بزرگ
مثل چاه گاو باشد معتبر دلو بزرگ است که بآن از گاو آب میکشند [illegible] در این باب از کسی دیده نشده است که
در چاههای بزرگ معتبر دلو بزرگ باشد لکن احتیاط در این است که هرگاه عادت در چاه گاو کشیدن از دلو بزرگ
باشد باید از دلو بزرگ کشیده شود بلکه دور نیست که این احتیاط [illegible] باشد [illegible] در صورتی که عادت در [illegible] بر آن قرار گیرد که از دلو کوچک کشیده شود

[illegible] کافی از نزح خواهد بود یا خیر اما کم شدن هم

بسم الله الرحمن الرحیم

باز شبیر دلو بزرگ باشد و هرگاه دلو بزرگ موجود نباشد یا کار و میسر نگردد آن مقدار که کشیده شود و حاجتی هم یافت نشود
که با عادت یکدیگر کشند مانند آنکه از دلو کوچک کشیده شود و هرگاه در چاههای متعارفه از دلو بزرگ
خواهد کشند و دلو بزرگ متعارف است دلو کوچک متعارف آب گیرد آیا اکتفا به یک دلو میتوان نمود یا خیر
آیا در موضعی که عدد معین لازم باشد مثل نزح غیر نزح جمیع باید [illegible] باید نزح کرد یا آن قدری
که رفع تغیر یا آن شود حکم واضح است والاقوی جزو بزرگ از کوچک میشود زیرا که مدار بر حصول مقصود است و هرگاه
عددی مخصوص معتبر باشد ظاهر عدم کفایت است زیرا که ظاهر [illegible] آن مقدار آب است
این است مدار بر کم کردن آب چاه نباشد بلکه مدار بر عدد مخصوص است اگرچه [illegible] دلو آن عدد [illegible]
به دلو بزرگ بوده باشد و فرقی در این باب مابین بزرگ و کوچک نخواهد بود و آیا حکم مخصوص به دلو است پس هرگاه
از غیر دلو کشیده شود مثل ظرف مس دسته دار یا تنگ و کوزه آیا جایز است یا خیر ظاهر جواز است خصوص در
صورتیکه دلو میسر نباشد یا آنکه متعارف در آن موضع کشیدن آب بغیر دلو باشد لکن در صورت امکان
دلو و متعارف آن احتیاط در این است که از دلو کشیده شود و مهما امکن ترک احتیاط سزاوار نیست [illegible]
مطلب دوم در بعضی از حالات متعلقه به چاه است بدانکه فرقی نیست در حکم مذکور مابین چاههای که آب وی زیاد
و بعضی قلیل از علماء فرق گذارده اند مابین چاههای پر آب که مقدار آب داشته باشد پس کسی [illegible] چاهی
برقوع نزح در آن بخلاف چاهی که آب آن کمتر از کر بوده باشد و این قول ضعیف است بلکه فرقی نیست مابین انواع
چاه در [illegible] احکام مذکوره و هرگاه در جنب چاه بالوعه بوده باشد فلا بأس نیست در آنکه آب چاه نظر
بقرب به بالوعه نجس نمیشود مگر آنکه آب چاه تغیر یابد به اوصاف نجاست بالوعه یا آنکه آب بالوعه سرایت شود به چاه و هرگاه
یکی از این دو معلوم باشد آب چاه پاک است و نزح هم در آن لازم نیست لکن مستحب است در صورتیکه زمین سست
بوده باشد اینکه مابین چاه و بالوعه هفت ذرع کمتر نبوده باشد و هرگاه زمین صلب بوده باشد مابین آنها بقدر
پنج ذرع کمتر نبوده باشد این در صورتی است که زمین هر دو مساوی با یکدیگر بوده باشد و اما هرگاه زمین بالوعه بلندتر
بوده باشد از زمین چاه مستحب است که بینهما بقدر هفت ذرع لا اقل بوده باشد اگرچه زمین صلب بوده باشد و معتبر در بلندی
و پستی زمین قعر چاه است نه زمین روی چاه و بعضی از علماء احتمال داده اند اینکه هرگاه بالوعه از جانب شمال
بوده باشد مستحب است فصل بینهما بقدر هفت ذرع لا اقل بوده باشد و اگر از جانب جنوب بوده باشد بقدر پنج ذرع لا اقل فاصله
بوده باشد و بعضی روایات دلالت بر این تفصیل دارند و مراعات این نیز خوب است و ظاهر این است که مراد از ذرع
[illegible] ذرع شاه نباشد بلکه مراد ذرعی است که از آرنج تا سر انگشت بزرگ است و نیز ظاهر این است که فرقی نباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

و هرگاه تغیری در آب چاه حاصل شود و شک شود که آیا این تغیر از جهت بالوعه است یا نه ظاهر این است آب چاه محکوم
بنجاست نیست بلکه محکوم به طهارت است مگر در صورت علم بنجاست تغیر بالوعه اگرچه اولی در این [illegible] مطلقا
اجتناب است خصوص با حصول مظنه مطلب سیم در بعضی احکام متعلقه به نزح است اگرچه بعضی از آن در طی [illegible]
سابقه بیان شد بدانکه شرط نیست در کشنده آب عقل و بلوغ و ذکوریت بلکه هرگاه مجنونی یا طفل یا زنی نزح آب
کند کافی است بلکه شرط نیست مباشرت انسان بنفسه پس هرگاه حیوانی نزح آب کند بکار فرمودن انسان
کافی است بلکه دور نیست که هرگاه حیوان خود نزح آب کند بنفسه بدون کار فرمودن انسان نیز کافی
باشد و نیز شرط نیست در نزح قصد نزح که هرگاه اتفاقا دلوی در چاه [illegible] بلکه هرگاه کسی بقصد دیگر نزح آب شود بقدر
مقدار شرعی کافی است و آیا شرط است در نازح اسلام یا آنکه هرگاه نازح کافر باشد نیز کافی است ظاهر
این است که هرگاه کافر بدون مباشرت دلو و ریسمان با رطوبت نزح کند جایز بوده باشد و بعضی از علماء
مانند شهید در ذکری در حدیث تراوح معتبر دانسته اند که دو نفر از اهل اسلام باشد لکن ظاهر آن است که مذکور در
[illegible] آن دو نفر از [illegible] قوم مذکور است و در آن لغو است بلکه کفایت در آن اظهر است زیرا که مقصود در آن
نزح جمیع است مطلب چهارم در بعضی امور متعلقه به نزح است بدانکه معتبر در نزح آن است که اول کسی
از چاه هرگاه ممکن الاخراج است اخراج شود پس از آن نزح آب کرده شود و هرگاه قبل از آن نزحی کند معتبر نخواهد بود
و هرگاه قدری از آب کشیده و هنوز عدد مقدر تمام نشد که کسی خارج شد یا اخراج نمود آنچه قبل از خروج یا اخراج
کشیده شده است محسوب از عدد معتبر نخواهد بود و نیز بدانکه بنا بر نجاست آب چاه بملاقات نجس حال تقدیر
شرعی بعد از آلات و ادوات نزح از قبیل دلو و ریسمان و دست کشنده آب بالتبع پاک خواهد شد و همچنین
اطراف چاه که آب دلو بهنگام کشیدن بآن ریخته میشود و همچنین سنگاب و لوله نیز بالتبع پاک میشود و [illegible]
[illegible] به حکم کشیدن بچاه آن نیز معفو عنه است بجهت آنکه غالبا منفک از رسیدن آب چاه [illegible] کشیده
بآن نیست آن نیز بالتبع پاک میشود بخلاف آنچه بر حسب اتفاق آب چاه بآن برسد [illegible] حکم به طهارت
نمود بعد از طهارت آن چاه و اما آب چاه که خارج میشود که قبل از نزح آن محکوم بنجاست است و بالتبع پاک نمیشود
مقصد دوم در آب مضاف است بدانکه آب مضاف آن آبی است که بر جسم روانی است که آن را آب
نگویند مگر با اضافه و نسبت دادن آن بچیزی دیگر مثل آب انگور و آب عنب و آب هندوانه و آن بر دو قسم است
اول آبی است که از اجسام گرفته میشود خصوص بنوعی از فشردن یا خود بنفسه جدا شود یا بنوع تقطیر و تصعید
دیگر مثل گلاب و عرق بید و عرق کاسنی و نحو آن دوم آن آب مطلق که ممزوج شده باشد با چیز دیگر [illegible]

یعنی نزح جمیع [illegible]

مثل آب غوره و انار و لیمو

بسم الله الرحمن الرحیم

دیگر ان را اب مطلق نگویند اعم از اینکه انچه مخلوط میشود باب مایع بوده باشد مثل سکنجبین و شیره و گلاب یا جامد بوده باشد
مثل گوشت و نخود و هرگاه مخلوط شود باب باین چیزی که انرا از ماهیت بیرون برد بلکه باز او را اب مطلق گویند
حکم ان حکم اب مطلق است بلکه همین اب مطلق است اگرچه مخلوط شیئی باشد باین چیز دیگری و استعمال در ازاله حدث
و خبث جایز است مثل اب گل الوده و هرگاه مخلوط شود باب چیزی پاکی که تغییر دهد رنگ ان را مثل رنگ خود
مثل اینکه قدری قرمز در اب ریزی که رنگ ان برخی مایل شود یا طعم ان را تغییر دهد مثل اینکه قند در ان
اندازی که میل بشیرینی کند یا قدری نمک در ان ریزی که شور شود یا قدری سرکه که ان را ترش کند یا قدری گلاب
یا مشک که بوی خوش در ان حادث کند و لکن اب باسم خود باقی باشد مانعی از استعمال ان در ازاله حدث و خبث
نیست باز اب اب مطلق است و هرگاه مخلوط شود اب بگلاب که فاقد الوصف است یعنی بوی او رفته مدار بر صدق
اطلاق است با التفات باینکه از گلاب بی بو مخلوط بان شیئی است یعنی هرگاه با التفات باینکه چنین گلابی در ان
ریخته شیئی ان را اب مطلق گویند بعضی در این مقام قائل بتقدیر شده اند یعنی فرض شود هرگاه بوی داشت ای است
ان متصاعد بود در ان وقت جایز الاستعمال کراهه بود و صحیح الان است که ذکر شد زیرا که مدار بر بوی نیست دیگر ا
گفته شود مدار بر استهلاک است یعنی هرگاه اب غالب باشد بر ان گلاب موجود که گلاب فاقد الوصف را
مستهلک کند جایز است استعمال ان والله العالم و علی کل حال قول بتقدیر خالی از علت نیست و وجهی واضح
و هرگاه شک حاصل شود در مقامی که ایا اب اب مطلق است یا مضاف پس هرگاه اطلاق او معلوم نباشد جایز نیست رفع
حدث و خبث بان و هرگاه حالت سابقه معلوم باشد لکن شک حاصل شود که اب مطلق مضاف شده یا نه طاهر است هرگاه
اعتبار یعنی تحقیق حال ملکه باشد اعتبار نماید و هرگاه اعتبار ممکن نیست جایز است استعمال ان حاکه در آمیزد مضاف
هرگاه اب ان قدر بر او ریخت که شک حاصل شد که اب مطلق شد یا خیر استعمال ان جایز نیست و چون آب مراتب داند شد
اشاره کند مطلب در این مقام لازم است اول انکه اب مضاف از ازاله حدث قطعاً نمیکند چه در حال اختیار و چه در
حال اضطرار یعنی چه اب مطلق موجود بوده باشد یا نباشد و این معروف و مشهور ما بین علما است بلکه اجماعی علما است و در
این اعصار بعض علماء سابقین مانند شیخ صدوق در فقیه قائل شده که ازاله حدث است بآب ورد که گلاب باشد
و حکایت حال کلام شیخ انست که مراد بآب ورد غیر گلاب باشد ... چنانچه وجه حال کلام شیخ را در کتب ... شرح
شرایع معروف بمدارک و نسبت داده شده ببعضی از علماء سابقین مثل ابن ابی عقیل اینکه در حال اضطرار استعمال اب مضاف
جایز است و ان هم معلوم نیست و بهتر است حال کلام ایشان ام مرعی که مخالف با مذهب حق نباشد همچنین مراد
ایشان اب که از حد اطلاق بیفتد اگرچه مخلوط شیئی باشد بطوری که رنگ و بوی ان استو کنند و هر ملکه عبارت ایشان ظاهر در این

مجلد

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلد استعمال اب مضاف بجهه ازاله رفع حدث جایز نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار بلکه در حال اضطرار
و عدم وجود اب مطلق تکلیف تیمم است بدل از وضو یا غسل و اما استعمال اب مضاف بجهه ازاله خبث بلی
اگرچه مذهب بعضی از علما مثل سید مرتضی و شیخ مفید رحمهما الله علیهما در بعضی از مصنفات ایشان جواز است الا اینکه
حق عدم جواز است بلکه این مطلب قریب باجماع است بلکه در این اعصار اتفاق علما بر عدم جواز است مطلب دوم
اینکه اب مضاف بملاقات نجاست نجس میشود اگرچه بقدر کر بوده باشد و اگرچه نجاست ملاقی کم بوده
و ایا در هر قسم از اقسام ملاقات بهر وضعی که بوده باشد باعث تنجس اب مضاف میشود یا در ان تفصیل است
حق تفصیل است ما بیان میکنیم انکه اب مضاف مثل اب مطلق و قبل وارد بران شود یا در رحمت مساوی باشد
و اما هرگاه اب مضاف بعض از ان در محل عالی بوده باشد و بعضی در محل نازل بوده باشد و ملاقات نجس را
در محل نازل بوده همان محل نازل و انچه در محل عالی است نجس نمیشود مثل اینکه اب مضاف را از ظرفی
مثل شیشه و نحو ان بر روی محل نجس یا انچه ریخته شده در موضعی که ... بملاقات نجسی الحد در ظرف است
باقی بر طهارت است بلکه اگر از ان در میان است ان هم محکوم بطهارت است و انکه نجس است استعمال ان
ملاقات که ملاقات کرده است با نجس و انچه در حکم ان است مطلب سیم انکه هرگاه اب مضاف نجس شد
بملاقات نجاست طریق تطهیر ان بر چند وجه است اول انکه کر از اب مطلق بر ان ریخته شود لکن بشرط
انکه اب مضاف ان را از اطلاق بیندازد یعنی اب کر باقی ماند بر اسم خود نه اینکه اب مضاف بر کر غالب
شود و اب کر را مضاف کند و بشرط انکه اب کر مخلوط و ممزوج با مضاف شود که اب کر بهمه اجزاء ان برسد
و ضرر ندارد هرگاه اب کر تغییر یابد بوصف مضاف از جهه رنگ یا طعم یا رایحه زیرا که تغییر اب بوصف متنجس
موجب نجاست نمیشود چنانکه در نجاسات بیاید دوم انست که ان را زیر باران گذاری که اب باران بجمیع اجزاء
ان نفوذ کند و بهمه اجزاء در حال باریدن برسد سیم انست که اب جاری بران مسلط کنی که بهمه اجزاء ان
برسد مثل ... را در ظرفی که دهان ان تنگ باشد فرو نمایی و در کر فرو بری و ان قدر نگاه داری که اب
بتمام ان برسد پنجم انست که ان را جزء اب کر یا ... کنی که اب بقدر مستهلک شود و از اضافه بیفتد و اب
مطلق شود مطلب چهارم انکه در حکم اب مضاف است در جمله انچه مذکور شد مایعات دیگر غیر از اب مضاف
مثل شیره و عسل و نحو ان و سزاوار است ختم این مقام باحکام سایر مایعات
~~مثل شیره و عسل و نحو ان و سزاوار است ختم این مقام ... مسئله اول این است که ...~~
استعمال کردن ابی که باو اب کرم شده باشد در وضو و غسل و باید دانسته شود در این جا خبر از ادا و ابتداء
کراهت مخصوص است بابی که اب در ظرف کبیر باشد مثل کاسه و کوزه و جنگ و نحو ان پس هرگاه در زمین بوده باشد

نجس میشود

چهارم انست

خاتمه مشتمله بر
استعمال بعض ابها
که مکروه است
استعمال انها اول

بسم الله الرحمن الرحیم

مثل جواب بلکه حوض وامثال آن کراهتی در استعمال آن نخواهد بود ~~سوم~~ هفتم آنکه فرقی نیست در حکم مذکور نسبت بظروف ما بین آنکه ظرف از سفال باشد یا مس یا برنج یا شیشه یا [illegible] وهمچنین ظروف طلا ونقره اگرچه حرام است استعمال آن ظروف لکن استعمال آن آب که در آن ظروف گرم شده اگرچه به دلیل دیگر مکروه است وبعضی از علما قائل بعدم [illegible] شده‌اند ما بین ظروف دوم آنکه فرقی نیست در حکم مذکور ما بین بلاد دیگر بسیار گرم باشد یا بلاد معتدله یا بلاد دیگر سردسیر باشد اگرچه بعضی ازین [illegible] بفرق شده‌اند وکراهت را مخصوص دانسته‌اند ببلاد [illegible] در حرارت بوده باشد سیم آنکه ازاله نجاسات از غیر بدن مثل آن کرده باشد ظاهر این است مکروه باشد مثل آنکه جامه [illegible] بآن تطهیر شود واما در تطهیر بدن از نجاست بجهت این در کراهت آن تامل است واولی ترک آنست در حال اختیار وهمچنین است حال در سایر استعمالات مثل [illegible] بدن که ازاله چرک آن [illegible] وعدم کراهت در شستن جامه چرک ازان اظهر است واما [illegible] پس [illegible] در کراهت آن تامل است واولی ترک شرب آنست در حال اختیار

چهارم آنست که فرقی نیست ما بین در حکم مذکور ما بین آنکه آب بقصد استعمال در آفتاب گذاشته شود تا گرم شود یا آنکه اتفاقا بآفتاب گرم شده باشد در هر دو صورت مکروه است وبعضی از علما قائل شده‌اند باختصاص کراهت بصورت اول واظهر عدم فرق است پنجم آنکه هرگاه گرمی از چنین آبی زایل شده باشد آیا کراهت مرتفع میشود یا نه بعضی از علما قائلند بآنکه کراهت مرتفع نمیشود وحقیر را درین باب تاملی است مخصوص در صورتیکه بعد وصف اول متصف گردد مثل آنکه [illegible] گرد شود [illegible] وبعد آب شود ششم آنکه هرگاه آب از حرارت هوا در جای گرم شود کراهتی در استعمال آن نیست اگرچه اصل گرمی هوا از آفتاب بوده باشد هفتم آنکه فرقی نیست در حکم مذکور ما بین آب قلیل وکثیر هرگاه در ظروف باشد اگرچه بعضی از علما قائل بفرق شده‌اند هشتم آنکه کراهت مذکوره کراهت شرعیه است نه کراهت ارشادیه اگرچه وجه کراهت از بعض اخبار آن باشد که استعمال چنین آبی موجب مرض برص در بدن میشود واز اینجهت بعضی از علما قائل شده‌اند بآنکه کراهت مذکوره کراهت ارشادیه است که مبادا چنین مرضی حادث شود در بدن نظیر طبابت [illegible] در اوامر ونواهی آنها وحق این است که کراهت آن کراهت شرعیه است والبته احکام شرعیه مقرون بحکم واقعیه است بعضی متعلق بمصالح دنیویه واخرویه وبعضی متعلق بمصالح اخرویه فقط وبعضی بمصالح دنیویه فقط ~~نهم آنکه در حال اضطرار وعدم وجود آب دیگر کراهتی در استعمال چنین آبی نخواهد بود~~

نهم آنکه فرقی نیست ~~مابین استعمال~~ در استعمال آب مذکور در کراهت [illegible] یا دفعات [illegible] وبعضی مخصوص دانسته‌اند حکم مذکور را باعتیاد ومداومت بران وحق عدم اختصاص است بلکه مکروه است استعمال آن اگرچه در یک دفعه باشد

دهم آنکه

یا پارچه مانند جامه [illegible] وکوزه

اگر مکروه است در ازاله [illegible] استعمال این آب که بآفتاب گرم شده باشد در ازاله چرک واما در ازاله نجاسه پس [illegible]

یعنی عروض حاجت

بسم الله الرحمن الرحیم

دهم آنکه در حال اضطرار نیز در هنگام عروض حاجت به استعمال وعدم وجود آب دیگر کراهتی در استعمال چنین آبی نخواهد بود

دوم از آبهای [illegible] ~~[illegible]~~ در وضو وغسل کراهتی نداشته [illegible] در آب کبریت [illegible] اخبار که وارد شده است درباب آنکه گرمی آن از جهنم است ودوری از استعمال کراهت شرعیه ازان نبود چنانکه [illegible] است استشفا باب گرمی که بوی کبریت داشته باشد [illegible] مشهور است در رفتن بآب گرم [illegible] بعضی [illegible] حالی از [illegible] است [illegible] چنین آبی گرمی آن از آتش جهنم است [illegible] هرگاه [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] وغسل باشد [illegible] غسل دادن میت چنانکه در غسل [illegible] وچون از مقدمه کتاب [illegible] بیان اقسام آبها واحکام متعلقه بهریک بود فارغ شدیم شروع میکنیم بابواب کتاب الطهارة وچون اصل طهارت منقسم میشود بطهارت از حدث وطهارت از خبث پس مرتب میشود ابواب در ضمن دو مقصد مقصد اول در طهارت از حدث است وحدث حالتی است در نفس انسان که مانع از دخول در نماز ومس کتابت قرآن ونحو آن است وازاله آن حالت ویا اباحه آن اعمال میشود بوضو یا غسل یا تیمم هریک در مواضع خود وهریک را کیفیتی است واحکامی که در طی سه باب بیان میشود ان شاء الله تعالی باب اول در وضو است وکلام درین باب مذکور میشود در ضمن مقدمه وچند فصل اما مقدمه در احکام متعلقه به بیت الخلا رفتن وتخلیه کردن واستبرا کردن وتطهیر کردن است ودران چند بحث است

بحث اول در امور واجبه در تخلیه است وان چند امر است امر اول واجب است ستر عورت از [illegible] تخلیه بلکه مطلقا وبیان آن در ضمن چند مطلب است مطلب اول واجب است ستر عورت بر هر مکلفی از رجال ونسا مگر از زوج وزوجه وطفل غیر ممیز وکنیز [illegible] چه در حال تخلیه وچه در غیر حالت تخلیه وظاهر عدم فرق است ما بین کفار ومسلمین وهرگاه [illegible] باشد که [illegible] باشد ناظری دران محل نیست جایز است کشف عورت اگرچه مکروه بوده باشد مطلب دوم آنکه چنانکه واجب است ستر عورت با وجود ناظر محترم همچنین حرام است بر مکلف دیگر نظر کردن بعورت دیگری چه مسلم باشد وچه کافر وبعضی در حرمت نظر بعورت کفار تاملی کرده‌اند نظر بعضی اخبار ضعیفه وفرقی نیست در حکم مذکور ما بین عاقل ومجنون وطفل هرگاه ممیز باشد بلکه حرام است نظر بعورت مجنون

که مکروه است استعمال آن آب چشمه‌های گرم [illegible]

سیم آب گرم شده از آتش است در غسل دادن میت فقط واما در غیر آن کراهتی ندارد مطلقا

در ستر عورت [illegible]

از مردان وزنان

ومعلوم است حکم مذکور بجهت وجود ناظر محترم است [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

دوال قذری

وطفل ممیز واما طفل غیر ممیز پس جواز [illegible] مطلب سیم آنکه مراد بعورت نفس قبل و دبر است
که ازانها [illegible] و نحو ان در حق مردان بالنسبه بیکدیگر وزنان بالنسبه بیکدیگر وتفصیل ان در رسائل [illegible] امر دوم
نشستن محل بول و غایط است بدانکه واجب است نشستن محل بول با آب و مراد بوجوب در اینمقام وجوب شرطی است
نه شرعی پس هرگاه اراده کند داخل در امری شود که مشروط بطهارت است باید اولا نشستن مخرج بول را [illegible]
حاکم واجب است نشستن [illegible] سایر مواضع بدن از نجاسات [illegible] دخول در [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] وهرگاه [illegible] شرطیه [illegible] و این شرطیت ثابت است بالنسبه [illegible] و نحو ان از
عبادات دیگران که مشروط بطهارتست نه بالنسبه بوضو که مشروط بطهارت نیست بلکه هرگاه بانشستن محل بول وضو بگیرد
وضو صحیح خواهد بود زیرا که وضو مشروط بطهارت بدن نیست [illegible] در محل بول [illegible] باشد یا در [illegible] احتیاط در این
است که [illegible] چنین کاری نکند وهرگاه [illegible] اعاده وضو لازم نیست و در اینجا چند مطلب است
مطلب اول انکه جایز نیست نشستن محل بول بغیر آب مطلق [illegible] کفایت نمیکند در ازاله نجاست از محل بول از
[illegible] باشد غیر آب و تطهیر ان [illegible] نمیشود وهرگاه [illegible] باشد که آب موجود نباشد یا در محل
بول جراحتی بوده باشد که استعمال آب مضر باشد [illegible] محل بول را [illegible] باشد از سنگ و خرقه و نحو ان
و این بجهت عدم سرایت نجاست بول است از محل [illegible] واحوط این است که تخفیف نجاست [illegible]
[illegible] اگرچه اقوی عدم لزوم تخفیف است مطلب دوم در بیان مقدار اقل [illegible]
میشود با آن محل بول در اینجا دو قول است قول اول انست که [illegible] و [illegible] در ان نیست بلکه اقل مراتب
انست که صدق کند نشستن ان با آب مثل سایر مواضع [illegible] بول [illegible] میشود قول دوم که اقل آب است
[illegible] دو برابر رطوبتی که در محل بول است و این قول اقوی است [illegible] مشهور است [illegible] ارجای این
قول [illegible] اول [illegible] که چون آب دو برابر رطوبت محل [illegible] غسل [illegible] میشود [illegible]
حال امر در این مقام سهل است [illegible] احتیاط حاصل میشود که آب [illegible]
باشد زیرا که غسل در این صورت قطعا متحقق [illegible] مطلب سیم در این است که ایا یکدفعه نشستن محل بول کافی
است یا لازم است [illegible] غسل مثل سایر مواضع بدن [illegible] هرگاه [illegible] کفایت یکدفعه است در
این مقام هرگاه [illegible] تجاوز [illegible] باشد [illegible]
از [illegible] ولکن احتیاط در این است که دو دفعه بشوید بلکه اکمل مراتب سه دفعه است [illegible]
قطعا [illegible] بلکه اکمل ان سه دفعه [illegible] وهرگاه [illegible] زیاده از قدر متعارف تجاوز کرده در این

صورت لازم دو دفعه

وبهان کفایت [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت لازم است دو دفعه آب بریزد و سه دفعه اکمل است و احسن مطلب چهارم هرگاه [illegible] پس هرگاه
غلاف [illegible] متصل [illegible] غسل ظاهر کافیست [illegible]
پس غسل غلاف [illegible] ظاهر است کافی خواهد بود لکن اولی انست که هرگاه ممکن باشد غسل سر حشفه را نیز نماید
[illegible] بلکه این [illegible] احتیاط [illegible] بلکه این اقوی است زیرا که سر حشفه
از ظاهر است [illegible] غلاف [illegible] وهرگاه [illegible] متصل [illegible] کشف حشفه ظاهر
در این صورت لازم است غسل حشفه و غسل غلاف [illegible] بلکه لازم است کشف حشفه و غسل ان [illegible]
بلکه در این صورت [illegible] مطلب پنجم انست که [illegible] باطن مخرج
بول در حق مرد و زن [illegible] بلکه نشستن ظاهر کافیست در حق مرد و زن [illegible]
در معرفت ظاهر و باطن [illegible] عرف است [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] ظاهر میشود [illegible] احکام نشستن بر دو قدم [illegible] ظاهر است
اگرچه باطن مکشوف شود [illegible] تطهیر کند
[illegible] حال در این مقام [illegible] مقام اول در بیان [illegible] است که
لازم است استعمال آب [illegible] که جایز است استعمال سنگ و نحو ان و در این مقام چند مطلب است مطلب اول
انست که هرگاه غایط از محل [illegible] تجاوز [illegible] مکلف مخیر است در ازاله کردن نجاست ما بین استعمال آب
[illegible] که ازاله نجاست با آب [illegible] اگرچه [illegible] و استعمال احجار [illegible] سنگ و نحو ان
[illegible] استعمال آب افضل از استعمال احجار است و اکمل جمع است ما بین آب و احجار
[illegible] استعمال احجار [illegible] استعمال آب [illegible] مطلب دوم انکه در صورت [illegible]
غایط است از محل هرگاه اختیار آب [illegible] باید ان قدر آب بریزد که ازاله عین غایط [illegible]
اجزاء صغار ان [illegible] هرگاه ازاله [illegible] باقی [illegible] رنگی [illegible]
باقی [illegible] طاهر است وهرگاه اختیار احجار [illegible]
[illegible] و ازاله غایط از ان محل [illegible] سنگ [illegible]
حکم طهارت [illegible] اگرچه [illegible] اجزاء صغار [illegible]
مطلب سیم هرگاه غایط از محل متعارف تجاوز نمود لازم است نشستن محل با آب و کفایت نمیکند استعمال سنگ
ومراد [illegible] تجاوز [illegible] انست که [illegible] متعارف [illegible] تجاوز [illegible] اگرچه [illegible]

[illegible]

و ازاله نجاست [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و در این صورت سنت است استظهار به جمع کردن میانه آب و سنگ افضل است برای وجه که اول سنگ بمالد

از جهت آنکه دست آلوده نجاست نشود و ازاله اثر آن در دست باقی نماند مطلب چهارم آنکه در

صورتیکه غایط تجاوز از محل و حواشی آن نکند مذکور شد مخیر است میانه استعمال سنگ و استعمال آب لیکن هرگاه

استعمال سه سنگ نمود و باز از غایط بقیه در محل قدری باقی ماند اکتفا به سنگ که استعمال نموده است نمی‌تواند نمود

بلکه باید باز استعمال سنگ نماید تا آنکه عین نجاست زایل شود اگرچه عدد سنگ به ده برسد یا علاوه بر آن

بجهت مدار بر ازاله نجاست است نه بر استعمال سه سنگ اگرچه نجاست باقی باشد و بهتر آن است که هرگاه بعد

نجاست زایل شود یک سنگ دیگر اضافه نماید تا آنکه عدد سنگ طاق شود و هرگاه کسی بگوید که از باقی ماندن

که ازاله اجزاء یسیره بعد از استعمال سه سنگ لازم نیست پس اضافه کردن احجار در این مقام چه لازم باشد جواب

این است که اضافه در صورتی است که از عین قدری باقی ماند نه آنکه اثری از نجاست باقی باشد و آنکه گفته شد

است اثر است نه عین مطلب ششم آن است که آیا جایز است اکتفا به یک سنگ که سه طرف داشته باشد و باید

طرفی ازاله نجاست را نماید یا نه احوط بلکه اقوی این است که جایز نیست اکتفا به یک سنگ که سه طرف داشته باشد

اگرچه مشهور قول کرده است مطلب هفتم آنکه آیا لازم است هر یک از احجار زایل کند را بر تمام محل بمالد یا جایز

است تبعیض و توزیع که یک سنگ را بر قدری از محل بمالد و ازاله بعضی از نجاست را نماید و سنگ دوم بعض

دیگر و سنگ سیم بعض دیگر را که بتمام سه سنگ ازاله تمام نجاست شود مشهور ما بین علماء دوم است

و مختار این [illegible] تبعیض که لازم نیست در سنگ اول علم به اینکه سنگ بتمام محل مالیده شده و ازاله نمودن قدر که از

سنگ بر داشت بلکه همان قدر که سنگ را کشیده بر محل و همچنین سنگ دوم و سیم را که بمالد تمام اجزاء زایل شده علم

عادی حاصل شود که تمام محل را کشیده احجار مستوعب کافی است نه آنکه جزئی از سنگ اول بردارد و جزئی را

بسنگ دوم و جزء ثالث را بسنگ سیم [illegible] متعارف بتمام محل کافیست اگرچه هم داشته باشد

که بار قدری از نجاست باقی است و همچنین در سنگ دوم لکن در سنگ سیم باید علم عادی حاصل کند که تمام موضع را از

سه سنگ فرو گرفت و ازاله نجاست شود و لازم نیست که علم حاصل نماید که هر یک از این سه سنگ بتمام محل رسیده

بلکه هرگاه فرضا نرسیده باشد مضر نخواهد بود مقام دوم در چیزهایی است که استنجا بآن در محل غایط جایز است

اول آب است و آن بهتر و خوبتر است از غیر آن بلکه آن متعین است در صورتیکه نجاست از قدر متعارف

تجاوز کرده باشد دوم از چیزهای که استنجا بآن جایز است در محل غایط اگرچه آب موجود باشد سنگ است و بعضی

مطالب متعلقه بآن مذکور شد و معتبر است در آن چند شرط شرط اول عدد است و عدد آن سه است چنانکه مذکور شد

شرط دوم

اگرچه اجزاء یسیره از عین باشد چه

مطلب پنجم آنکه هرگاه بیک سنگ یا کلوخ ازاله نجاست از محل شد آیا لازم است اکمال عدد تا به سه برسد یا نه بلکه همان قدر که به یک سنگ پاک شد کافی است ظاهر اول است که لزوم اکمال عدد لازم باشد تا آنکه عدد به سه برسد

بسم الله الرحمن الرحیم

شرط دوم طهارت است پس هرگاه سنگ نجس باشد استنجا بآن جایز نخواهد بود بلکه هرگاه استعمال آن سنگ نمود در ازاله غایط

و رطوبت از آن سرایت نمود بمحل لازم است که محل را بآب بشوید و کفایت نمیکند در آن احجار اگرچه سه سنگ پاک باشد زیرا

که نجاست خارجه دارد بر آن شد با هرگاه سرایت بنفس محل نمود و درست اکتفا به حجر خالی از اثر نتواند نمود و هرگاه سنگی

نجس شده باشد و به تطهیر شود باز یا بآفتاب شمس بر آن جایز است استعمال آن و هرگاه سنگ بعض آن نجس بوده باشد

و آن بعض شکسته شود و جدا شود از آن جایز است استعمال آن شرط سیم آن است که حجر مستعمل در استنجا نبوده باشد

یعنی دیگری آن را استعمال کرده باشد در ازاله نجاست و تفاوت ما بین این شرط و شرط دوم این است که هرگاه

شود سنگی که مستعمل بوده باشد سابقا در مرتبه ثانیه و ثالثه بعد از حصول نقاء حجر اول بوده باشد در این صورت این

سنگ محکوم بنجاست نخواهد بود لکن استعمال آن در استنجا مانع است استعمال سنگهائی که خواهد بود لکن جمعی از علماء حکم کرده‌اند

که بعد از ازاله نجاست بحجر اول شستن مانع از استعمال دوم باشد [illegible]

و [illegible] حال [illegible] را که استعمال نموده باشند [illegible] که اراده استعمال آن را دارد یاد بگیرد و آن سنگ آلوده

[illegible] نجاست [illegible] باشد هرگاه آن سنگ را بشوید ظاهر این است جایز باشد استعمال آن و همچنین است [illegible] هرگاه

آلوده بنجاست نشده باشد بطریق اولی و آیا برای تقدیر جایز است یک سنگ را سه مرتبه استعمال نماید بعد از

شستن آن در هر مرتبه و [illegible] آن در اینجا [illegible] است زیرا که [illegible] عدد [illegible] معتبر است در احجار استنجا

شرط چهارم آن است که سنگ استنجا خشک باشد در هنگام استعمال آن و اقوی تفصیل است ما بین رطوبت کثیره

که [illegible] را [illegible] شود و رطوبت قلیله پس هرگاه رطوبت رطوبت کثیره باشد که هرگاه سنگ را [illegible] اجتناب

از آن [illegible] یا آنکه آب بر روی سنگ محسوس شود استنجا بآن جایز نیست بلکه نجاست [illegible] شود [illegible]

سنگ دیگر هم و لزوم استعمال آب و هرگاه صرف رطوبت باشد مانع از استعمال آن نیست شرط پنجم آن است که قالع

نجاست باشد یعنی خشونت [illegible] داشته باشد که نجاست را ازاله کند پس هرگاه سنگ املس [illegible]

که بلغزد و بجای چیز آن از محل [illegible] استنجا بآن جایز نیست سیم از چیزهائی که استنجا بآن جایز است با وجود

آب [illegible] چیزی [illegible] است که صلبیت داشته باشد نه آنکه [illegible] شود [illegible] استعمال و شرطهای [illegible] در آن

اکثر شرطهاست در سنگ از عدد و طهارت و عدم استعمال از سابق و غیر آن چهارم از چیزهائی که استنجا بآن

جایز است با وجود آب آجر و خزف است مثل پارچه‌های [illegible] و پاره‌های از ظرف شکسته و [illegible]

و شرطهای [illegible] در این نیز آنکه شرطهاست در سنگ پنجم از چیزهائی که استنجا بآن جایز است با وجود آب هر چیزی است

بسم الله الرحمن الرحیم

که از اجزاء ارض بوده باشد اگرچه اسم دیگری داشته باشد مثل سرب و قلع و نحو آن و بسیار از انواع معادن چه آنکه [illegible]
مثل [illegible] و نحو آن یا آنکه لکن [illegible] و از این قبیل است طلا و نقره و فیروزه و زبرجد و نحو آنها لکن شرط
است در جمیع اینها اگر شرط است در سنگ پس هرگاه املس باشد و قالع نجاست نباشد استعمال آن جایز نیست
ششم از چیزهائی که جایز است استعمال آن استنجا، بلی با وجود آب نباتات است یعنی چیزهائی که از زمین میروید
مثل چوب و علف و برگ درخت و پنبه و نحو آن و شرط است در اینها نیز آنکه شرط است در سنگ و در جمیع
این مراحل خلافی ظاهر نیست هفتم از چیزهائی که استنجا، بلی جایز است با وجود آب کرباس و کتان بافته شده [illegible]
و نحو آن از انواع پوشیدنیها و این بر دو قسم داخل در قسم ثانی است لکن که توضیح باید شد تا توهم نشود فرق حاصله
در سنگ فرق حاصل است با آنچه ملبوس از نباتات و غیر ملبوس و در این موضع نیز خلافی نیست و شروط معتبره
در آن همان شروط معتبره در سنگ است [illegible] لکن را اعتبار رعدد که آنچه شروط معتبره در سنگ است
کلام است بلکه تعدد در اینها معتبر نباشد باید [illegible] که هرگاه پارچه بوده باشد طویل یا عریض طاهر است کافی است
استعمال هر طرفی از آن بعدد اگرچه قایل شویم در سنگ بان تعدد، یک سنگ که صاحب سه طرف بوده باشد اگرچه
هرگاه سنگ بزرگی باشد که از جنس او بوده باشد و نحو بعضی از آن یکدفعه استنجا، کند که [illegible] در جمیع از آن سنگ [illegible]
سه دفعه استنجا، کند [illegible] هشتم از چیزهائی که استنجا، بان جایز است با وجود آب اجزاء منفصله
از حیوانات مانند پشم و نحو آن چه بافته شده باشد [illegible] از انواع لباس شده باشد یا از انواع فرش یا فراها
پس جایز است استنجا به پاره گلیم و پارچه نمد و نحو آن بلکه این جنس است ابریشم و اگر از ابریشم بافته شده باشد [illegible]
و استنجا، میشود از این مقام پیکل حیوانات [illegible] اگرچه در دخول آنها در این عنوان منع است زیرا که
عنوان اجزاء منفصله از حیوانات است و نیز استنجا میشود از این مقام آنکه از قبیل مطعومات است مثل
گوشت و پنیر و مانند آنها نهم از چیزها شکسته استنجا، بلی جایز است با وجود آب نفس اجزاء حیوانات است
مثل پوست بلکه سم و شاخ و نحو آن [illegible] بلکه جایز است استنجا با حیوانات است
اگرچه زنده باشد مثل گوسفند و بز مثل و نحو آنها یا غیر ماکول اللحم مثل [illegible] و نحو آن و در این مقام [illegible] خلافی
هست لکن اقوی جواز استنجا، بلکه اظهر است مگر چیزهائی که بعد بیان خواهد شد انشاء الله دهم از چیزها شکسته
استنجا، بان جایز است با وجود آب اجزاء انسان است از قبیل انگشت و نحو آن مضافه از [illegible] بجز از آن نیست حتی

اجزاء

بسم الله الرحمن الرحیم

اجزاء نجس مستثنی مثل آنکه از انگشت خود ازاله نجاست نماید حال که بصیر از علما، مثل [illegible] در غیر [illegible]
مقام سیم در بیان چیزهائی است که استنجا با آنها جایز نیست و آن هر چند چیز است اول سنگ نجس است
و مانند آنکه نجاست آن باقی نه حالا نباشد بلکه مطلق نجس از اجسام دیگر که به آن تر شده [illegible] دوم اجسام صیقلیه
که [illegible] و مانند بهره دار باشد و بهم وجه چسبیدگی داشته باشد چه سنگ باشد یا غیر سنگ که ازاله
نجاست بان نشود سیم اجسامیکه در آن رطوبت کثیره باشد چنانکه [illegible] چهارم اجسامی که صنعت
در آنها مثل خاک و نحو آن پنجم آنکه از آن اگرچه از حیوان ماکول اللحم باشد ششم پیکل حیوانات مثل آب
دهان و ادرار که منع از آنها خوردن کنند باشد و اما پیکل حیوانات ماکول اللحم که منع از آنها که خورده [illegible]
باشد مثل شتر و گاو و نحو آنها از اوساط و اظهر عدم جواز استنجا، بلی است الحکم بعضی از علما، [illegible]
هفتم مطعومات یعنی چیزهائی که خورده میشود چه نان بوده باشد یا غیر نان از قبیل میوه جات حتی [illegible]
و مانند آنها هشتم چیزهائیکه در شرع محترم است مانند قرآن نعوذ بالله و کتب ادعیه و احادیث بلکه کتب
فقهیه و نحو آنها و مانند تربت کربلا بلکه غیر کربلا از تربت ائمه و شرفه سایر انبیاء علیهم السلام و مانند چوب
ضریح مقدس و نحو آنها از هر چه در شرع احترام او ثابت است و هرگاه کسی از اینها استنجا بنماید
او فاسق خواهد بود و باید توبه کند استنجا، ننماید بلکه استنجا، باب [illegible] کننده زوال نجاست آنجا یا آنکه اکتفا،
با آنکه [illegible] نشود اما در جای اول اکتفا، با آنچه شرع [illegible] نمود و اما در جای اخیر نیز اقوی عدم
کفایت است خصوص در استعمال محترمات در شریعت که استعمال کننده آنها در بعضی مقامات کافر خواهد بود
و مسلم است که استنجا، برخی طهارت هر کافر نمیشود نهم از چیزهائی که استنجا، بان جایز نیست اجزاء
بلکه مطلق اجسام مغصوبه است دهم [illegible] است که حق غیر بان متعلق باشد بدون اذن مالک
بلکه مطلق چیزی که [illegible] حق غیر بان متعلق باشد بدون اذن و رضای او و لکن [illegible] در اول
شاهد حال مثل آنکه در [illegible] ملک شخصی وارد میشود که در آن اجسام بسیاری است و در این صورت
هرگاه استنجا، نماید بنا بر اجازه ظاهر کفایت بان استنجا، است و تکرار استنجا، با اجسام مباحه لازم
نیست اگرچه استعمال آن ممنوع است چنانکه در هر مقامی که استنجا، کردن بان حرمت ذاتی داشته باشد مانند اجسام مغصوبه و نحو آن
بلکه حرمت آن عرضی باشد پس هرگاه عدم جواز که نجاست عرضیه [illegible] اکتفا، باید قرار نمود والله العالم

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

مبحث دوم در امور محرمه در تخلیه است و آن چند امر است اول و دوم استقبال داشتن و استدبار قبله است هنگام بول کردن یا غائط نیز در مقابل قبله و بول کردن یا غائط کردن با پشت کردن بقبله در آن هنگام چنین علما حرام است و بعضی از علما مکروه دانسته اند و اقوی حرمت است و در اینجا چند مطلب است مطلب اول آنکه فرقی نیست در این باب مابین صحراها و خانه ها بلکه حرام است استقبال و استدبار قبله در این دو مطلقا و بعضی از علما در صحراها حرام دانسته و در خانه ها مکروه و اما در خانه ها اگر چه بصعوبت صحراها نیست لکن با وجود بنا در مقابل لکن مختار تعمیم حکم حرمت است در صحراها و خانه ها و فرق در حکم مذکور ما بین صحرا و خانه نیست

مطلب دوم آنکه آیا محرم استقبال به پیش رو یا بدن داشتن و استدبار به پشت سر است اگر چه مخرج غیر مواجه بسوی قبله باشد یا آنکه محرم استقبال مخرج بول و مخرج غائط است یا استدبار اگر چه بدن مواجه قبله نباشد اما هرگاه هر دو نیز متقارن بدن که عبارت از سر و سینه و شکم بدن روی بقبله یا پشت بقبله [و هم مخرج] رو بقبله یا پشت بقبله باشد [شکی] در حرمت آن نیست و اما هرگاه بدن مواجه قبله باشد یا پشت بقبله باشد و اصل مخرج منحرف از قبله باشد بعضی گفته اند ضرر ندارد لکن فی العکس آن که مخرج مواجه قبله باشد یا پشت بقبله پس مدار بر استقبال و استدبار بمخرج است و این خالی از قوت نیست و احتیاط در اجتناب از هر دو است یعنی بدن مستقبل بقبله نشود و همچنین مستدبر از قبله نباشد اگر چه مخرج مستقبل و مستدبر نباشد و همچنین مخرج مستقبل و مستدبر نباشد اگر چه بدن مستقبل و مستدبر نباشد

مطلب سیم آنکه هرگاه خلقت بنای آن بر قبله باشد هرگاه شخص مکلف بر آن نشست باید بنوعی بنشیند که نه روی بقبله باشد و نه پشت بقبله و هرگاه وضع بنحوی باشد که ممکن نباشد انحراف از قبله هنگام نشستن پس هرگاه ممکن است اختیار موضعی دیگر و اجتناب از آن واجب است و اختیار موضعی دیگر نماید و هرگاه ممکن نیست تکلیف ساقط است

مطلب چهارم آنکه هرگاه شخصی قادر بر نشستن نباشد هنگام بول و غائط یا قادر باشد بر نشستن لکن اختیار کند دراز کشیدن بول یا غائط نماید پس هرگاه بپهلو دراز باشد جایز نیست که روی و پشت او مواجه قبله باشد چه بر کتاب شرف باشد و چه پای زیرا که در هر دو صورت یا روی بقبله خواهد بود یا پشت و هر دو حرام است و هرگاه بر پشت افتاده باشد یا بر دل افتاده باشد پس هرگاه پای او بقبله باشد جایز نیست بول کردن یا غائط کردن و هرگاه پای بقبله نباشد ظاهر اینست که مانعی نباشد پس استقبال و استدبار در حق چنین کسی آنست که پای او بقبله باشد یا سر او بقبله باشد

مطلب پنجم

[حاشیه:] یا سر او

اگر

انکه حالت استبراء و استنجا اگر چه خارج از حالت بول و غائط است و چنین می نماید که مانعی از استبراء و استنجا کردن روی بقبله و پشت بقبله نبوده باشد لکن از بعضی اخبار استفاده میشود که امر در حالت استنجا مثل حالت بول و غائط است لکن در استبراء دلیلی بر منع نیافته ام مطلب ششم آنکه مسلوس و مبطون یعنی آنکه ناخوش سلس البول و یا ناخوشی شکم داشته باشد هرگاه بنیز اختیار از او بول یا غائط خارج شود روی یا پشت بقبله در آن حال باکی نیست لکن هرگاه بتواند منحرف از قبله شود منحرف شود در آن حال و اما هرگاه باختیار خارج میشود باید از قبله اجتناب کند اگر چه بعضی از علما قائل شده اند بجواز مطلقا مطلب هفتم هرگاه آنچه خارج میشود از آب اماله بوده باشد پس هرگاه ملتفت باشد که از خروج چیزی از غائط با آب اماله مضایقه از جواز استقبال یا استدبار بقبله چه آن نیست و اما هرگاه ملتفت نباشد احتیاط در اجتناب است و اما اخلاط بعضی از علما قائل شده اند بجواز و اولی عدم جواز است مگر در صورتیکه محض خلط باشد و طبیعت تصرف در آن کرده باشد

سیم است بول یا غائط کردن بر چیزی که احترام آن در شریعت ثابت است و لکن در خصوص تربت اقدس است که محترم آن اینجا نیست پس در کربلا جایز [نیست] در ما عدای تربتی که از کثرت شفا برداشته میشود اگر تعمیم داده شود تربت شفا نیز تربت قبر ائمه و در غیر کربلا جایز نیست چهارم بول یا غائط کردن بر زمینی که مغصوب باشد یا بدون اذن اربابها صاحب ملک نداشته باشد و کفایت میکند اذن ضمنی در حال مثل اراضی متسعه قری و کوران

مبحث سیم در مستحبات تخلیه است و مستحبات متعلقه در این مقام بر سه قسم است

قسم اول در مستحبات قبل از اراده استنجا است و آن چند امر است اول آنکه خود را در هنگام اراده تخلیه از انظار مستور دارد و استتار در خانه ها بر این وجه است که به بیت الخلا میرود و در صحراها بر این وجه است که آن قدر دور شود از بینندگان که نمایان اعضاء از آنها نشود یا در حکم غایب باشد یا گودال پستی را اختیار کند که مخفی از نظر باشد در هنگام نشستن یا در عقب دیوار خود را مستور دارد و ظاهر این است کفایت میکند همین قدر که خود را پوشیده دارد مثل آنکه عبائی بر سر افکند و هرگاه در تاریکی شب باشد که ظلمت مانع از رؤیت او باشد دور رفتن که ایشان لیس سنت نیست و ظاهر عدم فرق است مابین بول و غائط در حکم مذکور و بعضی از علما او را مختص بغائط داده اند و وجهی در آن ظاهر نیست بلکه در غائط تاکیدش بیشتر است دوم اختیار کردن زمینی است که مانع از ترشح کردن بول باشد و هرگاه در زمین سختی باشد بنحوی که قدری از ترشح دفع نماید برای و هرگاه در قبرستان باشد خاکی نرم بپاشد یا خاک نرم را

[حاشیه:] چه تربت لقمه باشد چه غیر آن

بسم الله الرحمن الرحیم

و معلوم است این امر مخصوص بطهارت نیست بلکه پوشانیدن سر است در هنگام دخول در بیت الخلاء بلی
اگرچه جامه‌ای پوشیده باشد که پوشیده است و این در نظر حقیر غرض در عمامه است و پوشانیدن سر بکلاه
کفایت در این مستحب نمیکند بلکه درست که سر برهنه بودن در آن حال نکرده است و آن امر دیگر است و آنچه
متیقن است در این مقام آن است که چیزی بر سر اندازد اگرچه سر برهنه باشد سعی که قدری از آن روی را فرو گیرد
مانند قناع و ظاهر این است که در صحرا این حکم نیز ثابت بوده باشد و وقت این عمل در غیر صحرا هنگام اراده
دخول در بیت الخلاء است و هرگاه در هنگام اراده نشستن بر مکان تخلیه این عمل را بکند و در صحرا هر موضعی که اختیار
نمود بجهة تخلیه در همان موضع است سر را بپوشاند چهارم گفتن بسم الله است هنگام اراده دخول در بیت الخلاء
و بهتر آن است که بگوید بسم الله و بالله و ظاهر این است که گفتن بسم الله و بالله در حال رسیدن بموضعی که اراده
تخلیه دارد مستحب است اگرچه در صحرا بوده باشد پنجم استعاذه از شیطان که بعد از بسم الله و بالله بگوید اعوذ بالله
مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و این استعاذه هم مانند بسمله ظاهر این است در غیر بیت الخلاء
در هر موضعی که اراده تخلیه داشته باشد اگرچه در صحرا باشد ششم تقدیم پای چپ است بر پای راست هنگام دخول
در بیت الخلاء و آیا این حکم مخصوص به بیت الخلاء است یا آنکه این مستحب در صحرا نیز هست بر این وجه که چون موضعی
را از صحرا اختیار نمود که بنشیند بجهة تخلیه پای چپ را اول بر آن موضع بگذارد این دور نیست چنانکه بعضی
از علماء تصریح بآن کرده‌اند مثل مرحوم علامه در کتاب نهایة الاحکام هفتم بسم الله گفتن است هنگام کشف عورت
هشتم اعتماد بر طرف یسار است هنگام جلوس یعنی بگذارد سنگینی بدن را اگر ممکن باشد در حال نشستن بر جانب چپ
قسم دوم در مستحبات هنگام اراده استنجاء است و آن نیز چند امر است اول قدری صبر کردن است بعد از بول کردن
قبل از استبراء و استحباب این را بعضی از علماء ذکر کرده‌اند و بعضی انکار کرده‌اند و از استحباب صبر تا آنکه
هرچه در مجاری بول است بیرون آید مضایقه نیست دوم تنحنح است قبل از استبراء چنانکه بعضی از علماء ذکر کرده‌اند
و سندی در آن ظاهر نیست لکن فتوای جماعت معتبر کافی است در مقام استحباب سیم استبراء کردن قبل از
شروع باستنجاء است یعنی دست کشیدن بمجاری بول بنحوی که هرچه از بقیه بول در مجرای آن مانده بیرون آید
و در کیفیت آن قدری اختلاف است و احوط در عالم مستحب و اکمل آن است که از مقعد تا زیر بیضه
سه دفعه بشدت بکشد بر آن انگشت دست چپ که انگشت سبابه و انگشت میان باشد اگرچه دو انگشت

قبل از دخول پوشیده شد در بیت الخلاء

که مستحب باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان امر بعض شهر عبث اند و بعد از آن سه دفعه از اصل ذکر تا سر حشفه بکشد از پشت ابهام که انگشت بزرگ باشد
با انگشت سبابه که انگشت ابهام بر روی باشد و انگشت سبابه بر زیر و بعد از آن سه دفعه سر حشفه را فشار دهد و هرگاه
سر حشفه را یکدفعه فشار دهد نیز کافی است چنانچه هرگاه از انگشتها در این عمل سوای تاه نیز جایز است چنانکه هرگاه
اکتفاء نماید به سه دفعه اولی که کشیدن انگشت بکشد از مقعد تا زیر بیضه سه مرتبه نیز ظاهر این است کافی باشد
در تحقق استبراء و لازم نباشد فشردن ذکر و سر حشفه در کشیدن آن و سزاوار است در این مقام دانستن چند امر
اول آنکه ثمره استبراء نه در طهارت محل است بعد از استنجاء بلکه محل پاک میشود بشستن آن اگرچه استبراء
نکند بلکه ثمره آن این است که رطوبات مشتبهه ظاهره آن این است که هرگاه استبراء کند اگر بللی مشتبه ببول یا رطوبت
بعد از استبراء خارج شود و معلوم نباشد که آیا بول است یا ودی یا مذی حکم که آن نیست و اثری بر آن مترتب نشود
آن رطوبت یا آن آب محکوم بطهارت است اگرچه بعد از وضوء یا در اثناء وضوء باشد آن وضو صحیح است و اعاده
آن لازم نیست و هرگاه استبراء نکند اگر قبل از وضوء خارج شود محکوم بنجاست است و هرگاه بعد از وضوء یا در اثناء
وضوء باشد اعاده و استیناف وضوء نماید اما هرگاه بعد از نماز خارج شود اعاده نماز لازم نیست زیرا که نماز را
با وضوئی که ناقضی در آن متصور نیست بجای آورده بلی هرگاه در اثناء نماز خارج شود دور نیست آن نماز محکوم
بلزوم استیناف باشد بعد از اعاده وضوء دوم آنکه استحباب استبراء ظاهر این است مخصوص بمرد باشد
و در حق زنان استحباب آن ثابت نیست چنانکه ظاهر عبارات علماء و صریح جمعی است لکن بعضی از علماء قائل
باستحباب آن شده‌اند و انکاری از آن نیز نمیکنیم لکن استبراء در حق زنان ظاهر این است که بکشند دست از مقعد
تا مجرای بول سه دفعه و فشردن فرج سه دفعه و اکتفاء به سه دفعه اول چنانکه در حق مرد ذکر شد در حق زن بطریق اولی است
و آیا ثمره که از برای استبراء ذکر شد در حق زن نیز ثابت است یا غیر ظاهر ثبوت آن ثمره است لکن هرگاه رطوبتی
خارج شود از زن بعد از استبراء اگرچه بعد از وضوء باشد محکوم بطهارت است و وضوء باقی که احتمال خروج سیم آنکه
چون ظاهر شد که استبراء نکته این است که هرچه در مجاری بول است باقی مانده است خارج شود هرگاه بغیر نحو مذکور
عملی کند که آن عمل موجب خروج بقیه بول باشد از مجاری آن اگرچه راه رفتن باشد یا سوار شدن یا نحو آن دور نیست
که آن عمل نیز حکم استبراء داشته باشد چنانچه هرگاه در دست چپ مانعی از استبراء داشته باشد بتر آن
با انگشتان دست راست استبراء نمود چنانچه هرگاه بحری استبراء نماید آن نیز قائم مقام عمل خود را خواهد داشت
چهارم این دعا خواندن است بعد از فراغ از حاجت الحمد لله الذی عافانی من البلاء و اماط عنی الاذی
و بهتر خواندن این دعا است الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و هنأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی

از مستحبات بول

بسم الله الرحمن الرحیم

و نیز مستحب است در هنگام ریختن آب بر دست که غسل مخرج را یا مطلقا اگرچه که غسل نیست غائط باشد این دعا که نهد
الحمد لله الذی جعل الماء طهوراً و لم یجعله نجساً و نیز مستحب است خواندن این دعا در هنگام تطهیر و شستن
مخرج بول یا مطلقا اللهم حصّن فرجی و اعفّه و استر عورتی و حرّمنی علی النار و هرگاه به انگشت
بخواند نیز خوب است پنجم آنکه مقعد را پیش از مخرج بول بشوید ششم آنکه در تطهیر مخرج غائط با عدم تعدی کافیست
از مخرج جمع نماید به استعمال احجار و آب برای اینکه اول سنگ مالی کند و بعد با آب بشوید و هرگاه جمع نکند
راجح آن است که آب را اختیار نماید برای روایاتی که در سابق ذکر شد و در بعضی اخبار وارد است که آب سرد
استعمال کردن در غسل مخرج غائط موجب قطع بواسیر است قسم سیم در مستحبات بعد از استنجا است و آنها نیز
چند امر است اول مسح کردن شکم است یعنی دست به شکم مالیدن به دست راست بعد از برخاستن از محل و خواندن
این دعا الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و هنأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی و اگر
اگرچه در سابق گذشت لکن در این مقام خواندن آن نیز خوب است دوم آنکه پیش قدم داشتن پای راست است
در هنگام خروج از بیت الخلاء و هرگاه در صحرا باشد موضع جلوس معتبر است یعنی از موضع نشستن خود بیرون
پای راست را مقدم دارد بر پای چپ بعکس آنچه در حال دخول مستحب بود در تقدیم پای چپ بر پای راست سیم خواندن
این دعا است بعد از خروج الحمد لله الذی عرّفنی لذّته و ابقی قوّته فی جسدی و اخرج عنی اذاه
یا لها نعمة یا لها نعمة یا لها نعمة که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عادت شریفه ایشان این بود که این دعا را
بعد از بیرون آمدن از بیت الخلاء می خواندند مبحث چهارم در مکروهات تخلیه است و آن نیز بر چند قسم است
قسم اول در مکروهات متعلقه بمکان تخلیه است نسبت به بول و غائط هر دو یا هر یک و آنکه مکروه است تخلیه کردن
مطلقا از جمله مواضع اول شارع است ~~[illegible]~~ پس مکروه است بول کردن یا غائط کردن در
شوارع عامه و این بطور حتم در شارع های واقعه در صحراها است و اما در آبادی و کوچه ها پس در نظر حقیر جواز آن معلوم است
حصول در جاده ها ~~[illegible]~~ که بجا رفتن کم متعارف بر سر آنها باشد در بول انسب معافیه از آن نیست اگرچه معمول
احتیاط در ترک آن است و مع ذلک حال فرقی نیست در حکم مذکور ما بین شارع عام و شارع خاص مثل آنکه [illegible]
بقریه بوده باشد مگر با رضایه [illegible] که آن موقوف باذن از مالکین است و در این صورت در حکم
جدا مالکین که اهل ملک نیست هرگاه باذن ایشان بوده باشد دوم شریعه است یعنی موضعی که آب بر می دارند و آن

در محل خود گذشت

شریعه سابق

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل پنجم در مستحبات وضوء است وان منقسم میشود به سه قسم قسم اول در مستحبات قبل از شروع در افعال وضوء است وان چند امر است

اول مسواک کردن است بهر چیزی که بوده باشد اگر چه صایم بوده باشد لکن اولی در حق صایم ان است که از چوب خشک مسواک نماید و منافع مسواک بسیار است بلکه در بعضی اخبار دوازده ثمره و فایده و در بعضی برای ان سی و کذا شمرده است بلکه ترک کردن مسواک تا سه روز [illegible] مکروه است و بهتر ان است که مسواک از شاخه درخت بوده باشد هر درختی که اتفاق افتد و بهتر ان است که از شجر اراک بوده باشد و جایز است مسواک کردن با انگشتان خصوصاً هنگام وقت تنگ باشد یا چوبی همراه نداشته باشد و مکروه است مسواک کردن در حمام و بیت الخلاء

دوم که رو بقبله [illegible] سیم ان است که در هنگام شروع در وضو بسم الله بگوید و بهتر ان است بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین چهارم ان است که ظرفی که اب ان وضو را بیارد در طرف راست بگذارد و هرگاه اب در ظرفی بوده باشد که دست در ان اب فرو برد و اب برمیدارد که وضو ان ظرف را در طرف راست بگذارد و هرگاه اب در ظرفی است که اب ریخته میریزد مثل افتابه و کوزه ان ظرف را در طرف چپ بگذارد

پنجم ان است که دو دست را تا مچ دست قبل از شروع در وضو بشوید از حدث بول و خواب یکدفعه و از حدث غایط دو دفعه و در خصوص حدث خواب تاکید در اخبار شده است ششم و هفتم مضمضه و استنشاق است هر یک سه دفعه و مراد بمضمضه ان است که اب در دهن کند و دور دهد اب را در جمیع دهن پس اب را بریزد و مراد باستنشاق ان است که اب را بمیکشد و از بینی بریزاند و مستحب است که سه کف برای مضمضه و سه کف برای استنشاق و مستحب است که بگوید هنگام مضمضه کردن اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک و در بعضی از اخبار بذکرک بدون الف است و هر دو صحیح است و بگوید هنگام استنشاق بلکه بعد از ان اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها و در بعضی اخبار اللهم لا تحرم علی الجنة بدون یاء و کراهت دیگر این است او بریزد و بشید و خود الشیء قسم دوم در مستحبات مقارنه با وضوء است وان نیز چند امر است اول ان است که اب را هنگام شستن روی بر پیشانی بریزد لکن بریزد دست سوال اب بر پیشانی نه الماء اب را از دست بریزد بر پیشانی و دست خود را اگر اده کند که اب تمام پیشانی را در ان هنگام فرو گیرد دوم ان است که بگوید هنگام شستن روی اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه سیم ان است که چشمها را بگشاید هنگام شستن روی و بعضی اخبار ان است که ایه است اتش جهنم را نه بیند چهارم ان است که گوشه چشمها را از طرف بینی بمالد پنجم ان است

که تمام رأس را اعلاء او بر فرد و جب که مماد ون [illegible] است بشوید ششم ان است که بعد از فراغ از غسله اول دفعه ثانیه نیز صورت را بشوید و اما دفعه ثالثه مستحب نیست بلکه بدعت است و احتیاط است حال در شستن دست راست و دست چپ که مستحب است هر یک را دو دفعه بشوید هفتم ان است که در هنگام شستن دو دست ابتدا کنند به پشت دست از ارنج این در حق مرد است و در حق زن مستحب است ابتدا کند بباطن دست این در غسله اول است و اما در غسله ثانیه قائل گشته اند عکس کند یعنی مرد ابتدا بباطن کند و زن ابتدا بظاهر و پشت دست هشتم ان است که مستحب است در هنگام شستن دست راست بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و بگوید در هنگام شستن دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران و بگوید هنگام مسح سر اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک و بگوید هنگام مسح رجلین اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام و هرگاه این ادعیه را بعد از فراغ از هر عضوی بخواند نیز خوب است و لکن بهتر انست

قسم سیم در مستحبات بعد از وضوء است وان نیز چند امر است اول ان است که بگوید بعد از فراغ از وضوء الحمد لله رب العالمین و نیز مستحب است که بگوید اللهم انی اسئلک تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانک والجنة دوم ان است که بخواند ایة الکرسی را بعد از فراغ از وضوء و قرائة انا انزلناه نیز مستحب است اگر چه محمول است استحباب ان در اثناء وضوء سیم ان است که دست خود را از دستمال خشک ننماید بلکه بگذارد تا خود خشک شود اگر چه استعمال ان نشد بلکه بعضی تمندل را که خشکانیدن بدستمال بوده باشد مکروه دانسته اند

فصل ششم در بعض مکروهات متعلقه بوضوء است اول ان است که مکروه است اب وضوء اب مشمس بوده باشد یعنی ابی که بافتاب گرم شده باشد و ایا مخصوص است حکم بکراهت وضوء باب مشمس باب قلیل یا شامل اب کثیر مثل اب حوض و کودان هم است در اینجا تامل است و از علامه نقل اجماع شده است بر اختصاص باب قلیل و هرگاه اب از گرمی بیفتد بعد از انکه بافتاب گرم شده باشد باز حکم بکراهت باقی خواهد بود یا ضرر الزعلی برادل بباشند دوم ان است که مکروه است وضوء باب کند نیز سیم ان است که مکروه است وضوء گرفتن بابی که در ان عقرب مرده باشد چهارم جمعی ذکر کرده اند که مکروه است وضوء گرفتن در مسجد خصوص وضوء از حدث بول و غایط یعنی در موضعی که مهیا گشته نماز است و نه موضعی که کهنه وضوء گرفتن مهیا شده باشد مثل حوض و کودان و بعضی تنبیه کرده اند حکم بکراهت بر کسی که در خارج مسجد حاصل شده باشد پنجم مکروه است استعانت جستن از دیگری در وضو کردن خصوصاً در اب ریختن است و از اینجا ظاهر میشود جواز اب ریختن دیگری بپشت و شستن چون مکلف برای غسل را اگر چه مکروه باشد

فصل هفتم در تعداد وضوءات واجبه و سنه و بیان اسباب انها

اما وضوءات واجبه چند وضوء است اول وضوء بجهة صلوة واجبه بالذات مثل فرایض یومیه یا بالعرض مثل انکه نذر کرده باشد نماز مستحبی را ادا کند

حاشیه: بنشیند جهة وضوء — مثل کاسه یا ابریق — و در بعضی اخبار کیفیة مضمضه ... ودیگر سوال ... ادا کند

۱۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم

دوم وضوئی است که طواف واجب بالذات یا بالعرض سیم وضوئی که اعمال واجبه عدای غسل جنابت مثل غسل حیض و نفاس کند و کردن آن چهارم وضوئی است که مس کتابت قران هرگاه مس واجب شود مثل آنکه قران در موضعی باشد که بودن در آن موضع منافی با احترام قران باشد پنجم وضوئی است که برخود واجب کرده بنذر یا عهد یا قسم و اما وضو مستحب پس آن برحسب آنچه یافته شد بر دو قسم است قسم اول وضوئی است که که غایات جنه مستحب است یعنی اتیان آن که اتیان با مور جنه است که اتیان آنها با وضوء راجح است و این بر دو نوع است نوع اول وضوئی است که کمال باعث اکبر نمیه باشد و آن نوعیات وضوء است اول وضوء که نماز نافله است اگر چه وضوء شرط صحت نماز نافله نیست و بدون آن جایز نیست دوم وضوء که طواف مستحب سیم وضوء که بجا بیاورد نماز نافله یا صلاح و طواف واجب چهارم وضوء که قرائت قران چه از روی قران کواه چه از حفظ چه یک سوره باشد چه کمتر پنجم وضوء که برداشتن قران ششم وضوء که نماز نیست چه جایز است نماز بیت بدون وضوء هفتم وضوء که زیارت قبور انبیاء و ائمه علیهم الصلاة والسلام بلکه زیارت قبور صلحا و علما و شهداء هشتم وضوء که خواب دهم وضوء که خواندن ادعیه و اوراد و همچنین تعقیبات و مناجات و نوافل یازدهم وضوء که جماع با زن یا جاریه البته دوازدهم وضوئی که دخول در مشاهد مشرفه و اماکن متبرکه بلکه دخول در هر مکان شریف اگر چه دار آن قبری نباشد سیزدهم ~~که دخول در مجالس علما و صلحا~~ چهاردهم وضوء که نشستن در محلی که در آن اقامه امر شرعی میشود از قبیل تدریس و تعلیم علوم دینیه بلکه هر محلی که منعقد میشود که طاعت الهی در آن چهاردهم وضوء که دخول در مساجد مطلقا و در آن فضل عظیم است و ترک آن مکروه است ظاهرا خصوص در صورتیکه اراده نشستن در آن داشته باشد پانزدهم وضوء که اتیان اعمال غیری شانزدهم وضوء که اتیان اعمال مستحبه هفدهم وضوء که مس کردن اشیاء محترمه مثل تربت و کفن و از آن جمله است مصافحه با علماء و خیار هیجدهم وضوء که خوردن غذا و همچنین بعد از خوردن و آشامیدن است که این وضوء بمعنای تنظیف است اگر چه بمعنای وضوء مراد خصوص قبل از خوردن قوی است نوزدهم ~~وضوء که داخل~~ [illegible] ~~بیستم که داخل شدن~~ عروس است در وقت زفاف بر عروس و همچنین است بر داماد پس بر هر دو مستحب خواهد بود بیستم وضوء که داخل کردن در قبر بیست و یکم وضوء که اذان اگر چه قاصد اتیان الصلاة نباشد مثل اذان روز جمعه که بجهت اعلام برخول وقت است بیست و دوم وضوء که اقامه است سواء و ظاهر آنست که این وضوء شرط صحت اقامه است و هرگاه اقامه را از دوام این وضوء داخل بوده مستحب است بیست و سیم وضوء که طلب کردن حاجت بلکه ظاهر میشود که وضوء برای قضاء آن حاجت است و ظاهر آنست اختصاص نداشته باشد بانکه آن حاجت را از خداوند جل شانه بخواهد بلکه از هر که خواهد ایجین است بلکه در عقب هر مطلبی که می خواهد برود مستحب است آنکه با وضوء باشد و وضوء شرط در حصول مقصود است بیست و چهارم وضوء که دخول مسافر برای خود بیست و پنجم وضوء که نشستن در مجلس قضاء و حکم بیست و ششم وضوء که [illegible] مستحب است تازه کردن وضوء سابق و در آن چند مطلب است اول آنکه وضوء که برای ایام متعه

لعروس وصلاة

شُشم وضوء که حمل و برداشتن قران

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۵

فصل است یا میتوان این وضوء را متصل بوضوء سابق گرفت ظاهر این است که فصل احوط باشد اگر چه بدون فصل میتوان گفت مستحب است لقوله علیه السلام الوضوء علی الوضوء نور علی نور دوم آنکه در استحباب تجدید وضوئی که که فریضه گرفته شد باشد بجهت فریضه دیگر کلامی است و این اظهر موارد تجدید است و استحباب آن ظاهر است حتی برای تجدید کردن بجهت فریضه مغرب و فریضه صبح و اما وضوئی که که بجهت نافله فریضه گرفته شد تجدید آن بجهت نافله و همچنین عکس آن ظاهر است جایز نبوده باشد چنانکه با اتحاد هر دو از جهت نفلیه مثل آنکه وضوء گرفته باشد که اتیان صبح با نافله و ارادۀ اتیان بنافله تجدید نماید که نافله دیگر باز ظاهر است جایز نبوده باشد و اما قبل آنکه وضوء با وضوء سابق هرگاه موافق است من حیث الغایه و لکن ظاهر است صحیح است و مستحب و هرگاه مخالف باشد مثل آنکه اول صحیح فریضه باشد و ثانی جهة نافله یا بالعکس باز اظهر در جمیع این مقامات صحة وضوء تجدیدی است سیم آنکه آیا هر وضوئی تجدید آن جایز است یا مخصوص است بوضوئی و آن وضوئی اظهر ثانی است پس میگوئیم هر وضوئی که بجهت غایتی از غایات مطلوب است و رافع حدث است تجدید آن مستحب است چه آن غایت را بعمل آورده باشد یا بعمل نیاورده باشد صح و وضوئی که بجهة کون با طهارت بعمل آورده باشد چنانکه خواب است پس هرگاه بجهه قرائت قران مشغول وضو گرفت و قدری که منظور بود خواند و هنوز ناقضی بعمل نیاورده باز ارادۀ قرائت قران نمود مستحب است تجدید نماید بلکه هرگاه قرائت قران بعمل هنوز نکرده خواست تجدید نماید باز مستحب است مجملا ظاهر این است هر وضوئیکه رافع حدث شود تجدید در آن مستحب است مطلقا چهارم آنکه این وضوء که ارادۀ غایات سابقه یا نظیر آنها مستحب است یا آنکه مطلقا مستحب است اگر چه ارادۀ آن غایات را نداشته باشد ظاهر آنست که تجدید و تکرار آن ناظر بهمان غایات است یا نظیر آنها پس تجدید مطلقا که بهمان غایت یا نظیر آن است والله العالم بیست و هفتم وضوء بجهة کون بطهارت است یعنی وضوء بسازد که با طهارت باشد اگر چه عملی در نظر نداشته باشد که طهارت در آن عمل شرط صحت یا کمال بوده باشد بیست و هشتم وضوء بجهة مهیا شدن اتیان بفریضه در اول وقت پیش قبل از دخول وقت وضوء بسازد که در اول وقت اتیان بفریضه خود نماید بیست و نهم وضوء که سجده شکر است سی ام وضوء که سجده تلاوت است در ماعدای سجدات سور عزائم نوع دوم وضوئی است که که جای هر سه گشت الرافعه ولی در آن جنه وضوء است اول وضوء حائض است در هنگام اداء فریضه که ذکر خدا و نه مشغول شد دوم وضوء بجهة جماع است [illegible] به از جماع است هرگاه غسل کراهه بعمل آورد خصوص در صورتیکه ارادۀ جماع با غیر اول نکند و در حصول جنابت دیگر روایت وارد شده است سیم وضوء بجهة جماع کردن است در حق کسیکه غسل داده باشد میت را قبل از غسل مس میت چهارم وضوء جنب است هرگاه کراه غسل ده میت را پنجم وضوء است که کفن کردن میت هرگاه کفن کننده اما غسل دهنده نباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم دوم در تعداد [illegible] مواضعی است که مستحب است ~~اعادهٔ وضو~~ [illegible] در آن مواضع اعادهٔ وضو، در حین که خواب کردن جنب ششم وضو که الدجنب یا نزد جنب و همچنین حایض و نفساء انتهی وضو، در حین که متوضی باشد و این که عروض امور چند است که بر متوضی عارض شود اول غضب است مستحب است در حین که غضب برای او عارض شود اینکه اعادهٔ وضو نماید و ممکن است شمرده شود این وضو در عداد نیز اول از قسم اول دوم و سوم و چهارم رعاف و قی و خلال کردن هرگاه خلال کردن سبب سیلان دم شود لیکن هرگاه عارض شد هر یک از این امور مستحب است اعادهٔ وضو سابق پنجم و ششم مس فرج و تقبیل از روی شهوت هفتم و هشتم مس کلب و کافر است و جمله تخصیص داده اند مصافحه با کردی و دور نیست حکم آنچه باشد نهم عیبت مسلم یا تکلم است دهم خروج بلل مشتبه است بعد از استبراء یعنی متحیر هرگاه رطوبتی از موضع بول بعد از استبراء خارج شد و معلوم نشد که بول است یا غیر بول مستحب است اعادهٔ وضو یازدهم خروج ودی بدال مهمله یعنی آبی که خارج میشود بعد از بول هرگاه استبراء نکرده باشد و بعضی قبل از استبراء اعادهٔ او را واجب دانسته اند دوازدهم خروج مذی است و آن آبی است که بعد از شهوت خارج میشود سیزدهم ریحی است که می‌پیچد انسان در شکم و اشکال دارد خروج آن را بدون آنکه چهاردهم فراموش کردن استنجا و وضو، گرفتن پس هرگاه قبل از استنجا، وضو، گرفت و بعد از آن یادش آمد که استنجا، نکرده مستحب است اعادهٔ آن وضو، بلکه هرگاه عمداً ترک استنجا، نمود و وضو، گرفت در این صورت نیز مستحب است اعادهٔ وضو، اگرچه وضو، او صحیح است پانزدهم مس ابط و سر و [illegible] است شانزدهم اخذ شعر از بدن است هرگاه زیاد باشد مثل اخذ شعر یا ازاله آنچه هم ظلم کردن است آنچه هم دروغ گفتن است هفدهم خنده نمودن در نماز است اگرچه که نماز باطل شد بیستم انکار عروض بطلان است بطهارت وضو، بنا بر قول بعضی و اکوان ~~فصل انتهی [illegible]~~ و سزاوار است ختم کلام در این مقام باینکه ایا میتوان با وضوهای مستحبه داخل در نماز واجب یا مستحب شد یا نه بیان آن این است که وضوهای مستحبه چنانکه دانستی بر چند قسم است قسم اول وضوهائی است که شرط است در تحقق افعال و اعمالی است مثل وضو، که از برای نماز نافله یا کعبه طواف مستحب یا که مس کتابت قرآن باشد از جایز است با این وضوها داخل در نماز واجب یا مستحب شد و همچنین وضوهائی که کمال بعضی اعمال و افعال از قبیل مثل وضو، که قرائت قرآن و ادعیه و کوک [illegible] و همچنان است وضو، که کون بر طهارت و همچنین است وضو، که مهیا بودن از برای نماز در اول وقت و قصد او طهارت است که قصد کند در این وضو، که مهیا بودن است که اتیان بر طهارت در اول وقت که قصد کند بودن بر طهارت را یا اگرچه منظور او از آن بر طهارت این باشد که در اول وقت نماز کند قسم دوم وضوهائی است که کمال اعمال مشروطه نیست در این [illegible] دیگران قسم سیم وضوهائی است که که عروض امور چند از قسم علوم و تمامیت در این که این وضوها رافع نیست خواه از [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و اما غسل تری جهة او دارد یا غیر ظاهر آن است که رافع جنابت بوده باشد لکن احتیاط در ضمیمه غسل است
مطلب سیم آنکه خنثی هرگاه مشکل بوده باشد که نیز معلوم نشود از اوصاف آن که زن است یا مرد هرگاه دخول کند بر زنی
یا آنکه دخول کرده شود در دبر او مشهور میان علما این است که جنابت برای هیچیک متحقق نخواهد بود نه بر خنثی و نه بر مردی که
او را وطی کرده و نه بر زنی که خنثی او را وطی کرده باشد مگر در صورتیکه وطی کند زنی را و وطی کرده شود بر مردی زیرا که در
این صورت علی التقدیرین خواه در واقع مرد بوده باشد یا زن وطی متحقق شده است و جنابت حاصل است پس احتیاط
شده در این است که در هر صورت سابقه که او زنی را وطی کند یا مردی او را وطی کند غسل را ابطال اورد نه ... که
زنی را مشغول وطی کند هر دو غسل را ابطال اورد و همچنین در صورت ثانیه که مردی او را وطی کند هر چه نیز او داخل در وطی
غسل را ابطال اورد بلکه وجوب غسل قوی است و اما ظاهر میشود حکم بوجوب غسل هرگاه منی خارج شود از او هر جا که
و همچنین است احکام حیض و استحاضه و نفاس و ... و این که عدم ... قبل است و اما در دبر
آن که مردی وطی کند که در دبر او ظاهر این است غسل بر هر دو واجب است مطلب چهارم در حکم وطی در دبر است
وطی کردن در دبر زن موجب جنابت و وجوب غسل است و همچنین است وطی در دبر مرد اگرچه طفل غیر بالغ باشد
نعوذ بالله منه بلکه وجوب غسل در دبر مرد ظاهر اوضح است از وطی در دبر زن مطلب پنجم آن است که هرگاه بعضی
از حشفه مرد بریده شده باشد حکم در آن مثل نابریده است غسل واجب میشود بدخول بقیه و اما هرگاه تمام حشفه
بریده شده باشد جمعی از علما ... که مقدار آن از قدر باقی مانده را اعتبار می باید کرد هرگاه بآن اندازه
داخل شد غسل واجب میشود والله اعلم و اظهر این است که هرگاه کل شود حکم بصدق دخول پس هرگاه داخل شد قدر
باقی در اصل فرج غسل را ابطال اورد مطلب ششم این است که هرگاه مردی وطی کند حیوانی را احتیاط ...
در این است که غسل کند ... مطلب هفتم این است که آلت مقطوعه و آلت میت حکم الحی دارد
یا غیر دارد یا غسل واجب ... داخل کردن آن در فرج یا نه در این تامل است و احتیاط شده در عدم ترک غسل است بلا
... مطلب هشتم هرگاه دو مرد بر یک ... بوده باشد و اما مگر تا
ببالد دو نفر و جماع حاصل شود هرگاه بمیل و التفات ... هر دو بوده باشد جنابت جهة هر دو حاصل
خواهد بود و هرگاه این چنین نبوده باشد مثل اینکه احدهما ... بوده باشد ... یا ...
جنابت حاصل خواهد بود ... و اقدام هر دو
... غسل بر هر دو واجب خواهد بود و در صورت اول ... غسل ... اجابت آن دیگر
لازم خواهد بود و هرگاه ... مطلب نهم آنکه
... هرگاه ذکر ملفوف ... جنابت ... هرگاه ...
... بوده باشد ... که تمام ذکر ... یا ...

در صورت اول

بلکه حکم وجوب غسل اقوی است

و آنکه اقدام در آن ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بالای ان گذارد دران تامل است زیرا که دراین صورت ایجاب یا ... داخل ... است با نجاست دیگر
و چهارم است حال هرگاه خرقه در فرج گذارد و ادخال نماید با نجاست دیگر باز جنابت حاصل خواهد بود مگر در
صورت غلظ نماید اگرچه احتیاط در خرقه مطلقا غسل است چه از جهه حامل و چه از جهه مفعول مطلب دوم
انکه ادخال ذکر در سایر ثقب بدن از قبیل دهن و گوش موجب جنابت نیست چنانکه هرگاه موضعی از بدن
اگرچه حوالی فرج بوده باشد سوراخ شود یا سوراخ باشد خلقه باز موجب جنابت نخواهد بود اگرچه راه بجوف
داشته باشد مطلب یازدهم انکه ذکری که از قوت باطنیه افتاده باشد مانند عضو شل هرگاه ادخال کند
بقدر حشفه موجب جنابت است مطلب دوازدهم انکه هرگاه کسی دو آلت رجولیت بوده باشد
هرگاه هر دو با قوت بوده باشد جنابت متحقق خواهد بود بدخول یکی از آنها و اگر یکی اصیل بوده باشد و دیگری
عضو زائدی بوده باشد بی قوت معتبر در تحقق جنابت دخول آن اصلی است و دخول آن دیگری که ...
هیچ وجه ... خواهد بود مبحث دوم در بیان کسی است که غسل براو واجب است بدانکه غسل
واجب است بر هر مکلف بالغ عاقلی که قدرت بران داشته باشد پس هرگاه بالغ نباشد غسل براو واجب نخواهد بود ...
هرگاه جنب شود مثل انکه غیر بالغی دخول کرد یا دخول کرده شد غسل در حق او مشروع است چنانکه ذکر شد و غسل
او صحیح است علی الاقوی و احتیاط در اعاده آن غسل است بعد از بلوغ ... و هرگاه بالغ باشد لکن
دیوانه بوده باشد جنابت ... در حق او حاصل خواهد بود بخروج منی و ادخال ذکر و غسل او صحیح ... اعمال
فوری و هرگاه رفع جنون او شد احتیاط در اعاده غسل است و ... در صحت غسل جواز اگرچه حرام است
و هرگاه شخص مکلف قدرت بر اتیان غسل نداشته باشد مثل انکه آب موجود نباشد یا انکه تمکن از استعمال آن
نداشته باشد ... مرض یا سردی هوا تیمم بدل از غسل بعمل آورد و اما اسلام پس شرط وجوب غسل نیست بلکه
شرط صحت است ... بلکه واجب است بر او اسلام آورد و غسل نماید و غسل در حال
کفر صحیح نیست و اسلام مغنی از غسل نیست اگرچه مغنی از عبادات است که از او فوت شده پس بعد از
اسلام غسل جنابت بعمل آورد و هرگاه شخص مسلمی مرتد شد غسلی که در حال اسلام بعمل آورده است
منتقض نمیشود پس هرگاه بعد از ارتداد رجوع نمود و توبه کرد حاجت بغسل دیگر ندارد چنانکه حکم در وضو نیز چنان است
پس بهمان غسل یا بهمان وضو میتواند داخل در صلوة شود و این حکم در مرتد ملی ظاهر است اما در مرتد
فطری پس موقوف بمسئله توبه است مبحث سیم در بیان احکام جنب است بدانکه حرام است بر جنب
امور چند اول خواندن سوره هائی است از قرآن که مشتمل بر آیه سجده واجبه بوده باشد و آن چهار سوره
است الم تنزیل و حم السجده و النجم و اقرأ و کلام در اینجا در این است که ایا حکم ... آیه سجده

اگرچه جنابت حاصل ...

دوران دو مطلب است مطلب اول در امور محرمه بر شخص جنب است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین و ...

فصل اول

باب دوم در اغسال است و دران دو مقام است مقام اول در اغسال واجبه است و دران چند فصل است
فصل اول در غسل جنابت است و دران سه مبحث است مبحث اول در سبب جنابت است بدانکه سبب جنابت
دو امر است امر اول خروج منی است از مرد یا از زن خواه با شهوت بوده باشد یا بی شهوت با جهنده گی
بوده باشد یا بی جهنده گی خواه بعد از خروج ... در شخص حاصل شود یا فتور ... هرگاه ... بوده باشد
در ظاهر بوده باشد حالت ... و ... خروج منی است از مجرائی که عادت آن خروج
منی است از آن موضع بلکه هرگاه خنثی مشکل ... باشد حکم بجنابت میشود ... دوم مرد یا زنی است
... که مجرای طبیعی آن مسدود شود و یا خلقه ... بوده باشد و مجرای دیگر داشته باشد یا عادت شود ...
است که عادت بران قرار گرفته باشد و هرگاه از غیر مجرای طبیعی یا مجرائی که عادت بر جریان خروج از آن
مستقر نباشد خارج شود مثل اینکه سوراخی در مجاری بول ... عادت شایع باشد و عادت بر جریان از آن
موضع مستقر نشده باشد پس منی از آن خارج شود اعتباری بان نخواهد بود مطلب دوم هرگاه منی از مقر خود حرکت
نماید ولکن خارج نشود یا انکه منع شود شخص از خروج ان جنابت حاصل نخواهد بود و هرگاه بعد از آن
خارج شود اگرچه قلیل بوده باشد جنابت حاصل خواهد بود هرگاه معلوم شود منی است و الا فلا مطلب سیم انکه
حکم کردن بجنابت متحقق میشود بحصول علم باینکه منی خارج شده است پس هرگاه علم داشته باشد بخروج منی از خود جنابت
متحقق خواهد بود ... در صورتیکه در جامه خود منی دید اگرچه در نظر داشته باشد وقت خروج ان را از خود
و لکن احتمال بدهد که از او ... بوده باشد و در آن ... بوده باشد یا ملتفت نشده باشد ... خروج یا خوابیده باشد
و احتمال بدهد خروج آن را در خواب دوم انکه از خواب بیدار شد در بدن خود یا جامه خود منی دید و در نظر داشته
باشد احتلام خود را دراین دو صورت غسل براو واجب است زیرا که ظاهر حال منی از آن است که از خود او است
و در این ... و لکن ... شرط است در اینکه جامه که منی را دران دید ... مخصوص بوده باشد
پس هرگاه جامه ... بوده باشد که دیگری هم استعمال آن را نموده است دران وقت حکم بجنابت
غسل نمیشود بلکه ... است دراین صورت که هر دو غسل نموده باشند بقصد احتیاط در رفع جنابت محتمله
و هرگاه ... حال منکشف شود همان غسل کافی خواهد بود و جایز است از برای هر یک از این دو نفر ترک
غسل و اتیان بهر چه حرام است بر جنب مثل دخول در مساجد و مکث کردن در آن و مس کتابت قرآن ...
و قرائت سور عزائم و امثال آن ... و اتیان الصلوة و صوم بدون غسل حتی هرگاه عالم شوند باینکه جنابت
خارج از این دو نیست و عالم بوده باشند که لامحاله یکی از آن دو در واقع جنب است زیرا که هر یک مکلف بنفس
خود است ... و هرگاه فرض شود فعلی که هر دو ... صحت آن موقوف
بهر دو بوده باشد مثل اینکه ... یا اینکه عدد ... موقوف ... بوده باشد یا انکه هر دو ...
باشند یا انکه هر دو امری را مباشر شوند در وقت واحد که جواز آن موقوف ... از جنابت بوده باشد مثل اینکه ...
دیگری ... یا انکه هر دو در زمان واحد باتفاق یکدیگر وارد مسجد شوند ...

دران حکم خنثی ... حکم در حق مرد یا زن هرگاه ... بوده باشد ... و اما هرگاه ... نبوده باشند ... خنثی است

اگرچه ... بخروج منی از خود جنابت

یا بعد از خروج

که شریک در استعمال ... جامه

بسم الله الرحمن الرحیم

در این صورت لازم است بر هر دو ترک کردن آن اعمال بالاشتراک بلکه هرگاه دیگری از حال او اطلاع داشته باشد
واجب است منع او را از آن مگر هرگاه یکنفر از آن دو خود بنفسه ترک کرد منع دیگری لازم نخواهد بود مثل اینکه
خارج از مسجد شد انواع دیگری لازم نیست و از این ظاهر شد که هرگاه یکنفر از این دو داخل در مسجد شد بقصد عبور
بر دیگری جایز نخواهد بود دخول در مسجد گرچه از خروج سمعی اول مجملا جایز است از برای هر یک اگرچه جایز
نیست از برای هر دو معاً از احکام جنابت زیرا که هر دو معاً مفروض این است قطع اجنابت احد است مطلب چهارم
آن است که موقوف است حکم بجنابت بر اینکه قطع حاصل باشد که آنچه خارج شده منی است پس هرگاه علم
نداشته باشد که منی است یا مذی جنابت متحقق نیست مگر در جائی که اوصاف منی و خروج منی با او بوده باشد
مثل اینکه مقرون بشهوه و تلذذ دفعه و بدفعه بوده باشد با جهنده گی و سستی عقب خروج بلکه در این صورت
غالباً علم حاصل میشود بلکه اهل اقتران بشهوه و جهنده گی کافی است [illegible] هرگاه مریض بوده باشد اهل شهوت
و تلذذ دفعه و خروج کافی خواهد بود پس هرگاه مریض خوابی دید که او را [illegible] خوش آمد و بعد از آن دید از او خارج
شده بود و به تدریج آب از او خارج شود و سست شده بوده باشد که آب غیر منی است غسل بر او واجب خواهد بود
مطلب پنجم که مشتبه در باب خارج این است که از خود شخص بوده باشد پس هرگاه [illegible]
آب منی مرد از زن خارج شد غسل بر او در صورتیکه بداند منی مرد است و هرگاه بداند که منی [illegible] مخلوط [illegible]
غسل واجب است و هرگاه مخلوط بودن معلوم نشود غسل بر او واجب نیست [illegible] اجماع است و آن موجب
جنابت و غسل است اگرچه انزال منی نشود متحقق میشود جماع و واجب میشود غسل بالتقاء ختنه گاه
مرد و ختنه گاه زن [illegible] مقابل هم شوند پس سر حشفه هرگاه [illegible] داخل شود غسل واجب نیست بلکه هرگاه
تمام حشفه داخل شد که ختنه گاه مرد و زن مقابل یکدیگر شد غسل واجب میشود مجملا هرگاه حشفه بالتمام داخل
در فرج زن شد جنابت متحقق میشود و غسل واجب میشود [illegible] بر مرد و زن و الا فلا و در این مقام چند مطلب است
مطلب اول آنکه شرط نیست در تحقق جنابت التفات و اختیار نه برای مرد و نه برای زن پس هرگاه در حال [illegible]
مرد جماع نماید غسل بر هر دو واجب خواهد شد [illegible] هرگاه داخل کند زن آلت مرد را [illegible] که مرد خوابیده باشد
نیز غسل بر هر دو واجب خواهد شد و همچنین است هرگاه باجبار جماع کردن مرد زن را [illegible] جنابت
حاصل خواهد شد یا بالعکس غسل بر هر دو واجب خواهد بود مطلب دوم آنکه شرط نیست بلوغ در تحقق جنابت پس
هرگاه مرد دختر نابالغ را وطی کند غسل بر مرد واجب خواهد شد و همچنین جنابت جهت دختر حاصل خواهد شد علی الاظهر
و همچنین است بالعکس که زن طفل غیر بالغ را [illegible] جنابت جهت زن حاصل خواهد شد و همچنین جهت طفل علی الاظهر
چنانکه هرگاه هر دو نابالغ باشند جنابت جهت هر دو حاصل است و ثمر در جنابت او [illegible] آنکه غسل بر غیر بالغ واجب
نیست در این اثر ظاهر میشود که طفل غیر بالغ را ولی منع میکند از دخول و مکث در مساجد و مس کتابت قرآن و [illegible]

و اسم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اگرچه اقوی این است که رفع حدث جنابت حاصل میشود بغسل مگر که [illegible] حدث اصغر موجب وضو گردد پس قصد
رفع جنابت میکند بغسل جنابت و وضو میگیرد که احتیاط [illegible] دوم آنکه [illegible] اول
باقی داند برای وجه که تمام عمل [illegible] اول [illegible] اجزا غسل فصل اتفاق افتاد [illegible]
که غافل از غسل کردن شده و نیت اول از خاطر او محو شده و طرف راست را اتفاقاً زیر آب کرد [illegible]
آن کفایت نمیکند بلکه باید تجدید قصد نماید که این جزء غسل است سیم شستن تمام بشره است اگرچه [illegible]
از بدن بوده باشد و اما ناخن پس شبهه نیست که شستن آن نیز واجب است و اما موی بدن پس شستن آن لازم نیست
مثل موی سر زن یا ریش مرد بلکه لازم است تخلیل شعر نماید که آب به بشره برسد پس لازم [illegible]
آب بتمام بدن و رسانیدن آب تمام موی بدن لازم نیست پس هرگاه تخلیل نمود [illegible]
رسانید همان کفایت میکند در تحقق غسل اگرچه سر موی خشک باشد [illegible] و از اینجا معلوم شد که لازم نیست
بر زن که بافته موی [illegible] در حال غسل بگشاید که آب بتمام موی برسد مجملا لازم است شستن ظاهر بدن است اگرچه [illegible]
موی بوده باشد و شستن موی لازم نیست بلکه چنین است حال در موهای قلیل در همه بدن مثل ابرو و مژگان
پس واجب نیست [illegible] و از این ظاهر میشود که هرگاه مانعی در موی بوده باشد
که آب بآن نرسد مثل چرک چشم که در مژگان بوده باشد ازاله آن لازم نیست و کفایت میکند در تحقق غسل
اجرای آب اگرچه باعانت دست بوده باشد پس هرگاه آب کم بوده باشد که بنفسه جاری نشود و باعانت دست
از عضوی بعضوی بیاورد مثل روغن مالی غسل صحیح خواهد بود و لازم نیست که آب باعانت دست بتمام
بدن برسد [illegible] هرگاه مانع از رسانیدن آب در بدن بوده باشد مثل انگشتر در دست [illegible]
[illegible] که آب [illegible] رسید بزیر آن کافی خواهد بود بلکه هرگاه [illegible] گرفته باشد و از این
[illegible] غسل ترتیبی [illegible] که قطع
[illegible] او را حاصل شود کفایت میکند چهارم ترتیب است یعنی اول سر را بشوید و بعد از آن
جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید و در اینجا چند مطلب است اول آنکه گردن داخل در
سر است یعنی گردن را با اول سر را پاک کردن بشوید بعد جانب راست از ته گردن بشوید بعد جانب چپ را بهمین
قسم و احتیاط در این است که گردن را در هنگام شستن طرفین نیز داخل نماید یعنی نصف راست گردن را
با جانب راست دفعه ثانیه بشوید و نصف چپ گردن دفعه ثانیه با جانب چپ بشوید اگرچه این احتیاط
لازم نیست مطلب دوم آنکه عورتین و بیضتین را تنصیف نماید نصف طرف راست را با جانب راست
بشوید و نصف طرف چپ را با جانب چپ بشوید و احتیاط در این است که تمام را با جانب راست بشوید

بسم الله الرحمن الرحیم

وچون حائض جنب را ایشوید بازالهٔ را بشوید اگرچه این احتیاط نیز لازم نیست چنانچه معلوم شد بسیم آن است
که واجب نیست ابتدا کردن باعلا در سر و جانبین پس هرگاه [illegible] در شستن سر اول
را بشوید بعد فرق سر را جایز خواهد بود چنانکه در شستن هر دو جانب هرگاه دست اول بشوید بعد آب
را [illegible] شستن شد جایز خواهد بود اگرچه ابتدا کردن باعلا اولی است وهمچنین ابتدا
کردن [illegible] انکه موالات در غسل شرط نیست پس هرگاه صبح سر را بشوید [illegible]
دو جانب را بشوید غسل صحیح است وهکذا در هر جانب [illegible] شرط است در صحت غسل انکه محل غسل
پاک بوده باشد [illegible]
پاک بوده باشد [illegible] ظاهر است که تمام بدن قبل از غسل پاک بوده باشد پس هرگاه نجاست در پای بوده باشد
شستن سر جایز خواهد بود وهمچنین جایز است شستن طرف راست هرگاه در طرف چپ نجاستی بوده باشد بلکه
ظاهر این است کفایت [illegible] در غسل [illegible] جایز باشد [illegible] در شستن هر یک از عضو [illegible]
اگرچه در ان عضو موضع نجاستی بوده باشد هرگاه تطهیر نماید ان موضع را قبل از انکه بشوید ان موضع را [illegible]
مثل انکه در پای او نجاست بوده باشد جایز است اعالی بدن را بشوید تا بان موضع رسد [illegible]
بدون فاصله [illegible] تطهیر نماید وبعد بشوید بقیه غسل [illegible] احتیاط در شستن ان عضو [illegible] قبل از [illegible]
در شستن ان عضو بلکه [illegible] علم قبل [illegible] در اصل [illegible] را از خود ازاله کند پس [illegible]
مطلب ششم ان است که هرگاه متمکن بوده باشد از غسل کردن بنوع ارتماس ترتیب [illegible] لازم
نخواهد بود بلکه جایز است اکتفا بارتماس بقصد غسل [illegible] ولازم نیست بر کسیکه در آب بوده باشد [illegible]
از آب بالمره بیرون شود وبعد داخل در آب شود بقصد غسل ارتماسی بلکه فرو رفتن در همان حالت بقصد غسل ارتماسی
جایز خواهد بود ولازم است فرو گرفتن آب تمام بدن را پس هرگاه آب به بن موی نرسد صحیح نخواهد بود
وظاهر این است [illegible] تخلیل بعد از [illegible] از آب بلکه تخلیل [illegible] و آب [illegible] بن موی از اول
برساند که هنگام فرو رفتن آب تمام بدن برسد وظاهر این است کفایت [illegible] تخلیل [illegible]
[illegible] که سر را فرو برده است تخلیل نماید [illegible] وخارج از آب [illegible] وهرگاه
آب بدن را فرو نبرد [illegible] بدون ارتماس مثل انکه زیر باران [illegible] غسل بنشیند احتیاط در [illegible]
در این مقام غسل [illegible] و فرو گرفتن آب تمام بدن [illegible] زیر باران کفایت از ترتیب [illegible]
[illegible] زیر [illegible] ودیگران [illegible] از [illegible]

ارتو[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

است یا قرائت کل سوره حرام است حق این است که خواندن تمام سوره حرام است بلکه خواندن بعض از ان نیز حرام است
بلکه خواندن یک آیه و بعض آیه نیز حرام است اگرچه آیه سجده نبوده باشد واما خواندن بسم الله الرحمن الرحیم هرگاه
قصد کند جزئیت ان را از این چهار سوره خواندن ان نیز حرام است وهمچنین است آیات مشترکه که در این سورهها
بوده باشد هرگاه بقصد جزئیه این سورهها بخواند حرام است وهرگاه بقصد سوره دیگر بخواند حرام نیست واما [illegible]
پس خواندن انها مطلقا حرام است دوم مس خط قران [illegible] خود [illegible] اگرچه لفظ فرعون وهامان
وشیطان رجیم بوده باشد واما مس غیر خط مثل کاغذ حاشیه وبین السطور حرام نیست اگرچه مکروه است [illegible]
خواهد شد وهمچنین حرام است مس نام مخصوص بذات اقدس الهی جل شانه که لفظ الله بوده باشد واحوط ترک مس
الفاظ [illegible] غیر عربی مثل لفظ خدا بزبان فارسی که اسم ذات بوده باشد نه اسم صفات اگرچه احتیاطا در عدم مس ان
صفات است هرگاه بزبان عربی بوده باشد مثل الرحمن والرحیم ونحو ذلک وفرقی نیست در این باب مابین انکه مکتوب
بوده باشد یا منقوش مثل انکه بر درهم و دینار وغیران نقش میشود ودر انکه بنوع حکاکی نوشته منقوش میشود مثل [illegible]
وغیران نیز احتیاط [illegible] در عدم مس انها است هرگاه آیه از آیات قرانیه یا اسم خدا در ان نقش بود واما هرگاه
اسم خدا در اسامی بندگان درج شود مثل عبدالله و نصرالله وغیران پس مس انها برای جنب نیز احتیاط [illegible]
واظهر عدم جواز مس است واما اسامی انبیاء وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] حضرت زهرا [illegible] که فاطمه
باشد ان نیز ملحق است باسم خدا [illegible] مس آیات واسامی [illegible] است بدون حائلی [illegible] هرگاه حائل در بین
بوده باشد مثل [illegible] وکاغذ وغیران حرام نخواهد بود وفرقی نیست در مس کردن مابین دست وسایر بدن ودر موی وناخن
[illegible] است اگرچه اظهر عدم جواز است در خصوص ناخن واما در موی ظاهر این است که مانعی در ان نبوده باشد سیم [illegible]
در مساجد بلکه دخول در مساجد هر مسجدی که بوده باشد بلی هرگاه مسجدی را دو در بوده باشد جایز است برای جنب
دخول از دری و خروج از در دیگر یعنی دخول بقصد عبور جایز است واین حکم جاری است در جمیع مساجد مگر
مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه وآله در مدینه که جایز نیست برای جنب عبور و مرور در ان دو مسجد از دری بدر
دیگر و حکم خانه پیغمبران وائمه علیهم السلام حکم مساجد است بلکه هر موضعی که پیغمبر یا امام علیه السلام در ان باشد ان نیز [illegible]
اگرچه خانه ایشان نبوده باشد پس جایز نیست دخول [illegible] امام علیهما السلام اگرچه خارج از خانههای خود بوده باشند
ونیز جایز نیست دخول جنب در خانههای ایشان اگرچه نبی وامام در ان نبوده باشند ودر حکم خانههای ایشان است مواضعی
که ایشان در ان موضع مدفون بوده باشند [illegible] مشاهد مشرفه [illegible] بقعه شریفه نه رواق وصحن وهرگاه [illegible] جنب شود در
در هر مسجدی لازم است بعد از التفات خروج از ان مسجد فوراً وهرگاه در یکی از دو مسجد مذکور [illegible] جنابت دست دهد
لازم است فوراً تیمم کند وخارج شود واین تیمم لازم نیست در ماعدای این دو مسجد بلکه لازم خروج است فوراً وهرگاه
متمکن بوده باشد از غسل کردن بدون انکه [illegible] ازان مسجد [illegible] مثل انکه آب متصل ونزدیک باشد
لیکن جنب که حاجت بقطع مسافت [illegible] اگرچه [illegible] است که [illegible]

یا بعض از آیات

في هذا المقام [illegible] ان يكون [illegible]

ارجه در [illegible]

بر نبی جنب

بسم الله الرحمن الرحیم

نجاست است دراین صورت متعین است بر او تیمم و غسل جایز نیست دوم آنست که زمان غسل ازید از زمان تیمم نبوده باشد
دراین صورت نیز همانست در حق بر او تیمم و اما هرگاه بدن آلوده بنجاست نبوده باشد و زمان غسل مساوی
با زمان تیمم بوده باشد یا کمتر از زمان تیمم مثل اینکه آب نزدیک بوده باشد که بتواند دفعه واحده فرو رود دراین صورت
مشروعیت تیمم مشکل است و هرگاه فرض شود که مکان شخص جنب در کنار و قریب در مسجد بوده باشد که زمان خروج
اقصر از زمان تیمم بوده باشد باز تیمم واجب است تا اینکه قطع آن قدر را بنماید بدون تیمم ... چهارم گذاردن چیزی است
در مسجد مطلق اگرچه در حالت عبور بوده باشد و جایز است گرفتن چیزی از مسجد که در زمان ... گذارده باشد
پس هرگاه خواهد برای جنب اینکه داخل مسجد شود که بر داشتن آنچه در مسجد گذارده است ... بر داشتن
و مرجعیت ... به اراده جایز نخواهد بود مطلب دوم ... جنب است ... کرده است
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

از وقت نیت ... پنجم در مستحبات غسل است و آن ... است اول مستحب است که قبل از غسل ...
و آن چند چیز است اول بول کردن است هرگاه جنابت از خروج منی حاصل شده باشد ... از ... کردن ... انزال منی
پس مستحب است برای جنب اینکه قبل از غسل بول کند از جهة آنکه هرگاه از منی چیزی باقی مانده باشد در مجاری
منی که به خارج خواهد شد به بول خارج شود و آیا این حکم مخصوص مرد است یا در حق زن هم ...
در این مقام دو قول است ... در حق هر دو ثابت ... خصوص ...
... قادر بر بول کردن بوده باشد مستحب آن است استبراء ...
در بول است و بهتر آن است که دست ... در مجرای بول ...
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و هرگاه مشتبه باشد و معلوم نشود که منی است یا غیر منی این بر چند قسم است اول آن است که قبل از غسل بول کرده و استبراء نکرده باشد و در این صورت اعاده غسل واجب نیست بلکه وضو، که صلاة نیز واجب نیست دوم آن است که بول و استبراء نکرده باشد در این صورت اعاده غسل واجب است سیم آن است و اعمال که قبل از خروج این آب کرده باشد از قبیل نماز و غیر آن از امور که مشروط به طهارت است صحیح خواهد بود و ظاهر این است که بعد از اعاده غسل وضو، که نماز واجب نبوده باشد همان اعاده غسل اکتفا می‌شود الخ و وضو، گرفتن که نماز در این مقام اولی است بلکه احکام جنابت بر همه مترتب ظاهر این است جاری کرده باشد مادام که غسل را لکن باید دوباره سیم آن است که بول کرده لکن استبراء نکرده باشد در این صورت اعاده غسل نیز لازم است و ظاهر این است اکتفا باین غسل که دخول در صلاة جایز نبوده باشد بلکه عملاً برای اعاده غسل که دخول در صلاة و وضو باید چهارم آن است که استبراء نموده و چون ممکن از بول کردن نبوده بول نکرده اقوی عدم وجوب اعاده غسل است و وضو، هم جهت اتیان به صلاة لازم نیست پنجم آن است که استبراء نموده و بول کرده یا ممکن از بول کردن در این صورت احتیاط در اعاده غسل است و اتیان نموده و اتیان به وضو، که دخول در صلاة و در جمیع این اقسام [illegible] حکم به اعاده غسل شده موقوف نیست باینکه اختبار کرده باشد که آیا رطوبه خارجه منی است یا غیر منی بلکه این حکم ثابت است اگرچه اختبار نکرده باشد هرگاه اختبار نمود و دانست که منی نیست غسل بر او لازم نخواهد بود چنانچه ذکر شد و ظاهر این است که حکم به لزوم اعاده غسل در صور مذکوره در حق مرد است و اما در حق زن پس اعاده لازم نیست مگر در صورتی که جنابت زن از دخول مرد بوده باشد در قبل دوم از احکام آن است که هرگاه حدثی در اثناء غسل متخلل شود پس هرگاه حدث اکبر است مثل اینکه منی خارج شده غسل در این استیناف غسل لازم است و هرگاه حدث اصغر بوده باشد پس احتیاط و اشبه باز در استیناف است الوجه احتیاط است که این غسل را اتمام نماید و بعد از آن اعاده نماید و بعد از آن وضو، جهت دخول در نماز بسازد سیم از احکام آن است که غسل جنابت مغنی از وضو است و وضو، بعد از غسل واجب نیست جهت دخول در صلاة بخلاف سایر اغسال حایض است اما هرگاه حائل چهارم از احکام آن است که هرگاه بعد از فراغ فهمید که بر موضعی از بدن او یا طرف راست یا طرف چپ او آب نرسیده است در این صورت همان موضع را میشوید بقصد غسل آن موضع که واجب است در غسل شده و بعد از آن اعاده میکند طرف بعد را باشد هرگاه بعد از فراغ از غسل دید بعضی از سر او آب نرسیده است بایان موضع بر سر غسل نشسته میرساند و بعد از آن اعاده میکند شستن طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را و هرگاه بعد از فراغ از غسل دید که در جانبی است موضعی آب بآن نرسیده آیا مانعی بوده که آب بآن نرسیده همان موضع را میشوید و طرف چپ را اعاده میکند و اما در غسل ارتماسی پس اعاده غسل جنب امری اشکال ندارد مثل اینکه بعد از غسل دید مانعی را که در بدن بوده در این صورت اعاده غسل را باید نمود و اکتفا، میکند بشستن آن موضع و هرگاه آن موضع را شسته و بعد از اعاده غسل نماید اقرب باحتیاط خواهد بود خصوص در صورتی که فاصله چندان نشده باشد پنجم از احکام آن است که اگر در اجزاء غسل شسته شود ظاهر بدن است و تنقیص آن معروف است نه درون پس باطن گوش لازم نیست اگرچه بعضی از گوش بر گشته است که آب به آن نمی‌رسد داخل در ظاهر است و باید آب بآن رسانید و چشم داخل در باطن است اگرچه دیده می‌شود و اما ما است زیر

کلا الف ... دیده ... [illegible]

در بیان احکام غسل است

۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم والصلاة علی محمد و آله الطاهرین

بر ریش مردان و زیر موی گیسوی زنان ششم از احکام حکم تداخل اغسال است باینکه هرگاه بر کسی متعدد غسل جمع شود باین است که همه آن غسلها واجب است یا همه مستحب است یا بعضی واجب است و بعضی مستحب پس در این سه قسم است قسم اول آن است که همه اغسال که بر شخص جمع شده واجب است مثل اینکه جنب بوده و مس میت نیز نموده یا آنکه زنی جنب بود و حایض شده یا با وجود این دو مس میت نموده حکم در این قسم آن است که یک غسل کافی از همه میباشد خواه نیت جمیع را نماید در یک غسل یا نیت رفع حدث حاصل از جمیع این اسباب نماید در یک غسل یا نیت رفع حدث جنابت را تنها نماید در یک غسلی که بعمل میآورد یا نیت رفع حدث مس میت را تنها نماید یا نیت رفع حدث حیض را تنها نماید در تمام این غسل در جمیع این صور همان یک غسل کافی از جمیع خواهد بود اگرچه در صورتیکه جمع بوده باشد حدث جنابت و حیض اولی و احوط این است که قصد رفع حدث مطلق کند یا قصد رفع حدث جنابت نماید یا قصد غسل جنابت و اما گفته‌اند قصد رفع حدث حیض کند یا قصد غسل حیض نماید پس در این وضو، که جهت صلاة لازم است لا مجزوست از این جهت که غسل جنابت مغنی از وضو، است بخلاف غسل حیض پس باید غسل جنابت کافی بقصد رفع حیض فقط کافی از غسل جنابت نبوده باشد یا آنکه منضم کند بغسل مذکور وضو، که جهت اتیان صلاة اقوی در نظر احقر این است که غسل مذکور کافی از غسل جنابت بوده باشد و محتاج به وضو، نبوده باشد جهت الطلاق اخباری که در مسئله است لکن احتیاط در این است که در صورتیکه قصد غسل حیض فقط نماید اتیان بوضو، نیز نماید جهت دخول در صلاة چه رفع اختلافی که فقهاء را در این باب هست مجمله اولی این است که در صورت اجتماع غسل جنابت و سایر اغسال واجبه قصد رفع همه احداث را نماید و هرگاه قصد قربت مطلقه نماید یا قصد استباحه دخول در صلاة را نماید نیز خوب است بلکه قصد غسل جنابت نیز چنانکه گفتیم بلکه قصد غسل حیض هم کافی است لکن اشکالی بود در وجوب وضو، و عدم وجوب وضو، است بعد از غسل مذکور مستحب است و احوط اتیان بوضو، است اگرچه اقوی در وجوب آن تامل بلکه منع است و اما اشکال و آیا جایز است که در صورت اجتماع اغسال واجبه از برای هر حدثی غسل مستقل بعمل آورد یا لازم است که یک غسل بجا آورد بجهت جمیع بعضی تصریح کرده‌اند بکراهت بلکه باولویت تعدد اغسال بجهت هر یک از احداث لکن احتیاط در ترک این احقر در حال اختیار اکتفا، بیک غسل است بدل از جمیع تا اینکه مجال تامل در مطلب نشود و البته اکتفا، بیک غسل اسهل است از تعدد و از آنچه ذکر شد واضح میشود که هرگاه بعضی از اسبابی که موجب غسل است فراموش شود و اتیان با یک غسل نمود جهت همان حدثی که در نظر داشت آن غسل کافی خواهد بود جهت سببی که فراموش نموده و هرگاه در صورت اجتماع اسباب غسل قصد رفع یک سبب نماید که برای وجه دیگر سبب دیگر باقی باشد اقوی در نزد احقر عدم بطلان غسل است اگرچه بعضی از علماء قائل به بطلان این غسل شده‌اند بلکه باطل‌العمل

بسم الله الرحمن الرحیم

که قصد رفع حدث مخصوص در آن شرط است صحیح است چنانکه مرحوم [illegible] والله [illegible] در مطالع الانوار

فرموده یا اینکه منظور از باقی اغسال خواهد بود و نیت مذکوره لغو و غیر مؤثر خواهد بود کما اینکه رفع حدث

منوی مستلزم رفع غیر منوی خواهد شد چنانچه هرگاه [illegible] الانتفاء قول [illegible] تعدد اغسال [illegible]

[illegible] قسم دوم آن است که تمامی اغسال مجتمعه مستحبه بوده باشد مثل اینکه غسل جمعه و غسل عید

و لو دلک در یک روز جمع شود یا غسل جمعه و غسل [illegible] زیارت [illegible] در این مقام دو قول است

و مشهورتر آن است که در اینجا نیز اکتفا به یک غسل بقصد همه میتوان نمود و احوط آن است که [illegible]

[illegible] بلکه برای هر یک از اسباب که غسل مستحب است [illegible] در وقت آن غسل مخصوص [illegible]

اقوی در اغسال [illegible] مثل اینکه یوم عید فطر [illegible] جمعه [illegible] روز

اتفاق افتد [illegible] غسل مستحب [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۸۲

حیض است و در آن چند مطلب است مطلب اول خون حیض خونی معروفی است که اوصاف [illegible]

[illegible] از غیر حیض شرعی پس هرگاه مشتبه شود بخون استحاضه تمیز باید از آن [illegible]

خون حیض [illegible] زیرا که رنگ خون حیض سرخ است که تیره باشد [illegible] و مثل غلیظ و حرارت و حرقه [illegible]

در حالت خروج [illegible] در حال خروج [illegible] اوصاف [illegible]

است چنانکه خواهد آمد و هرگاه مشتبه باشد بخون بکارت رفع اشتباه [illegible] پنبه داخل کند در فرج هرگاه خون

فرو رفت در پنبه [illegible] پنبه را فرو گرفت خون حیض است و هرگاه طوق زد دور پنبه آن خون بکارت است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلب سیم اقل حیض سه روز است و کمتر از سه روز شرعاً حیض نیست چه مبتدئه آلوده باشد که اول دیدن حیض است و تا حال حیض ندیده است یا ذات العاده که عادت داشته ولکن اتفاق یافته که کمتر از سه روز دیده و بعد منقطع شده و اکثر حیض ده روز است و هرگاه زیاده بر ده خون آید حیض نیست و هم استحاضه است و اقل طهر ده روز است و کمتر از آن طهر نیست و اکثر طهر حدی ندارد بلکه هر وقت بعد از ده خون ببیند محکوم بحیض است اگرچه یکسال بوده باشد و در این مقام چند امر است اول آنکه آیا در ایام ثلثه که اقل حیض است آیا توالی شرط است که متصل خون آید یا هر روز لااقل خون ببیند یا آنکه توالی شرط نیست پس هرگاه روز اول خون دید و چند روز گذشت در روز چهارم شد خون دید بعد از چند روز دیگر در روز ششم یا هفتم شد خون دید حیض خواهد بود در این مقام دو قول است و مختار این است که توالی شرط است باین معنی که هر روز لااقل خون ببیند اگرچه متصل نبوده باشد و بنابر قول ثانی تمام ایام تخلله محکوم بحیض خواهد بود دوم آنکه کفایت میکند در حکم بحیضیه دیدن خون در هر روز از ایام ثلثه و شرط نیست استمرار خروج بلکه باید [illegible] خروج باشد که هرگاه پنبه گذارد و بفاصله پنبه را اخراج نماید آلوده بوده باشد سیم آنکه [illegible] کافی است پس هرگاه در نصف روز اول دید [illegible] تلفیق و ترکیب نماید [illegible] چهارم نیز هرگاه روز چهارم قبل از زوال دید حیض است والله العالم و مختار این است که تلفیق بروز چهارم شرط نیست پس هرگاه در اوایل روز اول دید و روز اول محسوب میشود و هرگاه در اواخر دید آن روز محسوب نیست بلکه ابتدا [illegible] و بعضی [illegible] و گفته شود که مدار بر دیدن خون است در روز اول و عمل [illegible] آن از ترک عبادت و آن روز از روز حیض است پس مدار بر روز حیض است اگرچه مدار خون دیده باشد [illegible] اگرچه احتیاط [illegible] است [illegible] تلفیق و ترکیب بروز چهارم درست نیست چهارم این است که شب دوم و سیم داخل است در ایام حیض و اما شب اول خارج است نیز محقق میشود اقل حیض هرگاه شب اول [illegible] خون ببیند [illegible] چهارم خون منقطع گردد پنجم آنکه خونی که بعد از سه روز مذکور دیده میشود در ایام عادت محکوم بحیضیه است اگرچه بصفات دم حیض نبوده باشد در صورت مبتدئه آنکه خون دیگر است مثل خون قرحه و امثال آن پس مادامیکه احتمال حیض بودن خون محکوم بحیضیه است اگرچه دارای صفة حیض نباشد ششم آنکه خونی که بعد از ایام عادت دیده میشود در ایام عشره و منقطع نشود و تجاوز از عشره نشود محکوم بحیضیه است اگرچه با صفة حیض بوده باشد و چه نبوده باشد و هرگاه تجاوز از عشره شود محکوم بحیض نخواهد بود [illegible] خونی که [illegible] باشد حیض بوده باشد محکوم بحیضیه است اگرچه جامع صفات حیض نبوده باشد و لکن مثل خونی که قبل از زمان عادت دیده میشود اگرچه جامع صفات نبوده هرگاه اقل طهر فاصله مابین حیض اول و حیض و این خون شده باشد یا خونی که در ایام عادت یا بعد از عادت قبل در ایام عشره دیده میشود و همچنین خونی که در اول بلوغ مبتدئه میبیند و همچنین خونی که هنوز معلوم نباشد جامعیت آن شرایط حیض را انشاءالله که از اول دیده میشود و معلوم نیست انقطاع آن و عدم انقطاع

قبل از شدن

بسم الله الرحمن الرحیم

قبل از شدن چنانکه تفصیل آن خواهد آمد انشاءالله و از برای حیض احکام و مسائل چند است که در طی مباحث آتیه خواهد آمد مبحث دوم در حایض و احکام حایض است آنکه زنی که خون می بیند یا اول دیدن آن است [illegible] بر سه قسم است قسم اول مبتدئه است یعنی اول دیدن آن است خون حیض را و چنین کسی بمجرد رؤیت بنا را بر حیض میگذارد و ترک عبادت میکند بعد از دیدن خون و پس هرگاه این خون منقطع شد هرگاه استبرا میکند بر داشتن پنبه هرگاه پنبه پاک بیرون آمد هرگاه این انقطاع بعد از گذشتن سه روز است غسل حیض میکند و اتیان بعبادات میکند و هرگاه قبل از گذشتن سه روز است غسل [illegible] نیست استحاضه میکند بتفصیلی که بیاید انشاءالله در حکم استحاضه و هرگاه پنبه آلوده بیرون آمد باز محکوم بحیضیه است تا هنگامی که پنبه پاک بیرون آید آن وقت غسل میکند که رفع حدث حیض کند در صورتیکه ده روز بگذرد در این صورت غسل میکند و زاید از ده روز را خون استحاضه قرار میدهد و عمل استحاضه میکند چنانکه خواهد آمد انشاءالله قسم دوم ذات العاده است و آن کسی است که دو دفعه خون دیده باشد و این بر چند قسم است اول آن است که از برای دیدن خون وقتی و عددی معلوم است یعنی در هر دفعه در وقت معین خون دید و عدد معین بر آن گذشت که عادت وقتیه و عددیه مثل آنکه در روز پانزدهم اول ماه خون دید و پنج روز یا هفت روز مثلاً خون دید و خون منقطع شد و همچنین در ماه دوم بهمین قسم خون دید و در همین وقت منقطع شد و این قسم ذات العادة وقتیه و عددیه است و چنین کسی ترک میکند عبادات را بمجرد دیدن خون در ماه ثالث مطلق اگرچه خون باوصاف خون حیض نبوده باشد بلکه هرگاه قبل از [illegible] وقت خون دید باز محکوم بحیضیه است اگرچه جامع صفات حیض نبوده باشد و ظاهر این است که حکم عادت حاصل میشود بر دو دفعه دیدن خون در یک وقت و منقطع شدن آن در یک وقت همچنان حاصل میشود باینکه در دو ماه شد [illegible] روز حیض دید با اوصاف حیض و بعد از سه روز با صفات استحاضه دید دوم آن است که وقت آن معین است بر حسب عادت سابقه و عدد ایام حیض او معین نیست مثل اینکه در اول هر ماه خون میبیند لکن یکدفعه پنج روز و یکدفعه شش روز در دفعه دیگر و در این صورت نیز بمجرد دیدن خون اگرچه بصفت حیض نبوده باشد بنا را بر حیض میگذارد و ترک عبادات میکند سیم آنکه عدد آن معین است بر حسب عادت سابقه و وقت آن غیر منضبط است و آن مختلف میشود بطول و قصر ایام طهر مثل اینکه پنج روز در ماه اول خون دید و بعد از آن پاک شد و ده روز پاکی گذشت و بعد پنج روز دیگر دید [illegible] روز شد پاک بود و بعد خون دید علاوه بر پنج روز در این قسم همین خون بنا را بر حیض میگذارد و تفصیل کلام در مقام مراتب دیگر است که مبتدئه حالی از سه قسم نیست یا آن است که خون او منقطع میگردد یا آن است که متصل است و بنابر ثانی یا آن است که از عشره نگذرد یا آنکه میگذرد پس در اینجا چند مرتبه است اول آن است که خون از او منقطع میشود [illegible] و بعد از انقطاع خونی دید اگر بعد از ده روز است [illegible] پاک است بعد از آنکه غسل حیض اگر کرده باشد و هرگاه در ماه دوم نیز بر همین وضع شد خون بهمان وقت و عدد دید و منقطع شد ذات العاده خواهد بود دوم آن است که بعد از انقطاع باز خون دید و هنوز ده روز تمام نشده باز حایض خواهد بود اگرچه سه روز تمام نه بیند و از دیدن ثانی ظاهر میشود که انقطاع خون انقطاع ظاهری بود

بسم الله الرحمن الرحیم

و در واقع حایض بوده است و همچنین است حال هرگاه باز منقطع شود و سه روز بر آن گذشت و باز خون دید و باز منقطع شد
اگرچه لازم است برای هر دفعه که خون دید خود را حایض قرار دهد و عبادات را ترک و چون خون از او منقطع شد
غسل حیض نماید و عبادات را اتمام کند که پاکی دید خود را [illegible] آورد و همچنین تا [illegible] خود را برای وجه قرار دهد
مادامیکه از ده روز نگذرد و چون از ده روز گذشت حکم آن خواهد آمد انشاءالله و فرقی نیست در این مسئله که خون
بصفت حیض بوده باشد یا نبوده باشد سیم آن است که خون از ده روز بگذرد و در این صورت شکی نیست که خون از ده روز
گذشته خون حیض نیست بلکه خون استحاضه است ~~و حکم خون استحاضه خواهد آمد و این خون هرگاه منقطع شد غسل استحاضه~~
و حکم آن این است که چون از ده گذشت غسل حیض بکند و اعمال استحاضه را بجا می آورد و حکم آن خواهد آمد انشاءالله
و این خون هرگاه بعد از چیزی که گذشت منقطع شد غسل استحاضه بکند بتفصیلی که می آید و هرگاه مستمر شد تا [illegible] ماه دیگر رسید
چون [illegible] وقت ماه پیش رسید هرگاه صفت خون تغییر کرد و بصفت خون حیض شد شکی نیست که آن را حیض قرار دهد
و همچنین است هرگاه تغییر کند [illegible] از اول یا ماه [illegible] دیگر از صفات حیض آن را حیض قرار دهد و هرگاه
تفاوتی نکرد و احتمال [illegible] که خون حیض باشد باز خون حیض قرار دهد و چون منقطع شود [illegible] در ده روز غسل حیض بکند
و هرگاه منقطع نشد هرگاه بعد تغییر یافت آن را خون حیض قرار دهد و هرگاه تغییری نیافت رجوع بکند بعادت اقارب
خود [illegible] عادت اقارب او است آن را عادت خود قرار دهد و تفصیل آن در مضطربه خواهد آمد

قسم دوم ذات العادت است یعنی زنی که در هر ماه خون ببیند بوجه متعارف و عادت او مضبوط بود ~~[illegible]~~
~~اختلاف~~ مادامیکه عادت او مضبوط است حکم آن ظاهر است و هرگاه [illegible] عادت او تغییری حاصل شد [illegible]
[illegible] براد گذشته که حیض [illegible] و انقطاع آن منضبط باشد و هرگاه عادت [illegible]
او مضبوط بود اختلاف و اختلال در عادت او حاصل شد این اختلاف بر چند وجه است اول اینکه خون او مقدم
یا مؤخر شود بر ایام عادت ~~[illegible]~~ آن خون حیض خواهد بود یعنی باید آن را حیض قرار دهد [illegible]
خون اگرچه بصفت حیض نبوده باشد مگر اینکه بداند خون حیض نیست مثل اینکه خون [illegible] است یا خون بکارت و هرگاه
احتمال دهد [illegible] هر یک [illegible] بانچه سابق ذکر شد [illegible] هرگاه قبل از ایام عادت خونی دید باید آن را حیض قرار دهد
و فرقی نیست در این باب ما بین اینکه زمان تقدم یک روز باشد یا دو روز یا سه روز یا زیاده بلکه هرگاه ده روز
پیش افتد باز محکوم بحیضیت است لکن شرط این است که از زمان انقطاع خون عادت سابقه ده روز گذشته باشد و اما
هرگاه ده روز نگذشته هرگاه ممکن است [illegible] حیض [illegible] آن را که استحاضه [illegible] سابقه باشد
~~مثل اینکه از ده روز حیض سابق [illegible]~~ هرگاه از زمان انقطاع خون اول تا این روز که خون می بیند ده روز گذشته
این حیض مستقل قرار دهد و هرگاه ده روز نگذشته این خون [illegible] بقیه [illegible] قرار دهد و عمل استحاضه
بالفعل [illegible] ~~[illegible]~~ و فرقی نیست در این باب ما بین [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر ~~[illegible]~~ بعض خون را قبل از عادت ببیند و بعض را در عادت یا همه را در خارج
عادت ببیند مثل اینکه عادت او سه یا چهار روز بود و قبل از عادت سه یا چهار روز خون دید و بعد منقطع شد خون از او
در تمام عادت و هرگاه خون از او منقطع نشد تا عادت داخل شد تمام حیض خواهد بود اگرچه طول بکشد و منقطع نشود تا [illegible]
عادت لکن شرط این است که از ده نگذرد و هرگاه بگذرد ~~[illegible]~~ دوم آن است که خون مؤخر از عادت
شود یعنی در عادت اصلا خون نبیند و بعد از عادت ببیند آن را حیض قرار دهد و فرقی نیست در این باب نیز ما بین
ما بین اینکه این خون بصفت حیض بوده باشد یا نبوده باشد و هرگاه قدری از ایام عادت گذشت خون ببیند و بعد خون دید
هرگاه این خون قبل از انقضاء عشره ده روز منقطع شد تمام حیض است و هرگاه ده روز گذشت آنچه در ایام عادت دیده حیض
است و بقیه استحاضه لکن این در صورتی است که آنچه در ایام عادت دیده [illegible] باشد [illegible] آن است که خون محکوم بحیضیه
[illegible] ده [illegible] از عادت برای وجه که از عادت گذشت این دو قسم است [illegible] از ده روز گذشت [illegible]
ایام عادت حیض است و زاید از عادت استحاضه است تمام این است که از ده روز نگذشت بلکه منقطع شد در [illegible]
[illegible] روز را حیض قرار دهد بقیه را استحاضه و همچنین است [illegible] حال هرگاه قدری پیش افتد از عادت
[illegible] و از عادت بگذرد تا اینکه از ده بگذرد [illegible] ایام عادت حیض است و همچنین هرگاه قدری از عادت
[illegible] و بعد خون ببیند و آن خون مستمر شود تا از عادت بگذرد و از ده روز تجاوز نشود [illegible] ایام عادت حیض خواهد
بود و هرگاه از ده روز نگذرد [illegible] تمام آنچه دیده است حیض است اگرچه بعض آن بصفت حیض نبوده باشد [illegible]
[illegible] از ده روز است و عدم تجاوز هرگاه تجاوز کرد از ده روز [illegible] ایام عادت حیض است اگرچه بصفت حیض نبوده [illegible]
و اگر تجاوز از ده روز نکرد تمام آنچه دیده است حیض است اگرچه بصفت حیض نبوده باشد [illegible]
[illegible] امتیاز ما بین حیض و استحاضه نیست چهارم آن است که خون ذات العاده بانتهاء عادت نرسیده منقطع
[illegible] است اول آن است که بعد از انقطاع باز خون در میان ده روز دید ~~[illegible]~~ و این دفعه منقطع شد
بالمره و دیگر خون ندید تا اینکه ده روز از زمان انقطاع ثانی گذشت از زمان دیدن خون اول تا زمان انقطاع ثانی
حیض است [illegible] از صورت سیم آن است که ده روز نگذشته خون دید [illegible] روز دیدن اول [illegible] هرگاه از ده روز
نگذشته تمام حیض است و هرگاه که گذشته [illegible] بصفات خون [illegible] هرگاه چه بصفت حیض است [illegible]
[illegible] در عادت دیده [illegible] حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و [illegible] اقرب است [illegible] که عادت او مستمر
[illegible] در هر ماه خون [illegible] اتفاق افتاد که در یک ماه دو دفعه خون دید برای وجه که اول [illegible] ده روز
بوده باشد در این میانه دو خون گذشت که در آن ده روز پاک بود خون دوم را نیز حیض قرار دهد پس هرگاه
منقطع شد خون بعد از انقضاء [illegible] روز یا بعد از انقضاء عددی که عادت [illegible] یا قبل [illegible] بعد از
انقضاء ده روز [illegible] حیض [illegible] بود و هرگاه تجاوز از ده نمود خون بعد باقی است [illegible] ایام عادت را حیض
قرار دهد و تتمه را استحاضه

اگر واقع در ایام حیض است و اگر [illegible] خواهد بود

مثل اینکه عادت او [illegible] روز بود

و اگر مقدم بر عادت بوده [illegible]

اگر [illegible] خون [illegible] روز گذشت [illegible] حیض است [illegible] عادت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم سوم از اقسام حائض مضطربه است و آن زنی است که ... خون بر او به جهت اضطراب و عدم قرار عدد آن
بر وجه عادت بعد از شروع و انقطاع اعم از آنکه عادتی در سابق داشته باشد و آن عادت رفته و تغییر کرده باشد یا آنکه
از اصل عادت آن مستقر نگشته باشد حکم در حق چنین زنی ملاحظه اوصاف خون است هر وقت خون ... باو صاف
حیض است آن را حیض قرار بدهد ... و هر وقت تغییر یافت ... و با اوصاف استحاضه موصوف شد آن را
استحاضه قرار بدهد و هرگاه تغییری در اوصاف خون هم نباشد و در تمامی اوقات بر یک صفت بوده باشد پس هرگاه
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلب دوم در احکام حائض ... واجب است ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

واما در ان مسجد جایز نیست دخول اگرچه به عنوان عبور بوده باشد و ظاهر این است که مکروه است عبور در مساجد دیگر [illegible]
چهارم گذاردن چیزی است در مسجد نه برداشتن چیزی از مسجد پس حرام است بر حائض اینکه چیزی را در مسجد گذارد و حرام
بر او نیست اینکه چیزی را از مسجد بردارد و هرگاه چیزی در مسجد گذارده باشد و آن چیز او را ضرور شود جایز است داخل در مسجد
شود به قصد برداشتن آن چیزی که گذارده است در مسجد پنجم [illegible] قرائت سوره عزائم است یعنی سوره‌هائی که در آن سجده واجب
است و اختصاص به آیه حرمت با آیات سجده‌های واجبه ندارد بلکه تمام سوره خواندن بعضی از سوره‌های سجده نیز حرام است اگرچه
غیر آیه سجده بوده باشد و هرگاه معصیت کرد و آیه را خواند یا استماع آیه سجده نمود اقوی این است که سجده بر او واجب
باشد و مکروه است از برای حائض خواندن قرآن مطلقا اگرچه هفت آیه بوده باشد بلکه و ظاهر این است که کراهت
شدید می‌شود هرقدر زیاده از هفت آیه باشد ششم تمکین زن مرد خود را از برای جماع و این حکم ثابت است از برای
زوج نیز پس حرام است از برای مرد جماع کردن [illegible] و بر زن تمکین کردن و فرقی نیست ما بین دائمه و منقطعه
و آزاد و بنده بلکه تعزیر می‌شود کسی که عامل این عمل [illegible] باشد بلکه در بعضی اخبار بلکه در جمله اخبار بیست و پنج تازیانه در حق او
منصوص است و در علماء [illegible] اخبار مانعی نیست در صورتی که به قصد تعزیر بوده باشد و احوط این است که در اول حیض اگر شود
دوازده تازیانه [illegible] لکن این در حق عالم به حکم است نه جاهل [illegible] هرگاه [illegible] بوده باشد و فرقی نیست در ثبوت تعزیر ما بین
مرد و زن و هرگاه در اثناء جماع حلال زن حائض شد لازم است اخراج فوراً و هرگاه اخراج نکند باز تعزیر ثابت است [illegible]
واما استمتاع از زن و ملاعبه با او به غیر جماع جایز است اگرچه ما بین ناف و زانو باشد اگرچه احتیاط [illegible] اجتناب از ما بین
ناف تا زانو است واما وطی در دبر زن در حالت حیض اقوی جواز است و احتیاط در اجتناب است [illegible] هرگاه
[illegible] اگر کسی چنین عملی صادر شود توبه و استغفار لازم است بلکه واجب است کفاره این عمل [illegible] که هرگاه در ثلث اول
از حیض چنین عملی از او صادر شده باشد یک دینار [illegible] یک مثقال از طلای سکه‌دار است [illegible] و هرگاه در ثلث ثانی
حیض چنین عملی کرده باشد نصف دینار و هرگاه در ثلث [illegible] ربع دینار و هرگاه طلای سکه‌دار نداشته باشد [illegible]
[illegible] قیمت آن از نقره سکه دادن جایز است و فرقی نیست در حکم وجوب کفاره ما بین دائمه و منقطعه و نیز
فرقی نیست [illegible] ما بین اینکه از اول شب باشد یا آخر شب بلکه [illegible] ذکر [illegible]
بلکه فرقی نیست در حکم [illegible] حائض [illegible] بلکه هرگاه [illegible] چنین عملی از او صادر شود کفاره [illegible] بر او واجب است
و [illegible] نصف [illegible] اقوی است بلکه [illegible] و هرگاه وطی [illegible] شود
[illegible] اول این است که در هر یک از [illegible] ایام حیض وطی نماید یا در [illegible]
آن [illegible] هر مرتبه کفاره آن مرتبه را بدهد پس هرگاه در [illegible] ثلث اول وطی نمود و همچنین در ثلث
ثانی و همچنین در ثلث ثالث یک دینار [illegible] باید بدهد [illegible] کفاره وطی اول [illegible] و نصف دینار که
وطی دوم و ربع دینار [illegible] وطی سوم و هرگاه در ثلث اول [illegible] واما هرگاه در ثلث اول

[illegible] و بنابر این [illegible] واما [illegible] در صورت اول [illegible]

٨

دو دفعه

بسم الله الرحمن الرحیم

دو دفعه شد وطی کند هرگاه کفاره دفعه اول را داده است باز کفاره دفعه ثانیه بدهد و هرگاه نداده است باز اقوی این است
که دو کفاره باید بدهد و همچنین هرگاه سه دفعه وطی کند سه کفاره بدهد و همچنین است حال در ثلث دوم الا اینکه حصه
هر دفعه نصف دینار باید بدهد و همچنین در دفعه ثلث ثالث هرگاه [illegible] وطی نماید که هر دفعه ربع دینار بدهد اما
اینکه کفاره دفعه سابقه را داده باشد یا نداده باشد و ظاهر این است که فرقی نبوده باشد ما بین اینکه دفعات وطی قریب به هم
بوده باشد یا بعید و باید دانسته شود که حکم به وجوب [illegible] است [illegible] وطی [illegible] هرگاه [illegible]
و نیز دانسته شود که هرگاه [illegible] بوده باشد از دادن کفاره اگرچه در بعضی روایات است که با عدم قدرت [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] لکن [illegible] مشکل است و ظاهر این است که هرگاه [illegible] از قرض [illegible] باید قرض کند و الله [illegible]
اوقات [illegible] امور [illegible] است در حق حائض و آن چند امر است اول آن است که در
[illegible] وضو بگیرد و بنشیند [illegible] و ذکر [illegible] بوده باشد مثل تکبیر و تحمید و تهلیل و غیر آن از اذکار و بهتر آن است
که در [illegible] نشیند [illegible] و هرگاه [illegible] بعضی از علما [illegible]
و بعضی از اخبار هم دلالت بر آن [illegible] و ظاهر این است که [illegible] حیض [illegible] هرگاه [illegible] در اثنای [illegible]
شود [illegible] و ظاهر این است که خروج حدث اصغر [illegible] آن وضو [illegible] و ظاهر [illegible] آن [illegible] است
در زمان [illegible] وضو غیر حائض [illegible] و ظاهر این است که هرگاه [illegible] تیمم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول [illegible]

ترک عبادات باید نماید کلمه مجمل است و قسم ثالث نیز گفته‌اند عدد را داند و وقت را نداند [illegible] گفته‌اند که حکم
در جمیع اقسام آنست که تمیز در خون او نیست مگر این آنکه بعد از آنکه حیض خود را قرار داد [illegible] قرار داد [illegible]
ترک عبادات باید نماید و حمل ایام [illegible] که حمل [illegible] و اما هرگاه تمیز در
خون او نباشد [illegible] گفته‌اند که ترک عبادات [illegible] و [illegible] گفته‌اند که ترک عبادات
را باید نماید [illegible] و این قول قوی است [illegible] والله العالم

فصل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل سیم در غسل استحاضه است و بیان آن در ضمن چند بحث است بحث اول در بیان خون استحاضه است وآن خونی فاسد است که خارج میشود از عرقی که در قعر رحم است که نام آن عرق عاذل است و در غالب اوقات خونی است زرد و سرد رقیق که بی‌فشار خارج میشود بخلاف حیض که خونی است سیاه گرم غلیظ که بقوت خارج میشود و سوزش در هنگام خروج دارد و گاهی خونی که دارای اوصاف مذکوره استحاضه است حیض است احکام حیض بر او جاری میشود یا خون حیض است در نزد شارع مقدس یا خون حیض است مطلقا و گاهی خونی که دارای اوصاف حیض است استحاضه است احکام استحاضه بر آن جاری است یا خون استحاضه است در نزد شارع مقدس یا خون استحاضه است در واقع و از جمله اول است خون در ایام عادت با اجتماع شرایط و آن حیض است اگرچه بوصف استحاضه باشد و خونی که بعد از ایام دیده میشود هرگاه آن خون مستمر باشد تا ده روز و منقطع شود در روز دهم پس آن خون محکوم بحیضیت است اگرچه دارای اوصاف استحاضه باشد و همچنین خون قبل از عادت و بعد از عادت هرگاه مجموع حیض کمتر از ده روز باشد و همچنین و از جمله ثانی است خون بعد از عادت و استظهار هرگاه از ده روز تجاوز نمود پس آن محکوم باستحاضه است اگرچه دارای اوصاف حیض باشد بلکه همچنین دارای وصف حیض باشد و همچنین است خون بعد از سن یأس و همچنین خون قبل از بلوغ و همچنین خون در ایام حمل بنابر قول بعدم اجتماع حیض و حمل و همچنین خون در ایام طهر زیرا که ظاهر اصحاب اتفاق در این است که خون در ایام طهر طهر است مطلقا اگرچه صفات استحاضه در آن نباشد و همچنین خونی که کمتر از سه روز دیده میشود و آن استحاضه است اگرچه دارای وصف حیض باشد و توضیح حال در این مقام [illegible] و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد

بحث دوم در بیان تقسیم خون استحاضه است و بیان احکام هر قسم بدانکه خون استحاضه منقسم میشود بسه قسم اول قلیله و کثیره و متوسطه چونکه استحاضه باین اعتبار منقسم میشود بقلیله و کثیره و متوسطه قسم اول استحاضه قلیله است و آن در صورتی این است که خون ظاهر پنبه را بگیرد و فرو نرود در میان پنبه و این خون کمی است که خارج میشود در استحاضه [illegible] او را قلیله میگویند و حکم این قسم این است که از برای هر نمازی [illegible] تبدیل پنبه نماید و پنبه طاهر و وضو باید بگیرد از برای هر نماز و دو نماز را با یک وضو نمی‌تواند بجا آورد پس از برای نماز عصر وضو علیحده باید بگیرد [illegible] و الحق برخلاف سابق که [illegible] نماز ظهر گرفته نمی‌تواند [illegible] و از برای نماز صبح باید بگیرد و الحق بوضوئی که از برای نماز مغرب گرفته نمی‌تواند [illegible] بلکه ظاهر عدم اختصاص [illegible] وضو است از برای هر فریضه بلکه نوافل هم همین حکم دارد بلکه هر نافله وضوی باید بگیرد اگرچه اکثر بر آن‌اند که نوافل هر فریضه حکم یک نافله داشته باشد لکن [illegible] اظهر و احوط اول است و سزاوار است در اینجا بیان چند امر اول آنکه آیا واجب است تغییر و تبدیل پنبه یا تطهیر پنبه سابقه که اثبات اصل [illegible] ظاهر حکم [illegible] جمعی است که تغییر پنبه واجب است لکن در کتب [illegible] تصریح کرده‌اند بعدم وجوب [illegible] [illegible] وجوب [illegible] و [illegible] الحق [illegible] لکن احوط اول است بلکه [illegible] التغییر و وجوب [illegible] و اما تغییر خرقه [illegible] واجب است لکن اقوی عدم وجوب تغییر آن است [illegible] دوم آنکه [illegible] پنبه وجوب [illegible] طاهر [illegible] و وجوب است و آیا لازم است که پنبه [illegible] باشد یا چیز دیگر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

واحوط اول است بلکه و اما شرط است در پنبه که دراول پنبه پنج باشه [illegible] ظاهر این است که شرط نیست و اما لازم است تطهیر

فرج از خون یا نه اما که صلاحش لازم است و اما کته وضع پنبه غیر کهنه پاک کردن مابین از خون اگرچه بنیاب بوده باشد لازم است تا

شسته شود هم تجدید هم سابق و اما جدی برای زبان که از دون پنبه متوثر است یا نه اما [illegible] اگرچه ان قدر است که [illegible]

شود و ان قدر متعارف حال است و ارجح [illegible] ان [illegible] است که تغییر حال شود یا نه [illegible] بنار [illegible]

و اما لازم است اعتبار حال خود [illegible] و اما [illegible] خون او باقی بود

مانده است یا اینکه زاید شده [illegible] متوسطه و کثیره رسیده است یا غیر [illegible] هرگاه گفتیم [illegible] لازم است

اعتبار حاصل جواز [illegible] والله [illegible] احوط این است اجتناب [illegible]

والتفا بعلم سابق نکند و این هم مخصوص این قسم نیست بلکه در اقسام دیگر

نیز این کلام جاری است قسم ثانی استحاضه متوسطه است و ان این است که خون فرو گیرد پنبه را لکن

سیلان در خون نباشد یعنی که از پنبه تجاوز نکند و حکم در این قسم آن است که از برای [illegible] غسل کند و از برای

[illegible] وضو بسازد [illegible] نماز صبح و غسل صبح [illegible] مقدمی [illegible] نماز صبح [illegible] طاهر [illegible]

نهج جمع بسلامت اولی است و اما در حق نماز صبح وضو مقدم [illegible] بر غسل یا غسل را مقدم دارد [illegible]

[illegible] بین تقدیم و تاخیر اظهر و احوط تقدیم اول است بین تقدیم وضو بر غسل و اما تغییر [illegible]

[illegible] وجوب تغییر در این قسم اظهر [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] و اما تغییر خرقه ظاهر این است که در وجه [illegible] بعضی ادعای اجماع در ان [illegible] کرده اند قسم سیم استحاضه

کثیره است و ان این است که خون فرو گیرد تمام پنبه را و از پنبه تعدی کند [illegible] و حکم در این قسم این است که

[illegible] روزی سه غسل نماید یک غسل از برای نماز صبح و یک غسل از برای نماز ظهر و عصر و یک غسل از برای نماز مغرب و عشا

[illegible] والتفا بان اغسال از برای نماز نمی تواند نمود بلکه لازم است که از برای [illegible]

نماز وضو هم بسازد پس واجب است برای هر وضو [illegible] نماز [illegible] و سه غسل [illegible]

[illegible] و غسل [illegible] و احوط در این اعمال نیز تقدیم وضو

[illegible] بر غسل [illegible] و وجوب تغییر [illegible] پنبه و خرقه در این قسم واضح و ظاهر است و ظاهر این است

که حکم مذکور [illegible] است [illegible] خون منقطع [illegible] و هرگاه خون منقطع شد بعد از صبح [illegible] یک غسل زاید واجب نیست

و هرگاه منقطع شد بعد از ظهر غسل [illegible] واجب نیست [illegible] هرگاه منقطع [illegible] شد بعد از نماز صبح [illegible]

غسل [illegible] واجب [illegible] هرگاه بعد از غسل یا نماز [illegible] خون [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مبحث سیم در بیان [illegible] خونی است که محکوم باستحاضه است شرعا اگرچه فاقد [illegible] اوصاف استحاضه بوده باشد اگرچه [illegible]

و ان چند موضع است اول خونی است که در کمتر از سه روز دیده شود چنین خونی استحاضه است اگرچه دارای اوصاف استحاضه نبوده

بلکه اگرچه دارای اوصاف حیض بوده باشد و این در صورتی است مسلم است که اتصال این نباشد که خون قروح و جروح

است و هرگاه احتمال ان باشد پس هرگاه [illegible] استحاضه باشد باز [illegible] که محکوم باستحاضه باشد اگرچه احتمال

قرحه در ان باشد و اما هرگاه دارای اوصاف استحاضه نباشد در ان اشکال است و ظاهر این است که

[illegible] و هرگاه زنی در کمتر از سه روز

خون دید و [illegible] ده روز باز خون دید آیا ضم میشود [illegible] اول خونی که در ایام ده روز

دیده میشود اگرچه فصل [illegible] خون اول و خون دوم [illegible] ایام [illegible] بوده باشد کلام در ان

[illegible] دوم خونی است که بعد از ده روز دیده میشود چنین خونی محکوم باستحاضه است اگرچه دارای اوصاف

استحاضه نبوده باشد بلکه اگرچه دارای اوصاف حیض بوده باشد سیم خونی است که بعد از ده روز در ایام نفاس گاهی

دیده میشود ان نیز حکم استحاضه است چهارم خونی است که [illegible] گاهی دیده میشود [illegible]

که ان خون نیز استحاضه است و احکام استحاضه برای حامل نیز جاری است [illegible] از بعض نیز

گاهی دیده میشود ظاهر علما اتفاق این است که ان نیز استحاضه است و [illegible] تکلیف در غسل [illegible]

تکلیف و احکام خون استحاضه [illegible] از ان خون [illegible] نماز [illegible] هرگاه [illegible] و مثل

وجوب [illegible] هرگاه [illegible] است که معلوم بوده باشد خون

قرحه و لو ان نیست نیز دانسته شود که خون خارج از مقتضای طبیعت [illegible] باشد والله [illegible]

[illegible]

است مبحث چهارم در بیان خونی است که [illegible] محل خلاف است که خون استحاضه است یا حیض [illegible]

و در اینجا چند قول است و در ذکر اقوال [illegible] در این رساله نیست و اقوی [illegible]

فقها این است که [illegible] حیض [illegible] جمع میشود پس خونی که در اثنای [illegible] گاهی دیده میشود [illegible]

[illegible] هرگاه در ایام عادت بوده باشد با اوصاف حیض و چون محکوم بحیضیه شد احکام سابقه در حیض و استحاضه [illegible]

در ان جاری خواهد بود [illegible] هرگاه خونی [illegible] که خون حیض نیست [illegible] سابقه ان محکوم

باستحاضه است [illegible] باستحاضه [illegible] در ان [illegible] استحاضه [illegible] خونی که

احتمال [illegible] قروح یا جروح [illegible] پس هرگاه معلوم باشد از خون قروح یا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

~~یا که بشود که برای استعلام ... متوقف~~ [illegible] از حیض خون دخول آن حائضه نیست و هرگاه شک کند در اینکه
پس هرگاه کاشف از برای بیرون آمدن خون قرحه و یا بکارت هست است از تطوق قطنه و خروج از جانب یمین
یا یسار بر نحوی که گذشته محکوم بان خواهد شد و هرگاه علامتی نبوده باشد پس هرگاه از اصل شک در حدوث سبب آن
است مثل اینکه شک کند قرحه حاصل شده یا نشده آن شک مرتفع با اصل است و حکم دخول حکم استحاضه خواهد بود و هرگاه
سبب حاصل بوده است و شک در زوال آن شده است پس شک بکند که این خون از قرحه است که منعدم بوده یا بکارت است
که ازاله شده بوده در حکم با استحاضه در این صورت تامل است بلکه منع است مبحث ششم در بیان احکام استحاضه است
هر الکه استحاضه حدث است اگرچه قلیله باشد و لازم نیست در حکم به ثبوت آن اینکه خارج شود آن خون لظاهر بدن بلکه رسیدن
آن به پنبه کافیست در حکم استحاضه در جمیع اقسام آن از قلیله و کثیره و متوسطه بلکه [illegible] حکم آن جاریست ظاهرا اگرچه
پنبه گذارد و در موضع پنبه خون یافت شود اگرچه با انگشت استعلام حال کند

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل چهارم در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که خارج میشود از رحم بعد از ولادت طفل یا هنگام ولادت
بهمراهی ولادت پس هرگاه خونی ببیند قبل از ولادت اگرچه مقرون بدرد زاییدن باشد آن خون نفاس نخواهد بود و براو
واجب است اتیان عبادات و صوم چنانکه براو قبل از رؤیت دم واجب بود در این مرحله دلالت دارد و توضیح حال مطلب
این است که گفته شود خونی که [struck] قبل از زاییدن خارج میشود خالی از چند شق نیست اول آنکه آن است که آن خون
زاییدن است و مقرون بدرد زاییدن است مثل خونی که یک روز و دو روز قبل از زاییدن گاهی دیده میشود چنین خونی خون نفاس
نیست و لازم است اتیان عبادات دوم آن است که آن خون مقرون بدرد زاییدن است و سه روز قبل از ولادت
خون ببیند و بعد طفل متولد شود این خون نه خون نفاس است و نه خون حیض است و عبادات براو واجب است و همچنین
از دو غسل براو واجب نیست سوم آن است که سه روز با درد یا بی درد خون دید و بعد از آن خون منقطع شد پس از آن طفل
متولد شد این نیز بر دو قسم است اول آنکه آن است که اقل طهر که ده روز است از زمان انقطاع خون تا اول ولادت و خروج
خون دوم فاصله شده یعنی [struck] در این میانه ده روز طول کشیده باز خون اول قطعا خون نفاس نیست دوم
آن است که ده روز فاصله نشده میانه انقطاع خون اول و ظهور خون ثانی فاصله شد در این صورت خون اول خون نفاس
نیست شبهه نیست و اما خون حیض است یا نه هرگاه گفتیم که خون حیض با حامل جمع میشود خون حیض خواهد بود والا فلا
اینها در صورتی است که با درد زاییدن نباشد و هرگاه خالی از درد نباشد خون اول ربطی بنفاس ندارد
و حکم آن حکم خونی است که در ایام حامل دیده میشود مجملا خون نفاس خونی است که با خروج طفل خارج شود یا بعد از آن
و هر خون قبل از خروج طفل خون نفاس نیست اگرچه مقرون بدرد زاییدن باشد پس چون این مطلب معلوم شد
گفته میشود که در این فصل چند مطلب مرتب میشود بحث بحث اول در کثرت خون نفاس است اقله حدی
در جانب قلت برای این خون نیست پس اگر یک لحظه دید اگرچه کم باشد اگرچه یک قطره باشد نفاس است
و غسل واجب خواهد شد و در جانب کثرت ده روز است و در تمام این ایام صاحب نفاس حائض خواهد بود و بعد از ده روز
دیگر نفاس نخواهد بود مانند حیض و هرگاه ... پس زن از اول دیدن خون صاحب نفاس است چه
خون در یک دقیقه دید یا کمتر یا بیشتر یک روز یا دو روز یا سه روز و همچنین تا ده روز و بعضی از علما زیاده از ده روز نیز
هم گفته اند و آن ضعیف است و اقوی آن است که زیاده از ده روز نفاس نیست بلکه اولی آن است که هر خونی که
بعد از ولادت دیده میشود آن خون نفاس است پس هرگاه بعد از خلاصی ولادت یک روز یا دو روز خون دید و در
هنگام ولادت خون ندید شبهه نیست که آن خون نفاس است بلکه هرگاه در ایام ده روز خون دید اگرچه ده روز که بعد
و دانسته شود که منشأ ولادت است باز خون نفاس خواهد بود و اما آیا آن خون سابق خون نفاس قرار داده یا آنکه از
هنگام ولادت ابتدای آن تا آن وقت که خون میبیند ایام نفاس قرار داده ... اول است ... چنانکه
بعضی از علما گفته اند و هرگاه روز اول دید و بعد ندید تا روز دهم تمام نفاس است و اما هرگاه از ده روز گذشت و خلاف ... در ایام عشره و بعد ...

تا احکام
دارا است از دیدن
زاییدن اول حیض
...

و در روز باقی بعد نماز ... احکام

و ظاهر این است که خون حیض ... نبوده

هرگاه زن خون ... بعد از آن چند روزی
حائل ... نفاس ندارد و ...
... حیض ... بعد
و طاهره است و هرگاه
خون دید

و در این نماسان ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بلکه خون حیض خواهد بود هرگاه دارای شروط و صفه حیض بوده باشد **مطلب دهم** آنکه هرگاه ایام نفاس از ده روز گذشت احکام
هرگاه صاحب آن زن سه عادت معلومه مستقره مستقیمه بوده باشد عادت خود را نفاس قرار میدهد و بقیه استحاضه خواهد بود
و هرگاه عادت مستقیمه نداشته باشد تمام ده روز را نفاس قرار میدهد و زاید را استحاضه **مطلب یازدهم** آنکه خون نفاس [illegible] ده روز
منقطع شد تمام ده روز نفاس خواهد بود و رجوع باو حیض نمی‌شود **مطلب دوازدهم** آنکه خون نفاس هرگاه از عادت حیض
تجاوز نکند اگر آن طاهر است و هرگاه تجاوز کرد از عادت رجوع میکند بعادت و بعد از آن [illegible] حیض بلکه در ده روز
دهم در باقی ایام عمل استحاضه میکند **مطلب سیزدهم** آنکه مثبت نه که عادتی در حق او در حیض حاصل شده است نفاس خود سه ده
روز قرار میدهد و مخفی است که رجوع تمیز نمی‌شود [illegible] در صفات خون **مبحث دوم** در بیان مولودیست که دم نفاس
متصل بولادت او است بجهت آنکه حکم ثابت است در مولودیکه که زمان وضع او رسیده است همچنین ثابت است در
مولود دیگر خارج شود بسقط بسبب سقطی که زمان وضع آن نرسیده باشد و نیز حکم ثابت است در طفلیکه حیا متولد
شود همچنین ثابت است در طفل میت متولد شود پس هرگاه طفل بسبب سقط خارج شود میت با خون صاحب نفاس خواهد بود
و آیا شرط است که تمام الخلقه متولد شود و صاحب اعضا باشد و یا نه [illegible] ظاهر این است که شرط نیست بلکه خلافی در این است
نیست [illegible] و ظاهر این است که علقه مضغه نیز این حکم را داشته باشد و آن قطعه خون که دارای عروق باشد [illegible]
کلا علقه است در علقه است و آن قطعه خون است **مجد** و ظاهر این است که آن هم این حکم باشد و اما نطفه پس هرگاه معلوم
برسد که ابتدای خلقت انسان بوده باشد ظاهر این است که آن هم چنین بوده باشد و خون شدن بخروج او حکم نفاس
بوده باشد و هرگاه این چنین بوده باشد خیر دهرگاه [illegible] که بآن مرتبه رسیده یا خیر رجوع بقوابل شیعه و قول
قوابل معتبر است هرگاه ثقه باشند اگرچه یکی نیز باشد و احتیاط در این است که چهار زن عادل باشند و هرگاه تصدیق قابله
نباشد حکم خون نفاس در آن نخواهد بود **دوم** آنکه هرگاه ولد توام بوده باشد **یعنی دو طفل** متولد شوند از یک شکم اول
زمان ده روز از اول زمان خروج طفل اول است و آخر زمان ده روز از طفل دوم است و بعضی گفته‌اند از هر یک از آن
دو ده روز را دارند و هرگاه طفل در شکم مرده و متقطع اعضا او [illegible] **آیا ابتدای** ده روز از خروج عضو
اول است یا از خروج عضو اخیر یا هر یک نفاس مستقل خواهد بود مثل توام ظاهر اول است زیرا که حکم
از اجزای یک مولود است اگرچه فصل در خروج اجزای بوده باشد **مبحث سیم** در احکام نفاس است بدانکه حرام
است بر نفسا آنچه حرام است بر حائض و مکروه است برای او آنچه مکروه است بر حائض و مستحب است در حق او آنچه
مستحب است در حق حائض پس حرام است بر نفساء قرائت سوره عزائم و درنگ در مساجد و حرام است بر زوج
وطی او و ساقط است از او نماز و صلوه و صوم و واجب است قضاء صوم براو و مکروه است مباشرت ما بین ناف و زانوی
او و مستحب است در حق او وضو گرفتن در اوقات صلوه و نشستن و ذکر گردن بقدر از وضو و مکروه است [illegible] ادویه در تحریک احکام
مبحث چهارم در احکام غسل نفاس است بدانکه غسل نفاس مثل غسل حیض است و واجب است و وجوب غسل مذکور در وضو
بجهت نماز داخل است و مثل آن نمی‌شود و تقدیم وضو بر غسل احوط [illegible] و اظهر است

در اخبار عدیده تصریح باینکه

و در لینا دو مطلب اول انکه

اگرچه از اول زمان خروج طفل اول تا ~~[illegible]~~ طفل اول تا آخر ایام نفاس ده روز یا علیحده [illegible]

و دو وجه است براد آنکه وجه سوم حائض

باب سیم در تیمم است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در بیان مواضعی است که تیمم بدل از غسل یا وضو باید نمود و آن
موضع است **موضع اول** جائی است که آب در آن موضع یافت نشود و در این مقام هرگاه علم بعدم وجود آب در اطراف
و جوانب داشته باشد تیمم جایز است و هرگاه علم نداشته باشد لازم است فحص نماید و در طلب آب برود هرگاه آب نیافت تیمم نماید
و هرگاه وقت از برای بیابان طلب آب نیست مگر در صورتیکه در بیابان واقع شود در آن صورت مقدار یک سنگ
در زمین ناهموار انداختن یک تیر پرتاب و در زمین هموار بقدر دو تیر پرتاب پس هرگاه بمقدار مذکور در این چهار قسم از زمین
فحص کرد و نیافت تیمم میکند و نماز میکند اگرچه احتمال بدهد وجود آب را در زیاده از این مسافت و ظاهر این است که تعیین
لازم است از چهار اطراف این مقدار ساقط نماید بجهت طلب آب و در دو طرف [illegible] و هرگاه خود
نتواند طلب نماید بعمل کردن مسافت مذکوره میکند بنایب خود کند و باید نایب عادل باشد که اعتماد بقول او تواند نمود
و هرگاه موقوف باشد بدادن اجرت لازم است دادن اجرت و هرگاه طلب نکرد و تیمم نماید تیمم او باطل خواهد بود مگر در صورتیکه
در صورتیکه دو نفر عادل شهادت دهند که آب در اطراف نیست و در عمل و احد تامل است و اقوی لزوم طلب است با اخبار عدول
واحد و هرگاه تأخیر در طلب آب کرد تا اینکه وقت تنگ شد در آن صورت لازم است تیمم نماید و اتیان بصلوه نماید
و قضا بر او واجب نیست اگرچه معلوم شود آب در اطراف بوده است **موضع دوم** جائی است که خائف باشد از آوردن
آب جهت وضو یا غسل از مکانی که آب در آن مقام موجود است بجهة خوف آن بر نفس خود باشد مثل اینکه عدوی باشد که او را
بکشد یا بر مال خود مثل اینکه دزدی باشد که او را برهنه کند و جود خوف کافی است اگرچه خوف بمرتبه علم و ظن نرسد و هرگاه خوف
او از مشاهده او از خارج از سرقت باشد بنابر غالب بر دم خوفی نداشته باشد و این شخص خائف باشد باز ظاهر این است
که تکلیف او زیاده از تیمم نباشد زیرا که با وجود خوف نمیتواند آوردن آب براو شاق است و هرگاه در طریق
تحصیل آب خائف نباشد بلکه خائف بر مال خود باشد در منزل خود یا بر اهل خود ترسد باز تکلیف او تیمم است
و هرگاه در طریق تحصیل آب چیزی بشود که قدری محصول ارباب بگیرد تا آنکه آب برداشته شود ظاهر این است که هرگاه ضرر زیادی
بوده باشد لازم است برود و آب بیاورد و فرق این مقام با مقامیکه دزد باشد واضح است و هرگاه در طریق کسی
باشد که اهانت او نماید بکسی مثل اینکه طلبکاری باشد این رود و قدرت براداء آن ندارد باز براو
آوردن آب لازم نیست و هرگاه قادر است لازم است تحصیل آب نماید اگرچه بردن مال باشد از او و هرگاه در طریق
کسی باشد که او را اذیت کند مثل اینکه قصاصی داشته باشد پس هرگاه امید عفو یا صلح داشته باشد باز براو تحصیل آب واجب است
و هرگاه رجاء عفو و صلح نداشته باشد ظاهر این است که تیمم جایز نباشد **موضع سیم** جائی است که در استعمال آب ضرری براو
او رسد باشد مثل اینکه مرض او بجرح باشد یا متروح بوده باشد یا آنکه بترسد از عروض مرض یا بتعجیل آب
~~باشد که تعجیل آب [illegible]~~ باشد در این صورت جایز نیست استعمال آب بلکه تکلیف او تیمم است و همچنین است هرگاه خائف از [illegible]

از ورم یا برص

در آنجا

بلکه در صورتیکه تمکن طلب داشته باشد

یا بعض از مال او

و اتحاد

مثل اینکه جراحتی داشته باشد یا مرضی داشته باشد که بترسد در استعمال آب از ازدیاد یا زیادتی مرض یا جراحت و در این صورت نیز تکلیف تیمم است و همچنین است حال هرگاه مرضی یا جراحتی در بدن داشته باشد که باستعمال آب دیرتر بهبودی حاصل شود باز تکلیف تیمم است و همچنین است هرگاه خائف باشد از ابتلا بمرضی اگرچه معلوم نبوده باشد و هرگاه خوف شود ترتب ضرر جزئی که تحمل آن صعب نبوده باشد مثل صداع و درد و دندان و امثال آن برای ظاهر میشود که این موضع تیمم نبوده باشد و در این تفاوت نیست ما بین انواع ضرر و اذیت بلکه ضرر ضرری که ادراک باشد چه آنکه کافیست و تحمل آن شود بلکه صداع و درد دندان و امثال این ضرریست که تحمل آن صعب نیست پس هرگاه خائف باشد از عروض امثال اینکه امراض باشد اگرچه خائف بر تلف نبوده باشد باز تکلیف تیمم است و هرگاه خائف از عروض امری نبوده باشد که مضر به باشد مثل آنکه [illegible] از استعمال آب سرد بشود موضع جای آن هرگاه بکار آب که هوا سرد باشد و مشکل باشد بجهت برودت هوا استعمال آب [illegible] غسل یا وضو پس [illegible] اگرچه [illegible] از صدوث مرض خائف نبوده باشد بلکه همان صعوبت تحمل استعمال آب نبوده باشد در این مقام هرگاه ممکن از گرم کردن آب است که صعوبت استعمال مرتفع گردد پس ارتکاب لازم است و هرگاه ممکن نباشد پس هرگاه تحمل آن صعوبتی چنان نبوده باشد مثل اینکه سرمای [illegible] نبوده باشد در این صورت اتیان بوضو یا غسل لازم باشد و هرگاه سرما شدید است و تحمل آن مشقت شدیده داشته باشد در این صورت [illegible] وضو یا غسل ممکن است یا صورت او زیر [illegible] تیمم میباید [illegible] و وضو در این صورت [illegible] موضع چهارم جائی است که در استعمال آب وقت یا صورت او زیاد و فاحش نبوده باشد زیاد بهم رسانند که موجب تغییر صورت [illegible] شود در این مقام نیز تکلیف تیمم است و هرگاه از زیاد و فاحش نبوده باشد بلکه قلیل بوده باشد مانع از وضو نخواهد بود موضع پنجم جائیست که آب او کم بوده باشد و تشنه بوده باشد در این صورت نیز خائف است هرگاه خائف از عطش نبوده باشد اگر حال تشنه نبوده باشد و اینکه حصول تیمم میکند و آب بعوض [illegible] اما هرگاه خائف از عطش نبوده باشد و تیمم میکند و هرگاه احتمال بهم رسانیدن آب و وصول بآن میداشته باشد در این صورت نیز آب را [illegible] نگاه میدارد که [illegible] احتمال نمیکند بلکه بطریق خوف عروض عطش باز آب را [illegible] آن بجهت او بعد از این یا وصول بآب [illegible] پس بوجود احتمال کفایت میکند بلکه بطریق خوف عروض عطش باز آب را [illegible] نگاه داشته باشد که بآب خواهد رسید پس هرگاه مظنه قویه نبوده باشد مثل اینکه نگاه داشته و تیمم نماید و هرگاه مظنه داشته باشد که با آب خواهد رسید پس هرگاه مظنه عدم وجود آب در مواضع اینکه عادت مقتضی وجود آب است در فقدان آن [illegible] و خائف از عروض عطش بر خود نباشد عدم وجود آب در مواضع [illegible] در این صورت دغدغه [illegible] واقعه تیمم نماید و آب را نگاه دارد که آب داخل او برخلاف باشد که جای که مدار بر مظنه بوجود آب نیست بلکه دائر مدار اطمینان بوجود آب است که مستلزم عدم خوف عروض عطش باشد برای آن [illegible] بلکه [illegible] و هرگاه خائف بر عطش خود نباشد بلکه خائف بر عطش نفوس محترمه بوده باشد مثل اینکه مسافر باشد آب بقدر کفایت حدود وضو یا غسل و شرب خود داشته باشد لکن همراه او نفوس محترمه بوده باشد که از آن هیچ وجه آب [illegible] در اینجا نیز تیمم نماید و آب را بجهت آنها نگاه دارد چه خائف بر تلف آن نفوس بوده باشد که آشنا یا خائف بر عطش شدید آنها بوده باشد و اما هرگاه نفوس محترمه نبوده باشد مثل کافر حربی و مرتد و مراعات آنها لازم نیست بلکه استعمال آب [illegible] وضو یا غسل [illegible] اگرچه آنها در معرض تلف در آیند بلکه حیوانات هرگاه [illegible]

ده آنکه چشم درد و ظلم [illegible] و درد هاو نیز هرگاه [illegible] باشد از ضرر آب [illegible] تکلیف تیمم مگر در صورتیکه بعد از چشم [illegible] و دست بازگردن [illegible] اقل مراتب غسل [illegible] پرورش [illegible] و هرگاه خائف باشد [illegible] در این صورت [illegible] باز تکلیف تیمم است

بعد از صرف آب در وضو یا غسل هم

او واجب بوده باشد مثل کسیکه زنان از آنها حمله بوده باشد و در کار خود متحیر و معطل مانده است و الحاق آنها بمسلم قوه است و هرگاه خائف بر نفس حیوان و انسان محترم النفس بوده باشد بلکه خائف بر حیوانات بوده باشد پس هرگاه حیوانی است که نفس آنها [illegible] [illegible] یا مجوز [illegible] که با هم تلف یا [illegible] از حرکت به عطش برخلاف کند آن یا صاحب آن [illegible] ومشقت عظیم میشود مثل اینکه در بیابان بیابانی است که حرکت از بیابان بدون قدرت آنها میسر است در این صورت تیمم نیز آب را بحیوانات میدهد و خود تیمم میکند و همچنین است حال در حیوانات مملوکه شخص مثل گوسفند و گاو که حفظ آنها للمال عن التلف و لزوم انفاق و اسراف آنها و گوسفند و امثال آن بر ذمه اوست و اما حیوانات غیر مملوکه شخص پس هرگاه نفوس آنها را احترام باشد پس ممکن است گفته شود ترجیح حفظ نفوس آنها بر استعمال آب [illegible] وضو یا غسل و اما حیوانات غیر محترمه مثل سگ و خنزیر پس ترجیح آنها معلوم نیست خصوص در صورتیکه موذی باشند که البته در این صورت حفظ آنها لازم نیست [illegible] و استعمال آب در تکلیف وجوب واجب است استعمال خود و هرگاه در جمله از حدود مسابقه ممکن باشد که اولا آب را استعمال نماید در وضو یا غسل و آب مستعمل را حفظ نماید که در این صورت جمع لازم است یعنی تیمم جایز نیست اول استعمال در وضو یا غسل [illegible] که از استعمال او [illegible] آشامیدن یا آشامانیدن و هرگاه دارای دو آب بوده باشد یکی پاک و دیگری متنجس اما در این صورت جایز است استعمال آب طاهر در وضو یا غسل و نگاهداری آب متنجس بجهت رفع عطش یا غیر بلکه وجود آب متنجس کالعدم است زیرا که جایز نیست شرب آن اقوی ثانی است علاوه آنکه خوف آن از عطش حیوانات نبوده است و هرگاه آب [illegible] مطلق داشته باشد و آب مضاف لازم است استعمال آب مطلق در وضو یا غسل زیرا که بجهت رفع عطش استعمال آب مضاف ممکن است مثل اینکه هندوانه یا انار [illegible] همراه داشته باشد آنها را بجهت رفع عطش نگاه دارد و آب را استعمال نماید موضع ششم جائی است که دائر شود امر میانه استعمال آب در رفع حدث و رفع خبث در اینجا رفع خبث را مقدم میدارد بر استعمال آب جهت رفع حدث بلکه آب را بجهت استعمال میکند اولا که رفع خبث بعد از آن تیمم میکند موضع هشتم جائی است که آب [illegible] خود داشته باشد و دیگری دارای آب باشد که آن [illegible] میفروشد و [illegible] فاقد آب دارای ثمن آب نبوده باشد یا دارای ثمن متعارف آن باشد لکن مالک بثمن متعارف نمیفروشد بلکه بقیمه زیاد میفروشد در این دو صورت لازم نیست جایز است تیمم و بیان آن در دو مقام است مقام اول آن است که دارای ثمن نبوده باشد و چیزی که برای او واجب است وضو یا غسل بلکه تیمم میکند بدل از وضو یا غسل که در حد صورت اول آنکه مالک آب [illegible] ابتاع بثمن بوده او نه بقصد در این صورت واجب است بر او قبول [illegible] و مثل آن آنکه [illegible] آب [illegible] ثمن متعارف آن [illegible] و هرگاه مشتری [illegible] مستوفی باشد و قدرت بر ادا در موعد مقرر داشته باشد پس هرگاه با عدم [illegible] لازم است بر او خریدن آب و هرگاه عالم نبوده باشد بقیه حال در آن تا [illegible] اما با [illegible]

اللهم الله ان تقبل [illegible] [illegible] والله تعالی [illegible] [illegible] از الم [illegible]

استعمال آب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما هرگاه قبول نکرده باشد آیا لازم است بر او قبول کردن بذل یا بعوض یا بغیر جمعی از علماء قائل شده اند بعدم وجوب قبول زیرا که در قبول منت است که تحمل آن مشکل است و دلیلی بر لزوم قبول نیست خصوصاً که و اقوی وجوب قبول است چنانچه هرگاه بذل شود آب بلابنایه جمعی تصریح کرده اند بلزوم قبول و لازم نیست و مجرد قبول مستلزم منت نیست و کلمات ایشان بذل قاصد اجر و ثواب باشد و بالجمله چون با وجود آب چنین شخصی متمکن از استعمال آن است بلی هرگاه آنکه آن آب را در تصرف دارد منت بگذارد باشد و نفس کرده و آنی و کاسه از تحمل آن بوده باشد در آن صورت میتوان گفت بر او لازم نیست چنانچه هرگاه مالک آب بفروشد آب را لازم نیست بر فاقد آن التماس و طلب آب از آن شخص بکند زیرا که در سؤال ذل و تحقیر نفس است مگر در حق کسی که برای او ذلی و تحقیری نبوده باشد و از عادت او سؤال اشال آن بوده باشد پس هرگاه شخصی اگر قرض بدهد باو ظاهر این است که در این صورت لازم است بر او قبول قرض و در مقابل دادن مشتری نخواهد بود مقام دوم آن است که دارای ثمن بوده باشد و در این مقام ... اول آنکه آن است که ثمن مثل بوده در آن صورت واجب است که آب بیع یا بیان مشتری ... وضوء یا غسل نماید مگر در صورتیکه مساوی ثمن را که اظهار لازم ضرور داشته باشد مثل نفقه خود و عیال خود ... قوت خود مانند امر دیگر که متعذر میشود صرف بصرف آن در غیر آن ... لازم دوم آن است که ثمن از ثمن المثل زیاد نبوده باشد ... در آن صورت نیز لازم است خرید شود تیمم آن است که ثمن از ثمن المثل برات زیاد تر بوده باشد مثل اینکه ... قیمت ... و در صد بوده باشد ... آن را نمی فروشد مگر بصد روپیه این بر دو صورت است اول آن است که شخص مکلف بوضوء یا غسل صاحب مال بسیار است که دادن صد روپیه نائل بحال او نمیکند در این صورت نیز لازم است که آب را بخرد از برای نماز دوم آن است که صاحب مال بسیار نیست باز ظاهر این است که لازم است بر او خریدن آب مگر در صورتیکه ... از اینکه این مال را صرف این ... داشته باشد چه در حال و چه در استقبال هرگاه ... در زمان استقبال ...

و هرگاه در بلکه آب ... مملوک است آب مباحی که محتاج باشد بدلو و ریسمان و نداشته باشد پس هرگاه ممکن است آب باجیر ... ولکن تحصیل آن موقوف بدلو و ریسمان باشد لازم است تحصیل دلو و ریسمان اگرچه باجاره کردن یا خریدن آن باشد چه با اجرت المثل با فوق آن مانند تفصیلیکه ذکر شد و هرگاه با جاره نشود لازم است خریدن آن اگرچه بزیاده از ثمن المثل بوده باشد موضع ... که در یک از دو صورت شود پس لازم است بر او تیمم کند و فارغ شود اگرچه متمکن از استعمال آب بوده باشد ... احکام جنابت ذکر شد موضع دهم جائی است که بر او وقت تنگ شود و هرگاه خواهد غسل کند یا وضوء ... صلاة در وقت نخواهد شد ... و سزاوار است در این مقام دانسته شود که هرگاه شخص مکلف در این مواضع ... تیمم ننمود بلکه اختیار غسل یا وضوء نمود آیا وضوء یا غسل او صحیح است یا خیر اما در موضع اول که ... هرگاه طلب ... اگرچه ... تا آنکه آب ... الله وضوء او صحیح بلکه در آن صورت ... اما در موضع دوم هرگاه با وجود خوف در طریق تحصیل ترک تحصیل کرده در عقب آب رفت تا اینکه بآب رسید در آن صورت نیز وضوء و غسل صحیح ... بلکه ... در حق چنین کسی ... و غسل

بسم الله الرحمن الرحيم

است و اما موضع ثالث که استعمال آب ضرر ... هرگاه با وجود ضرر استعمال آب نماید وضوء یا غسل فاسد خواهد بود و لازم است تیمم نماید و اما موضع رابع و خامس که برودت شدیده بوده باشد یا استعمال موجب زیادتی ... بوده باشد باز اظهر فساد وضوء یا غسل است و اما موضع سادس که عطش بوده باشد باز ظاهر این است که وضوء صحیح نبوده باشد زیرا که در آن صورت تکلیف بوضوء ساقط است و اما موضع سابع باز اظهر فساد وضوء است یا غسل اگرچه ... خالی از قوت نیست و اما موضع ثامن وضوء که آب بقیمتی گران بفروشد ... و اما موضع تاسع ... وضوء یا غسل صحیح است بلکه ... در حق چنین شخصی است که ... استعمال آب نماید و جایز نیست تیمم بلکه در این صورت ... و اما موضع عاشر ... و اما موضع تاسع که تفصیل آن در سابق ظاهر گذشت و اما موضع عاشر ظاهر این است که وضوء یا غسل ... مبحث دوم در بیان چیزی است که تیمم بآن میشود و آن زمین است و بیان آن این است که زمین بر چند نوع است اول خاک و کلوخ است که تیمم بآن جایز است بلکه او فرد اظهر است و فرقی نیست ما بین اینکه رنگ آن سیاه بوده باشد یا سرخ بوده باشد یا زرد بوده باشد یا سفید بوده باشد یا سبز بوده باشد هر رنگی داشته باشد جایز است تیمم بآن دوم گل ... کلوخ است که ... بلکه مطلق زمین خشک دارای قبیل سنگ و خشت ... هرگاه تیمم بهمه اینها جایز است تیمم بسنگ است و تیمم بآن بنابر ... جایز است مطلق اگرچه تمکن از تراب و زمین خشک بوده باشد و فرقی نیست در خشت و زمین خشک و سنگ و اینکه ... باشد پس جایز است تیمم کردن ... هرگاه مختلط خالی ... بوده باشد و همچنین سنگهای ... جایز است گچ ... و جایز است تیمم ... اگرچه تمکن از غیر آن بوده باشد و اما گچ پخته پس اظهر عدم جواز تیمم بآن است ... و اظهر جواز تیمم بآن است و اما هرگاه پخته شود و اظهر عدم جواز تیمم ... و اقوی در آن عدم جواز است ... زمین شوره زار است و اقوی جواز تیمم بآن است اگرچه جمعی از علماء تصریح کرده اند بکراهت آن و اما شوره‌هائی که بر روی زمین بسته میشود تیمم بر آن خالی از اشکال نیست ... زمین نمناک است که ... رمل ... و تیمم بآن جایز است ... چنانچه ... زمین ... بارطوبت است ... بآن جایز است مطلق ... رطوبت آن ذاتی بوده باشد یا عارضی ... و کلام در این است که آیا تیمم بآن جایز است در حال ... یا آنکه ... جواز تیمم بآن ... خواهد ... جمعی از علماء ... کرده اند بآنکه تیمم بآن ... کیفیت تیمم بگل بنابر آنکه جمعی تصریح کرده اند بآن این است که ... وبعد بریزد ... و بعضی گفته اند ... و در آن ... زیرا که ... و هرگاه ... ظاهر این است که لازم بوده باشد و لازم است در این مقام بیان چند مطلب مطلب اول آنکه هرگاه جایز است تیمم بگل ...

اما هرگاه در موضعی بوده باشد و یا قبری که نبش آن ها در آن واضح است و اما هرگاه نبش نشده باشد باز جمعی از علما اقوی گرده‌اند که از تیمم بآن بلکه مخالف دیده نشده است که مراد ... هرگاه نیست که غسل داده باشند و لکن نبش شده از آن منع کرده‌اند یا آنکه ... معلوم باشد که از خاک خاک است که ... و خون آلوده شده و مخلوط بآن شده است و بهتر آن است که گفته شود هرگاه ... در اصل ایا خاکی که ریخته بآن ... ایا جایز است تیمم بآن هرگاه باز هم ... است احتیاطاً ... و ... از آثار ... بلکه خاکی ... است مانع از آن نیست ... هرگاه ... معقول باشد لکن الاحتیاط ... از الطهارات و اما هرگاه ... تعارف ... بعد از ... که احتمال نبش در آن برود و ظاهر آنکه خاک خالص باشد جایز است و تامل در آن نیست اگر چه ترک آن اولی است اگر احتیاطاً در ترک آن ... حصوص در حال اختیار و ... از خاک دیگر اولی احتیاط است بلکه اولی است تیمم کردن بخاکی که ... است **مطلب دوم** آنکه خاکی هرگاه کسی در موضعی تیمم کرده باشد جایز است تیمم کردن بهمان موضع از زمین چه تیمم همان شخص اول بوده باشد یا دیگری و اما خاکی که برداشته شده باشد که اینکه تیمم بآن شده باز طاهر است که ... تیمم بآن نبوده باشد و اما خاکی که ... است ... چسبیده شود که هرگاه آن ... داده شود در ... بعضی ... نظیر آب ... و ... گفته‌اند هرگاه جمع شود **مطلب سیم** آنکه شرط است در صحت تیمم اینکه ... خاک تیمم و موضعی که بآن تیمم میکند پاک بوده باشد و نیز شرط است که مغصوب نباشد پس هرگاه نجس بوده باشد تیمم صحیح نخواهد بود و همچنین هرگاه زمین زمین غصبی بوده باشد یا خاک غصبی بوده باشد و هرگاه در زمین غصبی که ... محبوس شود ظاهر این است تیمم کردن آن جایز است زیرا که ... غاصب نیست بلکه ... است و همچنین است حال ... و در اینجا تاملی است زیرا که ... محبوس ... نیست لکن ... از ... در مال مغصوب غیر جایز نیست ... آنکه گفته شود که اولی منع ... از ... شامل ... شخص که محبوس باشد نیست و اما هرگاه خاک مباح بوده باشد اگر چه مکان غصبی بوده باشد مثل اینکه خاک مباح از جای دیگر همراه داشته باشد بعضی گفته‌اند ... که تیمم صحیح است ... و در این جا تیمم ... است ... خاک بلکه ... در ... جایز ... است ... ... غیر ... از ... و هرگاه ظرف ... غصبی بوده باشد ... ... گفته‌اند تیمم ... در این ... مانند وضو و در آن قوت است **مطلب ...** آنکه شرط است در آنکه تیمم میکند بآن آنچه خاک خالص یا سنگ خالص بوده باشد پس هرگاه خاک ... مخلوط ... و مثل آن ... بنحو ... یا ... یا ... یا مثل آن یا غیر ... شده باشد ... و همچنان ... هرگاه ... اکثر مخلوطات ... قلیل ... بوده باشد ... که مستهلک بوده باشد و ... تیمم بآن ... جز خاک یا سنگ استعمال شود در این صورت جایز است و ... ریزه ... یا ... باشد زیرا که خاک خالص حقیقی ... در ... صعب التحصیل است ... که بر آن ... خاک استعمال شود **مطلب ...** آنکه جایز نیست تیمم کردن بمعادن چه خالص بوده باشد از غیر آن تا آنکه ... بیرون ... و ... مثل ... جایز نیست تیمم ... بسنگ یاقوت و زبرجد و فیروزه و مثل آن **مطلب ششم** آنکه جایز نیست تیمم با کستر ... خالص بوده باشد ... مگر در صورتی که خاک غالب بر آن باشد ... **مطلب هفتم** آنکه هرگاه در موضعی خاک یافت نشود یا سنگ خالص مثل اینکه برف روی زمین را گرفته باشد که ... نباشد ... از روی زمین یا ... بوده باشد ... و مثل

ولکن ... جو ... و مثل اینکه ... از زوال ... حیوان ... که تیمم کردن بر روی زمین و در این صورت ... تیمم ... در ... و ... مثل ... یا ... بدن یا یال حیوان یا ... او ... اگر چه لباس او ... و اما الازم است که اول تکانیده ... یا ... یا چوبی که غبار ... ظاهر شود هرگاه ... ظاهر ... باشد یا ... نیست اولی ... است ... بعضی ... خالی از قوت نیست بلکه اقوی است و هرگاه ... بوده باشد ... که خاک غبار ... شود که ... در این صورت لازم است که ... کند و بر آن خاک جمع شود ... تیمم کند ... **مطلب ...** در این است که هرگاه ... از خاک و سنگ ... و همچنین ... از غبار دار ... مثل ... در این صورت تیمم ... بگل ... که ... باشد پس تیمم بگل ... از تیمم ... که دار ... غبار باشد و با وجود ... تیمم ... برغبار دار جایز است تیمم کردن بگل **مطلب ...** آنکه هرگاه ... غبار دار و گل ... نبوده باشد مثل ... یا ... که برف ... و ... از ... برف ... از آن که ... تیمم بر زمین ... و همراه ... غبار داری ... باشد و گل هم یافت نشود در این صورت ... تمکن از آب کردن برف باشد اگر ... در حال وضو آب شود مثل آنکه ... بر موضع وضو ... غسل ... تمکن از آب ... در این صورت مقام تیمم نیست بلکه وضو واجب است و هرگاه ... تیمم ... برف جایز است ... جواز تیمم ببرف ... و ... و ... برف ... نیز در محل منع است و هرگاه در این مقام احتیاط ... بمالیدن برف ... و ... اگر چه ... غسل ... **مطلب ...** آنکه هرگاه شخص مکلف فاقد طهورین بوده باشد یعنی آن نباشد که با آن وضو یا غسل کند ... و ... از زمین نباشد که بآن تیمم کند ... که با آن تیمم ... که باز تیمم کند در این صورت نماز کردن بدون غسل و وضو جایز نیست بلکه ... نماز از ... کردن ... نیز لازم است و اما قضاء ... لازم است بعد از یافتن آب یا خاک یا غیر قضاء ... و ... احتیاط در آن است ... آن صلوه را ... اگر چه وجوب آن ... معلوم نیست بلکه ... **مطلب ...** آنکه شخص مکلف ... از آب ... غسل بعض اعضا دون بعض ... مانند آن است که ... آب ... داشته باشد ... هرگاه ... از استعمال آب ... در بعض مواضع وضو یا غسل دون بعض ... جراحتی که ... بوده باشد ... که در ... بوده باشد ... در این صورت وضو ... **بحث سیم** در بیان کیفیت تیمم است و بعض احکام متعلقه باین بحث اول آنکه شخصی که ... از آب یا از استعمال ... ایا جایز است ... که ... داشته باشد ... یا جایز ... کند یا ... طاهر آن است که ... در این ... بوده باشد ... در بعض ... مثل اینکه ... و وقت ... داخل ... در این صورت ... و ... هرگاه ... که ... آب ... بوده باشد ... استعمال آب ... اصل ... مثل آنکه خود ... طاهر ... که غسل ... در حال ... در غیر حال ضرورت ... مثل اینکه خود ... عبارات علما ... ظاهر ... که غسل ...

بسم الله الرحمن الرحیم

اگرچه مستلزم ضرر بوده باشد و تیمم در حق او جایز نیست و بعضی دیگر قائل شده‌اند به جواز تیمم در حق چنین شخصی و اتیان اصلی [illegible]
وان ده صلوة به از تمکن از استعمال آب و بعضی قائل به تفصیل شده‌اند ما بین آنکه مانع سرما بوده باشد پس وضو [illegible] غسل [illegible]
و هرگاه مانع امور دیگر است تیمم نماید و نماز کند و بعد اعاده صلوة نماید بعد از تمکن از استعمال آب و وجه آن این است که فرق
نیست در [illegible] این باب ما بین آنکه در هنگام وجود مانع باختیار اجداث حدث نماید یا باضطرار پس در همه دو
مقام اتیان به تیمم نماید بدل از وضو و غسل و اتیان صلوة نماید و اعاده بر او لازم نیست لکن احوط اعاده است بعد از
تمکن از استعمال آب بسبب [illegible] در کیفیه تیمم است و در آن [illegible] مطلب است مطلب اول در [illegible] واجبات تیمم است
~~[illegible] و کیفیه آن این است که قصد نماید~~
[illegible] صحت آن [illegible] اول [illegible]
اتیان [illegible] تیمم که اشتباه اول در صلوة [illegible] و مراد باشتباه [illegible] دخول [illegible] است زیرا که تیمم رافع
حدث نیست بلکه [illegible] دخول در صلوة است پس فرق ما بین تیمم [illegible] وضو و غسل و تیمم در نیة آن
است که در وضو و غسل قصد میکند رفع حدث را از خود و در تیمم قصد میکند جواز دخول در صلوة را و هرگاه قصد نماید
رفع حدث را باطل است تیمم او [illegible]
[illegible] قصد [illegible] از وضو [illegible]
تیمم است از وضو یا غسل [illegible] و ظاهر آن است که [illegible] و [illegible]
و لازم است قصد بدلیه از وضو یا غسل ظاهر این است که هرگاه واجب بر او معین باشد آن قصد اتیان [illegible] بلکه همان قصد بدلیه
امر باتیان آن تیمم کافی است مثل آنکه واجب بر او [illegible] باشد قصد تعیین [illegible] و واجب است مثل [illegible] در آن
است از وضو یا غسل و اما هرگاه هر دو بر او واجب باشد قصد تعیین [illegible] و اول افعال تیمم ضرب [illegible]
وضو [illegible] و لازم است [illegible] با اول افعال تیمم و اول [illegible] است و [illegible]
زدن دست است بر زمین نه مسح وجه اگرچه بعضی علما گفته‌اند که نیة مقارن مسح وجه باشد و [illegible] است و [illegible]
نه آنست که ضرب دست بر ارض بمنزله [illegible] آب است که [illegible] در وضو و مسح وجه [illegible]
رو است و آن ضعیف است و لازم است نیة را استمرار بدهد تا آخر تیمم و هرگاه [illegible] نگاه ندارد [illegible] آن
استمرار و قصد خلاف بکند و واجب دوم زدن دست است بر زمین و زدن دست اگرچه اول افعال [illegible]
است لکن چون [illegible] اعتبار او بقصد و نیة است لهذا او [illegible] واجب دوم اعتبار کردیم و هرگاه نیة را شرط [illegible]
[illegible] اول افعال تیمم ضرب [illegible] است [illegible] بر زمین و از این جهة تعبیر [illegible] اول و دوم
دوم [illegible] تعبیر [illegible] افعال نمودیم و امر در این [illegible] و [illegible] است
است بر زمین و کفایه نمیکند گذاردن دو دست بر زمین [illegible]
نمیکند زدن یکی [illegible] بر زمین و دوم این است که دو دست را یکدفعه بر زمین زند و ترتیب زدن کافی نیست
بلکه و لازم نیست که باهم زدن بر وجه حقیقه باشد بلکه همین قدر که عرفا بگویند یکدفعه زد بر زمین کافی است [illegible]
تیمم آن

[illegible] اگرچه بعضی از علما قائل شده‌اند [illegible]

[illegible] در نیة لازم است [illegible] قصد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تیمم آن است که ضرب دو دست بباطن دو دست بعد باشد [illegible] به پشت [illegible] هرگاه [illegible] بوده باشد از ضرب
بباطن بظاهر دو دست ضرب نماید و هرگاه [illegible] ما بین آنکه باطن را [illegible] ضرب [illegible]
نماید به پشت دست [illegible] اول [illegible] و لازم نیست که خاک بر آن تیمم میکند بر روی زمین بوده
بلکه بر روی [illegible] حیوانی که بر آن سوار است خاک [illegible] باشد جایز است تیمم کردن بر آن یا پارچه [illegible]
جایز است تیمم کردن بر آن چنانچه هرگاه خاک بر بدن حیوانی [illegible] باشد یا بدن [illegible] جایز است تیمم کردن بر آن اگر
چه بدن حیوان [illegible] تیمم بوده باشد اگرچه روی او بوده باشد پس [illegible] بر روی [illegible] که ضرب تیمم و مسح میکند بعد از ضرب
روی [illegible] واجب چهارم از واجبات تیمم مسح جبهه روی است به دو دست و در اینجا چند امر معتبر است
اول [illegible] مسح [illegible] مسح جبهه [illegible] باشد و مسح جبینین که دو طرف جبهه است [illegible] و ثانی
دو موضع که جبهه و جبینین بوده باشد از طرف طول از ابتدا از رستنگاه موی سر است تا حاجبین که ابرو بوده باشد
و حاجبین را داخل در مسح نماید و از طرف عرض تمام جبهه و تمام جبینین [illegible] ناصیه [illegible] بوده
باشد پس [illegible] آن [illegible] عرض [illegible] دوم آنکه اولی و احوط آن است که ابتدا نماید در مسح
موضع مذکور [illegible] بقصاص شعر که اول [illegible] واضح [illegible] و لازم است [illegible]
از [illegible] داخل در مسح نماید تا قطع حاصل نماید با آنکه ابتدا کرده است بقصاص شعر [illegible] که تمام
این محل که جبهه [illegible] و جبینین و حاجبین بوده باشد [illegible] و مسح بعض [illegible] کافی [illegible] چهارم [illegible]
لازم است که مسح این محل به دو دست [illegible] باشد و مسح کردن تمام به یک دست کافی نیست لکن لازم نیست که هر
یک مسح تمام محل نماید بلکه کفایت میکند مسح تمام محل به هر دو اگرچه [illegible] آن به یک [illegible] باشد [illegible]
آن به دست دیگر ~~[illegible]~~ اگرچه تخفیف لازم نیست بلکه هرگاه [illegible] شود و [illegible] باقی
[illegible] کافی [illegible] و آن چه لازم است آن است که به هر دو دست مسح شود و هر آنکه لازم نیست که تمام
دست مسح شود بلکه هرگاه ببعض آن مسح شود کافی [illegible] اگرچه با انگشتان بوده باشد پنجم آنکه لازم است که
مسح محل مذکور بباطن دو دست شود [illegible] به پشت دست در حال اختیار جایز نیست و واجب پنجم
مسح کردن دو دست است اول دست راست بعد دست چپ و در این مقام نیز چند امر معتبر است اول
آنکه [illegible] مسح میکند از دو دست از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد بزند مچ است [illegible] دوم
آنکه باید ابتدا نماید از مچ دست و ختم نماید به سر انگشتان و عکس جایز نیست سیم آنکه باید [illegible] لازم
است پشت دو دست را مسح نماید بباطن دو دست برای وجه که اول پشت دست راست را بباطن دست
چپ مسح نماید بعد از آن پشت دست چپ را بباطن دست راست مسح نماید چهارم لازم است استیعاب [illegible] مسح کردن تمام پشت دو دست

[illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] طول [illegible]
[illegible] داخل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ولازم است نیت استیعاب مسح تمام باطن دو دست فرو کرد تمام پشت دست را بلکه اگر لازم است
اگر بعضی از مسح بعد باشد [illegible] مطلب دوم در شروط تیمم است و آن چند امر
است اول ترتیب است پس شرط است در صحت تیمم اگر ترتیب بجای آورد اول ضرب [illegible]
را بر وجه که ابتدا نماید بضرب پس بعد از آن مسح جبهه و جبینین بعد از آن مسح پشت دست راست بباطن دست چپ بعد از
آن مسح پشت دست چپ بباطن دست راست و هرگاه برخلاف این ترتیب بجای آورد باطل است مگر در صورتیکه از روی
سهو یا برخلاف ترتیب بجای آورد در این صورت هرگاه اخلال بموالات نشد آنچه را برخلاف ترتیب بجای آورده مرتبا
بعمل آورد [illegible] هرگاه دست چپ را اول مسح نمود بعد دست راست را ظاهر است که مسح دست
راست صحیح باشد [illegible] و آنچه را اعاده میکند همان مسح دست چپ است شرط دوم موالات است یعنی پی در پی افعال
مذکوره را بعمل آورد [illegible] و عرفی فصل در بین بقدریکه اگر عرفا [illegible] از هم سوا کند مرحوم [illegible] تیمم خواهد بود
مثل اینکه دست بر زمین زند [illegible] و بعد مشغول شغل دیگری شود و یکساعت بعد مسح جبهه نماید تا اینکه بعد از مسح جبهه مشغول
عملی شود و بعد از گذشتن زمان [illegible] مسح دست نماید و همچنین است هرگاه فصل زمان بین مسح [illegible] بعد باشد در
جمیع این صور تیمم فاسد خواهد بود و واجب است استیناف تیمم [illegible] هرگاه فصل کم بعد باشد و زمان کمی تخلل شود در بین
موجب اختلال [illegible] تیمم نخواهد بود [illegible] که اجزای [illegible] مرتبط بهم شرط [illegible]
[illegible] در جمیع افعال [illegible] پس هرگاه در دست حائل بوده باشد مثل دستکش [illegible] تیمم صحیح نخواهد
[illegible] احکام ضرب و هم احکام دو مسح [illegible] هرگاه انگشتری در دست داشته باشد آن را بیرون آورد و همچنین است هرگاه حائل
و مانع در زمین بوده باشد [illegible] لازم است ازاله نماید و همچنین است حائل در جبهه و جبینین پس هرگاه مانعی بعد باشد اگرچه
قلیل باشد باید ازاله آن را نماید و بعد مسح نماید [illegible] مانع هرگاه مانع قلیل بعد باشد و مسح نماید [illegible]
باشد ظاهرا [illegible] باشد مثل اینکه در هنگام مسح جبهه [illegible] و مسح نماید [illegible] انگشتان [illegible]
یا کف دست فرو گیرد [illegible] در آن وقت [illegible] استیعاب [illegible]
پس لازم است تمام جبهه و جبینین بلکه [illegible] مسح شود و همچنین است پشت دو دست [illegible] و زیر [illegible]
[illegible] لازم نیست مسح شود بلکه [illegible] لازم نیست بلکه اگر لازم است [illegible] که دست [illegible]
[illegible] شرط تیمم طهارت [illegible] که [illegible] بر زمین [illegible] مسح میکند [illegible]
جبهه و جبینین و پشت دستها پس طهارت در دست [illegible] شرط است در صحت تیمم [illegible] طهارت غیر مواضع تیمم [illegible]
آن شرط صحت تیمم نیست [illegible] شرط صحت است [illegible] عبارات اصحاب [illegible] این است که [illegible] تیمم [illegible] طهارت [illegible]
[illegible] شرط صحت تیمم [illegible] مراد طهارت [illegible] تیمم [illegible] در این مقام [illegible] تیمم [illegible]
او دو بوده

وطهارت [illegible] کافی است

دهرگاه مانع [illegible] باشد [illegible] ازاله آن ممکن [illegible] مانع [illegible]

جبهه و جبینین و دستها

بلکه [illegible] طهارت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

از وقت بعد باشد و هرگاه در مواضع تیمم نجاستی بوده باشد که قادر بر ازاله آن نبوده باشد جایز است تیمم کردن بهمان عضو نجس
پس هرگاه در دست نجاستی باشد که عین آن [illegible] مثل [illegible] باشد یا [illegible] که عین آن [illegible] ازاله
کرده باشد و ممکن نباشد تطهیر آن بهمان دست [illegible] تیمم [illegible] اگرچه پشت دست [illegible] باشد و هرگاه نجاستی
که عین بعد باشد مثل خون و غیر آن که حاجب باشد پس هرگاه ممکن است ازاله جرم نماید ازاله نماید و هرگاه ازاله جرم ممکن نباشد
بهمان جسم نجاست با جسم تیمم کند [illegible] در این مقام [illegible] دست [illegible] اول است و قول
در این مقام [illegible] مانع [illegible] ممسوح [illegible] که شرط است طهارت [illegible] تطهیر [illegible] ممسوح
تطهیر ممکن نیست بهمان [illegible] نجاست [illegible] تیمم نماید بهمان مواضع [illegible] و تغییر و تبدیل جایز است [illegible]
از آن موضع [illegible] پاک بعد باشد و هرگاه مانعی [illegible] که ازاله آن ممکن نباشد اگرچه آن مانع نجس نباشد باز تغییر و تبدیل [illegible]
نیست پس هرگاه دست یا جبهه یا جبین مجروح باشد [illegible] و خون آلود بعد باشد و تطهیر ممکن [illegible] باشد بهمان
حالت تیمم نماید و هرگاه رفع خون اگرچه [illegible] باشد ممکن باشد [illegible] رفع آن لازم است و اگر تخفیف ممکن باشد مثل اینکه
بعضی [illegible] ممکن است رفع نماید [illegible] آن لازم است [illegible] در صورتی است که نجاست مانع ضرب و مسح [illegible]
[illegible] و هرگاه [illegible] مثل اینکه خون از دست جاری باشد در این صورت جمعی [illegible] اند که [illegible]
[illegible] پشت دست را بر زمین زند و هرگاه آن هم ممکن نباشد [illegible] اند [illegible] جبهه [illegible] بر زمین زند [illegible]
اینکه در مواضع مسح نجاست متعدیه باشد مثل اینکه دست [illegible] باشد و جبهه خون آلود بعد باشد که [illegible] مسح [illegible]
کند دستها [illegible] دست راست [illegible] دست چپ و بالعکس و بعضی تیمم را در این مقامات جایز [illegible] اند و حکم در این [illegible]
مقامات را حکم فاقد الطهورین دانسته اند که مرجع آن [illegible] سقوط صلوة است [illegible] در این مقامات [illegible] سقوط
تکلیف محتاج بدلیل است [illegible] که [illegible] لا یکلف الله نفسا الا وسعها و آنچه [illegible]
شرط است [illegible] شرطیت [illegible] در صحت تیمم قبل از تیمم است پس هرگاه در حال تیمم [illegible] از آن
ثابت نیست و همچنین در اعضاء مسح [illegible] ضرب نماید [illegible] دست [illegible] که آن نجاست [illegible]
مسح نماید بهمان حالت [illegible] و لکن احتیاط در این مقام مطلوب بلکه لازم است در بعضی
صور آن بیان آن این است که هرگاه دست مجروح باشد و خون آن جاری باشد هرگاه ممکن است تخفیف و [illegible]
که سرایت نکند [illegible] و هرگاه ممکن نباشد بهمان حالت تیمم نماید و مسح نماید جبهه [illegible] و دو دست [illegible] و لکن احتیاط
[illegible] در این مقام آن است که بعد از ضرب [illegible] جبهه [illegible] بر خاک بمالد و همچنین پشت دو دست [illegible] و بعد از رفع
عذر قضاء [illegible] آورد و هرگاه جبهه مجروح باشد باز [illegible] ممکن باشد [illegible] والله [illegible] نماید
آن موضع [illegible] دو دست [illegible] دو دست را بر زمین بمالد و بعد از آن [illegible] دو دست [illegible] مسح نماید [illegible] در دو دست والله العالم
[illegible]

وتقلیب [illegible] تکلیف [illegible] موضع [illegible] از آن [illegible] باشد

[illegible] نماید یا م

ازاله آن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث چهارم در بیان جمله احکام تیمم است و ذکر میشود از احکام تیمم [illegible] حکم اول این است که مشهور میانه علما
این است که در تیمم بدل از غسل [illegible] دو ضرب واجب است یکضربت بجهت مسح پیشانی و جبینین و حاجبین و یکضربت بجهت
مسح دو دست و در تیمم بدل از وضو یکضرب بجهت تمام مسح روی و دو دست و این قول اشهر است و ظاهر
احوط است و موافق احتیاطات دوم در بیان حکم مقطوع الکفین او الکف الواحد است هرگاه کسی دو دست او
قطع شده باشد این است که بعضی از زند قطع شده است در این صورت ضرب ساقط است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

واقوی قول ثانی است پس جایز نیست در با وسعت وقت اتیان بتیمم وصلاة بلکه لازم است که صبر نماید تا آخر وقت
در آن وقت [illegible] اتیان بتیمم نماید وصلاة را بجا آورد و این قول مشهور میانه علماست بلکه جمعی ادعای اجماع
بدان کرده اند و [illegible] دلایل لازم است تأخیر آن تقریر که زمانی که وسعت تیمم وصلاة را زیاده داشته باشد یا آنکه مدار
بر ظن بعدم [illegible] بر مقدار تیمم وصلاة است یا مدار بر خوف فوات وقت است هرگاه حق اخیر است پس اگر
صبر نماید تا خائف شود که هرگاه زیادتر از این صبر نماید شاید فوت شود از او اتیان تمام صلاة بعد از تیمم در
وقت [illegible] مدار در صلاة آیا همان قدر افعال واجبه است یا واجبه و مستحبه مطلقا یا مستحبات متعارفه یا مستحبات
منظوره که شخص قاصد اتیان بآنها است اظهر اقوی است وهرگاه منظور معلوم داشته باشد همان متعارفه کافی است
شخص کافی معتبر باشد واحتمال مدخلیت کفایت متعارفه مطلقا ~~ششم آن است که آیا جایز است تقدیم تیمم بر~~
~~از دخول وقت~~ وهرگاه با خوف فوات صلاة اتیان بتیمم نمود و نماز کرد و بعد از فراغ از صلاة دید که وقت [illegible]
از وقت باز قدری باقی است هرگاه این بر چند قسم است اول آنکه وقت وسعت تیمم دیگر و تمام صلاة [illegible] در این
وقت تکلیف بر او نیست و نماز او صحیح است دوم آنکه وقت صلاة بود و بدون التیمم باز تکلیف بر او نیست [illegible]
آن است که وقت وسعت هر دو را داشته در این مقام اگرچه بعضی از علما گفته اند اعاده نماید تیمم وصلاة را
لکن مشهور بعدم وجوب است بلکه هر دو صحیح خواهد بود وهمین قول مختار وصحیح است [illegible] هرگاه بعد از فراغ اول [illegible] وقت
وسعت وضو وصلاة [illegible] با اقتصار [illegible] داشته باشد [illegible] اعاده صلاة [illegible] لازم [illegible]
لکن احتیاط در اعاده است ششم از احکام آن است که جایز است اتیان بتیمم [illegible] هرگاه شرایط تیمم جمع بوده
باشد [illegible] تیمم بدل از وضو که کون بر طهارت با عدم تمکن از آب احتمال [illegible] جایز است مطلقا اگر
[illegible] که جایز بوده باشد و نیز جایز است [illegible] تیمم [illegible] صلاة جنازه بلکه جایز است
[illegible] شرایط تیمم باشد [illegible] لکن شرط است خوف فوات صلاة
جنازه هرگاه [illegible] مشغول وضو شود [illegible] که تیمم [illegible] شروع است
جواز آن [illegible] یا توقف [illegible] جمعی از علما تصریح کرده اند بانکه تیمم مباح میکند
آنچه را آب مباح میکند و ظاهر این است [illegible] در تیمم بدل از آب است هرگاه آب مباح [illegible]
باشد [illegible] در جمیع ثابت بوده باشد [illegible] در غیر این مقام [illegible] تیمم [illegible]
مشروط بطهارت است [illegible]
[illegible] ظاهر این است که هرگاه تیمم [illegible] امور [illegible] مشروط بطهارت است

یا متعارفه کمال آن شخص

ظاهر این است

صلاة قضا هر وقت که خواهد بجا آورد [illegible]

مثل تیمم جنب [illegible]

هشتم

بسم الله الرحمن الرحیم

هشتم آنکه هرگاه شخص جنب [illegible] فراموش کرد جنابت خود را و اتیان بتیمم [illegible] آنکه محدث بحدث اصغر است
وانکه تیمم او بدل از وضو است پس [illegible] که جنب بوده است [illegible] در لزوم اعاده [illegible] بلکه اقوی وجوب
اعاده است زیرا که سابق ذکر شد که تیمم بدل از غسل دو ضرب واجب است نهم آنکه هرگاه در مواضع تیمم جبیره بوده باشد
که متعذر شود برداشتن جبیره تیمم نماید بر جبیره چه در موضع ضرب باشد وچه در موضع مسح دهم آنکه [illegible]
[illegible] چون در افعال واجبه [illegible] غسل جنابت وضو، وغسل [illegible] ذکر شد
پس در تیمم بدل از غسل در جنابت یک تیمم کافی است واما در [illegible] اغسال دیگر دو تیمم واجب است یکی بدل از غسل و دیگری
بدل از وضو، و تقدیم و تأخیر تابع وضو و غسل است [illegible] ذکر شد است یازدهم آنکه شرط نیست در صحت تیمم
آنکه [illegible] دست خاک آلوده شود [illegible] خاک [illegible] بلکه هرگاه دست خاک آلوده شود [illegible]
خاک آن [illegible] دوازدهم آنکه هرگاه [illegible] آب بقدر یک وضو، یا غسل میت [illegible]
[illegible] آب [illegible] جنب غسل کند یا میت غسل داده شود یا محدث بحدث اصغر وضو، [illegible] هرگاه آب [illegible]
که [illegible] باشد [illegible] اولی [illegible] و اما هرگاه آب مباح بوده باشد و بعضی بر بعضی
سبقت گرفته باشند [illegible] باستعمال یکدیگر یا آنکه [illegible]
در [illegible] باستعمال هر یک مشهور میانه علما آن است که ترجیح داده شود بشخص جنب [illegible] تیمم
[illegible] محدث بحدث اصغر نیز تیمم نماید وهرگاه امر دایر شود ما بین جنب ومحدث بحدث اصغر [illegible] جنب مقدم است و
هرگاه امر دایر شود ما بین جنب و حایض [illegible] ظاهر این است جنب اولی است از حایض زیرا که [illegible] جنب غسل [illegible]
[illegible] حایض [illegible] روایت [illegible] هرگاه جنب و محدث بحدث اصغر جمع شود جنب اولی [illegible]
یا محدث بحدث اصغر [illegible] جنب اولی [illegible] است که محدث بحدث اصغر اولی است [illegible]
[illegible] است [illegible] تقدیم [illegible] که تیمم [illegible] و دیگری [illegible] و در این مقام [illegible]
[illegible] که چند از صور اجتماع است که در کتاب مبسوط متعرض شده ام

بسم الله الرحمن الرحیم

مبحث پنجم در بعضی مستحبات تیمم است اول آنکه مستحب است تکان دادن دو دست هر گاه تیمم کند بر خاک تا هر چه بر آن است از خاک بتکان دادن بریزد و بعضی از علما مستحب دانسته اند علاوه بر تکان دادن آنکه هر دو دست را بر یکدیگر [illegible] و وجه آن معلوم نیست مگر آنکه اثر خاک از دست مالیدن یکدست بدیگری کم شود و در [illegible] آن تأمل است و بعضی دیگر مستحب دانسته اند فوت کردن بر دو دست یا مسح کردن یا رزدن [illegible] و تأمل در آن [illegible] تکان دادن [illegible] دوم گشودن [illegible] انگشتان است [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

طفل شیرخوار کس است اگر چه کفایت کند در تطهیر اگر آلوده میشود بان بریختن آب بر آن و لازم نباشد [illegible] و فشردن آن مثل بول انسان بزرگ مبحث چهارم آنکه [illegible] در [illegible] حیوانات [illegible] خوردن گوشت آنها است مثل [illegible] و بارکش آنها مانند گاو و گوسفند [illegible] در آنکه [illegible] مثل شتر [illegible] و آما حیوانانی که [illegible] سواری و بارکشی باشند مثل [illegible] و قاطر و الاغ [illegible] بول و فضله آنها است [illegible] در اجتناب از آن است مبحث پنجم آنکه هر حیوانی از حیوانات ماکول اللحم که [illegible] خوراک [illegible] و فضله [illegible]

[illegible]

طفل شیرخوار

بسم الله الرحمن الرحیم

در طهارت کهنه ام پرسد و همچنین است رطوباتی که از دبر خارج میشود هرگاه نجس نبوده باشد و همچنین است حال کرمی که از دبر خارج میشود هرگاه آلوده بنجس نبوده باشد بلکه موجب نقض وضو نیز نمیشود و غسل نخواهد بود چهارم از ارکان میته است از حیواناتی که صاحب خون جهنده باشند و این بر دو قسم است قسم اول میته انسان است و آن نجس است مادامیکه غسل داده نشده باشد او را و چون غسل داده شد پاک میشود

پس هرگاه با رطوبت ملاقات کند بدن کسی یا جامه شخصی با مرده انسان نجس میشود بلکه اقوی در نظر این است که هرگاه بدون رطوبت هم ملاقات کند نیز نجس میشود چنانکه تفصیل آن در شرح شرایع بسط داده مذکور است و چنانچه ملاقات موجب نجس میشود همچنین است موجب غسل میشود و این غسل مس میت است که در اغسال واجبه مذکور است لکن این در صورتی است که حرارت در بدن میت باقی نباشد و اما هرگاه حرارت باقی باشد مس آن موجب غسل نمیشود و آیا موجب نجاست ملاقی میشود یا نه و بنابر اقوی بدن میت قبل از زوال حرارت نجس است یا نه در این مقام خلاف است اما هرگاه شک و در شرح شرایع تقویت کرده ایم بقاء طهارت تا هنگامی که میت سرد شود لکن احتیاط در شستن ملاقی است خصوص هرگاه با رطوبت باشد و فرقی نیست در آنکه ذکر شد فیما بین میت و قطعاتی که از شخص زنده جدا شود هرگاه حیوة اجزاء اجزائی بوده باشد که حیوة در آن حلول کرده باشد بلکه هرگاه با استخوان بعضه باشد مس آن نیز موجب غسل خواهد بود قسم دوم میته غیر انسان است از حیواناتی که صاحب خون جهنده باشند آن نیز نجس است و ملاقات آنها با رطوبت موجب نجس خواهد بود بلکه مطلقا اگرچه ملاقات بی رطوبت بوده باشد علی الاحوط بل الاقوی و لکن مس آنها موجب غسل نیست و این حکم مخصوص است باجزائی که حیوة در آن حلول کرده باشد و اما هرگاه حیوة در آن حلول نکرده باشد پس آن پاک است و جایز است انتفاع بآن مثل پشم و کرک و ناخن و تفصیل آن این است که اجزائی که حیوة در آن حلول نکرده باشد چند چیز است اول پشم و کرک و مو است پس هرگاه پشم کوبنده و کرک مرده را بچینند پاک است و جایز است استعمال آن مثل کوبنده زنند و همچنین کرک بز و مانند آن و لازم نیست شستن آن اگرچه احتیاط در شستن آن است و اما هرگاه چیده نشود بلکه کنده شود در موضع کنده خلاف است و احوط شستن آن موضع است اگرچه اقوی در نظر عدم لزوم است هرگاه بعض اجزاء میته همراه پشم یا موی کنده شود آن نجس خواهد بود دوم تخم مرغ و کبوتر و مانند آن از طیور مرده است آن نیز پاک است هرگاه پوست صلب آن همراهش باشد بلکه احوط دور نیست که هرگاه جلد غلیظ را همراه داشته باشد کافی باشد در طهارت و چنانکه تخم مرده پاک است همچنین حلال است و جایز است خوردن آن و فرقی نیست در طهارت بابین طیر مأکول اللحم و غیر مأکول

بسم الله الرحمن الرحیم

الا آنکه حلال نیست خوردن آن از غیر مأکول اللحم سیم انفحه است که آن پنیر مایه که در جوف بره و بزغاله است آن نیز پاک است هرگاه از شکم بره یا بزغاله مرده بیرون آورند و شستن آن لازم نیست بلکه اقوی در نظر آن است که جلد آن نیز پاک است چنانکه در شرح شرایع وجه آن شرح داده مذکور است و این حکم مخصوص است ببعض بره و بزغاله که خوراک آن منحصر بشیر باشد پس هرگاه علف خور شود انفحه آن پاک نیست یا هرگاه بر علف اتفاق نکرد و مضر بطهارت آن نخواهد بود چهارم شیر حیوان مرده است آن نیز پاک است بلکه حلال است هرگاه از حیوان مأکول اللحم بوده باشد لکن احتیاط در اجتناب از آن است پنجم دندان حیوان مرده است آن نیز پاک است هرگاه از مرده حیوان مأکول اللحم بوده باشد بلکه مطلقا اگرچه از حیوان غیر مأکول اللحم بوده باشد هرگاه پاک باشد ششم استخوان است هرگاه عاری از گوشت شده باشد مثل اینکه مدتی بر آن گذشته باشد که گوشت آن رفته باشد هفتم شاخ حیوان مرده است و در حکم آن است سم آن نیز پاک است و جایز است استعمال آن و سزاوار است در این مقام اشاره بچند امر اول آن است که آنچه ذکر شد در صدر آن است که اجزاء مانند اجزاء از غیر حیوان نجس العین بوده باشد پس هرگاه نجس العین بوده باشد مثل سگ و خوک همه اجزاء مرده آن بطریق اولی نجس خواهد بود از هر چه حیوة در آن حلول نکرده باشد دوم آنکه فرقی نیست در آنکه ذکر شد مابین اینکه اجزاء مانند اجزاء از حیوان زنده بوده باشد یا مرده پس پاک است موهای آن حیوانی که در حال زنده بودن کنده شده باشد یا غیر آن و همچنین موی کوبنده هرگاه کنده شود و همچنین غیر آنها سیم آنکه اجزاء صغاری که از انسان یا حیوان غیر نجس العین منفصل میشود مانند دلمهائی که بر جراحت و دملها بسته میشود و آنها خشک میشود پاک است و همچنین است تاول که خشک میشود در بدن و میریزد و آن عوام تر تولی گویند و همچنین است پوستهائی که از بدن جدا میشود و میافتد یا آنکه از بدن ازاله شود همه اینها پاک است مادامیکه روح از آنها در حال اتصال ببدن رفته باشد و نیست اینها و امثال اینها از جمله اجزائی که مبانه از حی است و علما حکم بنجاست آنها کرده اند بلکه فرقی نیست در این باب مابین آنکه خود بیفتد یا اینکه جیده شود بتراشیدن یا غیر آن مادام که همان نشود شخص که روح از آن اجزاء رفته باشد و در مرض حال بر وجهی که شبهه نشود در موضع کلام این است که اجزاء منفصله و آنچه در حکم انفصال است بر چند قسم است قسم اول آن است که آن اجزاء از قبیل پوستهائی باشد که بدن آنها از جهت راه آنها مثل پوست نازک و پوست دستها از اصل عرق زیاد بیفتد مثل پاها و پوست روی که آفتاب بر آن میتابد و پوست سر اینها همه پاک است هرچه از بدن جدا شده باشد یا هنگامیکه از بدن خود سری نداشته باشد وجه از

پس مرده نشده باشد

و حکم انفحه پاک است همچنین حلال است که آن را مایه جهت پنیر

و فرقی نیست مابین شیر و غیر آن

در حال حیوة باشد

مثل آنکه بر پستان

از بدن ... که در دنیا شود و زیر پوست ... اول بیفتد

بلکه احوط جیده ... که پشتش ان ... و ... اینها ... که بسته شود اگرچه اقوی عدم ... ارطب

بسم الله الرحمن الرحیم

همین سوی شود بودن خود یا اینکه این سوس رکنی از بدن بنوعی که متأثر نشود قسم دوم این است که آن اجزاء از قبیل دلهٔ آنها
که بر دل و جراحت بسته میشود اگرچه از اجزاء بدن بسته شود بلکه اگرچه از گوشت بسته شود و زیر آن ملتئم شود و از
همین جهت که شود یا از آن موضع کنده شود قسم سیم این است که آن اجزاء از قبیل ناخن بوده باشد چه خود خشکیده شود
و چه بسته شود بار نیش تا خشکیده شود یا بعلاجی اورا بکنند آن نیز پاک است چه بر بدن باشد و چه
ازاله شود از بدن قسم چهارم این است که آن اجزاء از قبیل پوست باشد که بعد بمیرد و ازاله جوهرهٔ آن شود و پوست
دیگری بر زیر آن پوست حادث شود و آن پوست از بدن بیفتد یا آنکه جدا شود ظاهر این است که این هم پاک
است چه باقی باشد در بدن و چه ازاله شود از بدن ولکن احتیاط در این است که ~~[illegible]~~ الخ
از این قبیل است همین مادام که از بدن ازاله شده و با رطوبت با آن ملاقات شده الخ با او ملاقات نموده نشسته
شود قسم پنجم ریشهای ناخن بوده باشد که گاهی در دست حاصل میشود مادام که در محل خود است پاک است و هرگاه
از محل ازاله کنند هرگاه بکنند ازاله شده و بدن سالم نشده آن نیز ظاهر این است نجس نیست و هرگاه بکنند ازاله شده
بنوعی که بدن سالم شده اجتناب از آن بهتر باشد بلکه [illegible] قسم ششم آن است که آن اجزاء از قبیل گوشت کنده
باشد که در بعض اوقات از جراحات و امراض تغییر یافته حاصل میشود و روح از آن بیرون رفته [illegible] اما
مادامیکه در بدن است محکوم بطهارت است و هرگاه از بدن ازاله شده باز اقوی در طهارت عدم نجاست است لکن احتیاط
در اجتناب از آن است اگرچه بدن سالم شود در حال ازاله قسم هفتم این است که آن اجزاء از قبیل اجزائی باشد
که منفصل از بدن است لکن روح از آن رفته بعلاج یا بغیر علاج مثل اینکه عضوی مرده و آنرا قطع کردی از بدن [illegible]
در مرض شقاقلوس وغیر آن یا انگشت [illegible] که زنده در بدن است [illegible] تا آنکه انفصال
اجتناب از آن لازم است مادام که از بدن سوی شود و مادام که در بدن است حکم نجاست نمی‌توان کرد بلکه طاهر
است محکوم بطهارت است اگرچه هر نافه مشک پاک است اما هرگاه از آهو سوی شود در حال حیوة پس
طهارت آن ظاهر است [illegible] از آهوئی که تذکیه شده باشد [illegible] یا آنکه کشته [illegible] گرفته باشد
وکشته باشد طهارت آن واضح است و اما هرگاه از آهوی مرده بوده باشد پس هرگاه وقت جدا شدن آن رسیده
باشد پس اظهر طهارت آن است [illegible] و اما هرگاه وقت انفصال آن نرسیده باشد پس احتیاط
در اجتناب از آن است والله العالم نهم از نجاسات خون است [illegible] خون یا از حیوان است یا غیر حیوان
و خون حیوان پس بر دو قسم است یا این است که آن حیوان خون جهنده دارد یا خون جهنده ندارد اما آنکه خون
جهنده نداشته باشد پس خون آن پاک است [illegible] مثل ماهی [illegible] مثل ملخ و پشه و کرم‌ها

واما

احتیاط در آن است که

یا

بسم الله الرحمن الرحیم

و اما آنکه خون جهنده دارد پس خون آن نجس است اعم از اینکه از رگ بیرون آید یا از گوشت یا از پوست و اعم از اینکه
از ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر ماکول اللحم [illegible] مستثنا از این مقام خون حیوان ماکول اللحم بعد از ذبح یا نحر آن
خون [illegible] آن حیوان بحکم ذبح یا نحر [illegible] متعارف بیرون آید نه اینکه باقی از خروج آن حاصل شود مثل رگهای آن
حیوان [illegible] نگاه دارند که خارج نشود یا آنکه [illegible] و فرقی نیست در این مقام مابین آنکه زمین که حیوان [illegible]
سر کشته بوده باشد یا نه [illegible] بنوعی که بدن حیوان در زمین پستی واقع شود [illegible] از نوع متعارف
بالمره بیرون نیامده باشد مثل اینکه در گودالی باشد و [illegible] بیرون که خون بنوع متعارف بیرون [illegible] خونی که [illegible]
است پاک است بلکه دور نیست که غیر ماکول اللحم که قابل تذکیه بوده باشد آن نیز چنین بوده باشد و فرقی نیست مابین [illegible] خون
رگهای [illegible] باشد یا در دل [illegible] باشد یا در گوشت یا غیر آن جمیعاً محکوم بطهارت است [illegible]
مختلف پاک است همچنین حلال است و خوردن آن بتبع گوشت جایز است و همچنین بتبع جگر و قلوه و دل [illegible] و اما
خون غیر حیوان پس آن نیز بر چند قسم است اول [illegible] علقه است ~~[illegible]~~ پس آن نیز
نجس است بلکه همچنین است حال در تخم مرغ هرگاه خون شود در ابتدای [illegible] اراده خدا خلقت آن حیوان [illegible]
[illegible] دوم خونی است که اتفاقا در تخم مرغ گاهی یافت میشود در [illegible] آن اشکال است بلکه اظهر طهارت
است بلکه حلال است بتبع تخم و احوط اجتناب از آن است و در خونی که در شیر گوسفند گاهی یافت میشود [illegible]
طهارت آن خالی از قوت نیست سیم خونی است که باعجاز و غیر آن حاصل میشود مثل خونی که از آسمان [illegible]
علیه السلام [illegible] و خونی که باعجاز حضرت موسی در حق بنی اسرائیل حاصل شد و دلیل بر نجاست آن نیست [illegible]
کم است زیرا که [illegible] اتفاق نیفتاده و [illegible] پاک است مادام که خون در آن نباشد اگرچه رنگ آن [illegible]
زند و هرگاه خون مشتبه شود که آیا خون حیوانی است که صاحب خون جهنده است یا خون حیوانی است که صاحب نفس جهنده نیست یا
خون مختلف از حیوان مذبوح است یا غیر آن [illegible] اجتناب از آن لازم نیست ششم از نجاسات سگ و خوک است پس
هر دو نجس العین هستند و رطوبات آنها نجس است چه لعاب دهن آنها باشد و چه غیر لعاب [illegible] قلیل نجس است
و فرقی نیست مابین کلاب اگرچه کلب صید بوده باشد [illegible] و همچنین است خنزیر [illegible]
در آب [illegible] و هرگاه از سگ نر و ماده حیوان متولد شود که نام سگ نداشته باشد پس هرگاه نام حیوان طاهر العین بر او
اطلاق شود طاهر است پاک باشد اگرچه احتیاط در اجتناب از آن است و هرگاه نام حیوان طاهر العین بر او اطلاق نشود — اگر اطلاق کلب بر او [illegible]
در طهارت آن اشکال است و هرگاه [illegible] سگ بر حیوان طاهر العین جستن کرد و آن حیوان [illegible] و متولد شد از آن
حیوانی که مانند مادر او باشد پس آن پاک است چنانچه هرگاه سگ متولد شده نجس است چنانکه عکس آن نیز [illegible] است
مثل اینکه حیوان طاهر العین بر سگ ماده جستن کرد پس هرگاه سگ متولد شد نجس است و هرگاه حیوان دیگر متولد شد پاک است
و اما روباه و خرگوش پس هر دو پاک هستند [illegible] و قول بنجاست این دو [illegible] ضعیف است و همچنین است موش و وزغ
که بزعم [illegible] پاک [illegible] اگرچه احتیاط در اجتناب از آنها است پس هرگاه موش با رطوبت بر فرش راه برود احوط
آن است که آن موضع را بشویند [illegible] و وزغ بلکه هرگاه موش [illegible] راه رود [illegible] که اثر بر روی آن موضع [illegible]

که باقی مانده از خوف [illegible]

و همچنین است [illegible] که باید [illegible] حیوان [illegible]

بین خونی که [illegible] حیوان

که مانی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هشتم از نجاسات مسکرات است یعنی چیزهای روانی که انسان را مست کند چه شراب معروف بوده باشد [illegible]

و اما غیر مایع از مسکرات مثل حشیش و بعضی چیزها که مست میکنند پس اما در حالتی که خشک است پاک است و هرگاه او را

با چند [illegible] یا گداختن مایع کنی پس ظاهر این است که باز باقی بر طهارت بوده باشد و هرگاه [illegible] ظاهر میشود از اخبار [illegible]

[illegible] در کلام حصول افتادن است [illegible] و اعمال عمل [illegible] و هرگاه [illegible]

[illegible] پاک است و جمله [illegible] ظاهر [illegible] و هرگاه [illegible]

کند یا مسکرات مایعه بالاصل خشک شود [illegible] باقی بر وصف [illegible] پس مناط امر در طهارت [illegible]

مسکرات میعان و عدم میعان است بالاصل [illegible] بالاصل [illegible] اگرچه جامد شود [illegible]

جامد بالاصل پاک است اگرچه بالعرض مایع شود نهم از نجاسات فقاع است و اصل آن [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و دلیل [illegible]

دهم از نجاسات عصیر است و کلام در عصیر در چند مقام است مقام

اول در عصیر عنبی است و آن [illegible] پس هرگاه غلیان [illegible]

[illegible] حلال پاک است و هرگاه جوشش [illegible] حرام

[illegible] و [illegible] عصیر [illegible] حرمت

[illegible] و [illegible]

ومعه [illegible] عصیر [illegible] و هرگاه [illegible] عصیر [illegible] سرکه شود [illegible]

حلال و پاک خواهد بود [illegible] و هرگاه [illegible] انقلاب [illegible] سرکه شود و هرگاه

[illegible] انقلاب [illegible] باقی [illegible]

[illegible] خواهد بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و هرگاه [illegible]

[illegible] و هرگاه [illegible]

[illegible] سرکه شود و طعم [illegible]

[illegible]

انتهی

بسم الله الرحمن الرحیم

ترش شود و بو [illegible] شود [illegible] است که نه شود [illegible] و هرگاه آن خمر [illegible] سرکه متصل شود و معلوم

و سرکه [illegible] پاک و حلال خواهد شد و اگر [illegible] غلبه سرکه باشد [illegible] سرکه [illegible] که کفایت [illegible]

دار مدار [illegible] استحاله و انقلاب است که طبیعت خمر به طبیعت سرکه [illegible] و چون [illegible] غیر معلوم

[illegible] بسیار [illegible] است [illegible] در بعضی مقامات است که [illegible] معلوم [illegible] سرکه [illegible]

[illegible] سرکه [illegible] با وجود [illegible] طعم سرکه

کند در این صورت پاک و حلال خواهد بود و اما هرگاه قبل از خمر [illegible] سرکه [illegible] طعم سرکه [illegible]

[illegible] سرکه [illegible] انقلاب [illegible]

[illegible] استحاله و انقلاب معلوم [illegible] هرگاه [illegible]

[illegible] سرکه [illegible]

[illegible] سرکه [illegible] و طعم سرکه [illegible]

[illegible] استحاله [illegible]

[illegible] نجاست [illegible] غلیان [illegible] نجاست [illegible]

[illegible] انقلاب [illegible] قبل از غلیان [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] غلیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عصیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انقلاب [illegible]

[illegible]

[illegible] قسم دوم از عصیر [illegible]

[illegible]

[illegible] حلال [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما در کفایت کیلت تاملی هست واعتبار بوزن لازم نیست مثل اینکه دیگ سوراخ می کنند چون دو ثلث ان رفت [illegible]
دوم آنکه هرگاه چه که هرگاه بوزن معلوم شد هر کدام خواه بود دوم آنکه معلوم شدن ذهاب ثلثین بچه کیفیت است [illegible] باختیار
است که خود شخص مباشر شود در کیفیت [illegible] باخبار حسن نیز است که مورث علم شود و [illegible] باخبار دو نفر عادل است [illegible]
باخبار زن اینکه ثابت هرگاه مذهب او عدم جواز استعمال است [illegible] ثلثین [illegible] مثل اینکه مسلم عارف که حاجت
ان است خبر رساند که [illegible] ثلثین شده است بلکه همین قدر که شخص مسلم عارف [illegible] ان را بیاورد که خوردن
جایز است اکتفا. باب سیم آنکه ایا شرط است ذهاب ثلثین یا کفایت میکند [illegible] اکثر و او را شیره گفته ظاهر اول است [illegible]
[illegible] پس هرگاه معلوم شد ذهاب ثلثین انگاه است که حکم بحرمت ونجاست است تا وقتی که ذهاب ثلثین از ان بشود لکن
واز علماء اکتفا دو شود که اینجا فرض است والا عصیر شیره می شود مگر اینکه زیاده از ثلث برود بلکه گفته اند بقدار چهار
حمس ان که رفت شیره میشود و بنا بر این کفایت میکند اینکه او را شیره گوینده یا محقق شود ذهاب ثلثین
~~انه هرگاه عصیر بافتاب جوشیده [illegible] حرام است پس هرگاه بافتاب و هوا ذهاب ثلثین ان بشود~~ ایا ان
کفایت میکند در حکم طهارت وحلیه یا نه بعضی از علماء قائل بکفایت شده اند واحوط عدم کفایت است بلکه باید باتش
باتش ذهاب ثلثین باشد. چهارم آنکه هر کسی که الات طبخ عصیر و دست مباشر طبخ و رختهای او تابع حصول طهارت عصیر
است بذهاب ثلثین چنانکه جمعی از علماء تصریح بان کرده اند مانند دلو و ریسمان و ظروف الات طبخ [illegible] که نجس شده باشد واب ان کشیده میشود
ومانند [illegible] دست کشنده اب ومانند [illegible] او و رختهای او واهمیت است چنانکه در عصیر ریخته میشود چنانکه در عصیر
جمری که سلف واستعمال بکر [illegible] کوزه شسته بلکه حکم در این مقام [illegible] اظهر واسهل از حکم خمر است که او [illegible]
[illegible] پنجم آنکه ایا حکم عصیر در دانه انگور جاری است یا خیر پس هرگاه دانه های انگور
جوشیده شود ایا نجس و حرام میشود تا ذهاب ثلثین ان بشود یا خیر جمعی از علماء تصریح بعدم فرق ان بعصیر کرده اند واینکه
انگور بوشیده یا دانه های [illegible] نجس نمیشود وشرط نیست دران ذهاب ثلثین [illegible] یا با چیزی مخلوط شود مثل [illegible]
و [illegible] حال در مسئله کشمش که جوشانیده شود خواه انه [illegible] قسم سیم ان است که عصیر بافتاب جوش برود
ان هم حکم نجاست وحرمت است هرگاه بغلیان برسد وپاک میشود هرگاه ذهاب ثلثین ان بشود
وایا مشروط است ذهاب ثلثین ان باتش یا کفایت میکند ذهاب ثلثین ان بافتاب وهوا بعضی از علماء
قائل بکفایت شده اند واحوط عدم کفایت است الا بذهاب ثلثین ان باتش مقام دوم در عصیر زبیب است
وان کشمش است که اب [illegible] مانند انگور پس هرگاه بغلیان دران امر سیم مثل اینکه باتش جوش برود [illegible] مطلب
کلام در این جا در [illegible] ~~[illegible]~~ در چند مطلب
اول در حرمت وحلیه انها است مشهور میانه علماء عدم حرمت است وبعضی قلیل قائل بحرمت شده اند [illegible]

عصیر [illegible] از اعیان [illegible] از ادا و اعتما

بسم الله الرحمن الرحیم

علماء. واین قول راقم ازعلماء که اقوال اظهر است حکم است محلله مشهور میانه علماء. ما رضوان الله علیهم حلیته
عصیر زبیب است اگرچه بغلیان دران حاصل شود چه از اتش وچه از غیر اتش وبعضی قلیل از علماء قائل بحرمت
شده اند وحقیر رساله مبسوطه در این باب نوشته ام واستیفاء ادله طرفین را نموده ام وقول مشهور را ترجیح داده ام
لکن احتیاط در او [illegible] کلام تقویتی از قول بحرمت نمودم پس احتیاط در ترک خوردن ان است مگر بعد از ذهاب ثلثین
مطلب دوم در طهارت ونجاست عصیر مذکور است بعد از غلیان قبل از ذهاب ثلثین خلافی در طهارت ان
ندیده ام بلکه ظاهر علماء ~~[illegible]~~ جمعی تصریح کرده اند باینکه قائل بنجاست ان نیست لکن احتیاط
در هر حال خوب است وبهتر انکه ترک ان احتیاط نشود مطلب سیم در کشمش است که در طعام وکوبیده و در اش وکرکل
میکنند اما کشمش که در جوف پلاو وجوف کوبیده میکنند ظاهر ان است که حلال و پاک است وشبهه دران
بی وجه است بلکه شبهه در طهارت وحلیت ان نیست وباعتقاد حقیر احتیاط نیز نمی شود بلکه خلافی در این مسئله نیست وهرگاه
ان کشمش را بر روغن سرخ کنند باز [illegible] طهارت وحلیت ان است بلکه شبهه دران هم وجهی ندارد بلکه
میتوان گفت خلافی نیز در این باب نیست واما هرگاه کشمش را در اش بریزند ولکن نشاسته هرگاه اش شیرین
نشود باز ظاهر این است که حلال وپاک باشد واما هرگاه اش شیرین شود پس هرگاه این قدر جوشیده شود که دو ثلث
ان بر طرف شود اشکال دران کمتر است بلکه در این صورت میتوان گفت حلال وپاک است بلکه طهارت وحلیت ان اظهر است
واما هرگاه این قدر جوشیده نشود که دو ثلث ان بر طرف شود اشکالی دران هست واحوط این است که این قدر بجوشانند
که لااقل دو ثلث ان بر طرف شود وقبل از ان استعمال نکنند وچون دو ثلث ان کار نیست میتوان خورد ودیگر قائلی هم
که اش بسوزد هم بزند بالتبع پاک خواهد بود وبسا اشکال ان لازم نیست مقام سیم در عصیر تمر است یعنی اب خرما یا خود
خرما پس هرگاه جوش بیاید [illegible] شبهه دران نیست وهرگاه باتش یا افتاب یا خود بنفسه جوش بیاید
که از بالا به پایین بیاید واز پایین به بالا برود پس کلام مشهور میانه علماء ان است که حلال وپاک است مثل درهر [illegible]
والا حرام و نجس خواه بود وبعضی قلیل از علماء ~~[illegible]~~ که معدود از اخبار [illegible] قائل بحرمت شده اند واحتیاط
در اجتناب از ان است اگرچه فتوی بحرمت ونجاست نیست مطلب دوم در خرمائی است که ریخته شود وکلام دران
مثل کلام در کشمش است بلکه امر در خرما اسان تر است از امر کشمش پس جایز است خرمائی که در جوف کوبیده و
بلکه اشتها هرگاه در اش [illegible] شود پس هرگاه اش شیرین نشود امر دران سهل است بلکه ان اش هم با خرما پاک وحلال است
وهرگاه اش شیرین شود پس هرگاه بقدری جوشیده که دو ثلث ان کم شد باز حکم بحلیت وطهارت اقوی است وهرگاه
بقدری نشد که کم شد احوط اجتناب است. اگرچه حکم بحرمت ونجاست نمیکنیم لکن احتیاط در اجتناب است والاحتیاط
ترک نشود مطلب سیم در خرمائی است که اماخته [illegible] [illegible] پس در هر حال [illegible] خواه بود اگرچه جوش برود که ابدا حرمت
زیرا که جوشش ان قدر نیست که بغلیان آورده باشد بلکه کم است که [illegible] حاصل نمیشود وشبهه در این [illegible]

دران تمام جمله مطلب اول انکه هرگاه اب خرما را گرفته شد جوش بیاید یا باب گرم پس چه

بسم الله الرحمن الرحیم

یازدهم از نجاسات کافر است خلافی نیست در اینکه غیر اهل کتاب از اصناف کفار نجس میباشند واما اهل کتاب
مثل یهود و نصاری اگرچه اندک خلافی در نجاست ایشان است لکن اعتنائی باین خلاف نیست بلکه معروف
و مشهور نجاست ایشان است بلکه میتوان ادعای اجماع در این باب نمود و در این باب از کتاب و سنت
ادله کافیه وافیه است و اولاد ایشان نیز حکم آباء و امهات خود دارند و نجس میباشند مگر هرگاه مسلمی
ایشان را اسیر نماید پاک خواهند شد و تابع اسیر کننده خواهد بود و فرقی نیست در نجاست ایشان مابین
اجزاء بدن او اگرچه اجزائی باشد که حیات در آن نباشد مثل موی و ناخن و غیر آن و حکم او حکم کلب
و خنزیر است حاصل آنکه اجزاء ایشان هم نجس است اگرچه حیات در آن حلول نکرده باشد همچنین است کافر
بجمیع اجزاء او و بایت فرق حاصل نشود مابین میته و کافر زیرا که اجزاء میته که حیات در آن حلول
نکرده باشد پاک است بخلاف کافر و کلب و خنزیر بدانکه کافر بر چند قسم است اول آنانست
که منکر دین نیست دوم آنانست که منکر دین نیست لکن منکر الوهیت است یعنی خدای عالم را
منکر اند بلکه صانع [illegible] سوم آنانست که [illegible] قائل است لکن شریک میدهند خدای را
غیری را چهارم آنانست که منکر اصل رسالت است پنجم آنانست که منکر رسالت پیغمبر ما محمد مصطفی
صلوات الله علیه و علی آله الطاهرین است ششم آنانست که منکر رسالت نیست لکن منکر معاد است [illegible]
و جمیع این اقسام کافر میباشند و نجس و فرقی نیست در این اقسام مابین آنکه از اصل چنین
باشند یا از اصل مسلم باشند و بعد کافر شوند و شرط نیست در کفر قول لفظی بلکه هرگاه فعلی کند که
مقتضی باشد این مذاهب را فاعل آن فعل کافر است مثل آنکه سجده کند بصنم یا [illegible]
الکه هرگاه شخص مسلم که متدین بدین اسلام باشد انکار کند امری که ثبوت آن از دین به ضرورت
رسیده باشد نیز همه مسلمین از عوام و خواص [illegible] که ثابت از دین اسلام است این نیز کافر خواهد شد
بسبب انکار مذکور و [illegible] است هرگاه [illegible] کند در دین [illegible] معلوم باشد خروج آن از دین مثل
آنکه نماز ظهر را [illegible] رکعت قرار دهد [illegible] ماه شعبان را [illegible] قرار دهد [illegible] ماه مبارک [illegible]
و حاصل وجه کفر این است که انکار [illegible] کند اصلی از اصول دین را یا فرعی از فروع دین [illegible]
ثبوت آن ضروری باشد یا اثبات کند اصلی در [illegible] اصول دین یا فرعی از فروع آن که [illegible]

[illegible] مثل نماز و روزه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بلکه هرگاه به عقیدهٔ در دین اعتراف نماید آن نیز چنین است و همچنین هرگاه استخفاف و اهانت کند چیزی را که اعتراف آن در دین معلوم باشد مثل استخفاف بکتاب خدا یا پیغمبر خدا یا ائمهٔ هدی و حاصله انکار دین و اصول آن و فروع معلومه آن و کم کردن آن و زیاد کردن بر آن و توهین آن قولاً و فعلاً موجب کفر است مطلب سیم در بیان فرقی چند از مسلمین است که کفر آنها محل خلاف نیست اگرچه کلمه و مذهب او اسلام باشد و آنها چند فرقه‌اند فرقهٔ اول خوارج‌اند و آنها کسانی هستند که خروج کردند بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و واقعهٔ صفین و در کسی که بدین آنها باشد اهل حکم سلام دارد فرقهٔ ثانیه غلات‌اند و آنها کسانی هستند که تا در کردند از حد در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آن بزرگوار را خدا دانستند یا در حق سایر ائمه علیهم السلام فرقهٔ ثالثه نواصب‌اند و آنها کسانی هستند که اظهار نمایند عداوت و بغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمهٔ طاهرین [illegible] آن بزرگوار را هرگاه اظهار و اعلان نکنند بلکه در دل بغض آنها داشته باشند ناصبی خواهد بود

مطلب چهارم در بیان فرقی چند از مسلمین است که کفر و اسلام آنها خلاف است و آنها نیز چند فرقه‌اند فرقهٔ اول مجسمه‌اند و در کفر و طهارت و نجاست آنها چند قول است و بلکه اقوال در کفر و اسلام آنها چند قول است قول اول نجاست آنها است و آن مذهب شیخ طوسی است در مبسوط و علامه در کتاب منتهی و قواعد و شهید اول در دروس و کتب دیگر و محقق ثانی در جامع المقاصد قول دوم قول به طهارت است در مبسوط و علامه در تذکره و نهایه و شهید اول در ذکری و بعضی دیگر قول سیم تفصیل است مابین و حاصل طهارت لاهات و آن این است که مجسمه بر دو قسم است قسمی قائل‌اند به حقیقه خدا جسم است مانند سایر اجسام و مجسمه بالتسمیه اسم [illegible] تجسیم را اختیار کرده‌اند قائلند که جسم است اما نه مثل سایر اجسام که منطبق خدا باشد قسم اول کافرند و قسم ثانی غیر و این تفصیل قول جماعتی است شهید اول در بیان و شهید ثانی در مسالک و بعضی از افاضل دیگر در ریاض و در کشف اللثام اقتصار کرده‌اند به نجاست مجسمه بالحقیقه که قسم اول باشد و مختار ما بین اقوال قول اول است فرقهٔ ثانیه مشبهه‌اند و آنها کسانی هستند که خدا در آسمان می‌دانند از آنها کافرند زیرا که خدا [illegible] در جهتی از جهات نیست بلکه در مکان از آنکه نیست نیز در همه جهات و در همه اماکن موجود است نه بروجهی که او مستلزم مکانی بوده باشد فرقهٔ ثالثه مجبره‌اند و ~~در کفر آنها نیز خلاف است~~ و آنها کسانی هستند که می‌گویند افعالی که از عباد صادر می‌شود باضطرار است نه اختیار بلکه صادر می‌شود افعال از آنها بقدر و قضاء الهی و به عبارت اخری خدا خلق می‌کند این افعال را هنگامی که بنده خواهد فعل کند پس فعل فعل الهی است و مصدر آن در ظاهر بنده است و در کفر و اسلام این فرقه خلاف است بسیاری قائلند باسلام این فرقه ... که قائل بالوهیت و نبوت و معاد هستند لکن مذهب اینها باطل است و بعضی قائل به نجاست شیخ طوسی در مبسوط و بعضی قائل از متأخرین قائلند به نجاست آنها و در نظر حقیر اقوی نجاست آنها است الخ و جمله از اخبار دلالت می‌کند بر کفر اینها چنانکه در شرح شرایع آن اخبار را از ائمه اطهار ...

بسم الله الرحمن الرحيم

فرقهٔ رابعه قدریه‌اند و آنها کسانی هستند که افعال عباد را است بتمامها بیاد ایشان از دانسته مستقل و قدرت الهی دخیل در اینها نمی‌دانند دعوی کرده معتزله‌اند و جمله از اخبار دلالت بر کفر آنها می‌کند و چون کلام باینمقام رسید مناسب آن دانست که در این مقام ذکر مذهب حق شود پس چون مذهب جبر مذهب باطل است و همچنین مذهب تفویض که مذهب قدریه است که بندگان مستقل در افعال خود هستند بلکه در کفر قائلین باین دو قول کلام است پس مذهب حق کدام است در اخبار وارده از ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین بیان مذهب حق شده است و آن این است که بعضی افعال صادره از عباد نه از روی جبر است و نه از روی تفویض یعنی بندگان نه مجبور هستند در افعال که فعل صادر از آنها از فعل الهی باشد و نه اینکه آنها مستقل باشند در فعل خود بلکه امری است بین الامرین بیان این مطلب بوجوه عدیده در کتاب شرح شرایع مفصلاً کرده‌ام و از برای هر یک از آن وجوه شواهدی از اخبار ایراد نموده‌ام وجه اول آن است که زمام جمیع امور از کلیه و جزئیه و مقدور و غیر مقدور بدست خدا است و مشیت و اراده جاری است و موجود نمی‌شود چیزی الا که اراده خدا و اراده بنده غالب بر اراده الهی نیست پس هرگاه خدا خواست آن فعل بعمل می‌آید و هرگاه نخواست بعمل نخواهد آمد اگرچه بنده هر اراده و سعی باشد در اینکه آن فعل را بعمل آورد

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۰۶

فرقه خامسه مخالفین اند که اینها را عامه می‌گویند و اینها کسانی هستند که تصدیق بر ولایت امیرالمؤمنین
واولاد امجاد آن جناب نمی‌باشند و مشهور بین الاصحاب طهارت اینها است الحق بعضی کافر
مانند سید مرتضی و بعض دیگر از علما [illegible] واضح طهارت این جماعت است مگر [illegible] بلکه از جهت
اینها عداوت با ائمه طاهرین باشد و این قسم داخل در نواصب می‌شوند یا ائمه [illegible]
فرقه ششم جمله از فرق شیعه‌اند که قائل به ائمه اثنی عشر نیستند مثل زیدیه و واقفیه والفطحیه و غیرهم
~~جمله اخبار دلالت بر کفر اینها~~ و ظاهر طهارت اینها است الحق بعضی اخبار دلالت بر کفر اینها می‌کند
و سزاوار است در این مقام تنبیه بر چند مطلب اول آنکه آیا مستضعف محکوم به اسلام است یا کفر
و مراد از مستضعف کسی است که اختلاف مذاهب را نداند و با اهل حق عداوت و دشمنی ندارد و جمله اخبار دلالت
بر عدم کفر اینها می‌کند و ظاهر این است که هرگاه شهادتین بگوید مسلم خواهد بود و اگر کافر
در مستضعف اسلام از جمله فرق دیگر است دوم آنکه از جمله آنچه که معلوم شد که مدار طهارت
مبنی بر اسلام است و آن حاصل است به اظهار شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت و عدم عروض امری که موجب
کفر بوده باشد مثل انکار آنچه معلوم است از دین مثل معاد ~~و آنچه متعلق [illegible]~~ صلاة و [illegible]
و [illegible] صلاة و صوم و [illegible] و [illegible] ~~[illegible]~~
یا نص بعضی از علما [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
است که [illegible] والله العالم ~~[illegible]~~ باب دوم در [illegible] است که
در طهارت و نجاست آنها خلاف است و آن چند چیز است اول ولد الزنا [illegible] و در طهارت و نجاست
او خلاف است لکن مشهور میانهٔ علما طهارت او است لکن احوط اجتناب از او است [illegible] بعضی اخبار
بر نجاست او و ذهاب بعضی از علما به مقتضای اخبار و علی کل حال [illegible]
[illegible] دوم عرق جنب از حرام است و در طهارت و نجاست آن خلاف است [illegible] قائل [illegible]
شده‌اند و جمعی کثیر [illegible] و جمله کثیره از متاخرین قائل به نجاست شده‌اند و این قول [illegible]
[illegible] در این مقام تنبیه بر چند مطلب اول آنکه فرقی نیست در حکم [illegible]

ولکن الاحتیاط [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هایی نسبت مرد و زن پس چنانچه عرق مرد نجس است هرگاه زنا کند برای همه معانی است عرق زن دوم آنکه فرق نیست در زانی مابین آنکه مکلف باشد یا نباشد بلکه نجاست ثابت خواهد بود اگرچه زانی طفل یا نابالغ باشد واحتمال هرگاه مزنی بها دختر نابالغ بوده باشد لکن در جزم بانی حکم اشکال است چنانکه هرگاه ~~[illegible]~~ مزنی بها مکره باشد در زنا در آن هم اشکال است که حکم در حق صبیه بازی است عرق است یا نه و دور نیست که این هم ~~[illegible]~~ جنابت از حرام سبب نجاست عرق است اعم از آنکه فعل از روی تکلیف حرام بوده باشد یا نه ~~[illegible]~~ حرمت مقابل حلیت است واز احکام وضعیه است نه از احکام تکلیفیه سوم آنکه فرق نیست در انواع جنابت پس حکم ثابت است در جماع حاصل از زنا وحاصل از لواط و حاصله از استمناء هم همین حکم را دارد چهارم آنکه این حکم دایر مدار انزال نیست بلکه دایر مدار جنابت است پس هرگاه دخول کرد و از آلت زنی باز حکم ثابت است پنجم آنکه آیا این حکم مخصوص کیفیتی است که حرمت آن ذاتی بوده باشد یا شامل است هر جنابتی را که حرمت آن عرضی بوده باشد مثل وطی در ایام حیض و وطی مظاهر قبل از آنکه کفاره بدهد اقوی اول است و بعضی از علماء قائل به تعمیم شده‌اند و احوط اجتناب است مطلقا ششم آنکه فرق نیست در نجاست عرق مذکور مابین آنکه در حال جنابت حاصل شود یا بعد از جنابت مادام که غسل نکرده باشد و ازاله جنابت [illegible] هفتم آنکه هرگاه عرق خشک شود از بدن ~~[illegible]~~ یا به رسیده باشد جامه محکوم به نجاست است تا شسته شود و اما هرگاه به جامه نرسیده باشد پس هرگاه عرق بتصیر بوده باشد که اثر آن باقی است بدن خارج شده و جاری شده باشد مانند چرک بدن آن بدن نیز نجس خواهد بود و اما هرگاه طاهر شده ~~[illegible]~~ و ~~[illegible]~~ از موضع بدن جدا نکرده بلکه خارج شده در این صورت بدن محکوم به نجاست نخواهد بود سیم از چیزهایی که در طهارت و نجاست خلاف است عرق آکل جلاله است یعنی شتری که غذاء [illegible] خوراک او شده باشد بلکه هرگاه حیوانی که [illegible] خوراکی باشد و در آن نیز خلاف است جمعی از اکثر بر آنند و جمعی پاک واقوی در نظر احقر نجاست است بلکه طاهر است [illegible] حیوانی است [illegible] مشروح است و در طهارت و نجاست ممسوخات خلاف است واقوی طهارت آنها است

در تفصیل سوال [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و تفصیل سوال سوم دیگر شیر است که از شیر و ترایح [illegible] پنجم شیر دختر است مشهور و معروف طهارت آن است و بعضی قلیل قائل به نجاست شده‌اند حاکم بعضی اخبار هم به نجاست آن قول شده لکن اقوی واصح طهارت آن است بلکه حق این است که شیر حیوان از جهت طهارت و نجاست ~~[illegible]~~ تابع حیوانی است که صاحب شیر است پس ماکول اللحم از حیوانات شیر آنها ~~[illegible]~~ طاهر است و حلال و غیر ماکول اللحم هرگاه طاهر العین است مثل آدمی [illegible] و غیر آن پس شیر آن ~~[illegible]~~ طاهر است و نجس العین از حیوانات شیر آن حرام است و نجس مثل سگ و خوک و کافر و اما میته پس سابق بر این ذکر شد مجملا کلام در این جا در شیر دختر است و حق طهارت آن است بدانکه بعضی چیزها است که احتمال نجاست در آن مرجوح و حق طهارت آنها است مثل قی و مثل قیح که چرک است و مثل اهن و دود و غیر آن و مثل [illegible] و مثل گل راهها هرگاه علم به نجاست نداشته باشد و مثل [illegible] که با نجس شیر شده [illegible] و احتمال دارد گره با نجس شده [illegible] و بیده [illegible] همه آنها پاک است و بعضی اخبار که در این [illegible] وارد شده است در غسل آنکه ملاقی آنها شود محمول بر استحباب است نه وجوب [illegible]

و گفته شد که اقوی طهارت است زیرا که این حیوان ذاتا طاهر العین است

وحاصل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد وآله الطاهرین

۱۰۶

باب سیم در احکام نجاسات است و در آن چند مطلب است مطلب اول در این است که واجب است ازاله نجاست از بدن و جامه که ایشان [illegible] برای نماز و طواف مگر در مواضع عفو که خواهد آمد و همچنین که دخول در مساجد و همچنین از موضع مساجد و همچنین از موضع سجود و همچنین از ظروف که استعمال میکنند آنها را که اکل و شرب و در این مقام چند مطلب است مطلب اول در این است که ازاله نجاست از بدن و ثوب که برای نماز واجب است مگر در چند موضع اول موضع اول آن است که از جمله نجاسات خون است که [illegible] کمتر از درهم باشد که جایز است نماز کردن با خون [illegible] و در این مقام مقام اول خون جروح و قروح است و این که خون [illegible] لکن [illegible] و فرقی نیست در این باب میانه بدن و ثوب و نیز فرقی نیست در ثوب مابین اینکه [illegible] باشد تنها یا [illegible] دیگر یا غیر و نیز فرقی نیست مابین اینکه [illegible] باشد بیش از قدری که مانع از خروج دم [illegible] باشد یا غیر و نیز فرقی نیست مابین سینه [illegible] بوده باشد از شستن بدن یا جامه از خون یا غیر و نیز فرقی نیست مابین آنکه خون از محل قروح و جروح تجاوز کرده باشد یا غیر مگر در صورتیکه باختیار جامه یا بدن را آلوده کند بآن خون و حاصل کلام در این مقام راجع میشود باینکه تجاوز خون از محل آن [illegible] آن است که بجریان طبیعی خون است که خود بنفسه جاری و متعدی میشود در این صورت شکی نیست که معفو است ... در بدن و هم در جامه اگر چه از سر [illegible] و دیگر [illegible] آن است که حرکات شخص متعدی است مثل اینکه راه رفتن سبب تعدی شود یا شدت درد متعفن و حرکات شود که از موضعی بموضعی دیگر از بدن و جامه برسد این قسم نیز معفو است و دیگر [illegible] آن است که در احکام [illegible] زخم و دمل [illegible] دیگر آلوده میکند یا موضعی دیگر از جامه را بموضع زخم میمالد که رفتن خون در این صورت ازاله آن احوط است و دیگر این است که بدون حاجت و ضرورت دست بموضع زخم [illegible] میگذارد یا غیر دست در این صورت ظاهر این است که غسل آن لازم بوده باشد و سزاوار این است که در این مقام چند مطلب بیان شود اول آنکه هرگاه جسم دیگر غیر از جامه ملاقی با این خون شود آیا آن هم معفو است پس چنان باو نماز کرد یا لازم است ازاله آن در صورت اتصال ظاهر در این مقام تفصیل است مابین آن جسم که متصل زخم یا دمل بوده باشد مثل مرهم و دستمال و دوا و غیر آن پس هرگاه مثل مرهم و دستمال و دوا و غیر از چیزهائی که که متصل زخم بوده باشد آن نیز معفو است و هرگاه از این قبیل نبوده باشد عفو از آن معلوم نیست [illegible] با عدم امکان از ازاله آن دوم آنکه هرگاه چیزهائی مثل آب و دوا برخورد بموضع زخم یا دمل خون آلود و از آن سرایت کرد به بدن باز ظاهر این است که عفو از آن [illegible] در صورتیکه بغیر ضرورت باختیار [illegible] باشد مثل آنکه با عدم ضرورت آب [illegible] بموضع رسانیده و آن آب متنجس بخون جاری شد در این صورت عفو مشکل است [illegible] احتیاط در شستن [illegible] است مطلق اگر چه با ضرورت و بغیر اختیار بوده باشد [illegible] سیم آنکه منتهای این عفو تا وقتی است که خون منقطع شود یا [illegible] از خوب [illegible] زخم یا دمل روی ببهبودی گذارد در این صورت [illegible] لازم است شستن خون و ازاله از بدن یا تبدیل ثوب [illegible] چهارم آن است که ازاله و عفو [illegible] هرگاه عفو نکرد و جواز صلاة با این خون [illegible]

و شستن آن [illegible] نجواز

خون دمل از موضع

یا جای دیگر

[illegible] و هرگاه [illegible] باشد که اتفاق [illegible] حاصل میشود [illegible]

[illegible] الساعات [illegible] اللهم اغفر

بسم الله الرحمن الرحیم

ملاقات در صورتیکه بعض اوقات خون منقطع شود و بعضی بقدر یکه ... نماز را ابتدا نماید با انقطاع خون لباس اورد باطهر
بلکه شرط در عفو سیلان خون است متصلاً ظاهر اول است پس هرگاه بعض اوقات خون منقطع شده و لکن مادهٔ کمال
خود باقی است از مسئلهٔ شستن آن خون لازم نیست پنجم آنکه ... خون بشود که سوزهای کوچک بوده باشد دفعه دفعه داخل
در این حکم نیست بلکه لازم است ازالهٔ خون آن از بدن و جامه مگر با عدم تمکن و خوف تضرر با هرگاه هر یک از اینها
ماده کند و بعضا دیگر شود آن هم حکم قروح و جروح دارد و همچنین است حال در خون بواسیر پس ازالهٔ ...
... لازم است و هرگاه سیلان دائم باشد و بقدر نماز فرصت نه دران صورت ...
... ششم آنکه هرگاه قرحه در باطن بوده باشد ... خون آن جاری شود در
ظاهر بدن حکم آن حکم قرحه در ظاهر است ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

موضع دوم جائی است که ... شرعی باشد که ساتر عورت تنها نبوده باشد مثل کلاه و عرق چین و جوراب و بند
زیر جامه و کمربند و نحو آن پس هرگاه اینها و امثال اینها نجس بوده باشد چه بخون و چه ببول و چه بمنی و چه غیر اینها جایز است نماز
کردن با آن و فرقی نیست در خون باینکه از دم معفو باشد ... حیض و نفاس ...
مثل خون سگ و کافر و خوک نیز ... فرقی نیست ما بین آنکه ... ماکول اللحم بوده باشد
ماکول اللحم و شبهه اینکه هرگاه از غیر ماکول اللحم بوده باشد ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

واما هرگاه غیر مأکول اللحم بوده باشد و زنده باشد مثل اینکه طفل را حمل کند در حال صلاة باز جایز است نماز ... با آن

و همچنین هرگاه گربه یا بازی ... همراه خود داشته نماز نماید و اما هرگاه ... بوده باشد در آن تأمل است اگرچه

... ثابت نیست و هرگاه حیوان کشته شده را حمل نماید پس هرگاه مأکول اللحم باشد مانعی از آن جهت اگرچه دارای

نجس در حال بعد باشد بلکه چنین است هرگاه نجاست ظاهره داشته باشد مثل اینکه ... اهول ... ملاقی

اجزاء ظاهر آن آلوده بخون شده جایز است نماز کردن با آن ... اینکه ... نماید جامه ... از نجاسات را ...

است نماز با آن جامه محمول یا غیر ... در باب لباس مصلی ... و در این مقام

فروع دیگر است که در کتاب مبسوط بسط داده شده است لکن چون نادرة الوقوع است ... در این رساله ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

این حکم ثابت بوده باشد و بر او لازم نبوده باشد که عاریه کند جامه ... یا اجاره کند تا آنکه ... اول را بشوید و اما ...

بر کسی که ملک جامه ... داشته باشد و ... از خریدن جامه دیگر باشد آنکه جامه ... یا غیر و هرگاه ...

عفو ثابت نباشد در این مقام دو احتمال است و دور نیست ... که دوم اظهر بوده باشد و ظاهر این است که فرقی

نباشد ما بین اطفال ... اینکه طفل غذا ... بخورد یا نخورد غذا خور باشد یا نباشد بلکه ... این عفو تا جائی است

که طفل راه رود و ... که غسل ...

لازم ... بلکه ... بر جامه کافی بوده باشد هرگاه طفل ... غذا خور باشد اگر

... احتیاط در این است که غسل ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱۱

باب چهاردهم در مطهرات است و آن چند چیز است اول آب است و اجمال کلام در تطهیر با آب و کیفیت آن
آن این است که متنجس یا این است که جامد است یا مایع یعنی اگر نجس شده است یا این است بهم که رفته است
مثل رخت و بدن و دیگران یا روان مثل آب و شیره و روغن روان و جامد بر چند قسم است یا این است
که آب و دیگران از مانعات نفوذ میکند در آن یا نه و اول یا این است که فشرده میشود مثل رخت یا جلد
میشود مثل فرش یا فشرده نمیشود و چلانیده نمیشود یعنی قابل عصر و چلانیدن نیست و دوم یعنی اگر آب
در آن فرو نمیرود یا این است که در او چربی است مثل گوشت و دنبه و پیه و دیگران یا غیر اینها که از شدت
صلابت و سختی آب در آن فرو نمیرود مثل جام صیقلیه از قبیل شیشه یا اینکه سایه ظاهره ها باشد که آب در آن فرو
نمیرود مثل بدن و دیگران و مایع یا این است که آب است یا روغن روان است یا شیره و دیگران پس در اینجا مقدمه و دو فصل است
مطلب چند است فصل اول در غسل جامد است و در اینجا چند مطلب مقام است مقام اول در شستن چیزی
است که آب در آن نفوذ میکند و ممکن است بیرون کردن آب که در آن نفوذ میکند فشردن آن یا چلانیدن آن یا کوبیدن آن
و در این مقام چند مطلب است مطلب اول در شستن چیزی است که ممکن است عصر و فشردن آن و آن جامه
و دیگران است و آن بر دو قسم است یا این است که با بول قلیل شسته میشود یا با آب کثیر اما قسم اول این است که با آب قلیل
شسته میشود و کلام در این قسم در این است که آیا فشردن جامه که با آب قلیل شسته میشود لازم است یا نه مشهور مابین
علماء این است که عصر و فشردن لازم است و احتیاط شدید در این است که فشرده شود اگرچه این حقیر حکم بلزوم آن
نمیکنم و بنا بر لزوم عصر آیا با وجود اعتبار تعدد غسل مطلقا یا نه چنانکه تعدد غسل در آنها معتبر است تعدد عصر نیز
لازم است بعد از هر شستنی یا غیر یعنی در بول طفل هرگاه جامه بول نجس شده و لازم دانسته شد عصر آیا تعدد عصر لازم است در
هر غسل یا نه در اینجا چند قول است بعضی یک عصر بعد از هر شستن لازم میدانند و زیاده لازم نمیدانند و بعضی یک عصر را
قبل بعد از غسل اول لازم میدانند و بعضی دو عصر بعد از هر غسل لازم میدانند و اوسط اقرب است بنا بر لزوم عصر و بنا بر عدم
مسئله نا بر اینکه هرگاه جامه را نشست و فشرد و تا اینکه خشک شد لکن عین نجاست را زایل نمود آیا باز بشستن تا اینکه کافی است که
رجوع نجاست شده صاحب عین بود مثل بول آیا آن جامه باقی است بر نجاست بنا بر لزوم عصر یا نه و این مسئله موقوف و مبتنی
بر این است که مسئله که آیا عصر معتبر است در مفهوم غسل یا نه و بنا بر عدم اعتبار عصر در مفهوم غسل حاکم تقویت که دو امر
آن جامه پاک خواهد بود مسئله ثالثه اینکه آن که در جامه میماند بعد از فشردن جامه پاک است ~~مسئله رابعه~~ در اینجا
خلافی نیست مسئله رابعه اینکه از برای فشردن مقدار معتبر نیست بلکه فشردن عرفی کافی است یعنی همین که بگویند جامه را
فشرد کافی است بلکه همین که صدق غسل و شستن شود بنحو متعارف کافی نیست و فشرد کافی است و در اینجا نیز خلافی نیست
بحث دوم در این است که لازم نیست فشردن جامه که به بول طفل شیرخوار نجس شود بلکه شستن آن لازم نیست بلکه کفایت میکند آنکه
آب بر آن ریخته شود اگرچه شستن بر آن صدق نکند و در این موضع نیز خلافی نیست و با بول اب مستوعب نکرده تمام محل نجس را و مجرد پاشیدن کافی نیست

که مانع از نفوذ است

که مانع از نفوذ است

مطلب اول در طرد اعتراض

در رد بحث اول

چند مسئله در این مقام ذکر میشود مسئله اولی اینکه

بسم الله الرحمن الرحیم

ولی هرای است که جریان اب لازم نبوده باشد بلکه همین قدر که اب فرو گرفت تمام محل را کافی باشد بوده باشد در حصول طهارت

و انفصال غساله از محل کافیست در این مقام لازم نیست بلکه غساله ان کبس نیست علی الاظهر و باید دانسته شود که این حکم

مخصوص است بطفل شیرخوار هرگاه ذکر بوده باشد و هرگاه طفل دختر بوده باشد این حکم حکم ان حکم بزرگ است و هرگاه طفل

گاهی غذا خورد و گاهی شیر پس حکم ان ثابت نیست ~~علی الاظهر و اما هرگاه شیر غالب باشد و گاهی غذا خورد~~ این جهت وجه است اول

انکه این است که علامت خوراک ان غذا است و شیر علی سبیل الاتفاق میخورد در این صورت باید شستن بول ان کس بشود

شستن شود دوم ان است که گاهی شیر میخورد و گاهی غذا اگرچه غذا غالب باشد لکن هر دو را میخورد در این صورت ظاهر این است

که غسل لازم باشد و لکن احتیاط در این است که شسته شود و الکفا بمجرد ریختن اب ننماید سیم این است که شیر غالب است در این صورت

الکفا بریختن اب میتوان کرد اگرچه در اینجا هم باز احتیاط در غسل است و احتیاط در این مقام کثرا رسان است چهارم این است

که غذا قلیل علی سبیل الاتفاق باو میدهند و علی اعتنا او شیر است در این حکم واضح و احتیاط در الکفا بغسل بعد ~~[illegible]~~

و باید دانست که این حکم ثابت است در حق طفل اگرچه از دو سال بگذرد یا نه بلکه بعد از دو سال اگرچه خوراک او همه شیر باشد باز غسل

لازم است ~~[illegible]~~ احتیاط در اینجا است اگرچه دور نیست که اقوی اول باشد بعد باشد نیز ساقط کافی باشد

~~[illegible]~~ هرگاه ~~[illegible]~~ جامه یا بدن یا ظروف ~~[illegible]~~ بول کبس شد لازم است دو دفعه شسته شود لکن

هرگاه بول طفل ذکر رضیع بوده باشد چنانکه ذکر شد بلکه یک دفعه در طفل رضیع کافی است بلکه ~~[illegible]~~ دانستی که مجرد

ریختن اب بران کافی است و این حکم مخصوص بول ان است چه مرد بوده باشد و چه زن و اما بول حیوان غیر ماکول اللحم

پس تعدد در ان لازم نیست و ایا این حکم ثابت است در شستن مخرج بول یا در خصوص مخرج یک دفعه کافی است اقوی ثانی است

و احوط اول است و ایا حکم تعدد غسل مخصوص بول است یا در نجس بودن پارچه نیز این حکم ثابت است ظاهر اول است پس تعدد در

غسل در سایر نجاسات بعد از زوال عین لازم نیست و فرقی نیست مابین نجاسات حقیقیه و حکمیه مرتبه دیگر مرتبه قسم ثانی ان است

که باب کر شسته شود هرگاه متنجس جامه یا بدن یا ظروف بغیر بول کبس شود تعدد غسل در ان لازم نیست بلکه یک دفعه کافی است

و هرگاه بول کبس شود باز ممکن است که یک دفعه کافی است و تعدد لازم نیست لکن احتیاط در دو دفعه است و فرقی نیست

و عصر و فشار در ان نیز لازم نیست اگرچه احتیاط در فشردن ان است قسم ثالث ان است که باب جاری شسته شود

و شبهه در ان نیست که یک دفعه شستن بان کافی است اگرچه بول باشد و عصر در ان لازم نیست مقام دوم در شستن ظرف است

است که اب در ان نفوذ میکند و ممکن نیست بیرون اوردن اب از ان مثل نان و گلوله و دیگهای نشسته [illegible]

مثل نیشکر دانه و غیر ان پس هرگاه باب کثیر یا جاری ~~[illegible]~~ شبهه نمیتوان کرد که پاک میشود بیرون ان در زیر اب

و غیر ان ~~[illegible]~~ و صبر کردن تا اینکه استخوان برسد و اما باب قلیل اگرچه جمعی از علما شبهه در ان کرده اند

اما اقوی این است که باب قلیل هم پاک میشود مانند اب کثیر و جاری مقام سیم در کیفیت طهارت

اب در ان نفوذ میکند و اخراج ان ممکن نیست مانند ~~[illegible]~~ التطهیر انجا باید کشیدن اب انجا

یا جاری

بسم الله الرحمن الرحیم

یا جاری کافی نیست و اما باب قلیل پس جمعی از علما قائل شده اند باینکه تطهیر ان باب قلیل نمیتوان کرد و اقوی در

نظر این حقیر این است که تطهیر ان باب قلیل نیز جایز و ممکن است و بر زمین اب قلیل بر ان بریزد پاک میشود و تفصیل ~~[illegible]~~

مسئله و توضیح حال این است که زمین یا هموار است یعنی سراشیب است یا هموار و سطح و مستوی است و بر هر تقدیر

یا زمین سخت است یا سست پس هرگاه زمین سخت باشد و سراشیب پس شستن ان باب قلیل بر این وجه میشود که اب

را از موضع بالا که نجس شده است بریزند و ان اب ان موضع را پاک میکند و اما موضع پست که اب جاری بران گذشته

پس هرگاه موضعی است که محل حاجت نیست امر ان سهل است چنانچه هرگاه ان اب جمع شود و باید و لکن برود

و اما هرگاه این چنین نباشد پس هرگاه غساله نجس باشد نمیدانیم امر در ان سهل است از انجمله و اما هرگاه نجس دانیم

هرگاه زمین سخت سراشیب فرو میبرد ان اب ~~[illegible]~~ ان موضع نیز پاک خواه بود حاصل هرگاه دو دفعه این قسم کند و

و اما هرگاه اب را فرو نبرد مانند زمین سنگ ازاله ان اب بهر قسم ممکن است ~~[illegible]~~ زمین پاک خواهد بود

و وجه ان مفصلا در کتب شرح شرایع بیان کرده ایم و امر در این مقام اعتباری که در شستن به اسم جامه

در جاهای میان اصلب نیست و ازاله کردن اب در هر زمینی که اقتضای ان ممکن است و اما هرگاه زمین

سست بوده باشد امر در ان واضح تر است زیرا که اب فرو میرود و باقی نمیماند و دلالت کند بر طهارت ان بعضی

اخبار که اراعه ان حکم ... و اما هرگاه زمین مسطح بوده باشد پس هرگاه زمین اب را فرو برد پس حق این است

که زمین پاک میشود و هرگاه فرو نبرد مانند زمین سنگ پس ازاله کردن ان اب بهر نحو ممکن است یا خشکیدن است

خواه بوصول ... یا قابل شود بنجاستان و دلالت میکند بر همین که ذکر شد ادله بسیار که

مشروحا در کتاب مسطور ذکر شده از جمله بعضی اخبار است که اعرابی در مسجد بول کرد و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود

که دلوی از اب بیاورید و بر روی ان بریزید و امر را سطل نمینمود بلکه ... کند و باید ان که ریخته میشود بر روی

زمین ای بعد ... که بر زمین جاری شود که زمین ... باب شود ~~[illegible]~~ که اب در ان نفوذ میکند

و اخراج ان ممکن نیست و فرو نمیرود بلکه ... تمام میشود مثل گوشت و امثال و گوران اما تطهیر ان باب کثیر کافی

نیست و اما باب قلیل پس ممکن است که جاری است و ممکن است ... و پاک میشود و کوزه باب قلیل ...

هرگاه خشک شود یا کهنه شود که غساله پاک است و هرگاه نگذشتیم که طهارت غساله ... ممکن است که کهنه شود طهارت ان

هرگاه اب طاهر را فرو گیرد و غالب شود و اب از ان ریخته شود پس باب غساله ان این است که ریخته میشود و این که لازم

کشیدن ان نجس است ... و هرگاه خشت خام و کوزه خام بوده باشد پس معنی از علما

اگرچه نقل کرده اند بعدم تطهیر ان باب کثیر و جاری لکن اقوی در نزد احقر حال این است که مذکور شد و فرق میان پخته و خام

نیست و ملاک در جمیع موارد مذکوره تطهیر باب قلیل ممکن و جایز است و احتیاط در این است که بعد از خشک شدن ... نیست

بلکه جاری و اگر ان در نجس ...

و در حکم زمین است

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد از آن استعمال نماید و فوق آن احتیاط این است که بعد از خشکانیدن یک دفعه دیگر آب [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در آب کر یا جاری و امثال آن در آب باشد تا آنکه آب بعمق آن سرایت کند مقام [illegible] در شستن خمیر است که با آب متنجس

خمیر شده باشد ظاهر این است که هرگاه پخته شود و نان شود آن نان را [illegible] قلیل یا کثیر [illegible] که آب

بعمق او رود پاک شود و همچنین هرگاه خمیر را [illegible] در آب کر که آب سرایت کند

در جوف آن باز پاک نمیشود و بعضی از علما گفته اند که هرگاه با آب کثیر او را ممزوج کنند پاک میشود و اول

اظهر است زیرا که در آن کلام [illegible] است اگرچه تطهیر [illegible] در صورتیکه آب مضاف نشود و باطلاق

باقی [illegible] لیکن در این صورت انتفاع از آن کم است [illegible] مقام ششم

در بیان شستن ظروف است هرگاه نجس شده باشد [illegible] ظرف هرگاه نجس شود خالی از چند قسم نیست یا این است که

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و باید در این مطلب بیان چند امر اول اینکه آیا شرط است در شستن ظرف اینکه در هنگام مالیدن خاک خشک باشد یا در حکم خشک یا اینکه شرط است که اسم خاک [illegible] بر آن صدق کند یا آنکه مخیر است بین [illegible]

اظهر اول است برای وجه که خاک اول تمام مالیدن [illegible] باب که خاک از آن زائل شود و [illegible] یکدفعه دیگر بشوید

باب تا پاک شود و [illegible] و اظهر آن است که یکدفعه پاک [illegible] و یکدفعه پاک با آب بشوید

بعد از آن بشوید با آب خالص تا ازاله خاک [illegible] و [illegible] و تفصیل اقوال و ادله در [illegible]

[illegible] اینکه شرط است طهارت خاک [illegible] مالیدن خاک [illegible] اینکه باید

[illegible] شستن [illegible] بلکه باید عین خاک [illegible] شستن [illegible] و صابون و [illegible]

[illegible]

بین خاک مالی کند

و کج و آهک و [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قلیل [illegible] در جائی که تطهیر باب [illegible] بلکه باب جاری [illegible] شستن [illegible]

که آیا باب [illegible] یکدفعه شستن باب [illegible] جاری کافی است [illegible]

[illegible] که شستن باب در دفعه اولی [illegible] ازاله خاک [illegible]

[illegible]

اول آنکه هرگاه [illegible] ظرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

برای استعمال آنها با رطوبت تطهیر بهیچ وجه لازم نباشد و اما ما مات است مثل آب و نحو آن مثل آنچه حکم در آن بر خلاف است و [illegible]
علما، در ما مات زنبق کرد آنچه مثل عقدیه در نه کرده و وجه آن ظاهر نیست. بلکه ظاهر [illegible] فرق [illegible] اخر [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] اخر کلم اینها دو مسلک
بلد داشت و در آن حضه بیست. است مبحث اول آنکه جلود [illegible] است [illegible] او سو پاک شد [illegible] اعم از آنکه [illegible]
بالذات لقه [illegible] مثل کلب و خنزیر یا کس الیه بالعرض مثل میته و جاری نیست انتفاع بآن رطبا و یابسا مبحث دوم آنکه
حیوان طاهر العین هرگاه ذبح کنی آن سو پاک است و جلد آن نیز پاک است مثل حیوان درنده و نحو آن و استعمال آن جایز است
در ما عدا از صلوة و آیا موقوف است حکم طهارت یا جواز استعمال آن بر دباغی [illegible] آن در اینجا دو قول است و اقوی عدم توقف
است بلکه طهارت ثابت است اگر چه دباغی آن نشده لکن احوط و اولی این است که استعمال نشود مگر بعد از دباغی کردن آن بلکه
حکم تقریح کرده از کراهت استعمال آن قبل از دباغی مبحث سیم آنکه هرگاه شک شود با آنکه این حیوان [illegible] [illegible] [illegible]
یا نه اقوی و احوط اجتناب است از [illegible] جلود [illegible] در [illegible] حال مثل [illegible] و نحو آن و [illegible]

114

بسم الله الرحمن الرحیم

زیرا که آن از اجزا [illegible] مطلب دوم آنست بلکه [illegible] حرام است استعمال کردن آنچه ظرف طلا و نقره [illegible]
حرام است نگاه داشتن آن ظروف بلکه دور نیست بلکه شاید لازم باشد بلکه ظاهر این است لازم باشد و از اینجا ظاهر
میشود که هرگاه بشکنند آنها را کسی ضامن [illegible] ضامن [illegible] و ارش [illegible] اراد [illegible] مطلب سیم
آنست که حرام استعمال ظروف طلا و نقره در اکل و شرب و نحو آن آیا حرام است خوردن و آشامیدن آنچه در آن ظروف است مثل
آنکه لقمه از طعام که در ظرف نقره است برداشت بخورد یا آبی که در ظرف نقره است [illegible] که [illegible] آیا
خاییدن لقمه و فرو بردن آن یا فرو بردن آبی که در دهان کرده یا آنچه آن هم حرام است یا خیر بعضی از علما فتوی
بحرمت آن داده اند و اقوی عدم حرمت چیزهائی است که در آن ظروف است بلکه بعد از برداشتن جایز است خوردن آن
و آنچه حرام است استعمال آن ظروف است و احوط در این مقام این است که در ظرف دیگر خالی نماید و از آن ظرف بخورد
و هرگاه طرفی باشد بخورد و [illegible] اصل طعام و شراب مرتفع گردد مطلب چهارم
آنست که حرام نیست آنچه در [illegible] قرار داده اند از طلا و نقره و همچنین آنکه در قبضه ها قرار داده اند هرچند که حرام است
هرگاه تمام قبضه از طلا بوده باشد و نیز حرام نیست حلقه طلا و نقره که در [illegible] یا آینه قرار داده اند مجلد [illegible]
و آنکه [illegible] [illegible] حرمتی ندارد بلکه کراهتی در آن نیست و [illegible] در [illegible] است مطلب [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] از [illegible] لجام و زین و رکاب و نحو آن هرگاه از طلا یا نقره بوده باشد حکم بحرمت [illegible] در نقره [illegible]
اشکال نیست و احتیاط [illegible] است [illegible] در کراهت آن نیست و در [illegible] نقره و نحو آن حرام اقوی است
ششم آنکه مالیدن طلا به دیوار و سقف خانه ها [illegible] حرام [illegible] و احتیاط [illegible]
اولی است و اما نقره احتیاط در آن کمتر است و آنچه [illegible] [illegible] [illegible] بلکه [illegible]
مطلب هفتم [illegible] آنست که حرام نیست استعمال ظرفی که از غیر طلا و نقره بوده باشد از [illegible] و جواهر [illegible]
و فیروزه و نحو آن اگر چه قیمت آن مراتب زیاده از طلا و نقره بوده باشد [illegible] خلاف نیست بلکه اجماع علما است
مبحث دوم ظروف کفار پاک است مادام که معلوم نباشد که با رطوبت ملاقات آن ظروف کرده باشند مادام که علم
[illegible] نجاست در آن باقی باشد در استعمال آنها با رطوبت حاصل نشود اگرچه عالم باشد که آنها استعمال کرده
[illegible] اگرچه با رطوبت استعمال کرده باشند زیرا که احتمال [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مثل آنکه معلوم نباشد یا آنکه در آن [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] استعمال [illegible]
مانع از [illegible] حکم طهارت [illegible] مجلد ظروف [illegible] ظروف [illegible] که [illegible] از [illegible] جامع [illegible]
[illegible] معلوم نباشد استعمال آنها یا معلوم باشد استعمال و معلوم نباشد که با رطوبت استعمال کرده اند یا [illegible]
باشد استعمال آنها با رطوبت لکن معلوم نباشد بالفعل که آنها نجس است یا نه در جمیع این صور ظروف و غیر ظروف [illegible]
محکوم بطهارت است و [illegible] است بلکه فرقی نیست در این باب مابین آنکه این ظروف و نحو آن از [illegible]
یا از [illegible] که [illegible] داده باشند [illegible] استعمال [illegible] اگرچه استعمال آنها [illegible] از رطوبت [illegible] باشد مگر آنکه [illegible]

در آب کر یا جاری آن قدر بماند تا آنکه آب بعنوان سرایت کند ... تا هفتم ... خیر است که آب تنجس چیز شده باشد

ظاهر این است که هرگاه گفته شود دهان شود ... پاک شود

... هرگاه ... و ... بکذارند در آب ... سرایت کند در جوف آن ... میشود ...

و بعضی از علما گفته اند که هرگاه آب ... تا ... آن ... پاک میشود ...

فن است زیرا که ... فصل دوم در تطهیر مایعات است و مایعات بر دو قسم است اول آن است که چرب

باشد مثل روغن ... و ... طعام ... و بعضی از ... قایل شده اند ... پاک میکنند ولی ... چراغ

سوزانیدن ... زیرا ... و بعضی قایل شده اند ... ممکن است تطهیر کردن آن ... که ... آن ... که آب

ملاقات کند ... آن ... وقت ... در آب ... و ظاهر این است که قول اخیر اقوی باشد قسم دوم آن است که چرب

نباشد و آن نیز دو قسم است اول آن است که آب خالص و مطلق است ... که آن آب پاک میشود هرگاه ... از آب

بریزی یا ... از آب ... و ... و اما هرگاه آب قلیل ... در ... و ... خلاف است که آیا پاک میشود یا نه و ...

و ... قسم دوم آن است که آب مضاف باشد و آن نیز ... آب ... است ... و ... آن آب ... در تطهیر آن ...

و ... است در این مقام بیان چند مطلب اول آنکه آیا لازم است در تطهیر با آب قلیل اینکه آب ... بریزند بر

موضع ... یا عکس آن جایز است و ... این است که ... را ... یا داخل کنی در آب

قلیل مثل اینکه ... آب پاک در آن ... در آن ... که ... شستن آن در این مقام

دو قول ... قول است و اقوی در نظر ... جواز ... است ... در این است که آب ... دارد

بر موضع ... یا عکس آن دوم آنکه ... پاک است یا نجس اقوی در نظر حقیر طهارت ... است لکن

... هرگاه جامه ... باشد ... ظاهر این است که پاک میشود ... آب

قلیل ... آب ... از آن ... تطهیر آن نیست ... در صورتیکه ... آن جامه تر کرده باشد

از آن رنگ ... باشد ... زیاد ... باشد که ... آب ... مرحله اضافه آب

شود در آن صورت با آب کثیر یا با آب جاری شسته شود که ... اضافه آب نشود و اما هرگاه رنگ ... باشد

... مثل اینکه ... نیل ... باشد و جامه ... رنگ شود بعضی از علما ... گفته اند که آن جامه

پاک ... الا ... که ... خارج میشود و بعضی گفته اند که با آب کثیر تطهیر میشود نه با آب قلیل

و بعضی گفته اند هرگاه جامه ... باشد ... هنوز ... باشد ... رنگ

... تطهیر آن نمی توان کرد ... آب ... رفته

شود ... آب ... کند آن را و هرگاه ... باشد ممکن است تطهیر آن ... و باطن آن ...

... از ... را ... رنگ است در آب و اقوی و ... در نظر ... این است که هرگاه ... آن قدر ...

بسم الله الرحمن الرحیم

که باعث اضافه آب شود آن جامه پاک میشود و همچنین اجزائی که در جامه می ماند [illegible] نشستن بلکه خود دیگر
یا دفعات دیگر خارج خواهد شد آن هم پاک میشود ~~و فرقی نیست مابین اینکه آن رنگ [illegible]~~ هرگاه
هرگاه عین آن رنگ از عین یک نیمه باشد تطهیر آن ممکن نیست مگر بزوال تمام آن اجزاء [illegible] و کاشف
از آن زوال اجزاء این خواهد بود که جامه آب را ملون نکند و بعد ثقال رنگ در جامه موجب نجاست نخواهد
بود بعد از زوال عین و حاصل کلام این است که امر درین مقام خالی از سه شق نیست اول آنکه جامه که
به نیل ملون شده نجس شود آیا ازاله رنگ آن شرط در حصول طهارت است یا غیر حق اینست که شرط
نیست بلکه درین نوع است در کلمات علما ~~[illegible]~~ تصریح در این باب بلکه آب مطهر آن جامه و اجزاء
که در آن جامه است و آب خارج میشود علی التدریج خواه [illegible] دو ما بعد از آن در نظر این حکم آن است ~~[illegible]~~
نیل که با آن [illegible] رنگ می کنند نجس [illegible] شده باشد بملاقات عین نجس آیا ازاله آن نیل شرط است در حصول طهارت
آن جامه یا غیر بلکه [illegible] آن جامه است اگرچه [illegible] رنگین کنند کافی است ظاهر این است که ازاله آن لازم
نباشد بلکه آب پاک میکند آن جامه [illegible] و رنگی که در آن است و فرقی نیست مابین آب کثیر و قلیل در تطهیر آن
مگر در صورتیکه جامه آن [illegible] قدری بوده باشد که بمجرد اضافه آن آب شود بمجرد ملاقات و چنین امری کم اتفاق
می کند زیرا که بمجرد کشتن رنگ آب مرحله اضافه نیست بلکه اضافه [illegible] آب آن وقتی است که آب [illegible] آب
نیل کوبنده شق سیم آن است که بعد یک رنگین شده باشد در آن صورت طهارت حاصل خواهد شد مگر [illegible] آن
رنگها [illegible] آنکه احکام سستی خارج میشود و آب [illegible] رنگین میکند نه رنگ نجس که با جامه می ماند [illegible]
مطلب سیم هرگاه دوات مرکب یا قرمز نجس شود پس ~~[illegible]~~ کلام در اینجا بلکه خود در نجس مرکب و قرمز است و یکدفعه
در یکه است اما مرکب و قرمز پاک خواهد بود مگر آن [illegible] در صورتیکه [illegible] که آب او [illegible] مستهلک کند
و در آن وقت قرمزی در آن نخواهد بود اما هرگاه خشک شود و در آب [illegible] این قدر که آب نفوذ کند در آن
~~[illegible]~~ که نفوذ آب مطلق در کل اجزاء او شود پاک خواهد [illegible] بلکه چنین خواهد بود هرگاه
آب قلیل برا او بریزد آن قدر که آب در جوف او برسد و از آن خارج شود و اما [illegible] پس در آن اول
است ~~[illegible]~~ آن پاک میشود هرگاه تمام آن [illegible] اجزاء مرکب یا قرمز از آن ریزه ها به قلیل شسته
شود یا آب کثیر و اما هرگاه آلوده باشد مرکب یا قرمز پس در آب کثیر هرگاه فرو برند و نگاه داری که آب
بجوف آن برسد پاک میشود خصوص در صورتیکه خشک شود و بعد از آن با باران شود و آن قدر نگاه دارند

و شبهه نیست که [illegible]

که آب بجوف

بسم الله الرحمن الرحیم

که آب بجوف و مغز آن برسد و همچنین هرگاه با آب قلیل شسته شود [illegible] آب بر او اینقدر بریزند که آب بمغز او برسد
و از آن خارج شود اشکالی که درین مقام است درین است که آب چون باطن او برسد مضاف میشود و با اجزاء
آب مطهر آن نخواهد شد و هرگاه این چنین بوده باشد ~~[illegible]~~ طاهر نخواهد شد مگر آنکه ~~[illegible]~~ مرکب را ازاله
کنند مغز آن قدر که آب [illegible] مضاف نکند بعد از آن بریزند آب پاک اما از حصول تطهیر نخواهد بود و الله العالم
مطلب چهارم آنکه هرگاه عین نجس ازاله شد از موضع نجس [illegible] آب و آن قدر شسته شد که عین آن رفت و رنگ
یا رائحه آن ماند آن موضع پاک خواهد بود و ازاله رنگ یا رائحه لازم نیست و باید آن قدر شسته شود که [illegible] حاصل
کند آنکه عین ازاله شده است و در صورت امکان ازاله عین رنگ و رائحه اولی است اگرچه لازم نیست [illegible]
پنجم آنکه اما لازم است ازاله عین نجس قبل از آن شستن یا اینکه هرگاه ازاله عین شود در هنگام شستن کافی خواهد
بود حق ثانی است پس هرگاه ازاله [illegible] و [illegible] شستن مقارن [illegible] باشد پاک خواهد بود چنانچه هرگاه تعدد در کافی
معتبر باشد غسلیکه ازاله عین با آن متحقق شود غسله اول خواهد بود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلب ششم

اول آنکه هرگاه جامه نجس به بر خورد به یکی از حیوانات که نجس العین نیست دفعهٔ دیگر پس هرگاه به رطوبت بر خورد لازم است
شستن آن موضع ~~و~~ هرگاه به رطوبت در حیوانات مذکوره نبوده باشد و چه در جامه این ... و هرگاه خالی از رطوبت
بوده باشد پاشیده شود بر موضعی که ملاقات کرده است آب را و آیا ذکر شستن آب آن موضع را لازم است یا غیر اظهر
اخیر است و آیا لازم است پاشیدن آب یا مستحب است در اینجا دو قول است و اقوی استحباب است و احوط در
آن است که ترک نکند بلکه جمعی استحباب ... شدهاند و هرگاه آب بریزد بر آن مقام بهتر است چنانکه هرگاه
بشره جامه است لکن راه یا لازم پاشیدن است و آیا حکم در بدن نیز چنین است یا غیر ~~بدن نیست که فرق نموده باشد~~ و در
بعضی اخبار است که هرگاه مصافحه با کافری نمود دست خود را به خاک بماله یا به دیوار دوم آنکه هرگاه در ...
~~جامه بر خورد به~~ ~~...~~ و بعضی از علماء ملحق کردهاند به حیوانات مذکوره ترس و خوک در روباه
و در موش و در ... آن که ... ~~...~~ و در وجوب الزام است
~~دلیلی~~ و آیا حکم مذکور در سایر نجاسات عینیه ثابت است یا غیر ... در بعضی است با اینکه مستحب است
در جامه که ملاقات کند با هر نجاستی اینکه آب بر او پاشیده شود هرگاه ... که ملاقات شده ... را
اینکه به خاک بمالد ~~و~~ ~~...~~ و استحباب مذکور موجه است و قائل به وجوب نیز ... مطلب هفتم آنکه هرگاه
حاصل ... علم اجمالی به ملاقات نجاست یا بدن لازم است غسل آن و هرگاه علم حاصل نشد لکن مظنه حاصل شد
شستن آن واجب نیست لکن احتیاط در شستن آن است چنانکه بعضی از علماء قائل به وجوب غسل آن شدهاند
الحق قول به وجوب آن ضعیف است ~~و لکن ... که مظنه ... ~~
~~... پس هرگاه ... شستن آن واجب ...~~ و آیا
پاشیدن آب بر آن موضع که مظنه نجاست ... ثابت است یا نه و هر ... واجب است یا آن هم واجب نیست
اقوی عدم وجوب آن است اگرچه بعضی علماء قائل به وجوب شدهاند بلکه پاشیدن آب مستحب است و از این
ظاهر میشود که ... هرگاه بدن یا جامه ... لازم نیست و همچنین رخت ... که مواجب
... شده مثل ... و ... آن ... بلکه جاهایی که از جهت ... تطهیر آن
لازم نیست اگرچه مظنه نجاست داشته باشد بلکه در بعضی اخبار ... آن است که جامه مصنوع کفار ... نماز
در آن صحیح است ... آن است که مظنه از قول ... عادل حاصل شده باشد و هرگاه از قول دو عادل
حاصل شد ... شستن آن لازم است و اما ... در آن کلام است و اقوی عدم وجوب قبول است پس
لازم نیست شستن جامه که ... و ... که ... است ... آنکه آن جامه از آن ... باشد

Margin notes

~~...~~ و بعضی از علماء قائل شدهاند با اینکه آن موضع ... به خاک بماله

که خشک باشد

و آیا پاشیدن آب بر آن واجب است ... و بعضی از علماء قائل شدهاند ... یا نه اقوی عدم وجوب ... مستحب است

مطلب

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

و بالجمله هر گاه مظنه متنه بسبب شرعی بوده باشد عمل بمقتضای ان لازم است بلکه در این صورت [illegible]
اگر چه مظنه حاصل نشود و اسباب شرعیه چند امر است اول شهادت عدلین است نه عدل واحد [illegible]
دیگر شده دوم اخبار مالک است باینکه جامه من نجس است یا فلان [illegible] یا فرش من نجس است
یا هر گاه بعد از صلوة اخبار نماید که جامه من نجس بود اعتباری بقول ان نخواهد بود بلکه [illegible]
باشد هر گاه وضوئی گرفت بان [illegible] ماکه [illegible] که ان نجس بوده است [illegible] در ان [illegible]
و ایا قول مالک حجت است مطلق اگر چه در تصرف غیر بوده باشد چه تصرف ان غیر بحق بوده باشد یا بعدوان پس هر گاه اخبار
مالک بنجاست اخبار بنجاست است در زمان تصرف مالک قول مالک معتبر است و اما هر گاه اخبار نماید که در زمان تصرف غیر نجس شده است
خالی از دو شق نیست یا این است که قول غیر متصرف موافق است با قول مالک یا مخالف پس هر گاه موافق است
ار طاهر است و هر گاه مخالف است مثل اینکه مالک میگوید نجس شده است و متصرف میگوید پاک است پس هر گاه اخبار متصرف
از باب اصل و عدم الملاقی است [illegible] قول مالک مقدم است و اگر از باب الملاقی [illegible] طهارت است پس [illegible] پاک است
قول متصرف مقدم است خصوص در جائی که تصرف او بحق بوده باشد سیم اخبار متصرف است هر گاه تصرف ان بحق بوده باشد
مثل وکیل و مستاجر و مستعیر و مستودع پس اخبار متصرف حجت است در طهارت و نجاست و هر گاه تصرف بغیر حق بوده باشد مثل اینکه
شخص متصرف غاصب بوده باشد ظاهر این است که قول او هم متصرف حجت باشد مطلق و ظاهر این است فرقی نبوده باشد در حجیت قول [illegible]
مابین اینکه متصرف عادل باشد یا فاسق یا مجهول الحال مرد بوده باشد یا زن بنده باشد یا آزاد بلکه ظاهر این است که مسلم بوده باشد یا کافر
اگر در حجیت قول کافر کلام است [illegible] مطلب هشتم هر گاه جامه یا مانند ان نجس شد پس هر گاه علم بتطهیر ان حاصل شد امر
در ان واضح است و هر گاه علم حاصل نشد [illegible] از اسباب سابقه دو نفر عدل شهادت داده [illegible] تطهیر امر در ان [illegible]
[illegible] هر گاه [illegible] از اسباب شرعی سابقه [illegible] و هر گاه [illegible] بوده باشد [illegible] اخبار مالک و متصرف [illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در طهارت و نجاست که در زمان تصرف او حاصل میشود [illegible] مثل اینکه جامه [illegible] که [illegible] یا فرش را [illegible]
که استعمال ان نماید در لباس و بر فرش [illegible] لکن این در صورتی است که [illegible] علم نجاست نبوده باشد مثل اینکه
جامه [illegible] را [illegible] بوده باشد و اما هر گاه در زمان تصرف [illegible] حاصل شود اخبار او [illegible] بتطهیر [illegible] و الله العالم
مطلب نهم اینکه [illegible] لازم نیست اجتناب از اطفال و ثیاب انها و جایز است نماز کردن در جامه های انها و همچنین
است ثیاب [illegible] پرهیز از نجاست [illegible] ثیاب زنان حائض [illegible] و همه [illegible] هر گاه علم [illegible] ان
نباشد و [illegible] حال در این مقام این است که تا علم بنجاست حاصل نبوده باشد [illegible] لازم نیست [illegible] و لکن احتیاط در این مقامات
[illegible] است و در این مقامات [illegible] احتیاط [illegible] لازم نیست [illegible]
اینکه [illegible] اخبار ظاهر میشود که [illegible] حاصل [illegible] نجاست [illegible] بلکه [illegible]
[illegible]

[illegible]

نجاست از جامه و بدن [illegible] پس هر گاه [illegible] نجاسات [illegible] قسم است
اول اینکه عالم بوده بنجاست ثوب یا بدن و با وجود ان [illegible] نماز [illegible] و عالم [illegible]
در این صورت شبهه در فساد صلوة نیست دوم اینکه عالم بوده بنجاست و [illegible] در این صورت نیز صلوة [illegible]
و اعاده و قضا واجب است [illegible]
[illegible]
سیم این است که عالم بوده بنجاست ثوب یا بدن [illegible] در این صورت نیز [illegible]
[illegible] و اعاده و قضا [illegible] واجب است [illegible] هر گاه [illegible] اعاده واجب و هر گاه [illegible]
خروج وقت قضا [illegible] چهارم این است که [illegible] ثوب یا بدن [illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

پنجم آن است که نمازی که گزارده شود در اثناء صلوة نیز عالم بوده نجاست و فراموش کرده تا داخل در نماز شده و در اثناء صلوة متذکر شده

که جامه او یا بدن او نجس بود طاهر است [illegible] که صلوة فاسد است و استیناف آن بعد از تطهیر واجب است [illegible]

[illegible] وقت ششم آن است که جامه‌اش ملتفت شود در اثناء صلوة نیز

عالم بوده نجاست ثوب یا بدن و در اثناء صلوة ملاحظه کرده بدن یا جامه خود را [illegible]

طاهر است که اگر از صلوة [illegible] صحیح است و لازم است بر او القاء ثوب نجس از بدن [illegible] و اتمام صلوة نماید و هرگاه در بدن

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در دو جامه تا قطع برای او حاصل شود که نماز را در جامه پاک بجای آورده است و بعضی قائل شده‌اند باینکه عاریاً نماز کند

و این قول ضعیف است بلکه صحیح قول اول است و هرگاه وقت تنگ شده باشد و ممکن از اتیان دو نماز در وقت نباشد

در اینجا خلاف است در میان علماء بعضی قائل شده‌اند باینکه در یکی از دو جامه نماز کند و مخیر است در هر کدام باشد و بعضی

قائل شده‌اند باینکه برهنه نماز کند [illegible] قول اول اقوی است و احتیاط در جمع است یعنی دو نماز کند یکی از آن دو را در جامه و آن

را مقدم دارد و دیگری را برهنه اگرچه در خارج وقت واقع شود و هرگاه مکلف باشد به دو نماز مثل ظهر و عصر و مغرب و عشاء

چهار نماز بجای آورد و اولی و احوط این است که اول ظهر را در دو جامه بجای آورد و بعد عصر را و هرگاه در یک جامه

ظهر و عصر را بجای آورد [illegible] در جامه دیگر ظهر و عصر را در نیت [illegible] و اما هرگاه ظهر را بجای آورد

در یک جامه و عصر را در جامه دیگر پس ظهر را بجای آورد در همان جامه و عصر را در جامه اول [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

وهرگاه موضعی بغیر شمس خشکیده شود است پاک نخواهد بود وهرگاه او را تر کنند و آفتاب بتابد تا خشکیده شود
این است پاک شود ... در حصیرها این است که آفتاب او را پاک کند و آن چیز اثر است اول زمین است
... باشد ... و اما ... واجر و دیوان در ان ... و احتیاط ...
از ... خصوص در اجر و دیوان تا هرگاه ... حصیر طهارت ... بوریا ... هرگاه
بول کس ... و آفتاب ... پاک ... هرگاه خشکیده ... باید ... و آفتاب
... پاک ... نجس شود و ازاله عین او ... و آفتاب ...
... باقی باشد پاک ... هرگاه ازاله عین ... و آفتاب ... پاک ...
سیم حصیر است و مراد از حصیر ... بافته شود مثل حصیرهای شیرازی و حصیرهای ... و دیوان و ...
... باشد بالتبع پاک ... و ... که فرق نیست ... نجس شود ... بول هرگاه ...
عین ... آفتاب ... هرگاه ... نجس شود و آن
آفتاب ... هرگاه ... نجس شود و ازاله عین ... که تطهیر ...
... و ... در جمیع ... پاک ... زمین و بوریا و حصیر ... مثل دیوار
و بام ... هرگاه ... نجس ... و آفتاب بتابد بر آن و خشکیده شود با آفتاب و عین باقی نباشد پاک ...
اما هرگاه دیوار ... باشد ... در ان ... هرگاه ... باشد ان
... و ... آفتاب ... و اما هرگاه دیوار ... باشد ... پاک ...
طهارت باشراق شمس بران ... و اما در و پنجره و دیوان که داخل در ... بنا است ان نیز پاک ...
و اما سنگها ... ولیکن ... پاک ... خانه ها ... شده باشد
ان هم پاک ... و اما ... ان نیز ... پاک ... نباتات است
که از زمین ... باقی است ... با آفتاب ... پاک ... و اما هرگاه ...
شده ... مثل چوب درخت ها ... در ... آفتاب پاک
شود و ... هرگاه ... باشد ... مثل ... و دیوان یا از ... حصیر ...
یا بادزن که از برگ درخت خرما ... با آفتاب پاک ... و فرقی ما بین حصیر نیست که از علف بافته یا از برگ
و اما میوه های درخت و دیوان ... ان نیز پاک ... با آفتاب و اما
هرگاه رسیده ... پاک ... و اما هرگاه چیده شود در ان ... طهارت ... اگر
طهارت ان با آفتاب ... و بالجمله ... که هر چه زمین یا ... بوده باشد
... آفتاب بر ان و خشکانیدن آفتاب ... پاک ... خود زمین و اجزاء ان ... اگر چه ...
نقل ان ... خاک و سنگ و دیوان و چه ... مثل ... حصیر ... بافته شده باشد و چه ...
باشد

وهرگاه آفتاب ... پاک ... هرگاه ... و احتیاط ...

وخشکیده ... م

وهرگاه ... چوب ... پاک ... نیز ... پاک ...

١٣٣

بسم الله الرحمن الرحیم

... باشد

باشد حصیر بافته شده باشد یا غیر حصیر حصیر واهمیت ... علف حصیر ... است ... و ...
چه در و پنجره و دیوان ... و ... باشد ... و دیگر احتیاط در ... بوریا و حصیر ... که
شسته شود ... و ... حصیر ... ظاهر پاک ... با آفتاب ... باطن پاک میشود با آفتاب ... طرف دیگر
بوریا و حصیر و دیوار و دیوان و اما هرگاه بول ... بر زمین و آفتاب بر حصیر تابیده تا خشکیده ... ایا
که خشک شده است با حیلوله حصیر و عدم تابیدن آفتاب بران پاک میشود یا نه در ان تامل است اگر چه طرف دیگر
حصیر پاک است ... هرگاه حصیر ... بر روی ... آفتاب باشد ... تامل است مگر ... حصیر ... ان
برداری تا آفتاب بر زمین بتابد ... سیم ... زمین است و آن پاک ... کفش ... و ...
... و دیگر ... پاک ... و ... که عاده ... باشد بر زمین ... شود و ...
شود ... مثل ... و ... زمان ... است و ... اگر چه احتیاط ...
و ته کفش و نعلین و چکمه و دیوان است و ظاهر این است که ... کفش است ان هم پاک ... و ظاهر این است ...
باشد ... پس ... حیوانات و ... پاک ... و فرقی نیست ... انواع ...
و ... و شرط است ... که ... عین ... و ... رطوبت ... و هرگاه ...
بالجمله شرط نیست و ظاهر این است که رطوبت هرگاه ... پاک ... طهارت ... و هرگاه
قبیل عین ... طهارت حاصل ... زوال رطوبت ... هرگاه ... نجس ... و زوال عین ... پاک ...
اگر چه رطوبتی ... هرگاه بول ... نجس شده و رطوبت ... باقی باشد پاک ... زوال رطوبت ... هرگاه
اطراف ... و یا اطراف ... نجس ... و زوال ان ... رفتن ... بقدر ... ان هم ... بالتبع پاک
... و همچنین است ... انگشتان ... هرگاه ... طهارت ... است
احتیاط در ... انگشتان ... و اطراف ... کفش ... است ... شسته شود ... و دیوان
و فرقی نیست ما بین زمین ... ما بین اینکه خاک خالص ... باشد ... و زمین سنگ ... دار ... و ...
... و زمین ... و اما ... مثل ... زمین ... مثل ... در ان تامل است و ظاهر این است که ... باشد ...
طهارت ... زمین ... پاک ... پس هرگاه زمین نجس ... که ... و اما ... پاک ... و اما زمین
زمین خشک ... باشد یا زمین ... پاک ... اما هرگاه زمین ... مثل ... پاک ... و اما ...
که رطوبت ... مثل ... باران و دیوان ... کفش ...
یا بوده باشد ان هم پاک ... و اما هرگاه ... باشد ... و براه رفتن زائل ... ان هم طاهر
این است ... و اما هرگاه ... باشد ... و ... طاهر این است پاک ... هرگاه ... و اما ... طاهر ...

از روی ...

طاهر این است ...

پاک ...

بسم الله الرحمن الرحیم

وهرگاه اجزاء صغار از نجاست باقی باشد در آن قدر که باقی مانده است محکوم بنجاست است و اما هرگاه آن اجزاء نابود [illegible] باشد و رائحه از آن باقی مانده باشد مضر بطهارت نخواهد بود و فحص [illegible] در این باب لازم نیست بلکه راه رفتن بقدر یکه عادة

مقتضی زوال است کافی است و نظر لازم نیست و شرط نیست در حصول طهارت راه رفتن بلکه هرگاه بماله پای بر روی

زمین یا بسنگ یا به پارهٔ گل کافی خواهد بود در حصول طهارت و آیا در راه رفتن حد معینی است مثل پانزده ذراع

چنانکه بعضی از علما گفته اند یا معیار ظاهر همان است بلکه مدار بر قدری است که عادة مقتضی زوال آن باشد و همچنین است

مالیدن بزمین یا دیوار و هرگاه نجاست عینیه نبرده باشد مثل [illegible] بول هرگاه خشک شده باشد راه رفتن [illegible]

کافی است و تقدیر کردن برای وجه که هرگاه عین نجس باقی بود چه قدر راه رفتن از اله میشد لازم نیست و آیا لازم است

که کفش یا پای را بر زمین بماله یا خیر پس هرگاه خشت را [illegible] و بر پای [illegible] پاک میشود بعضی از اولاد [illegible]

دوران [illegible] است [illegible] حالیه در اول [illegible] شرط است در اینجا [illegible] شرط نیست یعنی دو مقام [illegible]

راه [illegible] بول و غیر بول در این مقام یکسان است و [illegible] که زمین مطهر ته کفش و پای [illegible] است [illegible] موضع دیگر از مواضع

بدن [illegible] هرگاه کسی زمین گیر شود و بزانو راه رود یا عادت دست [illegible] طاهر است که زانو و دست [illegible] هرگاه با اراده

نجس شود آن نیز پاک میشود براه رفتن و همچنین است در آنچه در دست [illegible] در روی زانو [illegible] حفظ از [illegible]

زمین [illegible] حالیه دلالت میکند برای امر علتی که در اخبار این باب مذکور است [illegible]

چهارم از مطهرات [illegible] آتش است و آن پاک کند هرچه بسوزاند و خاکستر کند [illegible] چنانچه وجه دیگر هم [illegible]

[illegible] و همچنین پاک میکند [illegible] مثل خشت و کوزه را هرگاه [illegible] تا اینکه آجر شود و یا [illegible]

شود و همچنین است [illegible] و سنگ [illegible] هرگاه پخته شود تا اینکه پخته شود و سنگ [illegible] و همچنین است هرگاه چوب [illegible]

تا اینکه زغال شود یعنی آتش شود و بعد خفه شود تا اینکه خاکستر نشود [illegible] نیز [illegible] اگرچه حکم بطهارت در آن

نیز خالی از قوت نیست و آیا پاک میکند آتش هرچه را [illegible] اگرچه [illegible] مثل [illegible] در این مقام

[illegible] است و او طاهر است اگرچه [illegible] در طهارت [illegible] نجس شده را باب در سابق بیان کردیم و آن [illegible]

است که آب [illegible] ریخته شود تا اینکه آب [illegible] یا اینکه در آب کثیر [illegible] یا جاری [illegible]

[illegible] و طاهر است که [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] هرگاه [illegible] حقیقة حال را [illegible] از مطهرات استحاله است یعنی هرگاه منقلب شود [illegible]

دیگر مثل اینکه عذره خاک شود یا [illegible] شود یا [illegible] پس هرگاه عین نجس متبدل شود بجنس دیگر و ماهیه آن

ماهیة دیگر آن محکوم بطهارت است [illegible] و اما هرگاه متنجس شود بجنس [illegible] مثل اینکه چوب

نجس شود و بعد خاک شود یا خاکستر شود یا اینکه [illegible] و کوزه [illegible] و بعد در زمین نم دار بماند تا اینکه

پوسیده شود و ارتحه اثر آن [illegible] یا اینکه حیوان طاهر [illegible] و [illegible] تا اینکه عین [illegible]

طاهر است

دو حالی که [illegible] اگرچه خال او [illegible] در صورتیکه با آتش خاک شود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

طاهر است [illegible] پاک میشود و توضیح حال [illegible] این است که [illegible] یا در عین نجس است [illegible] یا در

متنجس [illegible] پس در اینجا دو مقام است مقام اول در عین نجس است و در آن کلامی نخواهد بود که هرگاه عین نجس تبدیل شود

بعین دیگر [illegible] که تبدیل [illegible] ماهیتی بماهیتی دیگر شود مثل اینکه پاک میشود مثل اینکه نطفه

[illegible] یا حیوان ماکول اللحم یا غیر ماکول اللحم طاهر [illegible] پاک خواهد شد و مثل آنکه شراب سرکه شود و ادراج قبیل است

اینکه که نباتات حیوانات [illegible] آن [illegible] و بعد بول میشود یا آنکه در پای زمین یا درخت یا [illegible]

[illegible] پس حبوبات حاصله از آن زرع و میوهای درخت پاک خواهد بود بلکه [illegible] و ادراین اشجار [illegible]

بلکه [illegible] این اشجار [illegible] که حیوان میخورد و [illegible]

پس هرگاه [illegible] تبدیل شود بعین دیگر که [illegible] آن [illegible] پاک [illegible] این نوع [illegible] پاک است [illegible]

بتطهیر نیست و از این قبیل است هرگاه عذره یا میته خاک شود و خلاف [illegible] مثل عذره و میته هرگاه [illegible]

ضعیف است [illegible] و [illegible] و باز از این قبیل است [illegible] که در [illegible] و نمک شود یا غیر نمک از

اعیان نجس یا غیر [illegible] نجس شود [illegible] و خلاف در این مقام از بعضی علما نیز ضعیف است [illegible] تبدیل

[illegible] ماهیتی بماهیتی دیگر و متحیل شدن حقیقتی بحقیقه دیگر مقتضی طهارت آن عین میشود هرگاه عین اول نجس [illegible]

[illegible] یا بالعرض مثل اینکه حیوان طاهر [illegible] پس تبدیل شود یا [illegible] یا غیر آن [illegible] مثل اینکه نمک شود

[illegible] و از این قبیل است

دودی که از سوزانیدن عین نجس بر میخیزد آن هم محکوم بطهارت است و همچنین است هرگاه [illegible] بهوا شود پس هرگاه

[illegible] که [illegible] یعنی [illegible] و بخاری [illegible] بر میخیزد و آن [illegible] هوا شود آن هم پاک است و اما [illegible] بخار

که همراه [illegible] اجزاء [illegible] بر میدارد آن هم پاک است و اما هرگاه اجزائی را از عین نجاست همراه بردارد و در موضعی

بنشیند که کسب رطوبت نماید در آن [illegible] اگرچه [illegible] بطهارت [illegible]

[illegible] نجاست نیست [illegible] همراه او اجزاء و عین از رطوبت متصاعد شود و در موضعی [illegible] یا اینکه

جمع شود بر سر دیگ و کوزه [illegible] حکم بطهارت آن [illegible] است بلکه نجاست اقوی است مانند عرق شراب و کوزه

[illegible] در تبدیل اعیان متنجسه است مثل اینکه چوب نجس شده [illegible] از نجاسات هرگاه سوخته شود [illegible]

پاک [illegible] پس هرگاه خاکستر شود آن نیز پاک خواهد بود و اما هرگاه [illegible] مثل [illegible] هرگاه تبدیل

نجاسات [illegible] باز باقی بر نجاست است زیرا که [illegible] است بلکه [illegible] هرگاه تبدیل

شود و ماهیة آن منقلب شود مثل آب [illegible] که حیوان ماکول اللحم خورده باشد و بول شود آن محکوم بطهارت است

یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] که متصل [illegible] آن آب کند [illegible] تبدیل [illegible]

[illegible] موجب طهارت است هرگاه تبدیل حقیقی باشد نه تبدیل صوری یا مجرد تبدیل اسم نه تبدیل ذات و فرق

و مثل خون [illegible] هرگاه [illegible] و مثل [illegible] هرگاه [illegible]

متصاعد از عین نجس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و فرق نخواهد بود در این صورت ما بین عین نجس و عین متنجس و در بعض صور کراهت رنگ حاصل شود در اینکه
تبدیل شیء یا نشده پس هرگاه بعد از تمام مرتبه تبدیل حاصل است طهارت حاصل است مثل اینکه چوب نجس
زغال شود ظاهر این است که تبدیل شیء است زیرا که زغال شدن بعد از آن است که چوب آتش شود و آتش به
تبدیل حاصل است و هرگاه در معنی شک شود که آیا تبدیل شیء یا نشده و باقی است رفع آن نشود و محکوم می‌است [illegible]
بوده چه در عین نجس و چه در عین متنجس کلامی که است در این مقام در این است که حالت در صورت تبدیل آن
عین متنجس شیء پاک است آیا محل که ملاقی آن شیء است با رطوبت آن نیز محکوم به طهارت است یا غیر آن
طهارت است آنیه ظروف هرگاه سرکه شود ششم از مطهرات خاک است [illegible]
خاک است و آن در غسل ظروف است هرگاه سگ آب خورده باشد از آن یا غیر آب و همچنین است هرگاه ظرف سگ
بلیسد و حکم در این این است که اول خاک مال [illegible] بعد از آن با دو دفعه شسته شود احتیاط از [illegible]
استحباب است و تفصیل آن در احکام [illegible] هفتم اسلام است و آن پاک می‌کند کافر را نهم
کم کردن [illegible] است و آن در [illegible] نجاسات [illegible]
و ذهاب [illegible] در عصیر بعد از غلیان و دهم غیبت [illegible] از مطهرات هرگاه احتمال طهارت
داده شود

ولکن بضمیمه غسل [illegible]

حاکم تفصیل آن [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] و هرگاه [illegible] دفعه [illegible] طاهر است [illegible] الکلام [illegible] تفصیل [illegible]

مسئله المولدة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوشته شد

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئلة في الموالاة في الوضوء، لا خلاف بيننا في وجوب الموالاة وكونها شرطا في صحة الوضوء، بل عليه الاجماع محققا ومحكيا
والكلام في ... وانما الخلاف في معنى الموالاة وبه ... انها المتابعة والمراعاة بين الاجزاء
~~بين التتابع او الاعم ... بين الاجزاء ...~~
والتفصيل بين حالتي الاختيار والاضطرار فالموالاة في حالة الاختيار المتابعة وفي حالة الاضطرار عدم الجفاف
اقوال الاول ان الموالاة ... والمشهور بين المتأخرين انها عدم الجفاف
مطلقا فيه وقال ... الاول ان الموالاة المتابعة بين الاجزاء الا في حال الاضطرار فالمعتبر عدم الجفاف والاشهر
فيتأتى وبه ... قال في المقنعة لا يجوز التفريق بين الوضوء فيغسل الانسان وجهه ثم يعرض عنه
ويصل غسل يديه بغسل وجهه ومسح رأسه بغسل يديه ومسح رجليه بمسح رأسه ولا يجعل بين ذلك مهلة الا لضرورة بانقطاع
الماء عنه او غيره مما يلجئه الى التفريق وان فرق وضوءه لضرورة حتى يجف ما تقدم منه استأنف الوضوء من اوله وان
لم يجف وصله من حيث قطعه ولو ان ... مسح رأسه ثم ذكر وفي يديه بلل من الوضوء فليمسح به على رجليه وان
لم يمسح رجليه فليمسحهما اذا كان بلل وضوئه في يديه فان لم يكن في يديه بلل وكان في لحيته او حاجبيه اخذ به ما ينديه الاطراف
لمسح ... ومسح به رأسه وان كان قد ... ذكر ما نسيه وقد جف وضوؤه ولم يبق في ... نداوة
... استأنف الوضوء من اوله ليكون مسح رأسه ورجليه بنداوة الوضوء ... وقال في النهاية والموالاة واجبة
في الطهارة ولا يجوز تبعيضها الا لعذر فان تبعضها لعذر او لانقطاع الماء جاز اذا ... الاعضاء فان كان
قد جف وجب عليه استئناف الوضوء وان لم يكن قد جف بنى عليه ولم يكن عليه استئناف ... وقال في الخلاف عندنا ان الموالاة
واجبة وهي ان يتابع بين الاعضاء الا لعذر ولا يفرق بينها الا لعذر بانقطاع الماء ثم يستبرء اذا وصل اليه الماء فان جفت اعضاؤه
اعاد الوضوء وان بقي في يده نداوة بنى عليه ... وبه قال عمر ...
والليث ... وقال مالك وابن ابي ليلى والليث ان فرق لعذر لم تبطل طهارته
وان فرق لغير عذر بطلت ولم يعتبر الجفاف ... دليلنا انه لا خلاف انه اذا والى صحت طهارته وان لم يوال فيه خلاف
... فقد ثبت انه امر بغسل الاعضاء ... اذا فعل كل واحد منها والا تبعض الطهور وترك الموالاة ...
... قال ... فيجب ...
قال ... وقال في المبسوط والموالاة واجبة في الوضوء، وهي ان يتابع بين الاعضاء مع الاختيار فان خالف لم يجزه وان انقطع
عنه الماء انتظره فاذا وصل اليه وكان ما غسله عليه نداوة بنى عليه وان لم يبق فيه نداوة مع اعتدال الهواء اعاد الوضوء من اوله
وقال في التبيان والموالاة ... بعض الاعضاء ... وهو اختيار ... في الكتاب ...
وقال ابن ... في ... ان تتابع بين غسل الاعضاء ولا يفرق الا لعذر وكذا ... وقال ... في المبسوط
الموالاة واجبة وهي ان تتابع بين الاعضاء فان خالف لم يجزه ... لان ... للطهارة ...
... الوضوء ... الا ... جفاف
الاعضاء ... في غسل ... ومسح ... في ... وان فرق لعذر ...

الاقوى حال الاضطرار فالمعتبر عدم حصول الجفاف في الموالاة وجاهلهم

بسم الله الرحمن الرحيم

والصوم في الثانية قبل كل واحد عقد ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

انه لا يجب ... في الهواء ... [illegible]

[illegible]

والصوم في ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

المقام الثاني في ادلة وجوب الاتصال اما دليل المتابعة مطلقا او في حال الاختيار فما مر الدال على الفصل وهو ايضا صحيح وصحيحة بكير ... سال ابن ... ان الاذن ... السورة ... في قوله اذا اتمت الى الصلاة فاعلموا وجوهكم واهتم الى المرافق فاذا فرغ غسل الوجه واليدين عقيب اداء العادم الى الصلاة بلا فصل وجعل الحكم بعد ... على الحكم وهو ... ان الاتي ... الصحيح المروي في العيون عن ... عن ابي عبد الله

قال اتبع وضوءك بعضه بعضا لان الظهور ... فيه عن ابي بصير عن ابي عبد الله ... ان الوضوء لا يتبعض والجواب عن ما عدا الاخير ظاهر واما الاخير فانما تضمن ... اما الجزء الاول فتمام هذا على ... عن ... عن ابي عبد الله قال اذا نسي الرجل ان يغسل يمينه فغسل شماله ومسح راسه ورجليه فذكر بعد ذلك غسل يمينه وشماله ومسح راسه ورجليه وان كان انما نسي شماله فليغسل الشمال ولا يعيد على ما كان توضأ وقال اتبع وضوءك بعضه بعضا ... الترتيب كما دل عليه ... ويدل عليه تمام الخبر الثاني وهو الصحيح ... واما الجزء الثاني ... اذا توضأت بعضا ... فاعد وضوءك فان الوضوء لا يتبعض

... قال قال ابو جعفر ... كما قال الله عز وجل ابدا بالوجه ثم باليدين ثم امسح الراس والرجلين ولا تقدمن شيئا بين يدي شيء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع قبل الوجه فابدا بالوجه واعد على الذراع وان مسحت الرجل قبل الراس فامسح على الراس قبل الرجل ثم اعد على الرجل ابدا بما بدا الله عز وجل به ... ان يقال ان كلمة الاتباع ... الترتيب والولاء ... قال في الصحاح تبعت القوم بالكسر تبعا وتباعة بالفتح اذا مشيت خلفهم او مروا بك فمضيت معهم وكذلك اتبعتهم وهو افتعلت واتبعت القوم على افعلت اذا كانوا قد سبقوك فلحقتهم واتبعت ... قال ... فتبعه قال الاخفش تبعته واتبعته ... وارادفته ... الا ان ... فاتبعه شهاب ثاقب وقال ... على ... والولاء وقال في القاموس تبعه ... شى خلفه ... ال ان قال ... واتبعتهم تبعتهم وذلك اذا كانوا سبقوك فلحقتهم واتبعتهم ... ال ان قال ... والاتباع ... والولاء ... وحسن ... وقال في الصحاح ... تبعا ...

دابتهم

وقد ... الاتباع ... ما ذكره ... من ... ومرة ... في

والصحيح الاول فهو ... عن ... على ... تابع ... الوضوء

وقد ... المراد ... المتابعة الترتيب ... الصحيح

دوله ... فاتبعهم ... اي لحقتهم او كادوا ...

بسم الله الرحمن الرحيم

١٣٦

واتبعه لحقه وتابعه على الامر وتتابع القوم تبع بعضهم بعضا واتبعت زيدا اذا عدوا ... ما ... تبعا له ... وحاصل هذه الكلمات ان المتابعة والاتباع في الخبر ... على الاتيان بالثاني عقيب الاول وانما ... في ... دلالة على الترتيب ... بالالحاق الثاني بالاول ... من الخبر الثاني ... والاتيان بالثاني عقيب الاول وهكذا ... وكذا الخبر الاول ... الترتيب ... وان كان المطلوب اثبات الترتيب فقط ... الاتباع وخلاف الترتيب ... وكذا الفصل ... المتابعة فالاولى ان يجاب عن ... الخبر بان ... والالحاق بعيد فان ... مع عدم ... الجفاف ... فان ... خصوصا بعد ما دل الدليل عليه واما الخبر الثالث فانما هو للنهي عن التفريق ... كما دل عليه تمامه فان هذا تمامه اذا توضأت بعض وضوئك فعرض لك حاجة حتى يبس وضوءك فاعد وضوءك فان الوضوء لا يتبعض ... الخبر ان المعتبر ... الجفاف والتبعيض انما يكون مع الجفاف ... المفهوم منه ان الاعادة في هذه ... وقد ... الوضوء لا يتبعض واما السنة للقول باعتبار الجفاف ... المتابعة واصالة عدم الاشتراط ... والاطلاقات كما ... الاجماع ... قال قلت له ... فقال ... ان الوضوء ... قال ... وكل الاخبار الواردة في ... نسيان غسل بعض الاعضاء او مسح بعضها وقد ... بالعود الى المنسي وقد ... بل كلها في ... الاضطرار ... فان ... ان ... المتابعة والولاء ... وهذه الاخبار ... التفصيل ... والتفصيل ... يجب ان يقال انه ... بالفصل لعدم الوضوء مطلقا في حال الاختيار والاضطرار ... الاخبار ... وان لم ... بالفصل فان كان ذلك في حال الاختيار ... الى ان ... لا يبطل فان ذلك وان كان ... في الخبر في علة الاعادة مع اليبس ... في حال ... واما الخبر الاخير بالمتابعة وقد عرفت معناها ... الولاء ... في ... واما الاخبار ... والاخبار الاخيرة ... واما القواعد ... والاصول وان كان ... في حال الاضطرار ... الاتفاق ... فالظاهر ... لا ... الكلام ... ان ... التفريق ...

الخبر ... على ...

... التفاصيل ... في ... المتابعة

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد ان كان قد عرض له مانع من الاتمام وهو في صدد الاتمام وقد سمعه [illegible] ذلك او كون ذلك واما ان ذلك غير [illegible] للمتابعة والارادة المامور بها في الخبر ان [illegible] وان [illegible] من تكلف اختيار القول الاول وعدم القول بالتفصيل بين حالتي الاختيار والاضطرار [illegible] ذلك قد ظهر لك [illegible] انه اختيار للمتابعة في الجملة وعدم انه في صورة الاضطرار غير [illegible] ويمكن ان دعوى الوفاق وعدم الخلاف [illegible] فان [illegible] ما يمكن ان يكون [illegible] ما اذا اخل بالمتابعة في حال الاختيار [illegible] ان يقال ان القائلين [illegible] مراعاة الجفاف [illegible] ظاهرهم [illegible] والقائلين بلزوم المتابعة [illegible] انه [illegible] وقد عرفت ان [illegible] المتردد فيه [illegible] وكون خلافهم راجعا الى الاثم [illegible] ما اشرنا اليه من النوع [illegible]

[illegible]

فان قلت ان الشهيد [illegible] ان الارادة من الجفاف [illegible] ايراد كلامه في المقام [illegible] [illegible]

[illegible]

والاما الماء [illegible] من [illegible] بعض الاعضاء [illegible]

فكيف تيسر المتابعة [illegible]

اما اولاهم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

القول الاول [illegible] مراعاة الجفاف [illegible] هذا القول الاول [illegible] لا دلالة في الفاظ المشتقات على هذا المعنى ثم قال وقال [illegible] لا يجوز التفريق بين الاعضاء فيغسل وجهه ثم يصبر [illegible] ثم يغسل يديه بل يتابع بين ذلك ويصل غسل يديه بغسل وجهه ومسح رأسه بغسل يديه ومسح رجليه بمسح رأسه ولا يجعل بين ذلك مهلة [illegible] ثم [illegible] الضرورة [illegible] ثم ذكر [illegible] قال وليس [illegible] وجوب المتابعة [illegible] في هذا المقام غير [illegible] في مقام [illegible] ايراد [illegible] مراعاة الجفاف [illegible] قال في [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

ومنها ... انه على القول باعتبار الكفاف فهل المدار على الكفاف والبلاغ ... او التقدير ... وبيان هذا ... في ...

فيما اذا ... البلاغ ... طول الزمان ... فان كان المعتبر الكفاف ... وان كان المعتبر التقدير ... الاعتدال ...

... الزمان ...

... البلاغ ... وتقييد الاصحاب ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

ومنها التفصيل بين ما اذا كانت ... ولا يكفي ابتداء البلاغ ... فلا ... قال في الدروس ...

... الاعتدال ... وقال في ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ورد انه على القول بالجفاف فهل المعتبر جفاف العضو بالموالاة جفاف جميع الاعضاء، السابقة او بعضها او العضو المتقدم اوال
الكل او ... ان الجفاف المعتبر بالموالاة جفاف ما تقدم فلو كان عضو من الاعضاء، بهذه الحالة كانت الموالاة حاصلة وهذا
هو المشهور بين الاصحاب بل عليه عامة الاصحاب [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال

الثالث التفصيل بين غيبة رطوبة الماسح فيجزي وبين غيبتها ما اذا غلبت رطوبة الممسوح للكثرة وهو الظاهر [illegible]

من مسح الرجلين ثم مسح [illegible] الى الكعبين [illegible]

[illegible]

القول الثاني [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

من العمل بذلك واما النص بالجواز [illegible] ومنهم المحقق [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

مسئلة هل يصح الوضوء او الغسل في مكان مغصوب ام لا وبعبارة اخرى هل يشترط اباحة المكان في الكلام

فيه قولان او اقوال الاول انه يشترط اباحة المكان فيهما كالصلاة فلا يصح الوضوء والغسل [illegible] في المكان المغصوب

وهو مذهب جماعة الاكثر قال في التذكرة ويجب [illegible] المصلي والطهارة كالصلاة في المنع وقال في النهاية

وقال في الدروس في ذكر البئر وتبطل الطهارة في المكان المغصوب عالما بالغصب وكذا اداء الزكوة والخمس فيه وقال

الكركي في ذكر البئر [illegible] ولذا الطهارة وفي الشرح لا تبطل في المكان المغصوب لان الكون ليس

جزء منها ولا شرطا فيها ويشكل بان الافعال المخصوصة من ضرورتها المكان فالامر بها امر بالكون مع انه منهي عنه

وهو الذي قطع به [illegible] قال وكذا اداء الزكوة وقال في الدروس وكما تبطل الصلاة في المكان المغصوب فكذا ما

في معناها [illegible] من ضرورته المكان وان لم [illegible] كالطهارة واداء الزكوة والخمس والكفارة وقراءة القرآن

المنذور اما الصوم في المكان المغصوب فقط [illegible] فلا [illegible] للكون [illegible] ويمكن [illegible]

باعتبار انه فعل يقتضي المكان كالتراب وان افتقر فالحق [illegible] فعل القلب والآخر فعل اللسان و[illegible]

[illegible] جامع من [illegible] فيتطرق [illegible]

وقال في [illegible] [illegible] واعلم ان [illegible] المجمع [illegible]

[illegible] الشرط اباحة المكان الذي يتوضأ فيه لا يصح وضوءه والاظهر من [illegible]

الثاني انه لا يشترط ذلك فيصح الوضوء بل الطهارة مطلقا في المكان المغصوب وهو مذهب [illegible]

قال في الشرح [illegible] المصلي لا يصح الصلاة في مكان مغصوب الى ان قال لانه [illegible] منهي عنها والنهي في العبادات

النهي عنه لا يقال [illegible] الوضوء في مكان مغصوب الى ان قال لانا نقول الذي [illegible] الوضوء في المكان المغصوب

والصلاة [illegible] ان الكون بالمكان ليس جزء من الوضوء ولا شرطا فيه وليس كذلك الصلاة فان القيام جزء من الصلاة وهو منهي عنه

لانه [illegible] في المكان المنهي عن الاستقلال فيه وكذا السجود واذا بطل القيام والسجود وهما ركنان بطلت الصلاة [illegible]

وقال في المدارك [illegible] كلام [illegible] ومن نظر رجحان القول بصحة الطهارة الواقعة في المكان المغصوب

كما قطع به في الشرح لان الكون ليس جزء منها ولا شرطا فيها فلا يؤثر تعلق النهي به في فسادها وقد قال الاستاذ [illegible]

القول المحقق البهائي في الحبل المتين ان ذلك كالتفصيل [illegible]

بين الغسل والمسح [illegible] الاظهر [illegible]

الاظهر بين بعض الاعلام منه والوجه فيه ان المسح [illegible]

هو امرار الماسح على الممسوح وهو عين الحركة [illegible] الا انه [illegible] الاولى التفرقة

بين ما اذا انحصر الامر بالمكان المغصوب [illegible] والا فلا

والوجه فيه ان المقدمة اذا انحصرت [illegible] فالتكليف [illegible]

ان كان باقيا لزم التكليف بالمحال [illegible] لزم [illegible] وجوب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا عرفت هذه الاقوال فاعلم ان [illegible] للقول الاول وهو المشهور بين الاصحاب امور الاول [illegible]
بل الاجماعات المحكية في المنهاج ولم [illegible] بل الظاهر عدمه بل لم اجد [illegible] فيه اجماعا معتبرا الثاني ما ذكره في
[illegible] من ان الافعال المخصوصة في الوضوء من ضروريات المكان فالامر بتلك الافعال امر بالكون فاذا نهي عن
الكون لكان [illegible] فسد [illegible] وانتم قال [illegible] المكان اللازم للجسم حال كونه ساكنا او متحركا [illegible]
كانت ليس الامر بالعبادات امرا بالكون في المكان بل هو لازم للجسم [illegible] سواء سكن او تحرك [illegible]
[illegible] وسواء كان من اهل التكليف ام لا والامر [illegible] بالصلاة والوضوء وكون ذلك [illegible] ليس امرا
بهذا الكون اذ هذا الكون اضطراري للجسم وكون الامر بالشيء امرا بمقدماته على تقدير تسليمه انما هو في مقدمات ذلك
الفعل لا [illegible] بلوازم وجوده [illegible] الامر بالطاعة امرا بجميع الضروريات [illegible] لكن النهي عن
[illegible] انما يقتضي كون [illegible] ويقتضي عدم الامر به ولا يقتضي عدم الامر [illegible] الافعال
الواقعة فيه [illegible] وان المعلوم من الشرع عدم الاكتفاء بالوضوء في المكان [illegible]
[illegible] قال ويمكن ان يقال ولا يمكنه الامر بالوضوء في المكان المباح اذا ثبت لا يكون الوضوء في المكان [illegible]
وهو ظاهر [illegible] ان المعلوم من الشرع عدم الاكتفاء بالوضوء [illegible] بالوضوء [illegible]
المغصوب ولذا يمكن ان يقال بعد الامر ولو توضأ في المكان المغصوب [illegible] الا انه [illegible]
ولذا قال بعد جملة كلام لو نهم العقل بجواز الصلاة لو صرح بانه لو فعلت في المكان الغصب بعد نهيك عنه لصح [illegible]
[illegible] الامر في الجملة الثاني ما [illegible] من ان المعلوم [illegible]
[illegible] الامر بالوضوء والنهي عن [illegible] بطلان الوضوء في المكان المغصوب
وعدم [illegible] قال المفهوم [illegible] هذا الكلام عدم الاكتفاء بالوضوء في المكان الغصبي والبطلان فيه وعدم
[illegible] في ذلك المكان [illegible] والجواب عنه ظاهر بعدم دلالة الامر بالوضوء [illegible]
ذلك [illegible] الدلالات الثلاث [illegible] من ان الامتثال في الاوامر [illegible]
والنواهي انما هو بحسب العرف والعادة ولا يعد الاتي بالوضوء في المكان الغصبي ممتثلا قال بعد ما تقدم
ولانه لم يأت بالمأمور به عرفا وعلى حسب تعارف العادة كما هو الظاهر انه المعتبر في خطاب الشارع لا الامور [illegible]
التي لا يدركها الا اهل [illegible] مع [illegible] التام والفكر العميق [illegible] في جواهر الكلام
من ان هذه الافعال انما [illegible] في المكان [illegible] وان كان [illegible]
قال ان اهل العرف لا يتوقفون [illegible] في المكان المغصوب [illegible] الوضوء والغسل والاستنجاء بل
[illegible]

وهل محل الكلام [illegible] الافعال [illegible] قال الكلام [illegible] والدين وغيرها [illegible] على [illegible]

[illegible] المغصوبة [illegible]

[illegible] والسياحة

بسم الله الرحمن الرحيم

لو كان [illegible] كان كاذبا [illegible] الصدق الذكر [illegible] نفس الوضوء [illegible] والدار
في الكرة [illegible] هذا الصدق لا [illegible] التدقيقات الحكمية وقال الاعلم [illegible] جريان [illegible] المعقول [illegible]
من جزء الى جزء اخر وكل [illegible] تدليه [illegible] المكلف في المغصوب [illegible] لا يصح [illegible]
[illegible] وهذا الوجه احسن من جملة ما تقدم وتحقيق الحال فيه ان [illegible] هل هو اجزاء [illegible] على البدن او الاثر
الحاصل من التحريك تحريك البدن او اجزاء [illegible] فان قلنا بالاول فهو تصرف في الفضاء والفضاء المغصوب [illegible]
وان كان الثاني فلا بل انما هو [illegible] والقدرة [illegible]
[illegible] ومراده [illegible] وان كان [illegible] عن نفس الاثر [illegible]
لا عينه فلا يقدح [illegible] في صحة العبادة [illegible] لكن المدار في الشرع على الصدق العرفي لا على
هذه التدقيقات [illegible] وهذه ليست تدقيقات [illegible] تحريك البدن او اجزاء [illegible] عليه
ليس [illegible] بل الفعل هو [illegible] اجزاء [illegible] على البدن او [illegible] عليه بالقصد وهو امر مقارن [illegible]
لتحريك البدن ولذا لو حرك البدن في الهواء [illegible] كان [illegible] فالحركة الغصبية واحدة والوضوء
هو الترتيب [illegible] فالفعل امر مقارن [illegible] للحركة باعتبار [illegible] الموجود على
[illegible] في المكان او في [illegible] المجرية [illegible] على العضو [illegible] ان التحريك [illegible] الغصب [illegible]
[illegible] اللهم الا ان يقال ان هذه التدقيقات غير معتبرة في ظاهر العرف [illegible]
عليه المدار في الشرع بل انما [illegible] في العرف هذا الفعل غصبا وفروعا [illegible] فيه تأمل
[illegible] صدق [illegible] الغصب على الفعل المذكور [illegible] في العرف [illegible] اذا عرفت هذا فليعلم امور الاول ان
ما تقدم من بطلان [illegible] في المكان المغصوب لا يختص بالوضوء بل يأتي في مطلق الطهارة من [illegible] التيمم
اذا كان التراب [illegible] فلا [illegible] عند نوا الطهارة [illegible] الوضوء والوجه [illegible]
ان الطهارة في الفعل الغصبي [illegible] بل [illegible] الغصبي [illegible] بل ذكر [illegible] في [illegible] بل
[illegible] الوضوء [illegible] وغيره [illegible]
والوجه في الاول [illegible] ان الغصب [illegible] مقارن للطهارة والفرق ظاهر بين الغصب [illegible] الطهارة [illegible]
بالطهارة [illegible] هو الثاني [illegible]
[illegible] مستند [illegible] في المغصوب [illegible]

[illegible] الترتيب [illegible]

وتعلم [illegible]

فتشمل [illegible] لا الفعل [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

لو التفات كما في الروض وهي المقاصد العلية ~~وحكم~~ والوجه فيه كما ذكروه ان في الافعال من ضرورة الكمال والاجر له
امر بالعمل وهو منهي عنه فيكون فاسدا ~~[illegible]~~ وفي هذا الوجه نظر كما عرفت والاولى ان يقال
وجهه ان الدفع الى المستحق هو عبادة فاذا استلزم الالتفات فقد لانه منهي عنه ويمكن الاشكال فيه كما في الكمال
في الاخلاص بان العبادة هي الاثر الحاصل من الدفع وهو الوصول فالدفع مقدمة فلا يستلزم الالتفات الا في المقدمة
فقد صرح الاكثرون بانه يصح في الكل بالوصول وقد استشكل فيه في الروض بانه فعل فيه تعلق الكمال
كالقراءة وان افترقا بكون زيد فاعل التعلق الذي هو فعل الثاني وعلى تقديره يتركه النفس على ترك
الامور المذكورة فجميعه فعل محض كما حققه جامع المقاصد فيتطرق اليه الالتفات دون الاجر من جهة الافعال
وان لم يعتبر في الاستقرار وفيه ان الوجه الخلف وهو التصرف في المكان والزمان المغصوب والنية
لقربة فيه واما قراءة القرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

الحمد لله [illegible]

مستحب نیست بلکه در غسل دادن پنجم آنکه مستحب است آنست که غاسل دست خود را بعد از هر غسلی تا مرفق بشوید بلکه خصوص بعد از فراغ از غسل ثالث ششم آنست که میت بعد از فراغ از سه غسل از جامه پاکیزه از کفن بپوشانند مطلب هفتم در مکروهات غسل میت است و آن نیز چند امر است اول آنکه میت را در میان پاهای خود قرار دهد احکام نشستن میت چنانکه جمعی از علما ذکر فرموده‌اند چنین عمل مکروه است دوم آنکه میت را نشانند بلکه ظاهر بعضی از علما حرمت آنست سیم آنکه ناخن گرفتن میت است این نیز مکروه است و بعضی و ظاهر جمعی از علما حرمت آنست بلکه بعضی تصریح بحرمت فرموده‌اند و هرگاه چرکی زیر ناخن داشته باشد هرگاه بسهولت ممکن است اخراج آن بی قطع از اخراج آن نیست بلکه دور نیست راجح بوده باشد مثل آنکه بخلال زیر یا تخلیل بینه اخراج کنند و هرگاه بسهولت ممکن نباشد البته متعرض نشوند و بهمان حالت او را بشویند مگر آن قدری که سرایت بظاهر بدن کرده باشد چهارم ازاله کردن موی است از بدن میت اگرچه پنهان بوده باشد و جمله از علما حرمت ظاهر میشود و مقرر کراهت است هرگاه پنهان بوده باشد و فرقی نیست در این باب ما بین موئی که ازاله آن راجح بوده باشد مثل موی عانه و موی زیر بغل یا راجح نبوده باشد بلکه فرقی نیست ما بین آنکه بکنند یا نوره بمالند پنجم شانه زدن بریش و موی سر و انواع آنهم مکروه است بلکه ~~[illegible]~~ ~~گذاردن [illegible] باشد بلکه [illegible] مکروهات است~~ مکروهست کردن موئی را که بافته باشند ششم گرم کردن آب است غسل مگر در صورتی که هوا در غایت سردی بوده باشد که غسل دادن مقدور نباشد در آن صورت همان قدر گرم کنند که ممکن باشد غاسل از غسل دادن میت نه زیاده بر آن هفتم غسل دادن او بی خلاف است و هرگاه مضطر شود باید غسل دهد او را غسل او بی خلاف و بطریقه آنها چنانکه جمعی از علما ذکر فرموده‌اند مبحث ششم در تکفین میت است بدانکه واجب است میت را در سه پارچه کفن نمایند اول لنگ است که او را لنگ میگویند دوم قمیص است که عبارتست از پیراهن بوده باشد سیم ازار است که او را لفافه میگویند و این اقل واجب است و کلام در این مبحث در چند مطلب است مطلب اول در اجزای این سه پارچه است اما لنگ که لنگ بوده باشد اکتفا میشود در آن بآنچه او را لنگ گویند و احوط آنست که بپوشاند از ناف تا زانو را و مستحب است که بوده باشد بقدری که بپوشاند سینه را از طرف بالا و ساق را از طرف پائین و اما قمیص که پیراهن بوده باشد آنست که بر وضع پیراهن بوده باشد لکن بدون آستین یا [illegible] و طول آن بقدری بوده باشد که اقلا تا نصف ساق برسد و هرگاه قدری از زانو بلند شود ظاهر این است جایز بوده باشد و لازم نباشد که نصف حقیقی ساق برسد و هرگاه بقدم برسد بلکه که تمام ساق بشود بپوشاند بهتر است و لازم نیست که مخصوص بریده شود جهت کفن بر وضع کفن بلکه هرگاه پیراهنی که پوشیده داشته باشد بهتر باشد از آنکه جاری است بر او سکرات را در آن کفن کنند لکن بنده وقتی که اهل این ازان کفنه باشند [illegible] بهتر است خصوص هرگاه پیراهنی باشد که در آن نماز گذارده باشد میت و بعیده آن کفن صریح خصوص هرگاه خلعه پیراهن از اخیار و نیکان باشد که در آن طاعت بجا آورده باشند والله قمیص باشد بهیئه کفن ترجیح خواهد داشت بر قمیص مستعمل و از آن جا کار شد

در بعضی حد نشستن بالای پیر تا زانو وارد [illegible] است

و نیز فرقی نیست ما بین آنکه ظاهر بوده باشد یا نه و همچنین است امر در [illegible]

و زانو در این مستحب است

بسم الله الرحمن الرحیم

که خیاطت کفن ضرور نیست و اما در پس قمیص که صورت مشهور است دو صورت مذکور است صورت اول آنکه بنوعی متعارف در کفن برده اند
و آن این است که وسط پارچه که در آن کفن پیچیده باید کنده که سر میت داخل در آن شود و هرگاه که کهنه او [illegible]
اشبه بقمیص شود که بهتر بوده باشد و هرگاه بی کهنه بوده باشد ظاهر این است جایز بوده باشد صورت دوم این است که
پیراهن دوزد لکن رشته خود آن جامه را یا آستین و بلند صورت سیم آنکه پیراهنی که دوخته باشد که پوشیده [illegible]
باکمه آن بند و تکمه آن هم هر سه صورت جایز است و در صورت اول دو در نیست بر صحیح در سه باشد بر صورت ثانیه
که در پیراهنی که مستعمل امام علیه السلام یا اخیار و ابرار از شیعیان خاص اما بلند [illegible] بوده باشد و اما ازار که لفافه بوده باشد
پس باید بقدری بوده باشد که تمام بدن را بپوشاند و ظاهر این است باید که از طول [illegible] بوده باشد که تواند از جانب سر و جانب
پای که سوال گره زد یا اینکه گوشه آورد [illegible] است و در جانب عرض بقدری بوده باشد که یکطرف آن بر طرف دیگر
واقع شود اگر چه قلیل بوده باشد بلکه بعید نیست که همین قدر بس باشد و را بپوشاند کافی بوده باشد و لکن بتقسیم باشد که
آن پیچیده قراری بگیرد و او [illegible] بر شود مگر اینکه زیاد بوده باشد که یکطرف بر دیگری واقع شود بر اینکه او
محکم بگوی زدن آن جامه در دو سر [illegible] یا بکلی از دو سر محکم باید [illegible] اعتنا در آن است که بعضی اول بوده باشد
که یکطرف بر دیگری ادخال شود و مستحب این است که ابتدا شود در آنها از طرف یسار میت بر طرف یمین است
و بعد از آن از جانب یمین بر جانب یسار مطلب دوم در ترتیب پوشانیدن میت است این سه قطعه واجب را
تا مستحبات آن پس ظاهر عبارات جمله از اصحاب این است که اول مئزر را بپوشانند بعد آن قمیص را و بعد از آن ازار را
لکن دلیلی بر وجوب آن بنظر نرسیده است و لفظی بر وجوب هم بنظر رسیده است لکن [illegible] اولی و احوط است
مطلب سیم در جنس کفن است جایز نیست تکفین در حریر خالص و همچنین در پارچه که از اجزاء حیوان [illegible] باشد
که گوشت آن حرام است و در غیر آن جایز است چه پشم بوده باشد یا مو یا کرک چه از ماکول اللحم و چه از غیر آن
جایز است در جامه که ممزوج و مخلوط [illegible] بوده باشد خصوصاً در صورتی که غیر ابریشم زیاده از ابریشم بوده باشد
و ابریشم در جنب غیر ابریشم مضمحل بوده باشد و همچنین جایز است در پارچه که از کتان بوده باشد اگر چه مکروه است
~~در جلد و پوست و هرگاه جنس~~ و اما در جلد و پوست کلام است و اقوی منع از آن است اگر چه در مثل
پوستین و نحو آن جواز خالی از قوت نیست و لکن احتیاط [illegible] در آن است [illegible] ضرورت و ظاهر [illegible] است
میت را ملاحظه شان کردن در خوبی کفن [illegible] اگر چه بعضی [illegible] اصحاب [illegible] است [illegible] که هرگاه
در میانه ورثه صغیر بوده باشد یا ورثه رضا بقدر خوبی آن [illegible] لازم است اقتصار بادون [illegible] مرتبه وسط
است و وجود صغیر یا ماکس [illegible] زیرا که کفن مقدم بر ارث است در اینجا دو وجه است و فرق ما بین

صغیر و ماکس محمل است

در عرض طول

از وجه اول و احوط تجنب از آن است اما مقدار جواز است هرگاه صدق حریر بر او نشود

بسم الله الرحمن الرحیم

صغیر و ماکس از ورثه محتمل است بلکه خالی از قوت نیست بلکه پس مجرد وجود صغیر مانع نیست از اینکه کفن
وسط که مرتب گفته شود و اما با وجود ماکس در ورثه احوط اقتصار بادون است مطلب چهارم در شروط کفن است
و شروط است در کفن اینکه پاک بوده باشد پس جایز نیست تکفین در نجس چنانچه گذشت و همچنین دوم آنکه مباح بوده
باشد نه مغصوب اگر چه یک تار آن بوده باشد سیم آنکه دانسته از اینکه حریر نبوده باشد و همچنین از اجزاء غیر
ماکول اللحم نبوده باشد چهارم آنکه ساتر بوده باشد عورت را پس هرگاه ساتر نبوده باشد جایز نخواهد بود و جمعی از
علماء اعلام تصریح فرموده اند که باید پارچه بوده باشد که نماز در آن [illegible] از برای مرد جائز بوده باشد [illegible]
مطلق اگر چه میت زن بوده باشد پنجم آنکه از جلد نبوده باشد چنانچه ذکر شد [illegible] مطلب پنجم در مستحبات
در اینکه مستحب است مستحبات آن [illegible] کفن است و آن چند امر است اول آنکه مستحب است پارچه کفن از پنبه
بوده باشد دوم ~~آنکه پنبه بوده باشد خالص بوده باشد~~ پس غیر پنبه مثل کتان [illegible] مکروه است دوم
آنکه خالص از ابریشم و [illegible] بوده باشد پس جامه ممزوج با ابریشم مکروه است سیم آنکه سفید بوده باشد پس هرگاه سیاه بوده
باشد مکروه است و اما غیر سیاه مثل زرد و سرخ و کبود نیز جمعی کثیر از علماء تصریح بکراهت آن فرموده اند چهارم آنکه
جامه یا پارچه خوب بوده باشد پنجم آنکه از برد بوده باشد چنانکه بعضی اخبار دلالت میکند بر اینکه برد یمنی بودن مستحب است
در کل اکفان مطلب ششم در اکفان زائد مستحبه است دانستی که واجب از کفن سه جامه است مئزر و قمیص و ازار است و اما
مستحبات آن پس چند جامه است اول خرقه است از برای بستن دو ران بیکدیگر و آن مستحب است [illegible] طول آن خرقه
سه ذرع و نیم است و عرض آن یک وجب تا یک وجب و نیم و فرقی نیست در استحباب آن ما بین زن و مرد و کیفیت بستن
این خرقه [illegible] بران [illegible] جایز است [illegible] و آن بستن ران ها بیکدیگر بر وجه احکام لکن زیر
که در بعضی اخبار و عبارات اصحاب مسطور است بر این وجه است که به پیچد از تهیگاه [illegible] تا [illegible] تا به دو ران
و سر آن را محکم نماید بهمان موضعی که ابتدا نموده است و هرگاه گره زند آن را تهیگاه و منضم کند دو ران را بیکدیگر
ضم شده و به پیچد آن خرقه را بر دو ران و سر آن را در آورد از زیر دو پای میت بسوی جانب راست و فرو برد
طرف دیگر را بهمان موضعی که [illegible] در پیچیدن نموده است یا بهمان موضعی که پیچیدن با آن رسیده است و هرگاه
پیچیدن تا بزانو رسید بهتر است [illegible] مقصود پیچیدن آن خرقه است بر ران بهر قسمی که ممکن شود مگر اولی و احوط همین
قسم است که ذکر شد و بعضی این قسم از علماء قسم دیگر گفته اند و آن این است که سر خرقه را از زیر پای [illegible]
شد آن بر [illegible] گره زنند یا پس آن بر دو سر آن محکم به بندد و گره زنند از جانب تهیگاه و بعد از گره زدن داخل کند [illegible] خرقه
را در میانه دو ران میت و محکم کند با نوعی عورت او را [illegible] بسته شده و خارج کند آن خرقه را از جانب دیگر
و داخل کند آن را در زیر موضع گره که بر وسط میت بسته بود پس به پیچد بر دو ران تا در ران همه پیچیده شود [illegible]
تا بزانو رسد داخل کند او آن را در موضعی که پیچیدن منتهی بآن رسیده است لکن شاهد این تفصیل ندیده ایم لکن عیبی ندارد

امر چنانچه اولی اند

[illegible] بوده

و هرگاه تمام بدن پوشیده شود بهر سه که [illegible] بهر سه [illegible] دو [illegible]

[illegible]

ولازم است [illegible] ران [illegible] اول [illegible]

یکطرف را

مثل پنبه نباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

دوم آنکه لبس این خرقه بعد از آن است که پنبه در میان دو الیه [illegible] گذارده باشی و اولی آن است که پنبه کم [illegible]
بلکه زیاد باشد بلکه بر دبر و قُبُل خصوص قُبُل زن پنبه [illegible] و افر گذاردن و بعد از آن لبس اولی است اگر چه
لبس این خرقه موقوف نیست بر گذاردن پنبه بلکه گذاردن پنبه مستحب علیحده است لکن اولی بلکه احوط الآن است که در
مقام اتیان این مستحب اول پنبه در میانه دو پا برد و بر موضع عورت گذارد و بعد از آن خرقه را به همه [illegible]
دوم آنکه لبس و بستن این خرقه بجهت ترتیب [illegible] چنانکه ظاهر [illegible]
از جمله احباب [illegible] بعد از پوشانیدن قمیص است چنانکه مستفاد از بعض اخبار است [illegible] صحیح ممکن است که اول
قمیص را بپوشاند تا موضع لبس خرقه رسد بعد از آن خرقه را به [illegible] و چون مقام استحباب است امر سهل است و بهر دو نوع
[illegible] لکن اولی آن است بملاحظه بعض اخبار [illegible] است که اول قمیص را بپوشانند که دیگر [illegible] و بعد از آن ران پیچ را
بپیچد [illegible] اصل مقصود در این مقام بستن [illegible] عورتین است و بستن پاها و پاهای [illegible]
و بهتر آن است که تا زانو و قریب زانو برساند [illegible] و اصل مقصود این است از این [illegible]
لبس آن است که مانع شود از خروج چیزی از [illegible] و کفنی نیست [illegible]
دوم از مستحبات [illegible] گذاردن پنبه است بر دبر گذاردن متصل ملصق بر دبر و این گذاردن غیر پنبه گذاردن غیر پنبه
گذاردن سابق است که در لبس خرقه ذکر شد بلکه این پنبه قلیل است که بر نفس عین دبر گذارده می شود بلکه مستحب است که قدری
از آن را داخل کند در دبر [illegible] که مانع از خروج غایط شود و مبالغه در این باب نکند اگر نایه [illegible]
و این استحباب مؤکد است در جائی که [illegible] از آثار حیض ظاهر شود که [illegible] خارج [illegible] بلکه
[illegible] در این صورت لازم [illegible] هرگاه خائف از خروج بوده [illegible] استحباب مؤکد است [illegible] و هرگاه مجرد
احتمال برده باشد باز در این صورت مستحب است و این حکم ثابت است مطلقا در حق مرد و زن بلکه در حق زن ادخال پنبه
در قُبُل نیز مستحب است اگر چه اصل وضع پنبه بدون ادخال نیز مستحب است و میتوان گفت که در اینجا دو استحباب است
وضع پنبه و ادخال قدری از آن در موضع خروج سیم از مستحبات لبس عمامه است بر سر میت [illegible] آن [illegible]
طول و عرض معینی نیست [illegible] لبس عمامه بر سر میت برای وجه است که از میان بگیرد و بهمه
بر سر میت [illegible] طرف آن را [illegible] و هرگاه [illegible] کافی است و بهتر آن است که [illegible]
سر پوشیده شود و جبهه پوشیده نشود [illegible] این سنت مخصوص مرد است و برای زنان مستحب نیست بلکه [illegible]
[illegible] و در عوض آن در حق زنان قناع است و آن چیزی است که سر زنان پوشیده شود و ظاهر آن است که [illegible]
لبس بار [illegible] چهارم از مستحبات [illegible] زن [illegible]
[illegible] پستان [illegible] بر سینه و این مخصوص زنان است و در حق مردان [illegible] مستحب نیست
بلکه جایز نیست [illegible] در این باب نیست [illegible] هرگاه [illegible] بوده باشد [illegible] جایز است [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و در [illegible] هرگاه به پیچد بقسمی که طرف آن را [illegible] کفایت [illegible] خوب است بلکه [illegible] است اگر چه بقطع کافی است
و گره زدن جایز است [illegible] سیم از مستحبات لفافه است [illegible] لفافه [illegible]
[illegible] و اما [illegible] میگوید [illegible] و هرگاه [illegible] برد بوده باشد اکتفا بمطلق لفافه میتوان نمود
اگر چه برد [illegible] نبوده باشد و مستحب است که رنگ آن سرخ بوده باشد و هرگاه سرخ بوده باشد [illegible]
اکتفا میتوان نمود [illegible] در صورت [illegible] سرخ بهتر است و ظاهر این است که [illegible]
سرخ بوده باشد [illegible] سرخ کنند [illegible] و [illegible] که [illegible] لفافه دیگر [illegible]
جمعی از علما [illegible] و آن [illegible] از [illegible] و هرگاه آن [illegible] لفافه [illegible] لفافه سابقه
مستحب است [illegible] لازم نیست [illegible] بوده باشد هرگاه [illegible] بوده باشد جایز است لکن بهتر این است
[illegible] بوده باشد [illegible] معلوم شد که در حق مرد [illegible] قطعه [illegible] که مرد و زن شریک
در آن هستند سه قطعه دیگر مستحب است اول خرقه ران پیچ دوم عمامه سیم لفافه [illegible] و هرگاه [illegible] لفافه
مطلق لفافه که مجموع [illegible] و در حق زن [illegible] قطعه اول ران پیچ دوم خمار
در عوض عمامه مرد که [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] لفافه [illegible] لفافه دیگر که [illegible] بوده باشد
یا مطلق لفافه [illegible] مرد و زن شریک هستند در [illegible] از آن که ران پیچ و لفافه اول [illegible] مخصوص است مرد [illegible]
و مخصوص است زن بخمار و لفافه [illegible] و لفافه ثانیه [illegible] استحباب در حق مرد بران پیچ و عمامه و در حق زن
بران پیچ و خمار [illegible] [illegible] استحباب آن معلوم نیست بلکه جواز آن [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] که جایز نیست [illegible] مستلزم اتلاف [illegible] بلکه [illegible] در یک لفافه زیاده است
در حق مرد از [illegible] و در حق زن [illegible] استحباب آن [illegible] جمعی از علما است [illegible]
[illegible] ترک آن است [illegible] استحباب یک لفافه است [illegible] لفافه [illegible]
و در حق زن [illegible] مستحبات [illegible] قمیص و ازار که
لفافه اول [illegible] لفافه ثانیه بوده [illegible] بر [illegible] مستحب بوده باشد بلکه [illegible]
که بر عورتین [illegible] مستحب است [illegible] و در اصل [illegible] خلاف است [illegible] معروف است در
[illegible] مستحبات [illegible] و [illegible]
[illegible] نوشته شود بر پیراهن و لفافه [illegible] که ازار [illegible] و لفافه ثانیه [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا [illegible]
[illegible] و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و [illegible] القائم صلوات الله علیهم
ائمة الهدی و الابرار و هرگاه اکتفا کند در شهاده اول که شهادت [illegible] است [illegible] لا اله الا الله و در شهادت
ثانیه بان محمدا رسول الله و در شهادت ثالثه [illegible] علیا و الائمة الاحد عشر [illegible] و ائمه [illegible] لکن [illegible] علیهم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بلکه هرگاه اکتفا شود بشهادت بلفظ الشهداء لا اله الا الله اینهم جایز است اما اولی این است که شهادتین دو شهادت دیگر را نیز اضافه نماید و معلوم است که مراد بآنکه فلان اسم نیست نوشته شود مثل اینکه امام اوا سمعیل باشد بنویسد اسمعیل الشهید ان لا اله الا الله و هرگاه بر لفافه نیز نوشته شود کافی است اما بهتر آن است که [illegible] بر هر یک از پارچه های مذکوره نوشته شود و اما بر ران هیچ دلیلی [illegible] واحوط ترک کتابت بر انها است بلکه احتیاط در آن است که در قطعات مذکوره که مستحب است نوشتن بر آنها مثل قمیص [illegible] نوشته شود مثل [illegible] که جانب چپ بوده باشد و مستحب است که [illegible] تربت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و هرگاه تربت متیسر نشود نوشته شود [illegible] و هرگاه اصل [illegible] نوشته شود با انگشت [illegible] نوشته شود ظاهر این است [illegible] ولکن نوشتن [illegible] ودر نوشته [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و شاخه درخت بید بر شاخه درختان از سایر درختان برتر است و باید جریدتین از شاخه تر تازه باشد و هرگاه خشک بوده باشد جایز نیست و فرقی در جریدتین از آن جهت و نیز باید متعدد باشند یعنی دو قطعه بوده باشد و اکتفا بیک قطعه نمیتوان کرد مگر در صورت عدم تمکن از دو و نیز باید درست بوده باشند نه اینکه یکقطعه را دو نصف نماید مگر در صورت عدم تمکن از دو و بعضی از علماء تجویز کرده اند که دو نصف در حال اختیار و آن مشکل است و فرقی نیست در استحباب جریدتین ما بین آنکه میت مرد بوده باشد یا زن صغیر بوده باشد یا کبیر [illegible] و اما اندازه آن [illegible] از [illegible] ذراع است [illegible] و اما محل وضع آن [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اگرچه [illegible] جایز است سیم آن است که کافر یا خنثی استعمال نماید نه الکثر ترکنه د بالا چهارم آن است که در تحنیط قصد قربت نماید و جهت نماید قربة الی الله و احتیاط در این است که بدون قصد قربت نکنند اگرچه دقت در این باب چندان نیست [illegible] قصه [illegible] با خود دارد در حنوط داران نیست کافی خواهد بود و حال تحنیط نظیر حال تکفین است و همچنین توجیه است [illegible] قبله و حال میت [illegible] دروس اسلام و کفن ان از واجبات و مستحبات و آداب و لکن احوط این است که [illegible] از قصد قربت نبرده [illegible] پنجم آن است که هرگاه میت محرم در حال احرام فوت شود تحنیط در حق او ساقط است و جایز نیست او را تحنیط نمایند بلکه همچنین است در غسل [illegible] باب کافور در غسل داده شود و در آن غسل نیز جایز نیست کافور داخل آب کنند و اما حکم او در تکفین این چنین نیست بلکه سر او را کفن می پوشانند و همچنین صورت زن را و این حکم مخصوص [illegible] ششم آنکه هرگاه تمکن از کافور نبوده باشد تحنیط ساقط است و چیزی دیگر از انواع طیب [illegible] قائم مقام او نشود [illegible] قائم مقام [illegible] اهم آن است که [illegible] کافور بقدری از مشک یا سایر انواع طیب اگرچه [illegible] کم بوده باشد [illegible] بلکه هرگاه قدر [illegible] بوده باشد جواز آن مشکل است بلکه ظاهر بعضی از علما عدم جواز آن است هشتم آن است که قدر کفایت در حنوط [illegible] آن قدر است که [illegible] صدق نماید او را حنوط به کافور نمود اگرچه قلیل بوده باشد و احوط این است که از یک مثقال [illegible] کمتر نبوده باشد و احوط آن است که بقدر یک مثقال و نیم شرعی بوده باشد [illegible] احتیاط [illegible] لازم نیست [illegible] بوده باشد از [illegible] مثقال بوده باشد یا کمتر [illegible] خواهد بود و مثقال شرعی [illegible] ربع مثقال صرافان است و اما مستحب در این مقام آن است که بقدر [illegible] چهار مثقال شرعی بوده باشد و آن بقدر [illegible] مثقال صرافان است و افضل از آن [illegible] مثقال صرافی است و هرگاه [illegible] مثقال شرعی که [illegible] ربع مثقال صرافی باشد [illegible] بود [illegible] اول [illegible] استحباب یک مثقال شرعی است [illegible] وسط [illegible] چهار مثقال شرعی [illegible] اعلی مراتب [illegible] مثقال شرعی است که هفت مثقال صرافی [illegible] [illegible] حنوط است [illegible] و ما در غسل خارج [illegible] است [illegible] اصل در این حنوط نماید در [illegible] بحث [illegible] در بعض احکام متعلقه بای مقام است اصل و آن چند مسئله است مسئله اولی آنکه هرگاه از میت بول یا غائط یا [illegible] خارج شود [illegible] غسل [illegible] خواهد [illegible] و هرگاه در اثناء غسل خارج شود [illegible] و هرگاه در [illegible] احوط [illegible] مسئله ثانیه آنکه هرگاه [illegible] نجاست [illegible] واجب است [illegible] قبل از ادخال او در قبر [illegible] که هرگاه [illegible] موقوف با اخراج میت از قبر [illegible] لازم است [illegible]

مادام الاوقات [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

لازم است اخراج میت یا خیر بنابر اول اقوی [illegible] مسئله ثالثه آنکه هرگاه کفن میت نجس شود هرگاه شستن [illegible] و ازاله [illegible] مثل اینکه کفن نجس شود جایز است شستن [illegible] چیدن آن و هرگاه شستن صعب باشد [illegible] از کفن میت در این مقام چیدن [illegible] نجس شده است [illegible] در صورتی که قدر زیادی از کفن نجس شود [illegible] میت شود در این صورت شستن ظاهر این است متعین باشد اگرچه مستلزم [illegible] هرگاه مستلزم آن نبوده باشد مثل اینکه [illegible] از قطعات دیگر را [illegible] در این صورت چیدن جایز [illegible] و فرقی نیست در لزوم چیدن ما بین اینکه میت را در قبر گذارده باشد یا خیر مسئله رابعه آنکه کفن از اصل ترکه برداشته [illegible] و کفن مقدم است بر ارث و وارث و بر وصایا [illegible] بلکه مقدم است بر دین [illegible] و اذن [illegible] ارباب طلب لازم نیست و فرقی نیست ما بین آنکه در ترکه عین کفن موجود بوده باشد یا موجود نبوده باشد بلکه این حکم ثابت است در آن قدر از ترکه که معادل قیمت کفن بوده باشد و آیا در دین متبرع [illegible] اذن ارباب طلب [illegible] در قدر واجب از کفن در قطعات مستحبه نیز چنین است یا خیر ظاهر این است که این چنین [illegible] بلکه در زاید از قدر واجب موقوف باذن ارباب طلب است و هرگاه ترکه [illegible] ارباب طلب [illegible] یا آنکه ترکه [illegible] باشد که جایز کرده باشد در این صورت ظاهر این است حق [illegible] و جنایت مقدم باشد بر استحقاق میت از ترکه خود بقدر [illegible] مسئله خامسه آنکه کفن زن بر شوهر او است اعم از اینکه زوجه صاحب مال [illegible] یا نبوده باشد و اما هرگاه زوج فقیر بوده باشد پس هرگاه فقر زوج آن قدر بوده باشد که مالک قوت سال خود نبوده باشد ظاهر این است بر او واجب نبوده باشد و اما هرگاه فقر او بقدری بوده باشد که مالک قوت روز [illegible] خود و عیال خود نبوده باشد در این صورت بر او واجب نبوده باشد مگر در صورتیکه زوجه صاحب مال باشد در این صورت چون زوج صاحب مال بشود بارث از زوجه باز بر او واجب خواهد بود و هرگاه زوجه کفن [illegible] خود [illegible] کرده باشد در این صورت کفن بر زوج واجب [illegible] بود بلکه خارج میشود کفن از [illegible] و فرقی نیست ما بین زوجه اینکه حره بوده باشد یا مملوکه صغیره بوده باشد یا کبیره مدخوله باشد یا غیر مدخوله باشد بلکه این حکم ثابت است در مطلقه رجعیه هرگاه فوت [illegible] زوج [illegible] عده بوده باشد و اما منقطعه پس در آن کلام است [illegible] وجوب کفن منقطعه است بر زوج او لکن احتیاط در این است که زوج [illegible] در صورتیکه وارث مصالحه از [illegible] کفن [illegible] و اما ناشزه پس اشکال در آن زیاده از منقطعه است و احتیاط در آن [illegible] اقوی در ناشزه وجوب کفن [illegible] بر زوج و اما سایر واجبات مثل سدر و کافور [illegible] و کرباس [illegible] آن است که واجب است بر زوج مانند کفن بلکه [illegible] مسئله سادسه آنکه هرگاه میت دارای کفن [illegible] مال نبوده باشد و یا زنی بوده باشد که شوهر [illegible] باشد [illegible] بر او واجب بوده باشد و مالی هم [illegible] دفن میشود [illegible] و واجب است بر مسلمین که او را کفن [illegible] است که مسلمین از مال خود او را کفن [illegible] یا از وجه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و هرگاه فقیر نیست آن قدر ... داشته باشد که بعض کفن را از مال او ترتیب ... اکتفا میشود بهمان قدر که ممکن است و هرگاه امر دائر شود میانه یکی از قطعات ثلاثه و حبره و لفافه مقدم است و هرگاه دائر شود میانه دو قطعه یکی از آن دو را ازار قرار دهد و دیگری را قمیص و هرگاه ... که تمام بدن را بپوشاند از سر تا ساق اولی از عکس است و هرگاه میت دارای ... هم نبوده باشد و بیت المال دارای مال نبوده باشد کفن از بیت المال گرفته میشود و بیت المال مجال است که خراج اراضی مفتوحة العنوة در آن جمع میشود و جایز است گرفتن کفن از زکوة از سهم ... و اما از سهم فقراء گرفته میشود که آیا مصرف یا از سهم ... ظاهر آن است ... و احوط این است که برسد فقیر اراده شود دارای تکفین کند از زکوة سهم فقراء و هرگاه ... فقیر را ... و هرگاه میت متعدد باشد ... در یک کفن ... و آن خالی از تامل نیست ... اخبار غیر معتبره دلالت بر آن میکند ... و اجمع در ... ساقط ... و هرگاه ... از میت چیزی ساقط شود واجب است کفن کردن آن ... و اما غسل دادن آن ... تصریح کرده اند ... غسل ... اول و ... مبحث چهارم در دفن کردن میت است و در آن چند ... بیان ...

مبحث اول در تشییع جنازه ... سنت است اعلام ... مومنین ... حاضر شوند در جنازه او و طلب رحمت ... کنند برای او و استغفار کنند در حق او ... دوم آنکه تشییع ... و ظاهر این است که تشییع حاصل میشود بهمراهی کردن با میت اگرچه قدری قلیل بوده باشد ... و اولی این است که همراهی کنند تا آنکه نماز بر میت کرده شود ... تشییع کردن تا آنکه نماز کنند ... یک قیراط است ... و بهتر آن است که همراهی کنند تا آنکه دفن شود و ثواب آن ... قیراط است سوم آن است که تشییع در عقب جنازه یا در دو طرف جنازه ... و پیش افتادن بر جنازه ... بالنسبه بعقب و دو طرف ... و اگرچه مسلم است ... بالنسبه است ... هرگاه ... میت از مخالفین بوده باشد کراهت تقدم بر جنازه او محل کلام نیست و کراهتی نیست در تقدیم مطلقا هرگاه داعی بر تقدیم شود ... یا ضرورتی داعی بر تقدیم شود ... چهارم آن است که در هنگام دیدن جنازه بگوید الله اکبر الله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم ... و هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت ... که هرگاه این کلمات ... در آسمان ... و ... و استغفار کند ... و فکر کند در مال خود و ... در ... و ...

در ... و ... یکی ...

و هم ... را ... کفن ... هم

در این مقام چند امر ... (اول)

مومنین

و دور نیست ... مطلقا تقدیم ... ملائکه ... و متمسک بود ...

بسم الله الرحمن الرحیم

در ... دستنان ... ششم آنکه هرگاه تشییع ... مصیبت بوده باشد ردا را از دوش خود بردارد بلکه مطلقا ... است برای ... مصیبت ... نیست ... طرف عمامه را هرگاه ... یا ... یکطرف ... و خود ... مصیبت ... نزدیکان ... ردا ... بردارد ... و اما برداشتن عمامه استحباب آن مذکور نیست بلکه ارسال ... کردن طرف عمامه ... در غیر مصیبت ... بنظر نرسیده است بلکه ظاهر ... کراهت آن است ... ششم ... در این مقام ذکر بعضی مکروهات متعلقه بمقام اول ... سواره تشییع کردن مومنین ... دوم ... ردا ... طرف عمامه ... مصیبت ... سوم ... جنازه یا ... هرگاه ... متعارف بوده ... چهارم ... اگر کردن ترحم بر میت ... استغفار در حق ... بلکه ... متعارف ... در صورت ضرورت ... و هرگاه ... است ... بردن مجمره ... یا ... در آن ... بلکه ... همراه ... ... در روز ... و ... در این ... کرده است ... در روز ... که شمع روشن ... سیم از مستحبات حمل جنازه ... و احادیث در فضیلت آن بسیار است ... هرکه ... که ... را ... در ... و هرکه ... خارج میشود از ... و شرط ... در ... چهار ... اولی ... بلکه ... چهار ... جنازه ... سنت است که ... جنازه را چهار ... یا دو ... سنت است ... هرگاه جنازه ... از ... بجانب ... بدوش ... جانب ... که طرف دست ... است ... و بعد از ... و ... ازعقب ... سریر ... جانب ... دست چپ ... و بعد از آن ... چپ ... و ... افضل ... کردن ... از ... و ... عقب ... طرف ...

بسم الله الرحمن الرحیم

پس باید بر پشت دو[ی]… [illegible] سر طرف چپ و … [illegible] … و این عکس طریق سابق است و این … [illegible]

که بدن حمل کننده داخل … [illegible] … و حمل … [illegible] … خالی از صعوبت نیست پس هرگاه … [illegible] … چرا … [illegible]

… [illegible] … در طرف … [illegible] … سر و بر شانه راست در طرف چپ و هرگاه … [illegible] … برای گذاردن

طرف سر راست … [illegible] … در دو وضع اول بر شانه راست و در وضع ثانی بر شانه

چپ پس … [illegible] … قسم … [illegible] … مذکور شد و مختار کرده … [illegible] … واضح است مجملا اگر اختیار … [illegible]

از هر جهت تمام تر است و موافق است با اخبار و کلمات … [illegible] … بر حقیقه آن … [illegible] … که در

کتاب … [illegible] … متعرض شده ایم اگرچه به هر یک از این اقسام … [illegible] … حاصل … [illegible] … لکن افضل قسم … [illegible]

ذکر در … [illegible] … و اخبار … [illegible] … مذکور شد و بعد از آن قسمی است … [illegible] … که در وضع اول

… [illegible] … از جانب راست سر … [illegible] … و در وضع ثانی … [illegible] … شانه چپ … [illegible]

چپ سر … [illegible] … و بعد از آن قسم ثالث طول و تفصیل کلام … [illegible] … در این رساله … [illegible]

… [illegible] … از آن … [illegible] … طرف جنازه حاصل است لکن اولی قسم اول … [illegible]

از جانب راست … [illegible] … طرف دست راست میت بر شانه راست و طرف … [illegible]

راست … [illegible] … بر شانه چپ … [illegible] … و مقابل دست چپ … [illegible]

چپ … [illegible] … و مستحب است در هنگام … [illegible] … بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد

اللهم … [illegible] … و جایز است حمل کردن میت … [illegible] … بر سریر … [illegible] … بر تابوت و با

… [illegible] … و هرگاه میت زن باشد … [illegible] … بهتر است … [illegible] … که … [illegible] … است … [illegible]

… [illegible] … زیرا که آن بهتر … [illegible] … از انظار خلق … [illegible] … از مستحبات … [illegible] … میت را از … [illegible]

… [illegible] … گذارند … [illegible] … داخل … [illegible] … داخل در قبر کردن مکروه است و اما … [illegible]

میت نزدیک قبر … [illegible] … هرگاه … [illegible] … و از نزدیک … [illegible] … قبر … [illegible]

… [illegible] … که او را … [illegible] … قبر … [illegible] … و هرگاه زن نبوده … [illegible] … از طرف قبله … [illegible]

… [illegible] … شاه … [illegible]

و مستحب است … [illegible] … رجال که … [illegible] … قبر گذارده … [illegible] … دیگر … [illegible]

… [illegible] … و بعد … [illegible] … داخل قبر … [illegible] … مستحب … [illegible] … هرگاه … [illegible] … مرد نبوده باشد

از پایین … [illegible] … داخل قبر نماید … [illegible] … از طرف … [illegible] … داخل قبر نماید … [illegible] … که او … [illegible] … بگذارد … [illegible]

… [illegible] … هرگاه … [illegible] … اول داخل قبر کند … [illegible] … داخل قبر کند … [illegible]

[illegible marginal notes]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما سیم از امور مذکوره آنکه هرگاه طفل در شکم مادر بمیرد و مادر زنده باشد پس هرگاه ممکن شود اخراج طفل بدون پاره کردن طفل
صحیح اخراج کنند آن طفل را بدون تقطیع طفل و هرگاه مشکل شود و احتمال تلف شدن مادر برود قطعه قطعه کنند بدن طفل را و بیرون
آورند از او سوا از شکم مادر تا مادر سالم باشد و جایز نیست کردن چنین امری مگر [illegible] از علم [illegible] و متصدی این امر قابله است یا کسی
به منزله قابله باشد از زنان عارفه یا طبیب [illegible] هرگاه [illegible] نباشد و هرگاه منحصر شود امر بر رجال محارم بر غیر محارم مقدم داشته
و هرگاه محارم نباشد یا معرفتی نداشته باشند [illegible] مردان اجنبی [illegible] جایز است اقدام کنند [illegible]
و واجب است تغسیل و تکفین و دفن طفل اخراج شده [illegible] عکس این مسئله است و آن این است که هرگاه مادر
بمیرد و طفل زنده در شکم داشته باشد باید شکافته شود شکم مادر و بیرون آورده شود طفل از شکم او [illegible] هرگاه ممکن شود زنان
قابله را که طفل را بیرون آورد [illegible] مردان شکافتن جایز نیست شکافتن شکم مادر و آیا [illegible] موضع شکاف جانب [illegible] است یا خیر
جمعی از علما تصریح کرده‌اند که جانب چپ را بشکافند [illegible] و دیگران جایز نیست و ظاهر این است فرقی نبوده
باشد ما بین آنکه طفل بعد از اخراج زیست کند [illegible] یا آنکه عادة آن طفل زندگی کند [illegible]
که حیات طفل معلوم باشد و احتمال حیات [illegible] در شکافتن [illegible] حیات طفل ظاهر [illegible]
است بعد از شکافتن و اخراج طفل [illegible] و هرگاه طفل بعد از اخراج بمیرد لازم است تغسیل و تکفین و دفن او [illegible]
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

المؤمنین والمؤمنات والمسلمین رحم الله المستقدمین والمستأخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون در کاه
اکتفا کند بالسلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون کافی است تحم الامات
که بعض اخبار اعمال خیر [illegible] از نماز و روزه [illegible] و صدقه دادن [illegible] و اخبار در این باب بسیار است و از
اعمال [illegible] است [illegible] و باعث زیارت او کننده است **مبحث هفتم**
در بعض احکام متعلق بدفن میت است [illegible] و آن چند امر است **اول** آنکه حرام است نبش کردن قبر میت
صورتیکه معلوم شود [illegible] و استثنا شده از آن چند حکم موضع [illegible] اول
هرگاه معلوم شود که [illegible] میت [illegible] و هرگاه [illegible] جایز نیست نبش کردن [illegible] در این باب [illegible]
شود در جواز نبش [illegible] کلام است اگرچه بعض علما [illegible] نبش را اگرچه [illegible] دفن [illegible] باشد
است که این حکم مخصوص است [illegible] و ائمه علیهم السلام [illegible] جایز نیست نبش مطلق بلکه [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

جایز است
فرو برده باشد [illegible] در این صورت خالی از [illegible] نیست یا این است که مال غیر است در این صورت ظاهر این است
جایز بودن نبش قبر و شکافتن شکم [illegible] اما هرگاه باذن فرو برده جایز نیست مگر [illegible] که میت [illegible]
شده باشد و یا این است که مال میت بوده باشد در این صورت جایز نیست نبش قبر زیرا که موقوف [illegible]
میت است و در این صورت جایز نیست مگر در صورت [illegible] که [illegible] باشد و در صورت اول هرگاه
صاحب [illegible] راضی بعوض شد در این صورت جایز نیست شکافتن قبر و نه شکافتن شکم [illegible] لازم است بر
ورثه قبول [illegible] دادن عوض در صورت قبول مالک ظاهر این است لازم بوده باشد [illegible] در [illegible]
میت حاصل شده است [illegible] مالک [illegible] پس لازم است [illegible]
کلام [illegible] است که [illegible] مقام [illegible] موضع [illegible] هرگاه [illegible] میت [illegible] معلوم [illegible] باشد در
این صورت لازم است نبش و [illegible] حال و هرگاه معلوم شد زندگی آن [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و کراهت فرش [illegible] در غیر صورت ضرورت و اما هرگاه ضرورت داعی شود مثل اینکه قبر رطوبت داشته باشد در این صورت کراهتی نیست و همچنین است حال در نهادن چیزی زیر سر میت و آنکه مستحب است این است که کفن را باخشت و ا ما کتبه [illegible] چوب و گران نیز مکروه است [illegible] و اما گچ و گران پس جوار آن [illegible] است چنانکه در کشیر دوم مکروه است که مالیدن بر روی قبر و کراهتی نیست در [illegible] گل مالیدن بر روی قبر هرگاه گل از خاک قبر بوده باشد و اما هرگاه از غیر خاک قبر بود باشد نیز مکروه است اما مثل کراهت گچ مالی و گچ استثنا نموده اند قبور انبیاء و ائمه علیهم الصلوة و السلام بلکه [illegible] و صلحاء و اهل فضل و شرف را پس گفته اند مکروه نیست بلکه ظاهر کلام اهل رجال [illegible] حال است بر قبور اینها که تعظیم شعائر اسلام [illegible] مکروه است بنا کردن قبه بر قبور و استثناء می‌شود از این حکم قبور انبیاء و ائمه علیهم السلام بلکه مستحب است بنا قباب بر قبور انبیاء و ائمه [illegible] چهارم مکروه است مقام کردن نزد قبر و ماندن در نزد قبر که انس است و حزن [illegible] از او پنجم مکروه است نشستن بر قبر و راه رفتن بر روی قبور و تکیه کردن بر قبور [illegible] و هرگاه در مقبره مسلمین داخل شود و خواهد عبور کند بر قبور [illegible] مخصوص ظاهر این است که با پای برهنه کراهتی ندارد نه باشد بلکه از حضرت کاظم علیه السلام روایت هرگاه داخل شدی مقابر مسلمین را پس [illegible] قدم بر قبور گذار [illegible] مردی است [illegible] مشغول می‌شود [illegible] و مشروع می‌شود و هر که ناخوش است [illegible] ان را حلال پس هرگاه راه رود و برای ایشان استغفار کند و یا قرائت سوره قرآنیه کند با پای برهنه یا با جوراب [illegible] کراهتی ندارد [illegible] ششم مکروه است [illegible] نقل قبری [illegible] که مندرس شده باشد اهم مکروه است دو میت را در قبر واحد دفن کنند مگر در مقام ضرورت و هرگاه چنین امری شد احوط کراهت اختیار [illegible] یا مقام ضرورت [illegible] مستحب است در میان این دو حاجزی و مانعی قرار دهند که متصل بیکدیگر [illegible] از دیگری شود [illegible] و شنیده است کراهت الکه آن دو [illegible] و زن بعد تا [illegible] و جمعی از علماء نقل فرموده اند عدم فرق ما بین قبر و سرداب کرده که کهنه کنارها دفن اموات [illegible] در آن حفر کنند نیز با اینکه کنار دفن چند میت در آن کرده است مگر اینکه برای هر یک قبری جدا کنند [illegible] حدان عمیق [illegible] باشد و گاهی اتفاق می‌شود در زمان [illegible] هرگاه [illegible] میت در آن گذارده شود و کلام در این سابقا ذکر شد هشتم مکروه است دفن کردن میت در غیر بلد موت نیز [illegible] کردن میت از بلدی به غیر بلدی که میت در آن به فوت شده مکر [illegible] شده بلکه [illegible] دفن در [illegible] کرستن امر مجری [illegible]

دو در حکم بنا کردن ضریح زدن بر سر قبر و نشستن در دوره آن بلکه مقبره [illegible] آنکه [illegible] و [illegible]

در تقدیم افضل بر غیر افضل و پدر بر پسر و مادر بر دختر و مرد بر طفل [illegible] قطع بر جان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مبحث پنجم در مستحبات و آداب بعد از دفن میت است و آن چند امر است اول تلقین است و کیفیت آن ذکر شد دوم تعزیه و تسلیه دادن [illegible] داخل آن ملاقات کردن صاحب مصیبت است اگرچه [illegible] و خاطر آن از سنن است قبل از دفن [illegible] مستحب است قبل از دفن و ثواب تعزیه و تسلیه [illegible] است و در بعض اخبار وارد است هر کسی که تعزیه دهد مصیبت زده را اجر او مانند اجر مصیبت [illegible] و وارد شده است که کسی که محزون مصیبت زده را تسلیه دهد [illegible] میشود [illegible] در موقف قیامت حله [illegible] خوب و یا حله که حله الهی باشد [illegible] است تعزیه در حق زنان [illegible] مرده و در اخبار چند وارد است که کسی که تعزیه دهد ثکلی را خداوند عالم جل شأنه او را در سایه عرش خود قرار دهد در روزی که [illegible] باشد الا سایه عرش و اما اگر متعارف است از نشستن [illegible] که تعزیه دهند پس جمعی از علماء [illegible] کراهت [illegible] بلکه [illegible] در مبسوط ادعای اجماع بر کراهت [illegible] است و جمعی دیگر از علماء نفی کراهت [illegible] بلکه مستحب دانسته اند و حق آن است که نشستن جهت [illegible] در این امر چند وجه است اول آن است که برادران دینی او [illegible] که تعزیه متعلق البته حاضر خواهند شد اگرچه مجرد ملاقات بوده باشد پس [illegible] نشسته که آنکه لقای او [illegible] اخوان دینی او [illegible] این قسم نشستن مستحب است دوم آن است که [illegible] خواندن قرآن و دعا [illegible] جهت آن [illegible] سیم آن است [illegible] جهت اقامه ماتم این قسم [illegible] مکروه است در حق [illegible] دو آن و در تعزیه [illegible] لفظ [illegible] و عبث [illegible] خوب است [illegible] نه که شرط است در تعزیه [illegible] بلکه [illegible] را در معرض رؤیت اهل مصیبت قرار دهد [illegible] و بهتر آن است که در مصیبت [illegible] احکام الله [illegible] و در جواب ان [illegible] در مصیبت [illegible] ان فی الله عزاء من کل مصیبة و [illegible] من کل هالکة و [illegible] کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة [illegible] و هرگاه در هر مصیبتی [illegible] سیم از مستحبات ساختن طعام [illegible] که اهل میت [illegible] در بعض اخبار [illegible] روز وارد است [illegible] مستحبات زیارت کردن قبور [illegible] شنبه و [illegible] و مستحب است دست خود را بر قبر گذارد و کراهت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را [illegible] بلکه قرائت هر سوره از سور قرآنیه [illegible] و هرگاه [illegible] دعاکننده در حق [illegible] این الفاظ اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و الحقه بمن کان یتولاه و هرگاه بر مقبره وارد شود بگوید السلام علی اهل الدیار من

ورقه در تعزیه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

وَافِقْ رُوحَهُ وَاَسْکِنْ اِلَیْهِ مِنْ رَحْمَتِکَ رَحْمَةً تُغْنِیهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ تمام المراسم که اهل قبر شد که [illegible] خارج شود
از پایین پای بلکه مکروه است خروج از طرف سر و فرقی مابین [illegible] و در [illegible] مقام [illegible]
دستور است در هنگام خروج یا بعد از خروج [illegible] بگوید انا لله وانا الیه راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین
واخلف علی عقبه فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب العالمین دهم ریختن حاضرین است خاک را [illegible] به
پشت دست سه دفعه و زیاده از سه مرتبه استحباب معلوم نیست بلکه در بعضی اخبار است [illegible] الف
و معلوم است که این ریختن ریختن مستحب است که بر هر یک از حاضرین این استحباب ثابت و اما اصل ریختن خاک
پس ان واجب است و ان [illegible] مقام [illegible] زیرا که کلام در این مقام در بیان مستحبات است
در هنگام ریختن [illegible] خاک بقبر [illegible] مستحب است مطلق اینکه بگوید اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک
هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله پس هر گاه این چنین کند و این [illegible] بگوید خداوند عالم
بهر ذره از خاک یک حسنه باو عطا فرماید [illegible] اللهم ارحمنی [illegible] [illegible] دوازدهم آنکه قبر را
ار زمین بلند نماید بقدر چهار انگشت [illegible] [illegible] است بلند کردن ان از زمین از این مقدار دوازدهم آنکه قبر را
مربع کنند یعنی چهار گوشه کنند و روی قبر را مسطح کنند و مکروه است او را مانند مخروط کنند بلکه ظاهر
بعضی عدم جواز ان است و بعضی از اخبار نیز دلالت بر عدم جواز میکند سیزدهم آنکه بعد از تسویه قبر بیرون آب
بر روی قبر بریزند یا پاشند و بهتر ان است که از جانب سر شروع [illegible] بریختن آب نمایند [illegible] و متصل نماید ریختن
را تا پایان پای قبر و از جانب پای برگردانند بطرف دیگر تا ختم بجانب سر و هر چه زیاده آب از آب در وسط
قبر بریزند و بهتر آن است که آب را و الحال [illegible] بنوع اتصال بریزند تا اینکه ختم شود ریختن [illegible] و بهتر
ان است که ریزنده آب رو بقبله بایستد و بریزد در هر دو جانب پس دست را دور دهد نه اینکه خود دور زند
واینها هم از آداب است و اما اصل مستحب پاشیدن آب است بهر نوع که ادا شود لکن بهتر آن است که برانچه مذکور
ریخته شود چهاردهم آنکه بعد از پاشیدن آب بر قبر دست خود را بر قبر گذارد و این امر مستحب است از برای
جمیع حاضرین بلکه از برای غیر حاضرین از کسی که بعد از دفن حاضر شود بلکه در حق غیر حاضرین در وقت دفن [illegible]
هنگام تشییع حاضر نبوده باشند تاکید ان زیاده است و بهتر ان است که دست را بر قبر گذاشته و دست را فرو برد
بر خاک یا بر گل که با ریختن حاصل شده باشد یا انگشتان را در ان فرو برد و بهتر ان است که دست را از [illegible]
روی بقبله بایستد و بهتر ان است و مستحب است که در هنگام گذاردن دست بر قبر طلب رحمت کند از خداوند عالم
جل شانه در حق میت و استغفار کند از جهة او و مستحب است که در ان حال بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه
وَاَصْعِدْ اِلَیْکَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْکَ رِضْوَاناً وَاَسْکِنْ اِلَیْهِ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ

یازدهم

[illegible]

ده باشد و در حاشیه سر نشسته دست بر قبر گذارده

بسم الله الرحمن الرحیم

یازدهم آنکه بگذارند بر بالای سر میت علامتی از خشت یا سنگ یا چوب تخته بلند که نشان قبر باشد و هر گاه بر سنگ
یا بر تخته نام میت را نقش کنند چنانکه متعارف است خوب است چنانکه در بعضی اخبار وارد است که حضرت امام
موسی علیه السلام امر فرمودند بنوشتن نام بعضی فرزندان خود بر لوحی و انرا گذاردند [illegible] و نیز در قبر امام حضرت
امام زمان عجل الله فرجه در زمان حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه این چنین روایت که مکتوب [illegible] بود بر لوحی
که بر قبر بود هذا قبر ام محمد علیه السلام شانزدهم آنکه قدری سنگ ریزه بر قبر بریزند و بهتر ان است که سرخ باشد
و هر گاه نیست از علی [illegible] یا صلی [illegible] باشد سا [illegible] بر قبر اد ظاهر است راجح بوده باشد هفدهم آنکه بعد از
رفتن مردم [illegible] ولی میت باید و تلقین کند میت را و این تلقین ثالث است یا کسی که ولی او را اختیار نماید
و مستحب است اینکه صدا را بلند کند در هنگام تلقین و کیفیت تلقین در این وجه بهتر است بگوید یا فلان بن فلان
یا یا فلانه بنت فلان [illegible] چنین گوید میشنود و جواب نمیگوید پس بگوید یا فلان بن فلان نیز [illegible] نام
او را گوید در این وقت میت می نشیند و میگوید مرا ارشاد کن خدا ترا رحم کند پس بگوید اذکر ما خرجت علیه
من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله سید النبیین وان علیا امیر المؤمنین
وسید الوصیین [illegible] والحسن والحسین [illegible] وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی
وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة [illegible] الزمان ائمة ابرار وان ما جاء به محمد صلی الله علیه وآله حق وان الموت حق
والبعث حق وان الله یبعث من فی القبور و در جمله علیهم السلام از اخبار وارد است که هر گاه این چنین کند یا [illegible]
بان از الفاظ با اختلاف روایات میگوید امیر المؤمنین [illegible] که این شخص تلقین کرده شد بانچه باید در جواب سؤال
[illegible] پس چه حاجت بسؤال پس میروند و داخل نمیشوند بر میت اللهم لقنا الحجة والاثبات و اجعل یقیننا افضل الیقین
و تلقین کننده باید یا ولی میت بوده باشد مثل پدر یا پسر یا [illegible] و هر گاه خوب باشد [illegible] هر که را سزاوار داند او را
[illegible] که تلقین بلکه [illegible] هر گاه کسی یافت شود که اول از ولی بوده باشد علما و صلحا اختیار نماید او [illegible]
و هر گاه ولی اقدام نکند یا ولی مرده باشد سایر مؤمنین اقدام بتلقین میت نمایند و بهتر آن است که علما و مردم [illegible]
که مستحب است در این تلقین که سر خود را قریب قبر آورد و این تلقین را مانند کسی که بخواهد صدا را [illegible]
و هر گاه [illegible] باشد که تقیه در ان موضع باشد [illegible] او را تلقین نماید ولکن سر خود را نزدیک تر آورد و تلقین کند و اما تلقین
کننده [illegible] مقابل قبله بوده باشد یا مقابل میت یا مخیر است ظاهر این است که بهتر ان باشد که مقابل میت بعد
باشد اگر چه مقابل قبله نیز خوب است [illegible] آنکه [illegible] باشد باینکه این تلقین ثالث است و اما تلقین دوم تلقین در
قبر است که ذکر شد و تلقین اول تلقین بحنه هنگام احتضار است و ان [illegible] مقام دوم در امور مکروهه [illegible] در
این مقام [illegible] نیز چند امر است اول غیر از ضرع [illegible] در حق مستحباب مذکور شد اول آنکه مکروه است فرش
کردن قبر بتخته و [illegible] بلکه فرش کردن [illegible] متعارف مشکل است بلکه ظاهر ان است جایز نبوده باشد و اما آنکه [illegible] بر روی قبر [illegible]
جایز [illegible]

مستحب است

و هر گاه [illegible]

و [illegible] در [illegible]

[illegible]

دوم تعجب است کسیکه باشد از دو حال ... در قبر از احباب
بوده ... از ارحام بلکه ... از غیر ارحام ...
مباشرت ارحام در ادخال است در قبر ...
والدین ... و کسیکه باشد ...

[illegible]

الکتاب الاول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین اما بعد این جمله از احکام عبادات است [illegible] رحمة الله

کتاب الطهارة و آن مشتمل است بر مقدمه و چند باب مقدمه در بیان امور [illegible] است که در چند فصل بیان [illegible]

اول در حکم [illegible] بیان اقسام آب است بدانکه آب بر دو قسم منقسم میشود آب مطلق و آب مضاف و آب مطلق [illegible] منقسم میشود باب کر و آب قلیل و آب جاری و آب چشمه اگر چه جاری نشود و آب چاه و آب باران [illegible] قسم است

قسم اول آب کر است و آن آبی است واقف یا در حکم واقف که [illegible] در طول و عرض [illegible] اطراف روی آب باشد و سه وجب و نیم عمق آن و چون کمتر طول و عرض تفاوت [illegible] و عمق نیز زیاده [illegible] لهذا مدار بر چهل و سه وجب الا ثمن وجب است که هرگاه تمام [illegible] و عمق این قدر شود آب بقدر کر خواهد بود و [illegible] وزن هزار و دویست رطل عراقی [illegible] و هر رطل صد و [illegible] درهم است و هر درهمی [illegible] مثقال شرعی و یک مثقال [illegible] زیرا که هر ده درهم هفت مثقال شرعی است و مثقال [illegible] مثقال صرافی یک مثقال و ثمن مثقال [illegible] است پس بنابراین هر رطلی نزد یک مثقال شرعی است که شصت و شش مثقال و [illegible] و بنابراین یکهزار و دویست رطل عراقی که تمام کر است [illegible] مثقال معروف بین الناس که مثقال صیرفی است هشتاد و یکهزار و نهصد مثقال است چنانکه بعضی از متقدمین تصریح کرده‌اند و بنابراین [illegible] شصت و چهار رطل [illegible] و چهار رطل و نیم [illegible] شاه معروف قطعا کر است

[illegible] چون آب بقدر کر باشد بهر یک از آنچه مذکور شد [illegible] نجس نمیشود [illegible]

[illegible] درین مقام بیان چند امر است امر اول آنست

امر اول

بسم الله الرحمن الرحیم

امر اول آنست که آیا شرط است در آب کر [illegible] اینکه در یک موضع جمع باشد یا نه [illegible] است که اجزای آن [illegible] منفعل نمیشود ملاقات [illegible] باشد که هرگاه آب در ظرفی [illegible] باشد که هر یک بقدر کر باشد در بالا و همان ظرف [illegible] در اینکه هرگاه در [illegible] که هر یک بقدر کر [illegible] با دیگری راهی داشته باشد چه در بالا یا در وسط یا در ته [illegible] هر یک از آن بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه هر یک کمتر از کر باشد لکن هر دو بقدر کر یا زیاده باشد امر دوم آنست که آیا شرط است در آب کر عدم انفعال آن که بقدر کر باشد [illegible] اجزا آب [illegible] با هم برابر باشند [illegible] یا نه [illegible] مقال [illegible] برابر بودن اجزاء آب بر چند وجه متصور است اول آنست که [illegible] زمین که آب در آن [illegible] بلکه سرازیر است که بعضی از اجزا در [illegible] بلند و بعضی دیگر در پستی است [illegible] یا نه [illegible] آب بملاقات نجاست نجس میشود [illegible] ملاقات [illegible] یا نه دوم آنکه [illegible] مثل قسم سابق است لکن بلندی و پستی [illegible] که [illegible] مانند [illegible] آنکه از که زمین بالا و زمین پائین [illegible] است لکن بعضی سرازیر است [illegible] واضح باز در این صورت هرگاه آب بالا و آب پائین [illegible] هر یک بقدر کر نبوده باشد و [illegible] ملاقات بالا [illegible] منفعل میشود سیم آنست که زمین بالا و زمین پائین [illegible] زمین باشد که [illegible] و آن آب از زمین بالا بزمین پائین میریزد [illegible] از اواخر قائل میباشند که حکم این قسم مثل حکم [illegible] سابقه است و این حقیر را در آن تامل است بلکه اظهر در نظر احقر آن است که آب پائین بملاقات نجس [illegible] میشود و آب بالا بملاقات نجس [illegible] چنانکه بعد از این در [illegible] بتفصیل مذکور است و باید دانسته شود که محل کلام در این صورت [illegible] با اتصال از [illegible] آب است بلکه [illegible] در احکام ملاقات آب بالا یا پائین با نجس [illegible] از بالا جاری بپائین باشد و [illegible] که محل کلام جائی است که هر [illegible] آب بقدر کر نبوده باشد لااقل بوده باشد و هر یک از [illegible] آب بقدر کر [illegible] باشد و هرگاه آب بالا یا آب پائین بقدر کر بوده باشد کلامی نیست که بملاقات نجس نجس نمیشود [illegible] اینکه فرقی نیست در عدم انفعال آب کر بملاقات نجاست [illegible] آب کر [illegible] هرگاه آب کر در حوض باشد یا در ظروف باشد یا در غدیرها باشد منفعل نمیشود بملاقات نجاست و اگر از بعضی از علما [illegible] ظاهر میشود از قول [illegible] اعتبار [illegible] باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در بیان کیفیه تطهیر اب قلیل است هرگاه بملاقات نجاست نجس شده باشد نه بتغییر و الا تطهیر آن بتطهیر [illegible]
نیست بلکه باید تطهیر آن بکثیر بشود قدر که آب کر یا آب باران یا آب جاری اما تطهیر بآب باران [illegible]
تفصیل آن در محلش مذکور است و اما تطهیر بآب جاری است بر این نحو است که آب جاری را مسلط بر آن کنی و هرگاه متصل
کنی بآب جاری پس هرگاه آب جاری بر آن آب جاری شود کلامی در حصول طهارت آن نیست و اما هرگاه جاری نشود
بلکه مجرد اتصال باشد در آن قدری تامل است بلکه و احوط جریان آب جاری است بر سر آن بلکه در اول زمان جریان
پاک [illegible] و اما تطهیر بآب کر دفعه کافی است هرگاه آب بسیار بر سر آن بریزی پاک خواهد شد و اما هرگاه کر را بر آن بریزی
جمعی [illegible] ازمنه اعتبار کرده اند که یکدفعه کر بر آن ریخته شود و هرگاه کر بتدریج داخل آن آب شود کفایت نمی کند و بعضی از علما
تدریج سلوکا فی دانسته اند و اقوی در نظر این حقیر آن است که هرگاه جلوی آن که از جوانب تطهیر کرده [illegible] آن است
یکدفعه باید ریخته شود بر سر آب نجس و هرگاه زیاده از کر باشد هرگاه بتدریج متصل آب بر سر آن ام تطهیر آن بکند بلکه اگر یکی
تمام بر سر آن آب لازم زیاده بود بلکه هرگاه قدری قابل بر سر آن آب آب [illegible] آب بعد متطهر بعد از [illegible]
باقی بقدر کر باقی [illegible] اگر چه احوط در هر دو صورت آن است که یکدفعه ریخته شود و از آنچه ذکر شد ظاهر میشود حکم آنچه
معمول است در حوضهائی که فواره می کنند و ته آن حوض را با کر طاهری پاک میشود بلکه بالاوت [illegible]
بکار و به نجس میشوند و به آن حوض نجاسات می کنند پس هرگاه خواهی آن حوض [illegible] یکدفعه باید کر بر سر آن
بریزی و هرگاه بتدریج از کر [illegible] تطهیر کنی هرگاه آن آب تدریجا بر کر مسلط باشد بعد بر آب حوض که آب بتوت بر آن ام طاهر
این است که پاک می شود اگر چه تدریجا [illegible] و اگر چه بقدر ریک [illegible] که یکدفعه بقدر ریک آب بر آن
ریخته شود و اما آنچه متعارف است که فواره در وسط حوض نصب می کنند که از منبع [illegible] در روی حوض می آید [illegible]
او آن این است که فواره خارج از آب است [illegible] از منبع [illegible] بلند می شود و بر حوض میریزد بعضی از علما [illegible]
تطهیر بآن [illegible] از بعضی [illegible] قدر مسلم است و هرگاه [illegible] آب را زیاد کنند مثل اینکه جاری کنند آب فواره [illegible]
و [illegible] قطره قطره آب بوجه اتصال بآب حوض زیاده باشد بهتر است [illegible] احتیاط است دوم آن است که فواره
زیر آب است اگر چه [illegible] خلاف از بعضی علما و در آن باب بشود لکن اقوی آن است که هرگاه آب بتوت [illegible]
[illegible] وارد آن آب [illegible] سکینه آب نجس بلکه فرق نیست مابین فواره [illegible] در دیوارهای حوض
[illegible] که آب از منبع [illegible] وارد بر حوض شود [illegible] معمول در بعضی از [illegible]
که از ته حوض آب می جوشد [illegible] ظاهر این است که [illegible] مجملا در جمیع [illegible]
[illegible] بقدر کر [illegible] زیاده از کر [illegible] و اما تطهیر آب نجس بمجرد اتصال بکر کافی نیست
بلکه [illegible] هرگاه [illegible] قدر کر [illegible] آن مسلط بر آب نجس شود و غالب و قاهر بر آن شود طاهر
است که تطهیر [illegible] و هرگاه بقدر کر [illegible] اشتراط [illegible] که یکدفعه بر سر آن ریخته شود کافی
است [illegible] لازم نیست پس حاصل [illegible] که [illegible] بقدر کر است [illegible] هرگاه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

امر چهارم آنکه هرگاه آب کر متغیر شد بوصف نجاستی بر آن [illegible] و اصرار وصف [illegible] آن تغییر یافت بین رنگ یا بوی یا طعم
آب متغیر گردد برنگ نجس یا بوی نجس یا طعم نجس نجس خواهد شد و طریق تطهیر آن منحصر است [illegible] آن قدر کر بر سر آن بریزی
تا رفع تغییر آن بشود یا آنقدر از آب جاری بر آن بیاید تا ازاله تغییر آن بشود و کفایت نمیکند در امر تطهیر آن ریختن
آب قلیل بر آن قدر که رفع تغییر از آن کند چنانکه کفایت نمیکند در امر تطهیر آن زوال تغییر بوزیدن باد یا بر آن
یا بلند کردن چیزی بر آن که ازاله تغییر از آن بشود بلکه هرگاه زوال تغییر شد از آن باید کر یا جاری بر آن ریخته شود یا آب
جاری بر آن مستولی شود و ظاهر این است مجرد اتصال بکر یا جاری کفایت نکند در تطهیر آن بعد از زوال تغییر بلکه لابد
است از امتزاج یا استیلاء آب باران بر آن [illegible]

قسم دوم از اقسام ارباع آب قلیل است و آن آن است که [illegible] باشد [illegible]
ملاقات با نجس نجس میشود مگر آب استنجا و آب غساله نجاست [illegible] و بعض [illegible] در جمیع [illegible] و کلام
در این مقام در ضمن [illegible] بیان میشود

هرگاه [illegible] قلیل [illegible]

در مطالب چند است که

کی شود بملاقات نجاست و آن آب بیوی [illegible]
رنگ یا بوی یا طعم و آن آب واقع شود در آب [illegible]
بملاقات [illegible] و [illegible] هرگاه [illegible]
طعم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نیست اقوی واحوط آن است که بکدفعه وارد آب کُر شود و بآن پاک میشود هر قدر که امتزاج بر نیاید باالمره آن آب شده کافی است و هرگاه علامات رنگ باشد علامت معتبر همان قدر که هنوز آن آب سلط کردن بر آب کُر وارد آب فرض معتبر وارد شده بر آب کُر دفعةً پاک خواهد شد اگرچه کمتر از کُر وارد شود واحوط آن است که بقدر کُر وارد شود اگرچه باعتبار ان حقیر لازم نیست والله العالم و اما آب قلیل متنجس تطهیر میشود بتمام کردن آن تا بکر بالغ در این مقام خلافی هست پس هرگاه متمم آن نجس باشد یا آنکه متنجس باشد پاک نخواهد شد بلی ان کلام بقدر کُر و هرگاه متمم پاک بوده باشد بازخلاف در این است که مجرد بلوغ بکر کافی در تطهیر بوده باشد بلکه لازم است ورود کُر یا تمام بر آب متنجس تا ظاهر شود و مجرد خلافیه این حکم مشهور میان متأخرین از علما است

فصل دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل دوم در آب مستعمل در ازاله حدث و خبث و بیان آن که آب های باقی مانده و آبی که بآن وضو میسازند و آبی که بآن غسل میکنند و آن که در استعمالات دیگر بکار میبرند مثل آنکه رخت چرک را بآن میشویند پاک است و هم بآن میشویند هرگاه کسی را شستن مثل الحکم این که قبل از طعام دست بآن میشویند و هکذا کلام در این است که آیا آبی که استعمال کرده شده هرگاه آن آب جمع در ظرفی شود آیا میتوان آن آب را باز استعمال نمود در ازاله کبری یا رفع حدثی یا سایر استعمالات یا نه پس میدان آن آب قلیل نیست کُر یا وضو و غسل کند یا در سایر استعمالات بکار برد یا نه پس در این چند مطلب است مطلب اول در آن است که آبی که بآن نجسی شسته شود و کلام در این مطلب راجع میشود باینکه آن آب که از غساله میگویند پاک است یا نجس و در اینجا اقوال علما بسیار است و این حقیر الحمد در شرح شرائع ترجیح داده است قول طهارت را بلکه در این شبه مکرر تبه مطلقاً است و اما قول نجاست اختیار نکرده است لکن احتیاط در اجتناب از آن است و بنابر قول نجاست بعضی از آن احکام که میشود و مقلدین قائلین بقول نجاست بسیار اورده و سواس است و ناشی از عدم اطلاع بر حقایق احکام است جایی که خود را که تقلید میکردم مرحوم جنت مکان علیین آشیان والد اعلا الله مقامه را نیز در این وسواس بعهم و آن چند امر است اول آنکه آبی که از بدن یا دست و یا جامه بعد از شستن و فشردن میچکد بجهت آن در شود و این خلاف جمع اقوال است حتی قول نجاست بلکه هرگاه بدن نجس شسته شد و غسل بعمل آمد و همچنین جامه و تکرار آن که از بدن میچکد یا از جامه میچکد پاک است یا بعضی از علما قائلین بنجاست غساله قائل شده اند که نجس معفو عنه است یعنی چیزی نیست هرگاه بجائی برسد غسل آن لازم نیست بلکه حکم او حکم آب طاهر است و شاید بعضی از مقلدین باین سبب قائلین بنجاست یا بعضی از علما از منه اخیره تفصیل داده باین آب متصل که از موضع محل مشغول باتصال میریزد و ملاحظه آب منقطع که از آن چکیده میشود اول محکوم بنجاست است و ثانی محکوم بطهارت و این تفصیل کاسد است و از علما مشهور اصحاب قول نجاست دیده نشده است و راهی ندارد زیرا که مدار امر بر حصول غسل است پس هرگاه غسل حاصل شد یعنی محل نجاست شسته شد یعنی عین کثافت برطرف شد و آن آب ریخته شد بلکه واقعاً بعد از ازاله عین بار مرتبه دیگر ریخته شد یا در مرتبه اول که آب میبرد بر وجه اتصال ریختن را منقطع نکرده که تا آب بعد از ازاله عین باز بر محل ریخته شد و آن آب که از محل بموضعی ریخته شد و آب و آلکشه شد آن که از جنبه بعد از محل میریزد پاک خواه بسبب جریان اتصال از محل یا بنحو انقطاع و قطره قطره چکیدن دوم آنکه بعد از شستن دست و نگو آن پاک میشود مگر موضعی سوگ که میشویند که بعض آن که در آن محل است تمام و قابل چکیدن است از آن محل چکیده شود یا آن جدا نگاهداشته شود که قطرهای آن تمام شود این هم دو را وسواس و ناشی از عدم اطلاع بر مسئله است و قائلین بنجاست لازم اجتناب از آن این امر را لازم نمیدانند بلکه در شستن تمام آنچه ناشی از وسواس است جای نجاست نمیکنند که بعد

کر از اله عین نشود

و سقط آن اجزاء لازم
اجتناب است

بسم الله الرحمن الرحیم

بر نجاست غساله این آب هر چه کم شود و ازاله شود لازم است هر گاه لازم نباشد لا اقل اولی است زیرا که جواب آن
این است که این آب غساله نیست بلکه غساله که محل کلام است همین آبی است که محل نجس با آن شسته شود و بعد از آنکه شسته شد
و آن آب از محل ریخته شد آبی که بر جای [illegible] آن ریخته میشود و از محل بعد از ریخته شدن آب اول ریخته میشود آن
آب پاکی است که از ابتدا ریخته شد و آن آب نجس ملاقات نمیکند تا نجس شود بلکه ملاقات میکند با محل پاک
سیم آنکه جامه که نجس شده باشد بعد از آنکه فشردن به نحو متعارف بجا آید آن قدر رطوبتی که در آن [illegible] که هر آینه [illegible]
آب از آن اخراج نماید خارج شود و از نجاست خلاف طریقه این شریعت است بلکه موجب تضییع جامه است
و نزدیک باشد میشود این نوع عمل غیر جایز است و هر گاه کسی احتیاط میکند که در این باب به زیادتی فشردن جامه
چرا احتیاط نمیکند از تضییع مال و تبذیر و اسراف در آن و از ارتکاب [illegible] که برای تعدد بعضی تعدد احکام
این قول حاصل است که مجتهدین قائلند به این قول الزام بان نکرده اند بلکه تجویز آن [illegible] کنند و علماء [illegible]
این امر میشود اختیار این قول است و چون ترجیح داده ام قول طهارت را از این گونه مناسبه مترتب بر این قول [illegible]
فارغیم وجوه این مطلب دانسته شد یکی بیم اما ازاله حدث کردن با نجاست [illegible] از آن که شسته می شود و بنابر قول
نجاست غساله پس معلوم است عدم جواز آن بلکه [illegible] میشود و اما بنا بر طهارت غساله پس ممکن است که گفته
شود که آن ما را که بیشتر از نجاست در آن آب نباشد لکن اختیار آن را نکرده ام زیرا که ظاهر ادله اقدام غسل [illegible]
باب [illegible] این شکل [illegible] لا بد است [illegible] نجاست یقینیه طهارت یقینیه و اگر چه این محل [illegible]
[illegible] لکن اولا طریق و اولی عدم اقدام بان است و اما ازاله کردن حدث از جنابت این یعنی وضو گرفتن و غسل کردن
پس علی التعیین جایز نیست مطلب دوم در استعمال آبی است که با آن وضو گرفته میشود محل خلاف نیست که با آن آب
ازاله خبث یعنی نجاست از آن جایز است هرگاه با آن آب نجس را بشوئی پاک میشود و اما ازاله کردن حدث با آن یعنی
وضو گرفتن و غسل کردن با آن آب پس آن نیز جایز است اعم از آنکه آب دیگر یافت شود یا یافت نشود و مستعمل
ثانی مثل مستعمل اول باشد یا غیر آن و فرقی نیست در این باب ما بین آنکه مستعمل [illegible] باشد یا زن یعنی هرگاه
زن وضو ساخته باشد و آب وضوء آن جمع شود جایز است استعمال آن در وضوء دیگر و در غسل کردن با آن آب و کذا
و فرقی نیست ما بین مستعمل از آن آب در واجبات وضوء و مستحبات آن مثل دست شستن قبل از وضوء و آب مضمضه
و استنشاق [illegible] بر الطلاق [illegible] باشد بلکه جایز است استعمال آن [illegible] در سایر استعمالات حتی آشامیدن آن آب
[illegible] لکن در خوردن آبی که از دهان ریخته میشود در مضمضه در آن اندک تاملی است مگر در صورتیکه مستهلک شود در [illegible] آب

مطلب سیم

با اهل اگر [illegible]

پس [illegible] اینکه استعمال کند در [illegible] همان [illegible] اول [illegible] یا غیر آن هم

۱۴۹

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلب سیم در استعمال قلیلاتیست که با آن غسل کرده باشند خلافی نیست در اینکه آب مذکور پاک است چنانچه خلافی نیست در اینکه
[illegible] با آن نجس را بشوئی کلامی که هست در این است که آیا میتوان با آب مذکور وضو گرفت یا غسل کرد یا نه این
محل خلاف است مشهور و معروف ما بین متاخرین از علماء رضوان الله علیهم این است که میتوان و بعضی از علماء مثل
شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی قائل شده اند به عدم جواز آن و اقوی قول اول است لکن احتیاط [illegible] در این است که در [illegible]
اختیار ترک این استعمال کرده وضوء با آن آب نگیرد و غسل با آن نکند بلکه با آب دیگر وضو یا غسل کند و در حال اضطرار
که آب دیگر یافت نشود احتیاط [illegible] است که وضو یا غسل با آن آب کند و تیمم [illegible] و علی کل حال در حال
اختیار مرجوح است استعمال آب مذکور در وضوء و غسل و بنابر اختیار ما قول اول [illegible] استعمال آب مذکور
و باید دانسته شود که این حکم مخصوص است با غسال واجبه از غسل جنابت و غسل حیض و نفاس و استحاضه اما اغسال مستحبه پس
نیست در جواز استعمال این آب مستعمل در آنها در وضوء و غسل واجب [illegible] مطلب چهارم در استعمال [illegible] آب
قلیلاتیست که با آن استنجاء کرده باشند یعنی آبی که با آن مخرج غائط یا بول را شسته باشند خلافی نیست که این آب پاک است یا عفو
از نجاست آن شده است در شریعت و علی کل حال خلافی نیست در اینکه اجتناب از خوردن آن لازم نیست کلامی که هست
در این مقام در چند امر است اول آنکه طهارت آب مذکور در صورتی است که آن آب متغیر بنجاست نشده باشد و هر گاه
متغیر بنجاست شود نجس است دوم آنکه حکم مذکور در صورتی است که نجاست از خارج وارد بر بول یا غائط نشود یا
آنکه بول و غائط نجاست نجس خارجی همراه نداشته باشد پس هر گاه با بول خونی خارج شود [illegible]
در استنجاء در این مقام [illegible] یا نه مثل آنکه فرض شود همراه غائط اجزائی که هضم نشده خارج شود [illegible]
مثل دانه و تخم هندوانه و نحو آن یا آنکه [illegible] از بول آب طاهری مثل ودی که عقیب بول خارج میشود یا مذی که
اتفاق افتد بعد از ملاعبه و نحو آن خارج میشود از مخرج بول [illegible] که ملاعبه نمود [illegible] و بعد از خروج آن بول [illegible]
که آب مذی ملاقی با بول شده و در اطراف [illegible] باقی بوده [illegible] و بعد از آن تطهیر محل نمود آیا آب استنجا
که آن محل [illegible] شده باز پاک و معفو عنه است یا نه ظاهر این است که آب استنجاء در این مقامات نیز پاک
و معفو عنه است [illegible] لکن احتیاط در امور [illegible] که گاهی اتفاق میافتد ملاقات آن مثل [illegible] در صورتیکه
تجنب از آن است [illegible] هضم نشده و [illegible] که خارج از غذا [illegible] اعتقاد
[illegible] در این نیست این در صورتی است که شخص [illegible] همراه بول یا غائط [illegible] باشد و اما هر گاه آن شخص [illegible] خارج
وارد بر بول یا غائط شود [illegible] مخرج [illegible] مثل آنکه [illegible] بول یا غیر را برابر مخرج [illegible] علاوه
که از [illegible] آب استنجاء مذکور در این صورت پاک نخواهد بود [illegible] آنکه فرقی نیست در طهارت آب استنجاء [illegible]
بول یا غائط از محل و مخرج خود تعدی کرده باشد یا نکرده باشد [illegible] هر گاه [illegible] تجاوز از محل کرده باشد که آب مذکور
استنجاء نبوده باشد اگر چه داخل آب استنجاء [illegible] باشد پاک نخواهد بود بلکه در این صورت دو محل را شسته است محل [illegible] دیگر محل استنجا را

یا غائط هم

رطوبات خارجه از شخص همراه آن بعد یا آنکه [illegible]

حاکم [illegible] نیست در آنکه کسی که با مخرج را میشوید دست [illegible] میشود ملاقات با عین [illegible] نجاست آب استنجاء هم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چهارم آنکه آیا شرط است در طهارت آب استنجاء اینکه چیزی نبوده در آن اجزاء صغیره از عین نجاست بعد از [illegible] یا غیر حجر ارجلی، گفته‌اند شرط است پس هرگاه در آب استنجاء از اجزاء غائط معین بوده باشد اگرچه صغیر بوده باشد آن آب نجس است و در این تامل است بلکه دور نیست که فرقی نبوده باشد مابین اینکه اجزاء صغیره در میانه آب استنجاء بوده باشد یا نبوده باشد بلکه اظهر همین است پنجم فرقی نیست در کیفیت استنجاء مابین اینکه اول آب بریزد و بعد دست را بگذارد یا هر دو را یکجا فعلی آورد و نیز دست و آب هر دو در یک وقت گذارد و بریزد و آنکه اول دست بگذارد و بعد آب بریزد در جمیع این صور آب استنجاء پاک خواهد بود و لازم نیست [illegible] در این حکم [illegible] و بعد [illegible] گذاردن که نشستن [illegible] لکن این در صورتی است که دست را جهت استنجاء گذارد و بعد آب بریزد و هرگاه دست را بجهت امر دیگری گذارد نه بجهت استنجاء و بعد آب بریزد آن آب پاک نخواهد بود ششم آنکه آیا شرط است در طهارت آب استنجاء اینکه استنجاء را اتمام نماید یا نه اگرچه بعضی ازین شرطی است فرق [illegible] لکن ظاهر این است که هرگاه استنجاء را تمام نکند و در اثناء استنجاء از [illegible] آن آب [illegible] حکم طهارت آن آب مشکل [illegible] هرگاه مشغول استنجاء شد و در بین بازطبیعت اقتضا نمود و بعد از اقتضا ثانی تطهیر محل نمود ظاهر این است که آب اول و ثانی هر دو پاک که مخلوط بیکدیگر شده پاک بوده باشد و هرگاه در اثناء استنجاء مشغول امری شد و منقطع کرد استنجاء را بعلت [illegible] شد و بعد استنجاء را اتمام نمود ظاهر این است حکم مذکور ثابت بوده باشد و اتصال شرط نبوده باشد بلکه [illegible] بین فاصله شده باز حکم ثابت بوده باشد بلکه ظاهر این است فرقی نبوده باشد مابین اینکه از آن محل برخیزد و بعد عود نماید بآن محل یا اینکه در همان محل بوده باشد بلکه فرقی نیست مابین اینکه در نشستن ثانی روی بمحل اول کند یا اینکه در محل دیگر اتمام استنجاء نماید لکن هرگاه روی بمحل اول بگردد آب واقع در محل ثانی پاک است و در آب واقع در محل اول تامل است چنانکه مذکور شد هفتم آنکه آیا حکم طهارت آب استنجاء در صورتی است که نجس [illegible] آن آب ملاقات بانجس یا متنجس دیگر نکند پس هرگاه ملاقات کند مثل اینکه استنجا کند در زیر [illegible] آب استنجا نجس خواهد شد هشتم آنکه آیا شرط است در طهارت آب استنجاء اینکه در محل دیگر غیر محل [illegible] استنجاء نماید یا نه و بنابر اقوی آیا شرط است در آب استنجاء اینکه ملاقی شود با بول یا با غائط که استنجاء از آن می‌کند یا نه مشکل است [illegible] شود که این شرط نیست زیرا که غالب این است در استنجاء در همان محل اول می‌شود و غالب این است ملاقات می‌کند و اخبار در این باب مطلق است و تفصیل و تفصیلی در آن نکرده است بلکه حکم شده است با اینکه [illegible] در آن نیست بلکه دور نیست که در [illegible] روایت احول که از آن در سؤال [illegible] بوده سؤال از صورتی نموده است که از محل [illegible] شده و استنجاء نموده و بنا [illegible] در کتاب منتهی [illegible] ظاهر شود لکن احتیاط در اجتناب است از چنین [illegible]

ودرک آن احتیاط

بسم الله الرحمن الرحیم

ودرک این احتیاط را نمی‌توان نمود نهم آنکه [illegible] این حکم در آب قلیل وارد است نه آب قلیل [illegible] استنجاء نمود در آب قلیل که در ظرف بوده باشد مثل آنکه مخرج بول را در کاسه که در آن آب پاک است بشوید یا [illegible] غائط در ظرفی [illegible] که مطهر از آب [illegible] طهارت آن آب مشکل است بلکه [illegible] در طهارت [illegible] دهم آنکه آب استنجاء چنانکه پاک است آیا پاک‌کننده نجس را یا نه و [illegible] اول است با آنکه هم آب استنجاء [illegible] نجاست تطهیر بآن جایز نخواهد بود لکن چون اختیار کرده‌ایم طهارت آن را تطهیر بآن [illegible] و آیا جایز است رفع کردن حدث بآن مثل وضو ساختن با آب یا غسل کردن بآن [illegible] و در عدم جواز آن [illegible] یافته‌ام [illegible] لکن [illegible] که [illegible] ظاهر این است که آب استنجاء [illegible] بر حالت [illegible] لکن در آخر [illegible] ثابت [illegible] محل جاری نیست از اصل [illegible] در ثابت [illegible] استنجاء در بعضی از [illegible] در [illegible] بنا بر ثابت [illegible] والا بنا بر طهارت [illegible] چنانکه [illegible] بس حکم طهارت است در جمیع آب استنجاء بنا بر طهارت [illegible] غساله است و خصوص در آب استنجاء برای [illegible] خواهد بود والله العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در آب سؤر است یعنی آب نیم خورده حیوان و سایر حیوانات و ملحق می‌شود به آن نیم خورده مطلق آن که هر حیوان که باو برخورده باشد پس مراد به سؤر این است که هر انسان یا سایر حیوانات باو برخورده باشد در حال آب خوردن [illegible] از لب و منقار و زبان بحسب اختلاف حیوانات در حال خوردن آب [illegible] یعنی در هنگام خوردن آب شاید آب بلب [illegible] و بعضی بزبان [illegible] و بعضی بمنقار از قبیل طیور و در حکم آن است هرگاه غیر لب از قبیل دست و پای باب برخورده باشد و در این مقام چند بحث است

بحث اول در سؤر انسان است و آن بر چند قسم است اول سؤر مؤمن است و سؤر او جایز است استعمال آن در وضو و غسل و شرب بلکه استعمال سؤر آن افضل است از آب غیر سؤر دوم سؤر مخالفین است از سنیان و ظاهر این است که سؤر ایشان پاک است و جایز است استعمال آن آب در وضو و غیر آن و بعضی جایز ندانسته‌اند [illegible] و حق طهارت سؤر ایشان است سیم سؤر کفار است چه کافر حربی باشد و چه کافر از اهل کتاب و چه کافر مرتد [illegible] و چه کافر ملی و چه فطری [illegible] الی غیر ذلک من طرق الکفر دوم در سؤر حائض است از جهت [illegible] بعضی احوال و این بر چند قسم است اول حائض است [illegible] که هرگاه ضعیفه حائضه پرهیزکار نباشد از نجاسات مکروه است استعمال سؤر آن [illegible] و هرگاه متقی و پرهیزکار باشد کراهتی در استعمال سؤر آن نیست [illegible] جمله از علما آن است مایع [illegible] استعمال سؤر حائض در وضو [illegible] پس [illegible] و اظهر در نزد این حقیر آن است که سؤر حائض مکروه است استعمال آن در وضو [illegible] چه پرهیزکار باشد از نجاسات و چه پرهیزکار نباشد الا اینکه هرگاه پرهیزکار نباشد کراهت استعمال آن در وضو شدیدتر است [illegible] و در حکم وضو است غسل و اما شرب پس آن مکروه نیست خصوص هرگاه پرهیزکار باشد از نجاسات دوم جنب است [illegible] بعضی از علما [illegible] ظاهر [illegible] کراهت استعمال سؤر جنب در [illegible] پرهیزکار از نجاسات [illegible] و در آن [illegible] است [illegible] در صورتیکه پرهیزکار باشد [illegible] در استعمال سؤر آن [illegible] در وضو [illegible] و چه جای شرب از آن پس مکروه نیست استعمال سؤر جنب مطلقا چه مرد و چه زن در صورتیکه مأمون از نجاست [illegible] و هرگاه مأمون نبوده باشد کراهت در استعمال سؤر [illegible] هرگاه صاحب سؤر زن [illegible] [illegible] و اما هرگاه صاحب سؤر مرد جنب [illegible] کراهت در آن غیر مسلم است [illegible] و بر هر تقدیر کراهتی در [illegible] آن سؤر نیست چهارم سؤر کسی است که اجتناب از نجاسات [illegible] بعضی از علما [illegible] و بعضی دیگر [illegible] قریب است [illegible] کراهت شرعیه بلکه از باب [illegible] احتیاط و در [illegible] احتیاط و [illegible] کراهت در مواضع سابقه [illegible] لسؤر از آب است [illegible] یا سؤر از طعام [illegible] حکم [illegible] این حکم مخصوص [illegible] استعمال آن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما اول پس کراهت آن ثابت نیست بدلیل که دلالت کند بر کراهت زیرا که حائض از ماکولات مثل نان پس مانده آن از خوردنیها
نظر نرسیده بلکه [illegible] از بعضی اخبار استفاده میشود که پس مانده آن از [illegible] کراهتی ندارد [illegible] از خوردنیها و آنچه
کرده است [illegible] چنانکه ذکر شد لکن هرگاه در آب پس مانده قابل
شود [illegible] پس مانده آن از خوردنیها لکن از بعضی از علما در کتاب [illegible]
اطعمه و اشربه ظاهر میشود که هرگاه حائض [illegible] بسیار [illegible] است [illegible] کرده است
خوردن پس مانده [illegible] از طعامها [illegible] پس هرگاه [illegible] هم مرد و هم زن
حائض و غیر حائض و مباشر [illegible] اطعمه شود کراهت خوردن آن و دلیلی برای این امر واضح نیست [illegible]
که گفته شود کراهت شرعی است لا احتیاط [illegible] و ترک احتیاط مرجوح است پس اگر مراد بکراهت همین قدر باشد مضایقه نیست
و اما ثانی [illegible] واضح [illegible] و حکم بکراهت استعمال [illegible] حائض [illegible] طهارت [illegible] کرده
نیز ثابت نیست [illegible] و اما بحث سیم در سؤر حیوانات ماکول اللحم
[illegible] جایز است استعمال سؤر آنها چه در وضو و چه در غسل و چه در آشامیدن و چه غیر آشامیدن [illegible]
[illegible] سؤر [illegible] که خوراک [illegible] قلیل از علما [illegible] سؤر آن حرام [illegible]
و اقوی طهارت سؤر آن است [illegible] استعمال سؤر آن مطلقا اگرچه دلیل واضح در کراهت [illegible]
لکن مشهور میان علما کراهت بلکه [illegible] جواز [illegible] الکراهه است و چون ظاهر جواز
است پس کراهت [illegible] است

بحث چهارم در سؤر حیوانات غیر ماکول اللحم و آن بر چند قسم است اول [illegible] خنزیر است و مشهور [illegible]
سؤر آن دو نجس و حرام است دوم حیوانات [illegible] مثل خرس و گربه [illegible] و علمای [illegible]
جواز استعمال سؤر آنها حتی در وضو و غسل [illegible] که مشهور میان اصحاب کراهت استعمال سؤر آنها است و از بعضی [illegible]
عدم کراهت [illegible] بحث پنجم در سؤر حیوانات غیر ماکول اللحم و آن بر چند قسم است اول کلب و خنزیر
و مشهور نیست که سؤر هر دو نجس و حرام است دوم [illegible] و سؤر آنها جایز [illegible]
هم در [illegible] سیم [illegible] و بعضی قائل شده اند بعدم جواز [illegible]
در [illegible] است [illegible] و ظاهر جواز استعمال سؤر آن است حتی در وضو [illegible] و شرب لکن با کراهت
پنجم [illegible] از [illegible] و کراهتی در سؤر آن نیست [illegible] مردار [illegible]
پس هرگاه [illegible] از خون [illegible] از مردار [illegible]
استعمال سؤر آن [illegible] و هرگاه در منقار آن خون [illegible] و غایب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۵۳

دخول در منقار خود [illegible] استعمال [illegible] جایز است بدون خلاف و هرگاه غائب نشده بلکه ازاله آن خون یا طهارت
شود مثل اینکه منقار خود را بزمین مالیده یا بجای مالیده تا خون از آن زائل شد مشهور میان علما نیز جواز استعمال سؤر آن
است [illegible] سؤر آن بزوال عین پاک میشود اگرچه [illegible] معتبر برای او متحقق نشود [illegible]
غیبت را یا زوال عین شرط نموده اند [illegible] ضعیف است و هرگاه شک حاصل شود در زوال عین و عدم زوال
عین [illegible]
باز اقوی [illegible] عدم نجاست سؤر است خصوص در جائی که [illegible] از رویت [illegible] احتیاط [illegible]
ظلمت و تاریکی یا [illegible] در صورتیکه [illegible] خارجی [illegible]
[illegible] خون [illegible] طاهر [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] اقوی طهارت [illegible] احتیاط در اجتناب است و از آنکه ذکر شد ظاهر میشود که زوال
عین [illegible] در حیوانات از جمله مطهرات است

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم سیم از اقسام آبها آب جاری است وان آبی است که بجوشد از زمین و روان شود بر روی زمین ولکن اقوی آنست که از چشمه روان شود پس مجرد اینکه جریان بهم رساند بر روی زمین آب جاری نخواهد بود مثل اینکه آب کری یا آب قلیل را جاری کردند بر روی زمین مجملا اینکه آب روان مطلقا عرفا آب جاری است و اعتبار آنکه باید از چشمه باشد بلکه این است که هرگاه روان از زمین باشد بارش یا از آسمان باشد مادام که بارش میآید حکم آب باران دارد و هرگاه باران منقطع حکم آب واقف هرگاه کثیر است حکم آب کر دارد و هرگاه قلیل است حکم آب قلیل دارد چنانکه هرگاه از برف باشد هرگاه جاری شود باز حکم آن حکم آب واقف است و هرگاه آب چاه تراوش کند اصل باید که جاری شود مثل قنات ... که حکم آن حکم آب جاری نخواهد چنانکه هرگاه منع کرده از جریان آب چشمه مثل آنکه جمع شد در حوض و موقوف شد باز جاری خواهد بود و اما حکم آن پس آب جاری بملاقات با نجس نجس نمیشود و آیا شرط است در آن آنکه کر باشد ... که شرط نباشد بلکه هرگاه کمتر از کر باشد باز بملاقات نجس نجس نمیشود وخلاف در این مقام کم ... در آب جاری بسیار ضعیف است و هرگاه نجاستی تغییر دهد آن را متغیر باشد مثل بول و ... بنجاست ... جاری نگردد در آن ... و هرگاه متغیر شد آب جاری بملاقات با نجاست بجهة در آن است که آب متغیر اگرچه جاری باشد نجس است

قسم چهارم

قسم چهارم از اقسام آبها آب باران است و در آن چند مطلب است مطلب اول آنکه باران طاهر است و مطهر است هرگاه همین نجاست باقی نباشد خواه بر زمین جریان برسد یا نرسد و بعضی جریان را معتبر در تطهیر میدانند و آن قول ضعیف است مطلب دوم آنکه آب باران مادام که باران میبارد منفعل بنجاست نمیشود بنجسی که بر آن وارد شود یا ملاقات کند چیزی را الا آنکه متغیر شود اعم از آنکه بحد جریان برسد یا نرسد ... و نسبت بعضی ... داده اند که جریان شرط است در عدم انفعال پس هرگاه جاری نبوده باشد نجس میشود و درستی این نسبت نادر است چنانکه در شرح شرایع مفصلا بیان شده است و علی کل حال اقوی این است که جریان شرط نیست بلکه آب باران نجس نمیشود بملاقات نجاست مادامیکه از آسمان بیارد چنانکه جریان شرط در تطهیر نجس نیز نیست چنانکه مذکور شد مطلب سیم آنکه یکقطره و دو قطره و سه قطره آیا مطهر میشود و منفعل نمیشود بملاقات نجاست یا غیر طاهر در اینمقام تفصیل است پس هرگاه قطرات بسیره که جزء قطرات کثیره بوده باشد مثل اینکه از بارش کثیری قطرات کمی وارد شده ... حوض کبیر یا آب قلیل نجس طاهر است که هم مطهر آن آب نجس باشد ... که این قطرات وارد بر او میشده بوده باشد و الا منفعل نشود بملاقات نجس دیگر هم مثل اینکه از ابری ... زیر بناره در عدم انفعال آن و حصول تطهیر تأمل است بلکه منع است مطلب چهارم آنکه شرط کثیر در عدم انفعال آب باران و حصول تطهیر با آن اینکه کثرت وغلبه در آن باشد ... بلکه آب باران مطهر و غیر منفعل است اگر قلیل کم بوده باشد بلکه هرگاه ابر باران بر او میبارد اکثر و اغلب از بارش ... بوده باشد باز آب بارش منفعل نمیشود بلکه مطهر خواهد بود مثل اینکه کر از آن بوده باشد و بارش بر او وارد است یا کم میشود یا اینکه فرض شود آب بارش ملاقی شد با نجسی که آن نجس اکثر از بارش بوده باشد آن نیز منفعل نگردد اگرچه نجس زیاده از آب بوده باشد مگر در صورتی آب بارش متغیر شود لکن این کلام متضمن ملازم با مسئله دیگر است چنانکه ... بود و به آن اشاره خواهد بود مطلب پنجم آنکه شرط است در عدم انفعال آب باران بملاقات نجس و مطهر بودن آن آنکه باران منقطع از آسمان نشود پس هرگاه باران منقطع شود آب باران در آن وقت حکم سایر آبها دارد هرگاه بقدر کر باشد منفعل میشود والا نجس خواهد شد اگرچه که جاری بوده باشد مثل از ناودان و کو ناودان مطلب ششم آنکه آیا شرط است در عدم انفعال آب باران و مطهریت آن آنکه آب باران بدون واسطه بر ... نازل شود ~~در حکم آب باران~~ آب قلیل در حکم آب باران است پس هرگاه ... در هنگام نزول باران نیز منفعل میشود بملاقات

در حکم آب باران ... آب قلیل

بسم الله الرحمن الرحیم

نجاست هرگاه باران بر آن ببارد و در حال باریدن بران ملاقات کند آن و چیز نجس بلکه مطهر نجس میشود متنجس را اگر ... باران

مطلب هشتم آنکه هرگاه آب باران یا آب قلیل ... باریدن در موضعی بوده باشد که در بسط باد ... در قرب دیوار ... باران

نبارد و در آن وقت ملاقات کند چیز نجس را پس هرگاه بعد باریدن ... ببارد ... زیرا که پاک ... شده

و هرگاه بعد از آن آسمان از بارش بایستد در این جا ممکن است فرق گذارده شود ما بین آب بارش مجتمع و آب قلیل ...

پس اول نجس نشود و دوم نجس شود زیرا که آب باران متقوم ... بباران است اگر چه بر سرش باران نبارد ...

آب قلیل از غیر باران زیرا که عدم انفعال او منوط بباریدن باران است ... مطلب هشتم آنکه ...

در عدم انفعال آب باران ... در تطهیر کردن باران آنکه باران خود ... یا برهان ... موضع نجس ... ببارد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم پنجم در حکم ملاقات آب چاه است هرگاه نجاستی در آن واقع شود ... و کلام در آن در چند بحث است

بحث اول آنکه آب چاه آیا نجس میشود بافتادن نجاستی در آن یا خیر در آن باب چند قول است قولی آنکه نجس میشود

و قول آنکه نجس نمیشود و قول بتفصیل میان آنکه قدر کر باشد پس نجس نشود و آنکه قدر کر نباشد پس نجس شود

و قول اول مشهور میان علما است و اقرب باحتیاط است و قول دوم قوی است ... و بنابر قول دوم آیا

نزح ... آب چاه واجب است یا مستحب اقوی وجوب است ... در آنکه باید تمام آب ...

بافتادن ... در چاه کشید و ان چند چیز است اول خمر است پس هرگاه در چاه ریخته شود تمام آب آن باید کشیده

شود ... دوم فقاع است و آن شرابی است که از جو گرفته شود ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کلام در آنکه اگر بعد از نزح بعض [illegible] و ظاهر اینست [illegible] نزح [illegible] کرد و نزح باقی [illegible]

[illegible]

پس هرگاه [illegible]

چهارم [illegible]

[illegible]

دوم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و فرقی نیست در حکم [illegible] مسلم [illegible] کافر [illegible]

[illegible]

تا ایجاد [illegible]

[illegible]

وجوب [illegible] وجوب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

پس هرگاه تغیر و متقذر شود برابطه ماهی و در باب حکم آن حکم عذره رطبه خواهد است و حکم آن کشیدن یک دلو است چنانکه ذکر شد دوم خون قلیل است که از ده آب نباشد نه بشه و اما دم کثیر الی بال فیمتکات در آن که ملحق به شرب بالدلیل است اگرچه بمقتضای اطلاق کلام اصحاب این است که حکم آن با حکم سار رد آب نیز بوده باشد مطلب اجنعم در بیان چیزهائی است که اخت دلو در آن می باید کشیده و آن هفت چیز است اول مردن مرغی بزه است در چاه کم ما عدا آن کبک و کبوتر از طیور دیگر هالک بلکه مراد از آن بزرگتر است بالد و مرغ خانگی و خروس حکم مرغ بزه دارد و فرقی نیست مابین بزرگی از طیور و کوچک آن هرگاه شکل کبوتر باشد و نیز فرقی نیست مابین ماکول اللحم از طیور و غیر ماکول اللحم آن و فرقی نیست مابین ریاحی و مرغان هوا و کبه های آن دوم مردن موش در چاه و مانند آن در چاه کمتر که اجزاء آن از هم نپاشد و اما هرگاه از هم بپاشد بلکه باد کند در آن قدر که کشیدن است که باز باید هفت دلو باید و اظهر این است که باز هفت دلو بیاید کشید و ظاهر این است که فرقی مابین اهلی و صحرائی آن نیست سیم بول کردن طفل نابالغ است در چاه یا ریختن بول او در چاه و فرقی نیست مابین پسر و دختر چنین طفل از زمان شیر گرفتن است تا هنگام بلوغ و هرگاه گاهی شیر خورد و گاهی طعام پس هرگاه غذای او طعام است و گاهی شیر خورد احوط و به اتفاق آن نیز چنین است و هرگاه غالب غذای او شیر خواه اهل چهارم غسل کردن جنب است در آب چاه و این در صورتی معلوم است که بدن او پاک باشد از نجاست و دور نیست که حائض و نفسا نیز حکم جنب داشته باشد در حکم مذکور چنانکه دور نیست که فرقی نباشد میانه آنکه غسل بطور به وجه ارتماس بعمل آورد یا به وجه ترتیب و ظاهر این است که غسل مذکور صحیح باشد هرگاه به وجه ارتماس بعمل آورد بلکه به وجه ترتیب هم هرگاه زخم سلامت ... باب التعبد لازم دانیم ... یا زخم را استثنا دانیم بلکه مطلقا در این باب حکم این است زیرا که مشروط ... که بدن فارغ از نجاست است و در اینجا بعض کلمات است از حیثیت ما استظهار و در طاس کبری نیست لطف ... هم اینجا در ... سگ است در چاه و بیرون آمدن آن است از چاه زنده و ظاهر عدم فرق است مابین سگ های شکاری و تازی و غیره و ظاهر عدم فرق است مابین آنکه کل آن فرو رود در آب یا بعض آن چنانکه و هرگاه سگ آب خورد از چاه حکم آن حکم ما لا نص فیه است ... و ملحق می شود بکلب خنزیر بنابر ... بر کلی فرق نیست ... و اظهر و احوط آن است که حکم آن حکم ما لا نص فیه است مطلب دهم در بیان چیزهائی است

که هیچ دلو در آن می باید کشید و آن در افتادن نطفه مرغ است خانگی است در چاه و جمعی تخصیص داده اند بر غیر ماکول اللحم و بعضی ده دلو هم دانسته اند و بعضی ملحق کرده اند ... و مشهور اول است مطلب یازدهم در بیان چیزهائی است که می باید در آن هرگاه در چاه افتد سه دلو کشیده شود و آن چند چیز است اول مردن مار است در چاه و بعضی هفت دلو لازم دانسته اند و بعضی یک دلو و اقوی آن اول است دوم مردن موش است در چاه هرگاه اجزاء او از هم نپاشد و باد نکرده باشد سیم مردن وزغ است در چاه یعنی بزمجه و این را بعضی از اصحاب ذکر کرده اند و بعضی در مردن عقرب در چاه ... مطلب دوازدهم در بیان چیزهائی است که دو دلو در آن می باید کشید و آن پنج چیز است اول مردن گنجشک و مانند آن است در چاه و مراد بمانند آن حیوانی است که با او در قد ... باشد مثل پرستوک و زرد و ... و ظاهر عدم فرق است مابین ماکول اللحم از آن و غیر ماکول اللحم و جمله از علماء خفاش را نیز ملحق کرده اند و آن بعید نیست دوم بول طفل شیرخواره است هرگاه ریخته شود در چاه و مدار در شیر خوردن بر قوت غالب است پس هرگاه هرچند اتفاق چیزی خورد مانع از حکم مذکور نخواهد بود و اما مثل شکر و مانند آن مناط اعتبار نیست و هرگاه طفل از دو سالگی ... باز شیر خورد یا از کمتر از ... آیا حکم آن حکم صبی است که هفت دلو در آن باید کشید یا حکم رضیع است که اکتفا بیک دلو در آن می شود اگرچه چهار سالگی از سن او گذشته باشد دور نیست که حکم آن اکتفا بیک دلو باشد اگرچه احتیاط ... در آن است که هفت دلو در آن کشیده شود و هرگاه طفل در یک سال از شیر گرفته شود و غذاخور شود ظاهر این است که باید هفت دلو ... مبحث سیم در بیان احکام ... چیزهائی که در شرع ... صحیح ... کشیده شود در آن و آن مقدار آن چیزهائی است که ذکر شد و علما در آن اختلاف کرده اند بعضی کشیدن تمام آب چاه را در آن لازم دانسته اند و بعضی چهل دلو و بعضی سی دلو و بعضی چیزی لازم ندانسته اند و اقوی قول اول است هرگاه آب چاه را بملاقات نجاست نجس دانیم و هرگاه نجس ندانیم بلکه کشیدن آن را از باب التعبد لازم دانیم اقوی عدم وجوب نزح است چنانکه در قول اظهر است لیکن تحقیق حال مقتضی این است که گفته شود ... که در آن بیان در شرع ... باشد ... و از اخبار ائمه علیهم الصلاة و السلام حکم آن استفاده می شود ... در جمله حیوانات ... مذکور شده و در ... و اما حیوانات دیگر ... و اما نباتات ...

بسم الله الرحمن الرحیم

در تنقیح حال در نزح بئر از نجاسات است و الاصل هرگاه از اخبار استفاده اسم حکم و لو بالادلویه والقرب والمراد الماء

الله کورة فی اخبار [illegible] ماله اقوی است بنا بر قول بنجاست و بنا بر عدم [illegible] نزح

احتیاط ترک [illegible] چهارم هرگاه آب

چاه بوقوع حیوانی یا نجسی [illegible] متغیر شود [illegible] کلامی نیست و در کیفیت تطهیر آن چند قول است

[illegible] و در مسئله چند قول است اول آن است که جمیع آب آن کشیده شود و هرگاه

کشیدن تمام آب [illegible] ممکن نشود [illegible]

و جمعی دیگر [illegible] دوم آن است که [illegible] نزح جمیع آب چاه شود و هرگاه نزح جمیع ممکن نشود آن قدر کشیده شود که تغیر آب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اما در مواضعی که نزح عدد معینی لازم باشد مثل مواضعی که نزح جمیع باید بشود یا نزح کر باید بشود یا نزح بالن [illegible] آن نیز بان شود [illegible] و اصح است و الاکتفا به دلو بزرگ از کوچک نمیشود زیرا که مدار بر حصول مقصود است و هرگاه عدد در حصول معتبر باشد ظاهر عدم کفایت [illegible] آب است که از دلو کوچک کشیده شود از چاه بلکه معتبر آلات عادی است اگرچه [illegible] بزرگ کشیده شود و فرقی در این باب ما بین بزرگ و کوچک نخواهد بود و اما حکم خصوص [illegible] آلات از غیر دلو که کشیده شود مثل ظرف مس دسته دار یا تنگ و کوزه اما [illegible] کشیدن آب از آن جایز است یا نه ظاهر جواز است در صورتیکه دلو میسر نباشد یا آنکه متعارف کشیدن بغیر دلو بوده باشد و در صورتیکه [illegible] در آن چاه دلو بوده باشد و آن هم میسر باشد اکتفا بغیر دلو لازم نکند علی الاحتمال و ان کان الاکتفاء اظهر

مطلب دوم در بعضی حالات متعلقه بچاه است بدانکه فرقی نیست در حکم مذکور ما بین چاههای کم آب و پر آب و بعضی قلیل از علماء فرق گذارده اند ما بین چاهی که بقدر کر آب داشته باشد پس نجس نمیشود بوقوع نجس در آن و چاهی که کمتر بوده باشد پس نجس میشود و این قول ضعیف است بلکه فرقی نیست ما بین این دو نوع از چاه در احکام مذکوره و هرگاه در جنب چاه بالوعه بوده باشد که آب [illegible] در آن نیست که آب چاه [illegible] بالوعه نجس نمیشود مگر آنکه آب چاه تغییر یابد [illegible] در صورتیکه زمین سست بوده باشد اینکه ما بین چاه و بالوعه [illegible] ذراع کمتر نبوده باشد و هرگاه زمین سخت و صلب بوده باشد میانه آن دو بقدر سه ذراع فاصله باشد این در صورتی است که زمین هر دو مساوی بوده باشد با یکدیگر و اما هرگاه زمین بالوعه بلندتر باشد مستحب است که میانه آنها بقدر هفت ذراع لا اقل بوده باشد اگرچه زمین سخت بوده باشد و معتبر در بلندی و پستی زمین قعر چاه است نه زمین روی چاه و بعضی از علماء اعتبار [illegible] داده اند [illegible] اینکه هرگاه بالوعه از جانب شمال بوده باشد مستحب است فصل میانه آنها بقدر هفت ذراع بوده باشد و اگر از جانب جنوب یا سایر جوانب بوده باشد بقدر پنج ذراع لا اقل بوده باشد و بعضی روایات دلالت بر این [illegible] دارد و مراعات این نیز خوب است و ظاهر این است که مراد بزمین مذکور زمین چاه نباشد بلکه [illegible] بقدر ذراعی که از آن [illegible] است [illegible] و ظاهر این است که فرقی نباشد ما بین بالوعه که آبهای مختلف در آن ریخته میشود یا چاه خلا اگرچه در این صورت چاه خلا چه زیادتی بعد بهتر است [illegible] و هرگاه تغییری در آب چاه حاصل شود و شک شود که آیا این تغییر از جهت بالوعه است یا نه ظاهر این است که آب چاه محکوم بطهارت است [illegible] اگرچه [illegible] در این مقام اجتناب است خصوص با بلنه مطلب سیم در بعضی احکام متعلقه بنزح [illegible] بدانکه

شرط نیست

بسم الله الرحمن الرحیم

شرط نیست در کشنده آب عقل و بلوغ و اسلام و ذکورت بلکه هرگاه مجنونی یا طفلان نزح آب کنند کافی است بلکه هرگاه حیوانی نزح آب [illegible] بکار فرمودن انسانی کافی است بلکه دور نیست که هرگاه حیوان خودسر آب کنند بدون مباشرت انسانی نیز کافی باشد و شرط نیست در نزح قصد نزح که اگر اتفاق آب در چاه بلکه [illegible] بقصد دیگر نزح آب بشود بقدر کافی است [illegible] و آیا شرط است در نازح اسلام یا اینکه هرگاه کافر بوده باشد نیز کافی است ظاهر این است که هرگاه کافر بدون ملاقات دلو و ریسمان [illegible] جایز بوده باشد و الا فلا و بعضی از علماء در خصوص تراوح معتبر دانسته اند که در هر دو نفر اسلام باشد نظر باینکه مذکور در نشده آن دو نفر از قوم مذکور است و در آن [illegible] است بلکه کفایت در آن اظهر است زیرا که مقصود در آن نزح جمیع است مطلب چهارم در [illegible] متعلقه بنزح است بدانکه معتبر در نزح آلات آنست که اول کسی از چاه [illegible] آخر دلو است اخراج شود پس از آن نزح آب شود و هرگاه قبل از آن نزحی کنند معتبر نخواهد بود و هرگاه قدری آب کشیده شود [illegible] عدد [illegible] مقدر تمام [illegible] شود آنکه قبل از خروج یا اخراج [illegible] آب [illegible] معتبر نخواهد بود و همچنین [illegible] بعد از این آلات و ادوات نزح از قبیل دلو و ریسمان و دست کشنده بالتبع پاک خواهد شد و همچنین اطراف چاه که آب [illegible] کشیده ریخته میشود نیز بالتبع پاک است میشود و هرچه [illegible] آن نیز معفو است [illegible] آنکه غالباً [illegible] از رسیدن آب چاه هنگام کشیدن آن نیست آن نیز بالتبع پاک میشود [illegible] آنکه بر حسب اتفاق آب چاه بان رسیده میشود اگر آن متوان حکم بطهارت نمود بعد از طهارت آب چاه و اما آب چاه که خارج میشود هنگام کشیدن نزح آن محکوم بنجاست است و بالتبع پاک نمیشود

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد دوم در آب مضاف است و آب مضاف آن است که از جسمی گرفته شود چه بیرون [illegible] باشد یا خود شده
چه آنکه [illegible] مثل آب غوره و آب هندوانه و خربزه و امثال آن [illegible]
یا بنحو تقطیر و عرق گیری مثل گلاب و عرق بیدمشک و عرق کاسنی و امثال آن دوم آن است که مخلوط شود آب با چیز
دیگر از اجسام بقسمی که دیگر اسم آب مطلق نگویند [illegible] آنچه مخلوط شود با آب مثل سکنجبین و شربت
و امثال آن یا جامد باشد مثل گوشت و امثال آن و هرگاه مخلوط شود با چیزی که از اجسام [illegible] باز او را آب [illegible]
مطلق گویند آب مطلق است و استعمال آن در ازاله خبث و حدث جایز است مثل آب گل آلود که [illegible]
و هرگاه مخلوط شود آب بچیزی که تغییر دهد رنگ او را مثل رنگ [illegible] مثل اینکه قدری [illegible] در آب ریزی که رنگ
او [illegible] شود یا طعم او را تغییر دهد مثل اینکه اندکی [illegible] در او [illegible] که [illegible] یا [illegible] در [illegible]
که قدری شور شود یا بوی [illegible] حاصل کند [illegible] که بوی خوش در آن
حادث کند ولکن آب باقی باشد مانعی از استعمال آن نیست در ازاله حدث و خبث [illegible] آب مطلق است و هرگاه مخلوط شود
آب بگلاب که فاقد الوصف است یعنی بوی [illegible] بر صدق الاطلاق است با التفات [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] و بعضی در این مقام [illegible] تقدیر [illegible] هرگاه بوی [illegible] متصاعد بود [illegible]
[illegible] که [illegible] زیرا که مدار بر [illegible] و ممکن است گفته شود مدار بر استهلاک است یعنی هرگاه آب غالب باشد
بر آن گلاب بنحوی که گلاب [illegible] مستهلک کند جایز است استعمال آن و الله العالم [illegible]
[illegible] است [illegible] احوط [illegible] و هرگاه شک حاصل شد در [illegible] که آیا آب مطلق است یا مضاف
پس هرگاه [illegible] او معلوم باشد جایز نیست [illegible] و هرگاه حالت سابقه معلوم باشد [illegible]
که آب مطلق [illegible] یا [illegible] هرگاه [illegible] و تحقیق حال [illegible]
[illegible] و هرگاه [illegible] جایز است استعمال آن [illegible] مضاف هرگاه آب [illegible]
که [illegible] حاصل شد که آب مطلق [illegible] استعمال آن جایز نیست و چون [illegible] دانسته شد [illegible] آب مضاف
ازاله حدث قطعاً نمی کند [illegible] معروف و مشهور ما بین علما است بلکه [illegible]
علما است در این اعصار [illegible] بعض علما [illegible] صدوق در فقیه قائل بجواز ازاله حدث است [illegible]
باشد و ممکن است [illegible] کلام او [illegible] مراد [illegible] غیر گلاب باشد [illegible]
در آن وارد شده که آب [illegible] و ممکن است [illegible] صدوق [illegible] که [illegible] ایم و نسبت داده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

استعمال آب مضاف جایز است

بلکه بعضی از علماء مثل ابن ابی عقیل [illegible] اینکه در حال اضطرار جایز است و از ان معلوم میشود که [illegible] او رفع حدث و خبث کند. بای که از صدق الصدوق بنقد اگرچه معلوم نشد باشد کسی که اینک وضوی او [illegible] تیمم [illegible] بلکه عبارت او انکه ظاهر در ای است جملة استعمال آب مضاف که رفع حدث جایز نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار بلکه در حال اضطرار و عدم وجود آب مطلق تکلیف تیمم است بدل از وضو یا غسل و اما از ازاله استعمال آب مضاف که ازاله خبث کند پس اگرچه ظاهر مذهب بعضی از علما مثل سید مرتضی و شیخ مفید در بعضی از تصنیفات جواز ان است لکن حق عدم جواز است بلکه ای مرحله قریب بان جایز است بلکه در ای اعصار اتفاق علما بر ان است. [illegible] دوم اینکه آب مضاف بملاقات نجاست نجس میشود اگرچه بقدر کر بوده باشد و اگر به نجاست بسیار کم بوده باشد [illegible] و اما هر قسم از اقسام ملاقات باعث تنجس آب مضاف بوده باشد یا در ان تفصیل است حق تفصیل است مابین انکه آب مضاف متساوی السطوح بوده باشد و نجس وارد در ان شود یا درجة متساوی السطوح و اما هرگاه آب مضاف در محل عالی بوده باشد و قدری در محل نازل و ملاقات نجس را در محل نازل نمود همان محل نازل نجس میشود و انچه در محل عالیست نجس نمیشود مثل اینکه آب مضاف [illegible] بر محل نجسی یا انچه ریخته میشود در موضعی که رایت نجس شد بملاقات بجمیع انچه در ظرف است باقی بر طهارت است بلکه اگر از ان دریا نه است ان هم محکوم بطهارت است و انچه نجس است همان است که ملاقات کرده است با نجس و اگر در محل ان است. سیم انکه هرگاه آب مضاف بملاقات نجس شد بلا ملاقات [illegible] طریق تطهیر ان بر چند وجه است اول انکه [illegible] آب مطلق بر ان ریخته شود لکن شرط انکه تغییر [illegible] از اطلاق نیندازد آب کر باقی باشد بر ابتدا [illegible] مضاف بهمه بر کر غالب شود و آب کر [illegible] و شرط انکه مخلوط و ممتزج باشد تا مضاف شود که آب کر بهمه اجزاء او برسد و ضرر ندارد هرگاه آب کر تغییر یابد بوصف مضاف از جهة رنگ یا طعم یا رائحه زیرا که تغییر آب بوصف متنجس موجب نجاست نمیشود دوم آن است که ان [illegible] را زیر باران بگذارند که آب باران بجمیع اجزاء او بنفوذ کند و [illegible] او در حال باریدن [illegible] سیم آن است که [illegible] آب جاری بر ان مسلط کنند که بهمه اجزاء او برسد چهارم ان است انکه آب کثیر زیاد از کر بر او ریخته شود که از اضافه بیفتد و آب مطلق شود [illegible] اول در همه است سیم [illegible] چهارم انکه در حلال آب مضاف است در جمله انچه مذکور شد مانعات دیگر غیر از آب مضاف مثل شیره و عسل و غیر ان [illegible] در وضو انکه هرگاه و سزاوار است ختم این مقام بذکر چند مسئله اول ان است استعمال کردن ابی که بآفتاب گرم شده باشد و باید دانسته شود در اینجا چند امر اول انکه این کراهت مخصوص بوضو است بجایی که آب در ظرف بوده باشد مثل کاسه و کوزه و خیک و غیر ان پس هرگاه در زمین بوده باشد مثل جوی [illegible] بلکه حوض [illegible] و امثال ان کراهتی در استعمال ان نخواهد بود دوم انکه فرقی نیست مابین آنکه ظرف سفال باشد یا مس یا [illegible] یا ظرف طلا یا نقره از این جهت اگرچه [illegible] اگرچه بعضی از علما قائل بفرق [illegible] مابین [illegible]

سیم انکه

سیم آنکه فرقی نیست مابین بلاد گرم و سرد و مابین بلاد دیگر [illegible] گرم بوده باشد یا بلاد معتدله [illegible] بعضی از علما قائل بفرق [illegible] مخصوص دانسته اند ببلاد دیگر [illegible] در حرارت بوده باشد چهارم انکه ظاهر این است که ازاله نجاسات از آب [illegible] بخلاف این مکروه نباشد مثل اینکه آب [illegible] بآفتاب [illegible] شستن جامه [illegible] بلکه مکروه نیست استعمال ان در غیر مثل اینکه آب [illegible] بآفتاب گرم کرده شستن جامه و غیر ان و اما هرگاه مقصود ازاله نجاست از بدن بوده باشد [illegible] یا غیر ان یا انکه شستن بدن بوده باشد از چرک بدن پس در کراهت ان تامل است و اولی ترک ان است و همچنین حال در شرب ان و بالجمله انچه مسلم است کراهت استعمال چنین آب است در وضو و غسل پنجم انکه هرگاه کسی از غیر جنابت یا [illegible] منشا ایا کراهت مرتفع میشود یا نه جمعی از علما قائلند بانکه کراهت مرتفع نمیشود بلکه وحقیر را در این باب تاملی است خصوص در صورتیکه بعد وصف اول متصف گردد مثل اینکه سرد شود یا [illegible] به آب [illegible] ششم انکه ایا حکم مذکور مخصوص است بجایی که [illegible] وضع ظرف را در افتاب بقصد استعمال یا حکم عام است اظهر ثانی است الحکم [illegible] بعضی از علما قائل باختصاص شده اند بجایی که آب بقصد گرم شدن بآفتاب گذارده [illegible] انکه هرگاه آب از حرارت [illegible] کراهتی در استعمال ان نیست هفتم انکه فرقی نیست در حکم مذکور مابین آب قلیل و کثیر هرگاه در ظروف باشد اگرچه بعضی از علما قائل بفرق شده اند هشتم انکه وجه کراهت ان نص اخبار ان است که استعمال چنین آبی موجب برص میشود و از این جهة بعضی علما قائل شده اند باینکه کراهت مذکوره کراهت ارشادیه است نه کراهت شرعیه [illegible] بلکه کراهت ان بجهة عدم عروض برص است و حق این است که کراهت ان کراهت شرعیه است و البته احکام شرعیه متوقف [illegible] دهم انکه فرقی نیست در حکم مذکور مابین استعمال کردن در یکدفعه یا دفعات عدیده و بعضی مخصوص دانسته اند حکم مذکور را باعتیاد و مداومت بر ان و حق عدم اختصاص است بلکه مکروه است استعمال ان اگرچه در یکدفعه [illegible] مسئله ثانیه انکه [illegible] استعمال [illegible] گرم که در بعضی چشمه ها [illegible] در وضو و غسل کراهتی ندارد [illegible] و حقیر را در این تاملی است خصوص [illegible] بعضی اخبار که وارد شده است که گرمی ان از جهنم است و دور نیست استفاده کراهت [illegible] ان شود حاله مکروه است استشفاء بآب [illegible] و مراد [illegible] پس انچه مشهور است در رفتن بآب گرم که در حوالی [illegible] بجهة [illegible] در رفع بعضی امراض خالی از اشکال است تا چنین ای که از آتش جهنم است [illegible] موجب شفاء امراض میشود مسئله ثالثه انکه مکروه نیست استعمال ابیکه از آتش گرم شده باشد چه در وضو و غسل و چه در غیر [illegible] مکروهه غسل دادن میت حاله در غسل اموات مذکور است

و چون از مقدمه که بیان اقسام ابواب و احکام متعلقه به کتب ... فارغ شدیم شروع میکنیم به ابواب مقصد ... و چون ... اصل
طهارت منقسم میشود به ... اصل طهارت از حدث و طهارت از خبث پس مرتب میشود ابواب در ضمن دو مقصد
مقصد اول در طهارت از حدث است و آن حالتی است ... که مانع از دخول در نماز و مثل آن و ازاله ...
آن حالت ... و یا اباحه آن اعمال نمیشود مگر به وضو یا غسل یا تیمم هر یک در مواضع خود و هر یک ...
و ... در ... باب بیان میشود باب اول در وضو ... و کلام در این باب ... میشود در ...
مقدمه و چند فصل ... در احکام ... و تکیه کردن است ... در او چند بحث است
در او چند ...

بسم الله الرحمن الرحیم ... و علی آله ...

۱۶۱

در احکام متعلقه به میت ... و در آن چند بحث است مبحث اول در ... و در آن چند ...
امر اول در وجوب ستر عورت ... و آن در چند مطلب است مطلب اول آنکه واجب است ستر عورت بر هر مکلف
از رجال و ... مگر از زوج و زوجه و طفل ... در حال ... و ... در غیر حال ... در ...
ما بین کفار و مسلمین ... مطلب دوم آنکه ... واجب است ستر عورت همچنانکه حرام است بر مکلف دیگر ...
دیگری ... مسلم باشد ... در ... عورت ... به ...
در حکم ... و طفل ... بلکه ... و طفل ... و اما طفل ...
... مطلب سیم آنکه مراد به عورت ... در حق مردان ...
... امر دوم ... مطلب ... و مراد به وجوب ... شرط است ...
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نشده باشد پس هرگاه غلاف ... ملتصق نشده بود به ... فعل ظاهر کافی است چنانکه جمعی از علما تصریح به آن کرده اند [illegible]

پس غسل غلاف که ظاهر است کافی خواهد بود لکن احوط آن است که هرگاه ممکن باشد غسل سر حشفه [illegible]

محقق ... متعرض نشده است بلکه این موافق احتیاط است بلکه این احتیاط ترک نشود بلکه سر حشفه ... از ظاهر است [illegible]

مستور به غلاف باشد و هرگاه غلاف ملتصق نشده باشد و ممکن باشد کشف حشفه ... در این صورت لازم است غسل حشفه و غسل غلاف فقط کافی نخواهد بود بلکه لازم است کشف حشفه و شستن آن [illegible]

[illegible]

مطلب ... است [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

وشرط است در آنکه شرط است در ... سنگ ... از چیزهائی که جایز است استنجا، یعنی اگرچه ... هر چیزی که از اجزاء

ارض باشد مثل ... [illegible] ... مثل کلوخ و خاک و نوره و غیر آن و شرط است در آن ...

[illegible] در یک نشستن از چیزهائی که جایز است استنجا، یعنی با وجود آب نباتات است نیز چیزهائی که از زمین

بیرون می‌آید مثل چوب و علف و برگ درخت و غیر آن و در جمیع این مراحل خلافی نیست اهم از چیزهائی که استنجا، یعنی

جایز است که پاس و کتان بافته نشده و فدک و غیر آن از چیزهائی که ... است و این قسم ... داخل در قسم سابق است

لکن چون تصریح بیان شد تا توهم نشود فرق چنانکه در سجده ... فرق حاصل است ... ما یقع ملبوس از نباتات ...

مرجع نیز خلافی نیست ... و شروط شده در آن مثل شروط ... در سنگ است ...

[illegible]

حیوانات ... بلکه اگرچه خود حیوان زنده ... مثل ... و گربه و غیر آن و در اینجا اندک خلافی است لکن اقوی جواز ... استنجا ...

احکام است مگر چیزهائی که بعد بیان خواهد شد ... دهم از چیزهای ... استنجا، یعنی جایز است با وجود آب اجزاء انسان است از

... قبیل ... دست و غیر آن ... از کلم ... حتی اجزاء ... مسجد

مثل اینکه از ... جدا از آنکه ... چنانکه بعضی از علما ... در ... بیان ... مقام ... سیم در بیان

چیزهائی است که استنجا، یعنی ما جایز نیست و آن نیز چند چیز است اول سنگ ... است ... چنانکه ... ملکه

مثلی ... از اجسام دیگر که ... دوم اجسام صیقلی که صاف ... باشد و ... خشونتی ... نداشته باشد ... سنگ باشد

یا غیر سنگ ... از ازاله نجاست ... سیم اجسامی که در آن رطوبت ... باشد چنانکه ...

که ... مثل خاک و غیر آن ... استخوان اگرچه از حیوان ماکول اللحم باشد ... چهارم ... حیوانات مثل اسب ... والده

که ... خوردن ... و اما ... حیوانات ماکول اللحم مثل شتر و گاو و غیر آن ... اقوی عدم جواز

استنجا، یعنی ... اگرچه بعضی علما ... مطعومات یعنی چیزهائی که خورده می‌شود ... نان ... باشد

یا غیر نان از قبیل میوه جات ... و ماننده آن هشتم چیزهائی که در شرع محترم است مانند قرآن ...

... کتب ادعیه و احادیث بلکه کتب فقهیه و غیر آن و ماننده تربت کربلا ... بلکه غیر کربلا از تربت ... ائمه علیهم السلام

و ماننده ... دیگران ... هر گاه شخص استنجا، بکند ... باید ... استنجا ...

... جایز است ... اول ... و اما ... عدم کفایت است

خصوص ... و اما ... خصوص در ... محترمات

... که ... حرمت ... استنجا ...

مقامات ... که عدم جواز ... نیست ... در آنها ... است ... استعمال آن

معصیت است ... بلکه ... است ...

بحث دوم

بحث دوم در ... محرمه ... است و آن چند امر است اول استقبال قبله است هنگام بول یا غائط کردن نیز در مقابل

قبله نشستن و بول کردن یا غائط ... فرقی در این باب نیست ما بین صحراها و خانه‌ها بلکه حرام است استقبال مطلق و بعضی

از علما، در خانه‌ها ... مکروه دانسته و در صحراها حرام ... اگرچه ... صواب نیست لکن ...

است مطلق ... [illegible] ... اینکه حرام استقبال ...

... دانسته ... یا استقبال ... بول و غائط باشد ... مواجه قبله باشد اما هرگاه

در بین مقاوم ... که ... از سر و سینه و ... پشت ... روی بقبله یا پشت بقبله ...

بقبله یا پشت بقبله باشد پس حرام است و ... در آن نیست و اما هرگاه ... مواجه قبله باشد یا پشت بقبله باشد

و اصل ... منحرف قبله باشد بعضی گفته‌اند ... و اما عکس آن که ... مواجه قبله باشد یا پشت بقبله ...

... بر استقبال ... است و این ... احتیاط اجتناب از هر دو است ...

... مستقبل بقبله ... بقبله نباشد اگرچه ... مستقبل ...

... هرگاه ... بقبله باشد هرگاه شخص مکلف ... که ... مستقبل

بقبله باشد و ... که ... بقبله باشد ... پشت بقبله و هرگاه وضع ...

که ممکن نباشد انحراف از قبله پس هرگاه ... اختیار ... و هرگاه ...

ساقط است ... هرگاه ... یا ... در ... بول یا غائط ...

پس هرگاه ... باشد جایز نیست که روی و پشت ... مواجه قبله باشد ... مشرق باشد ... باشد

زیرا که در ... صورت ... یا روی بقبله ... یا پشت بقبله ... حرام است و اما هرگاه ...

افتاده ... افتاده باشد پس هرگاه ... بقبله باشد جایز نیست بول کردن و هرگاه ... بقبله ...

... باشد ... آنکه حالت استبراء و استنجا، اگرچه ... از حالت بول و غائط ...

... که ... از استبراء و استنجا، ... روی بقبله و پشت بقبله ... لکن ...

... استنجا، ... مثل حالت بول و غائط است لکن در استبراء دلیلی بر منع نیافته‌ام ...

... [illegible] ... پس هرگاه ...

و اما هرگاه ... از قبله اجتناب ... بعضی از علما ... مطلق ...

هرگاه ... پس هرگاه ... از ...

... و اما هرگاه ... احتیاط در اجتناب است و اما ...

بعضی از علما ... و اول عدم جواز است ...

بسم الله الرحمن الرحیم

سیم نجس شدن یا غائط کردن بر چیزی که احترام آن در شریعت ثابت است مثل تربت و نحو آن چهارم بول یا غائط کردن در مکان غصبی است و امثال اینها از غصب و احترام غصبیه اگرچه قول طهارت آن بر حرمت آن بود

بحث سیم در مستحبات تخلیه است و آن چند امر است اول آنکه خود را در هنگام تخلیه از انظار دور داشته در خانه ها برای این وجه است که بسازند، مرو و در صحرا برای این وجه است که آن قدر دور برود که غائب از انظار شود یا در عقب دیوار یا در مکان پستی رفته که مخفی از انظار باشد هنگام نشستن یا در عقب دیوار خود را مستور دارند و ظاهر این است کفایت کند همین قدر که خود را بپوشاند مثل آنکه عبائی بر سر افکند و هرگاه در تاریکی شب باشد که ظلمت مانع از رؤیت او باشد دور رفتن [illegible] آنها این مستحب لازم نیست و ظاهر عدم فرق است مابین بول و غائط و بعضی از علما اختصاص به غائط داده اند و وجهی دارد ظاهر نیست دوم آنکه در غائط کردن بیشتر است ۳ دوم سر را در هنگام اراده دخول در بیت الخلاء بپوشاند اگرچه جامه خود باشد و این در نظر حقیر غیر کلاه و عمامه است و پوشانیدن سر بکلاه کفایت در این مستحب نمیکند بلکه در دست سر برهنه مکروه است و عمامه مستحب است ۳ [illegible] است که پای چپ را پیش از پای راست داخل کند مانند قبای چرمی بسم الله گفتن است در هنگام اراده دخول در بیت الخلاء و بهتر این است که بگوید بسم الله و بالله چهارم استعاذه است از شیطان بعد از بسم الله و بگوید اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و این استعاذه ظاهر این است در غیر بیت الخلاء در هر موضعی که اراده تخلیه داشته باشد نیز مستحب است پنجم تقدیم پای چپ است بر پای راست هنگام دخول در بیت الخلاء و اما [illegible] حکم مخصوص بیت الخلاء است یا آنکه این مستحب در صحرا نیز جاری است بر این وجه که چون موضع را اختیار کند [illegible] در هنگام تخلیه [illegible] جانب بعضی از علما [illegible] اقتضای [illegible] کنایه است در هنگام [illegible] قسم دوم در مستحبات هنگام اراده تخلیه است و آن نیز چند امر است سیم استبراء کردن قبل از [illegible] [illegible] در مجاری بول [illegible] از بقیه بول در مجاری بول مانده باشد بیرون [illegible]

١٦٤

بسم الله الرحمن الرحیم

و در کیفیت آن قدری اختلاف است مشهور و اوسط به عالم شیخ انصاری از همه آن است که از مقعده تا زیر خصیه سه دفعه کشیده شود و ملحقا به انگشت دست چپ که انگشت سبابه و انگشت میان بود اگرچه دو انگشت میان ام بعیر است و مراد آن سه دفعه از اصل ذکر تا سر حشفه کشیده شود از انگشت ابهام که انگشت بزرگ باشد با انگشت سبابه که انگشت ابهام بر روی باشد و انگشت سبابه بر زیر و بعد از آن سه دفعه راس حشفه را فشار دهد و هرگاه سر حشفه سه دفعه فشار دهد نیز کافی است چنانچه هرگاه از انگشت سبابه دیگر این عمل سه دفعه نیز جاری است چنانچه هرگاه اکتفا نماید به دفعه اول که کشیدن انگشت باشد از مقعده تا زیر خصیه سه دفعه نیز ظاهر این است کافی باشد در استبراء و لازم نباشد فشردن ذکر و سر حشفه در آن و مراد از است در این مقام دانستن چند امر اول آنکه ثمره استبراء در طهارت محل است بعد از شستن محل بلکه محل پاک میشود به شستن آن اگرچه استبراء نکند بلکه ثمره آن این است که هرگاه استبراء کند و بعد از آن رطوبتی از مجرای بول خارج شود حکم به نجاست آن نیست و اثری بر آن مترتب نمیشود آن رطوبت یا آن اب حکم به طهارت است اگرچه بعد از وضو یا در اثنای وضو باشد آن وضو صحیح است و اعاده آن لازم نیست و هرگاه استبراء نکند هرگاه قبل از وضو خارج شود حکم به نجاست آن میشود و هرگاه بعد از وضو یا در اثنای وضو باشد اعاده و استیناف وضو نماید اما هرگاه بعد از نماز خارج شود اعاده نماز لازم نیست زیرا که نماز را با وضوئی که ناقص در آن متصور نیست بجا آورده با هرگاه در اثنای نماز بجا آید دور نیست آن نماز محکوم به بطلان باشد و استیناف باشد بعد از اعاده وضو دوم آنکه استحباب استبراء ظاهر این است مخصوص رجال نیست و در حق زنان استحباب آن ثابت نیست بلکه بعضی از علما قائل به استحباب آن شده اند و انکاری از آن نیز ممکن است بلکه استبراء در حق زنان ظاهر این است بکشیدن دست باشد از مقعده تا مجرای بول سه دفعه و فشردن فرج سه دفعه و اکتفا به دفعه اول حاصل در حق مرد ذکر شد در حق زن بطریق اول و آیا ثمره که از برای استبراء ذکر شد در حق زن نیز ثابت است یا غیر ظاهر ثمرت آن ثمره است پس هرگاه رطوبتی خارج شود بعد از استبراء اگرچه بعد از وضو باشد محکوم بطهارت است و وضو محکوم به صحت است سیم آنکه چون ظاهر شد که ثمره استبراء طهارت رطوبت است بعد از استبراء که این است که هرگاه در مجاری بول باقی مانده است خارج شود هرگاه به نیز قطع به کسی حاصل کند که آن عمل برای خروج بقیه بول باشد از مجاری بول اگرچه به راه رفتن باشد یا به گذشتن زمانی دور نیست که آن عمل نیز حکم استبراء کردن با انگشتان داشته باشد چنانکه هرگاه در درستی حصول مانعی از استبراء داشته باشد تا آن با انگشتان را استبراء بود چنانکه هرگاه مجرای بول [illegible] باشد این نیز قائم مقام استبراء خواهد داشت چهارم آنکه [illegible] دوم در مستحبات حالت چهارم این دعا خواندن است در هنگام استنجاء و شستن محل بول یا بلفظ اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار و هرگاه بعد از شستن بخواند نیز خوب است پنجم آنکه مقعده را پیش از مخرج بول بشوید ششم آنکه در تطهیر مخرج غائط با عدم تعدی [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و هرگاه جمع بکند آن را احتیاطاً براى رجحان ... و در بعضی اخبار وارد گردیده است که آب بر روی
استعمال کردن در محل بول و غائط ... قسم سوم در مستحبات تخلیه است و آن نیز چند امر است اول
... یعنی دست ... بعد از برخاستن از محل حاجت و خواندن این دعا الحمد لله الذی
اماط عنی الاذی و هنانی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی دوم که ... پای راست است در هنگام خروج
و هرگاه در صحرا باشد ... جلوس ... پای راست ... پای چپ
... در حال دخول ... در تقدیم پای چپ بر پای راست سیم خواندن این دعا است بعد از خروج الحمد لله الذی
رزقنی ... لذته و ابقی قوته فی جسدی و اخرج عنی اذاه یا لها نعمة یا لها نعمة یا لها نعمة
حال حضرت ... عادت شریفه ایشان این بود که این دعا را بعد از بیرون آمدن ... می خواندند

مبحث چهارم در مکروهات تخلیه است و آن نیز چند قسم است قسم اول در مکروهات متعلقه بمکان تخلیه است
نسبت بول و غائط ... آنکه مکروه است تخلیه کردن در چند موضع اول ... شارع است مثل شارعهای عام در صحرا
... و فرقی نیست ما بین شارعهای عام
... خاص ... که آن موقوف باذن اهالی آن است
و در ... دوم مشرعه است یعنی جاهائی که آب از آن بر می دارند و انها را شریعه می نامند
... سیم ... سقایان که آب بر می دارند ... که سقایان یا چاهها ... که آب در آن ...
در ... که آب بر می دارند ... جاری ...
... که جمیع ان ... و جاده ها سیم زیر
... چهارم ... درخت ... پس بول کردن
درختی که ثمر ... در آن ...
یا غائط کردن در زیر درخت ... که میوه آن درخت ... درخت ثمردار باشد یا نباشد
... عادت ... میوه آن ... زمانی که میوه درخت ... باشد و این حکم ...
پس هرگاه میوه آن ... باز مکروه است ... در فصل زمستان ... باذن مالک
... و اما نسبت ... مالک ... جایز ...
... پنجم در سایه کوه یا سایه درخت از قبیل ...
که مردم از ... در آن سایه قرار ... پس مکروه است بول کردن ...
در سایه ... که مردم در آن ... آرام می گیرند ... که ... در آن ... نزول ... اگرچه سایه ...

پس بول

بسم الله الرحمن الرحیم

پس بول یا غائط کردن در آن مکروه است و این در غیر کاروانسراها و نحو آن است ...
و اما در کاروانسراها و نحو آن ها بول و غائط کردن در غیر مواضعیکه ...
حرام است بلکه مراد زمینهای مباح است که عادت ... نزول در آن است ... در خانه هاست که ...
مواضع ... پس بول کردن در خانه ها یا غائط کردن در آن جا مکروه است و این در جائی است که ...
صاحب خانه ... حرام است و محتمل است که مراد به در خانه ها ... که مقابل در خانه هاست ...
اظهر است و الله ... خانه ...
در ... ها بلکه در اطراف خارج ... که ... حرام ...
... که مردم در آن جمع ... بول کردن یا غائط کردن در آن ...
مکروه است ... در ... آن موضع ... است ...
... مردم ... که بول یا غائط در آن ... دهم ...
حوالی ... قسم دوم در مکروهات ... بول کردن و در بعضی ...
... اول بول کردن در زمین ...
... و در زمین ... بول است ...
... و در بعضی اخبار وارد است که ... عذاب قبر از بول است ... دوم
بول کردن در سوراخ حیوانات است سیم بول کردن در آب ایستاده است ... و در بعضی اخبار است
که بول کردن در آب ایستاده ... چهارم بول کردن در آب
جاری است ... کردن در آب ایستاده است بلکه از بعضی علماء ...
... علماء کراهت است و ... بلکه در بعضی اخبار است که آب را ...
کسیکه بول کند در آب ... شیطان ... و بعضی از علماء ... کردن در آب
... در روز زیرا که آب در شب ... است ... بول کردن در
آب در شب مکروه است ... و بعضی ... بول در این مقام ...
است که آب ... و این ... پنجم بول کردن در هوا است مثل اینکه از بام
بول کند ... که بول او در هوا ... و این ...
... زیرا که مراد ...
... در هوا ... قسم سیم
در مکروهات ... بول کننده ... و آن نیز چند امر است اول بول کردن در حال قیام و در بعضی روایات
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که بول کردن ایستاده ... دوم بول کردن ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بنوعی که عورت او مکشوف باشد در حال بول کردن مقابل آفتاب و ماه پس و هرگاه مستور باشد عورت او از ستر در هنگام بول کراهتی نخواهد داشت چه ساتر لباس و چه دیوار بوده باشد یا پرده یا جامه یا غیر آن بلکه هرگاه حایل دست بوده باشد کافی است و بعضی از علما خلاف اسلام مطلق بول کرده اند و بعضی بطور مشکل فتوی بان داده اند از علم کراهت آن نیز منافات ندارم اگرچه دلیل و نص در این الحاق ندارم و مراد بطور کراهت مقابل جرم آفتاب و ماه است که پشت حرم است احکام فقط مقابل آفتاب و ماه ندارد و بعضی از علما احتمال داده اند کراهت بسته از سلام در هنگام بول بنده آنکه پشت به آفتاب کند یا ماه در هنگام بول و این لیار دور است و ظاهر عدم فرق است در کراهت مقابله با ماه مابین روز و شب چنانکه ظاهر عدم فرق است در میان حالت کسوف و خسوف نسبت به شمس و قمر و غیر آن سیم بول کردن مقابل باد بلکه بعضی اخبار دلالت بر کراهت دارد کردن پشت به باد یا غایط کردن رو به باد بلکه پشت به باد و علمای ما جمله غیر را ما یکی نیت پس نکرده است بول کردن مقابل باد و همچنین غایط کردن مقابل باد چنانکه نکرده است پشت کردن به باد احکام بول و هنگام غایط چنانکه مراد اخبار است و بعضی از علما مانند شیخ شهید نیز فتوی بان داده اند

چهارم در کم دهات مقارنه با تخلی است و آن نیز چند امر است اول و دوم خوردن و آشامیدن در حالت تخلیه بلکه در هنگامی که در بیت الخلاء نشسته بلکه دور نیست که کرده باشد خوردن و آشامیدن مادامی که در بیت الخلا است سیم مسواک کردن است در حالت تخلیه بلکه هنگامی که در بیت الخلاء نشسته بلکه مادام که در بیت الخلا است و در بعضی از اخبار وارد است که مسواک کردن در بیت الخلا بالحق کند دهن است چهارم تکلم کردن است در هنگام تخلیه تا آخر احکام و در آن وجه هنگام غایط کردن بعضی در بعضی اخبار داریم است وارد است که هیچکه تکلم کند در این حال حاجت او قضا کرده نشود و تشنه برای مقام هرگاه امر ضروری باشد که ناچار در این حرف گفت امر ممنوع الیه شود و اما ذکر پروردگار جل شانه در آن حال پس مستحب است و داخل کلام کرده نیست زیرا که ذکر خدا خوب است در هر حالی و همچنین است قرائت آیة الکرسی خواندن پس در آن کار کرده نیست بنا بر اصح و همچنین حمد کردن خدا بعد از عطسه کردن و همچنین حکایت کردن اذان مکروه نیست چنانکه جمعی تصریح کرده اند مجلد آنکه مکروه است تکلم کردن است احکام تخلیه در غیر حالت تخلیه کراهت آن معلوم نیست اگرچه در بیت الخلا باشد

پنجم قرائت قرآن است در بیت الخلا مگر آیة الکرسی چنانکه علما ذکر کرده اند و دور نیست الحاق آیة الکرسی الی آخر به آیة الکرسی به نحو سوره عزائم بلکه دور نیست که تا هفت آیه مشار دهد نیز مکروه باشد و اما دعا خواندن پس تصریح نموده اند در کراهت آن و الظاهر عدم کراهت است خصوص هرگاه حاجتی از خدا کند یا عرض دردی کند هرگاه

در این مقام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نهم استنجا کردن به دست راست است و بعضی از علما منع از آن کرده اند و ظاهر جواز آن است با کراهت و این در صورتی است که عذری در دست چپ نبوده باشد و اگر اینجا در آن نیست و چنانکه کرده است استنجا کردن به دست راست اهمال نکرده است دست راست را به بازوی چپ است هم استنجا کردن است به جهت که در آن انگشتری بوده باشد که بر آن نام خدا باشد اگرچه دست چپ بوده باشد و ظاهر عدم خصوص نام جلاله است بلکه جمیع نامهای خدا همین حکم را دارد و بعضی از علما الحاق کرده اند به نام خدا نام پیغمبر خدا و ائمه هدی بلکه حضرت فاطمه سلام الله علیها دلیل داخل کردن انگشتر در بیت الخلاء اگرچه در دست راست بوده باشد و استنجا با آن نکند مکروه یا غیر ظاهر عدم کراهت است و آنچه ذکر شد از کراهت استنجا بوده است به دست چپ که با جای انگشتری بوده باشد در صورتی است که انگشتر هنگام استنجا کس نشود و هرگاه کس شود حرام است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة على محمد و آله الطاهرين

و بعد الحمد و الصلوة كتاب الطهارة بدانكه طهارت يا از حدث است يا از خبث پس در اينجا دو مقصد است

مقصد اول در طهارت از حدث است و آن حاصل ميشود بوضوء و غسل و تيمم [illegible]

[illegible] و ذكر ميشود اين طهارتها در طى سه باب باب اول در وضوء است و كلام در وضوء [illegible]

در اسباب و افعال و شروط و جمله از احكام متعلقه بآنها است پس در اينجا چند فصل است فصل

اول در اسباب وضوء است يعنى امورى كه موجب وضوء است و باعث شكستن وضوء ميشود

و آن چند امر است اول خروج بول است دوم خروج غائط است سيم خروج رياح است هرگاه

از موضع معتاد و هرگاه خارج شود از غير موضع معتاد اتفاقا مثل اينكه جراحتى براد وارد آيد

كه امعاء [illegible] از آن جراحت خارج شود آن موجب نقض وضوء نمى شود بلى هرگاه خلقة

او عادتا غير موضع معروف مجراى بول و غائط او باشد بنوعى كه عادت بر آن قرار گرفته آن

در حكم موضع معتاد است و موجب نقض وضوء مى شود و هرگاه خارج شود از موضع معتاد بول

يا غائط غير بول و غائط [illegible] مثل اينكه كرمى خارج شود يا هسته كه آلوده بنجاست نبوده باشد

نقضى در وضوء نخواهد بود و اما مذى و آن آبى است كه خارج ميشود از مجراى بول هنگام ملاعبه

و نوازش و ودى و آن آبى است كه خارج ميشود بعد از بول پس موجب نقض وضوء نميشود

پس هرگاه وضوء گرفت بعد از بول و بعد از آن وضوء آب ودى خارج شد وضوء آن صحيح خواهد

بود و هرگاه داخل كند در باطن چيزى را مثل شاف و آب [illegible] وضوء آن باطل نخواهد شد

و اما فصول پس در بيان وضوء و نواقض وضوء و افعال

و در حكم بول است [illegible]

چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارم خوابى است كه غالب شود بر چشم و گوش يعنى خوابيكه ملتفت نشود بصدا و نه آن [illegible]

و بينائى موجب نقض وضوء نخواهد شد هرگاه غالب بر شاعر نشود و ملحق ميشود بنوم هر چه

عقل را زائل كند مثل اغماء و جنون و مستى بجهت دواء ششم است يعنى باعث شكستن

وضوء [illegible] حيض و نفاس و استحاضه كه موجب وضوء استحاضه قليله است بلكه متوسطه در باب

صلوة صبح و تفصيل آن است انشاء الله در باب [illegible] خواهد آمد و نمى شكند وضوء را ما عداى اينها

از [illegible] پس بوسيدن مرد زن را موجب نقض وضوء نخواهد بود اگر چه با شهوت بوده باشد و اگر چه

بوسيدن حرام بوده باشد و نه دست ماليدن بزن و نه دست ماليدن [illegible] قبل [illegible] ظاهر

دبر و قبل زن يا مرد و نه باطن قبل و دبر اگر چه با شهوت بوده باشد [illegible] احتياط [illegible]

است كه هرگاه [illegible] با شهوت بوده باشد تجديد وضوء نمايد كه در تقبيل حلال و حرام

و خنده قهقهه نقض وضوء نمى كند فصل دوم در افعال وضوء است و آن شستن رو است

و شستن دست راست و دست چپ و مسح كردن سر و دو پا و صحت آن موقوف بنيت است

و كفايت ميكند در نيت قصد قربت و كفايت ميكند داعى و لازم نيست اخطار بذهن و تكلم لازم

است كه نيت خلاف نكند يعنى همان نيت اول باقى بوده باشد پس هرگاه بعضى از افعال را بقصد [illegible]

كردن عضو بشويد بايد اعاده همان عضو بشود بقصد وضوء و همچنين افعال تمام شود [illegible]

هرگاه بپرسند چه ميكنى بگويد وضوء ميسازم نه آنكه از خاطر او محو شود [illegible]

بنويسد و وقت نيت اول شستن رو است و هرگاه مقدم دارد بر شستن دست كه [illegible]

قبل از وضوء باز عيب ندارد هرگاه داعى باقى باشد هنگام شستن رو والله العالم و در اينجا

چند بحث است بحث اول در شستن رو است و آن اول افعال وضوء است و حد رو در طول

كه واجب است شستن آن از جاى روئيدن موى سر است تا منتهاى زنخ و مراد كه تعبير آن بچونه مى شود

و در عرض آن قدرى است كه فرو گيرد او را انگشت بزرگ دست و انگشت ميان

و زنخدان كه عبارت از سينه دو طرف سر است كه موى ندارد داخل سر است نه داخل وجه [illegible]

ياخود زائل شد

و هرگاه [illegible] شعرده [illegible] وضوء [illegible] شود [illegible]

[illegible] وضوء [illegible] بلكه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و همچنین است [illegible] که محاذی سر گوش است از جانب عرض و شستن ان نیز
لازم نیست زیرا که ان نیز از اجزاء سر و توابع راس است و اما مو [illegible] ان محل روئیدن موهای صورت است
که زنان ان را [illegible] پس [illegible] است که [illegible] فرو گیرد ان دو انگشت [illegible] شستن ان و داخل در وجه است
و واجب نیست شستن عذار و نه عارض از انچه خارج از [illegible] انگشت مذکور است و مراد بعذار موهائیست
[illegible] که مقابل [illegible] گوش است و مراد بعارض موئی یا محل موئی است که محاذی عذار است از
طرف طول [illegible] هر چه را فرو گیرد ان دو انگشت بزرگ و انگشت میان واجب است شستن ان [illegible] زیرا که ان
در طرف سر است [illegible] اگر چه موی سر [illegible] شستن ان واجب نیست اگر چه دو انگشت او را فرو گیرد زیرا که ان
داخل سر است و هرگاه کسی در پیش سر موی زائد [illegible] واجب نیست شستن ان و فرض میکنیم در حق خود
داشتن موئی زیرا که انچه واجب است شستن روی است نه شستن سر خواه مو داشته باشد یا [illegible] انگشت مذکور
و هرگاه صورت او [illegible] از اعتدال بیرون باشد تمام صورت را میشوید اگر چه [illegible] انگشت
روی او را فرو نگیرد و یا انکه زیاده [illegible] مثل انکه صورت او کوچک باشد و هرگاه دست او
بزرگ باشد یا کوچک و در روی [illegible] متعارف باشد تمام روی را میشوید و دست خود [illegible] فرض است
متعارف میکند و واجب نیست شستن داخل چشم و نه داخل دهان و نه داخل لب [illegible] و موضع [illegible] که از دل
دو لب و چشمها داخل در [illegible] است و شستن انها واجب نیست و نیز واجب است [illegible]
[illegible] ان قدری که [illegible] خارج باشد [illegible] ان قدر که [illegible] شستن ان واجب
[illegible] واجب است [illegible] و هر چه از [illegible] باید [illegible] واجب نیست شستن ان خواه موی انبوه
[illegible] را داخل [illegible] زیر ریش [illegible] بلکه روی مو را شستن کافی است خواه [illegible] و فرق نیست در
[illegible] یا [illegible] که [illegible] برساند [illegible] لازم
[illegible] ریش و موی ابرو [illegible] ظاهر کافی است [illegible] ظاهر
نیست [illegible] و هرگاه در صورت [illegible] لازم
کافی است [illegible] که [illegible] زیر موی اگر چه ظاهر است
[illegible] ریش و واجب است [illegible]
[illegible] صورت [illegible]

بلکه همان قدر که
ابتداء از [illegible] کافی

بسم الله الرحمن الرحیم

بلکه همان قدر که ابتداء از رستنگاه موی نمود کافی است و ختم کردن بذقن لازم نیست [illegible] اگر چه احوط
است و واجب نیست صورت را بدست [illegible] بلکه هرگاه اب برسد [illegible] اگر چه صورت بسته شود کافی
است چنانکه هرگاه [illegible] باب فرو برد کافی است و همچنین است هرگاه صورت را در زیر اب باران یا
ناودان [illegible] بگیرد [illegible] و اب [illegible] کافی است و [illegible]
است در غسل [illegible] انکه اب جاری بر وجه شود اگر چه با اعانت دست بوده باشد پس کفایت میکند
مجرد تر کردن بدون جریان و هرگاه شک کند که ایا اب بتمام رو رسیده یا خیر واجب است
بشوید تا یقین کند که تمام رو شسته شده [illegible] علم عادی که متعارف است در میان مردم
بحث دوم در شستن دستها است [illegible] شستن دست راست [illegible] دست چپ و حد ان از مرفق است
که [illegible] تا سر انگشتها [illegible] و باید ابتداء از مرفق بشود و ترتیب در
[illegible] لازم نیست [illegible] که از مرفق بگیرد [illegible] بشوید و باید [illegible]
و هرگاه بعض دست [illegible] قطع شده باشد باقی را بشوید و هرگاه دست از مرفق جدا شود [illegible]
قطع شده باشد واجب است که سر ان عضد را که باقی مانده است بشوید [illegible] هرگاه قطع [illegible]
یا هرگاه از فوق مرفق قطع شده باشد غسل ان لازم نیست و هرگاه در دست انگشت زیادی [illegible]
شستن ان لازم است و همچنین است هرگاه غده در دست [illegible] و هرگاه دو دست [illegible]
هم داشته باشد و معلوم باشد کدام اصیل است [illegible] غسل [illegible] لازم است و هرگاه معلوم [illegible]
که یکی اصیل است و دیگری زائد غسل اصیل لازم است و غسل زائد لازم نیست و واجب نیست
که دست را بدست بشوید بلکه هرگاه در مجرای اب روان بدارد یا در زیر باران بگیرد یا اب
فرو برد که اب بهمه موضع برسد کافی است خواه [illegible] چنانکه در وجه گذشت و واجب است حصول علم
بوصول اب بتمام عضو پس هرگاه علم بهم نرساند [illegible] صورت است [illegible] اول [illegible]
[illegible] یا [illegible] در دست یا در وجه [illegible] رسیده است یا خیر در این صورت [illegible] را برای [illegible]
که مانعی [illegible] رسیده است دوم ان است که [illegible] مثل انگشتر و دست بند و [illegible] است [illegible] با وجود ان
[illegible] اب رسیده است یا نه در این صورت لازم است که حرکت بدهد ان مانع را تا انکه یقین کند اب رسیده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث سیم در مسح پیش سر است و کلام در این مقام در سه امر است اوّل در قدر مسح است و واجب آن همین قدر است که مسح کند آنچه اگرچه قدر کمی باشد قلیل بوده باشد که عرفاً بگویند مسح نمود و اَحوط و افضل آن است که بقدر سر انگشت مسح نماید و باید مسح بتری وضو باشد نه آنکه از خارج آب بردارد و مسح نماید و هرگاه آب دست خشکیده باشد از ریش بگیرد و مسح نماید یا از ابرو بگیرد و مسح نماید بلکه از ریش احوط است لکن گرفتن از ریش در صورتی است که داخل در موضع شستن وجه بوده باشد یا آنکه قصد کرده باشد در هنگام شستن روی آنکه تمام ریش شسته باشد قصد آب باشد چنانکه گذشت و هرگاه قصد شستن تمام ریش را بقصد آب نکرده باشد از موضع شستن تجاوز نکند مثل اطراف رو و هرگاه در وجه تری نباشد باید وضو را از سر بگیرد و جایز نیست وارد نمودن مسح کشیدن بتمام الاحوط بلکه از بالا بگیرد و پایین آید و جریان آب در هنگام مسح مضر نیست خواه ببرد هرگاه قصد مسح نماید نه آنکه قصد غسل نماید دوم در آلت مسح است که باطن دست راست است از هر موضعی از سر انگشت که بوده باشد اگرچه سر انگشت‌ها نبوده باشد و تفاوت نمیکند در این باب طول انگشت و عرض انگشت پس هرگاه انگشت را بطول بگذارد و مسح بکشد جایز است و لازم است که مسح از باطن دست از ابتدای کف دست زده باشد تا سر انگشت هر موضعی از آن باشد و جایز است مسح کردن به بالای آن از ذراع دست و هرگاه باطن دست راست خشکیده باشد در هنگام مسح رطوبت دارد باشد آن رطوبت را [illegible] که نتواند به ظاهر دست یعنی پشت دست رطوبت داشته باشد و هرگاه ممکن نشود اکتفا نماید بمسح کردن تواند از پشت دست باطن دست بیاورد و مسح سر نماید و هرگاه ظاهر و باطن هر دو خشکیده باشد از ذراع الا از ظاهر دست واحتیاطاً اعاده وضو نماید و هرگاه ظاهر و باطن هر دو خشکیده باشد از رطوبت نماید و مسح نماید سیم در آن قدر از سر است که باید مسح نماید و آن طول سر است از طرف وجه و فرق نمیکند در این باب مابین آنکه سر بی‌مو باشد یا با مو دو واجب نیست بلکه راجح نیست که رطوبت را به بشره برساند بلکه هرگاه موی زیادی در سر داشته باشد همان قدر که مسح روی موی را نماید کافی است و لکن باید موی موی پیش سر باشد که هرگاه جمع کرده باشد در پیش سر موی پشت سر را کافی نیست جایز نیست مسح بر آن چنانکه هرگاه جمع کرده باشد موی بلند را در پیش سر باز

جایز کواه بود مسح بر آن مگر آنکه موی متصل به پیش سر [illegible]

وَنَه از طرف راست
وَنَه از طرف چپ

و لکن احتیاط در این است که با انگشت‌ها مسح نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

جایز کواه بود مسح بر آن مگر آنکه موی متصل به پیش سر مخصوص مسح شود و احوط آن است که مخصوص کند مسح را به پیش سر کران را ناصیه بگویند نه موی دو طرف پیش و پس سر و اما مقدار آنچه مسح بر آن کافی واقع میشود پس افضل بلکه احوط آن است که بقدر سه انگشت عرض بوده باشد بر طول سر اگرچه مسح بیک انگشت بوده باشد و هرگاه بقدر چهار انگشت عرض مسح کند جمع اقوال علما عامل بوده است اگرچه قدر واجب همان مسح است و لازم نیست که عین آب منتقل شود از دست بسر بلکه همان قدر که رطوبت آن سرایت بسر کند کافی است و همچنین است حال در مسح پا و لازم نیست در مسح سر و پا آنکه خشک باشد هنگام مسح کشیدن خصوصاً در سر که خلاف در آن شده است و احوط آن است که رطوبت با ترشح در رطوبت ممنوع باشد اگرچه لازم نیست بحث چهارم در مسح دو پا است و آن واجب است اجماعاً و کلام ایضاً در این مقام نیز در سه امر است اول در قدر مسح است از جهة عرض و کفایت در آن مستحب نیست قدر که بگویند مسح نمود اگرچه بیک انگشت بوده باشد بلکه هرگاه نصف انگشت شود باز صحیح و جایز است و بهتر آن است که بقدر سر انگشت بوده باشد یا بتمام دست و واجب است که تری دست از آب وضو باشد و هرگاه دست از آب وضو خشک شود لازم است مسح نماید و جایز نیست از آب خارج مسح نماید و هرگاه دست از آب وضو خشک شود و جایز نیست از آب مواضع وضو که غسل آن موضع را نموده است [illegible] بگیرد و مسح نماید و جایز نیست که در عوض مسح غسل نماید اگرچه عیب داشته باشد هرگاه بقصد مسح آب جاری در موضع مسح شود پس هنگام مسح قصد مسح نماید اگرچه آب دست بقدری باشد که بر موضع مسح جاری شود و لازم نیست و احوط آن است که مسح را از سر انگشتان پا به بالا بکشد اورد نه عکس آن اگرچه اقوی جواز عکس است دوم در آلت مسح است پس آنچه با او مسح میکند و آن باطن دو دست است و در حالت اختیار جایز نیست مسح کردن از پشت دست مگر آنکه مانعی داشته باشد که نتواند از باطن دست مسح نماید در آن وقت جایز است مسح بظاهر دست نماید چنانکه هرگاه نتواند بظاهر نیز مسح نماید در آن وقت جایز است که از ذراع مسح نماید و مستحب است که مسح بتمام دست باشد نه با انگشت تنها و آیا واجب است که مسح پای راست از دست راست و مسح پای چپ از دست چپ بوده باشد یا نه ظاهر عدم وجوب است

بسم الله الرحمن الرحیم

پس احتیاط در این است که پای راست را از دست راست و پای چپ را از دست چپ مسح نماید [illegible] در
ممسوح است ولکن یعنی آنچه را مسح میکنند از دو پا و آن روی دو پاست از سر انگشتان تا بمفصل
یعنی روی پا [illegible] استخوان ساق بین تا اقرب روی پا و واجب است که استیعاب طولی بین از سر انگشتان
تا اقرب روی پا را مسح کند اگر چه [illegible] یا کمتر باشد [illegible] اگر چه مسمی آن است که با
کف دست باشد و واجب است که ممسوح بشره پا باشد و حائلی در بین نبوده باشد مگر در حالت ضرورت
و تقیه مثل سرمای شدید و تقیه و هرگاه سرما یا تقیه مرتفع شود واجب نیست اعاده اگر چه اولی
اعاده است و هرگاه قطع شود پای او [illegible] از قدم چیزی باقی مانده است واجب است مسح
آن و هرگاه چیزی باقی نمانده است ساقط میشود وجوب مسح فصل ثالث در شرایط صحت وضو است
و در آن چند بحث است بحث اول در ترتیب ما بین افعال وضو است یعنی واجب است اول شستن وجه
و بعد از آن شستن دست راست بعد از آن شستن دست چپ و بعد از آن مسح کردن سر و بعد از آن مسح کردن پای
راست بعد از آن مسح کردن پای چپ اگر چه در مسح کردن [illegible] جایز است لکن احتیاط
در ترتیب [illegible] و هرگاه خلاف ترتیب کند در وضو این بر چند قسم متصور است اول
آن است که در اول قاصد خلاف ترتیب است در این وقت باید وضو را استیناف و از سر گیرد
دوم آن است که در هنگام نیت قاصد ترتیب بود لکن سهواً یا جهلاً خلاف ترتیب نمود در اینجا وضو
فاسد نیست بلکه [illegible] که خلاف ترتیب کرده اعاده میکند مثلا هرگاه دست چپ را قبل از
دست راست شست برمیگردد و دست راست را میشوید و بعد دست چپ را و هکذا در مسح کردن
پای قبل از مسح سر و این حکم در صورتی است که [illegible] موالاة وضو بهم نخورد و هرگاه
موالاة بهم خورد مثل اینکه وقتی متذکر شد که اعضا خشکیده است در این صورت واجب است اعاده وضو
نماید و هرگاه رطوبت در عضو [illegible] باشد ولکن [illegible] در مسح اعاده همان عضو که خلاف ترتیب [illegible]
کرده و مابعد [illegible] مثل اینکه مسح پا را قبل از مسح سر نمود و وقتی متذکر شد که
در دست رطوبتی باقی نمانده است بلکه در اعضاء [illegible] رطوبت باقی است کفایت میکند که اخذ
رطوبت از موضع مغسول نماید و مسح سر نماید بعد از آن مسح پاها نماید اگر چه از ریش و ابروها باشد

متذکر شد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و همچنین حال هرگاه شستن عضوی را فراموش نمود تا اینکه داخل عضو دیگر شد سیم آن است که خلاف ترتیب عمداً
در اثناء وضو نمود باز ظاهر است که وضو از این جهت فاسد نشود بلکه مادام که موالاة بهم نخورده
است اعاده کند همان موضع را که خلاف ترتیب در آن کرده و مابعد بحث دوم در موالاة ما بین
افعال وضو است و آن شرط در صحت وضو است و مراد بموالاة آن است که هر عضوی را لاحق عضو سابق
بشوید بدون فاصله معتد بها [illegible] بلکه عرفاً متصل بهدیگر باشند و اما هرگاه مانعی از اتصال عرفی هم رسد
مثل اینکه آب در اثناء وضو تمام شود و از عضوی که باید غسل شود چیزی باقی باشد یا آنکه امری که ضرور
در آن باشد عارض شد یا فراموش کرد [illegible] بعضی اعضاء را یا مسح کردن بعضی را یا آنکه مانعی او را منع از اتمام
نمود پس هرگاه اعضای سابقه خشک شد لازم است وضو را از سر گیرد و هرگاه اعضای سابقه [illegible]
[illegible] نشده باشد استیناف لازم نیست بلکه وضوئی که [illegible] تمام نماید بحث سیم [illegible]
لازم است [illegible] غسل و مسح طاهر باشد نه قبل از آن [illegible]
در آن وقت [illegible] و هرگاه نجاستی عارض شود در اثناء وضو تطهیر آن عضو [illegible] را نماید قبل
از شروع [illegible] فاصله [illegible] موالاة نخواهد بود تا هرگاه طول دهد بقدریکه عرفاً اتصال افعال بهم خورد
استیناف نماید [illegible] اتمام است بعد اعاده مگر در جائیکه جفاف اعضاء حاصل شود که در آن صورت
لازم است استیناف نماید بحث چهارم در اباحه مکان وضو است اگر چه اظهر آن است که اباحه مکان شرط صحت
وضو نیست لکن احتیاط در اجتناب [illegible] بیان وضو و غسل و اما تیمم [illegible]
در مکان غصبی [illegible] و اما وضو [illegible] بلکه [illegible]
در فرش غصبی [illegible] در مکان غصبی است [illegible] و هرگاه محل ریختن آب وضو غصبی [illegible]
فصل چهارم در جمله احکام متعلقه بوضو است [illegible] اول آنکه هرگاه در موضع غسل یا مسح
شکستگی یا جراحتی یا دملی یا [illegible] از امراض بوده باشد که روی آن را البته باشند [illegible] دستمال و [illegible]
پس هرگاه ممکن است گشودن [illegible] که مشقت و ضرری در آن نبوده باشد واجب است گشودن [illegible]
بشره رسانیدن و هرگاه متعذر یا متعسر باشد مسح نماید روی دستمال [illegible] را و غسل [illegible]
و در غسل لازم نیست بلکه مسح کافی خواهد بود مطلقا و هرگاه [illegible] جبیره [illegible] از موضع [illegible]
یا موضع شکسته [illegible] بقدر ضرورت [illegible] کفایت میکند مسح بر آن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

موضع صحیح را و هرگاه در رسانیدن آب بنفس بشره ضرری مترتب نشود و نقصی در آن نباشد مثل آنکه عضو را
که بسته است بهمان حالت در ظرف آب فرو برد که آب به بشره برسد واجب است که ظاهر جبیره بشوید
در موضع مکسور یا مجروح یا متورم تا آنکه [illegible] باشد اگرچه باطن آن نجس بوده باشد چون و هرگاه ظاهر خون آلود
بوده باشد دستمال طاهری بر روی آن بنهد و مسح بر روی آن نماید اگرچه اکتفا بشستن اطراف فقط احتمال
قوی است لکن اوط آن است که ذکر شد و وجه ثبت کیفیت جبیره علی الاقوی و هرگاه عضو مکسور یا مجروح
مکشوف باشد و چیزی بر آن بسته نشده باشد پس اگر ضرری در غسل آن نباشد واجب است که آن موضع را غسل
نماید اگرچه مسح کردن بر آن ممکن باشد بنحوی که اقل غسل متحقق شود و هرگاه تمکن از این نبوده باشد یا آنکه آب
مطلقا بآن ضرر رساند اکتفا می نماید در این صورت بشستن اطراف آن موضع و وجه ثبت وضع کردن
جبیره بر آن موضع و مسح کردن بر آن اگرچه اوط آن است که علاوه بر غسل اطراف وضع چیزی که بر آن
موضع مجروح و مسح کند بر روی آن و اوط از همه آن است که تیمم هم از برای وضو نیز بعمل آورد اگرچه
این احتیاط واجب نیست لکن مراعات احتیاط اول مهما امکن اولی است و هرگاه ممکن باشد که عضو مجروح
یا نحو آن که مسح کند اصل بشره را حائل جبیره را مسح نماید اوط آن است که مسح نفس بشره را
نماید در صورتیکه پاک بوده است خصوص در صورتیکه مکشوف باشد و هرگاه [illegible] در
چشم بوده باشد که آب بآن ضرر رساند هرگاه تمکن از مسح باشد مسح نماید چشم را بر طرف
آب و احتیاطا تیمم نیز بعمل آورد و هرگاه مانع از استعمال آب سرمای شدید بوده باشد نه [illegible]
که هرگاه کشف موضع نماید برد و مشقت شدیده لاحق باشد در آن صورت تیمم نماید بدل از وضو
و هرگاه در موضع [illegible] یا دمل مرهمی بوده باشد که ازاله آن متعذر بوده است یا [illegible] ضرر [illegible] بوده است
حکم آن حکم جبیره خواهد بود و هرگاه موضع کسر یا جرح یا دمل [illegible] اول
جبیره و هرگاه شک کند در [illegible] عمل بر طبق آن نماید [illegible]
جستجو نماید که آیا ضرر میرساند یا خیر هرگاه بعد از [illegible] شک [illegible] عمل بحکم جبیره نماید
مسح نماید بر روی جبیره و هرگاه وضوء جبیره گرفت و بعد معلوم شد که عضو صحیح بوده است احکام وضو
پس هرگاه وقت باقی باشد اعاده وضو نماید و هرگاه وقت خارج [illegible] صحیح است

اعم

بسم الله الرحمن الرحیم

اعم از آنکه نماز کرده باشد یا نکرده باشد پس هرگاه نماز کرده باشد واجب است اعاده وضوء و نماز و جایز است
در مسح جبیره تجدید آب بلکه آب از خارج برداشته مسح جبیره نماید و لازم نیست تکرار اعضای غسل
عضو صحیح مسح نماید چنانکه در مسح وضوء لازم است [illegible] و لازم نیست در مسح جبیره
اینکه بنحوی باشد که غسل متحقق شود بلکه مسح برطوبت آب جایز است اگرچه کاری بر جبیره باشد
چنانکه در [illegible] باشد و هرگاه جبیره باشد بمحل وضوء چیزی که ازاله آن [illegible] غسل
باشد مثل قیر و نحو آن مسح بر روی آن نماید و احتیاط در این است که این مسح بنحوی باشد که [illegible]
باشد نیز بنحوی باشد که غسل بر آن صدق نماید و اوط آن است که در این صورت تیمم نیز بعمل آورد
و اینکه وضوء واجب است در جبیره [illegible] وضوء مستحب و نیز [illegible] وضوء است غسل اعم از آنکه
واجب باشد یا مستحب پس مسح می نماید [illegible] که برای غسل واجب [illegible] بوده باشد یا مستحب
بر روی جبیره و اینکه همراه است دوم از احکام وضو آن است که هرگاه کسی را ناخوشی بنحوی بوده باشد
[illegible] منقطع نشود از برای هر نماز یک وضوء بسازد و در هنگام نماز آلت را در کیسه که [illegible]
که [illegible] و مانع سرایت بشود و [illegible] نیز اگر تواند [illegible] غسل [illegible]
پس هر وقت [illegible] اگرچه در اثناء نماز بوده باشد وضوء در اثناء نماز بگیرد و نماز
را تمام نماید و هرگاه متصل باشد [illegible] مسلوس خواه بول از [illegible] یک وضو بگیرد
و از برای حفظ [illegible] کهنه همراه بردارد در موضع غائط [illegible]
و هرگاه بیاید برای [illegible] زمان فرصتی که وضوء و نماز را گنجایش داشته باشد صبر نماید تا زمان فرصت
سیم آن است که [illegible] هرگاه شک کند که آیا وضوء گرفته یا نه واجب است وضوء بگیرد [illegible]
مظنه کند [illegible] شک باشد و هرگاه این
شک عارض شد در اثناء نماز در همان وقت وضوء بگیرد و نماز را تمام نماید و اوط اعاده نماز است
خصوصا هرگاه [illegible] اگر در این صورت [illegible]
که اتمام نماز [illegible] احتیاط [illegible] و هرگاه [illegible]
عارض شود بعد از نماز [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

انچه ذکر شده از مسائل

در مبحث وضوء احکام بیت الخلاء و بعض مسائل مثل انکه وضوء واجب در ذمه داشته باشد وضوء مستحب بجا آورد و وضوء از تمامی یا بعض در از تماس جواز تماس در ردی تنها ذکر شده و بعض از شرائط و چند مسئله

در مسح و چند مسئله در جبیره و بعض از شرائط صحت وضوء هست که در اواخر مبحث که در شرائط صحت وضوء هست مثل خود بجا آوردن و پاک بودن آب وضوء و مطلق بودن و مباح بودن

آن و تنگ بودن وقت بجهة وضوء و نظر کردن اجنبیه و شرائط صحت غسل مثل پاک

اعضاء و رفع مانع و ترتیب و موالات که در واجبات ذکر شده که در پایین ذکر شده غسل نفاس و الثی صفه

در تیمم ملبس شدن آلت بیرون آوردن آب از جا مثلا خود بجا آوردن در تیمم در نجاسات

احکام دندان زنده و هم چنین جوشیدن گشنیز ذکر شده و در مطهرات احکام انها

و تفصیل بعضی مطهرات مثل تبعیه و زوال عین از بواطن و بعض [illegible]

انچه مرقوم فرموده در اجزاء فروعات
ان خیلی خوب است و مناسب بود
با انها این فروعات در این صفحه و ظهر
ان نوشته شود بلکه بعضی لازم است
مثل ما فی شرائط صحت وضو

بسم الله الرحمن الرحیم

در تقدیم و تاخیر اعضاء دیگری و جهی نیست در این صورت وضوء باطل و حاجز ان است که اگر قطع کرده باشد عضوی از اعضاء وضوء را نشسته یا مسح نکرده است باید ان عضو را بشوید یا مسح نماید هرگاه از اعضاء مسح برده باشد و بعد از ان موضع نیز اعاده نماید تا تحصیل ترتیب در افعال وضوء بکند این در صورتی است که فصل زیاد در بین نبوده باشد بهم نرسیده که اعضاء سابقه خشکیده باشد و الا لازم است که استیناف وضوء نماید و هرگاه شک کند که ایا ان موضع را شسته است یا مسح نموده است یا نه در ان صورت نیز لازم است که عضو مشکوک فیه را بشوید یا مسح نماید اعم از اینکه داخل عضو دیگر شده باشد یا نه مادام که از وضوء فارغ نشده و هرگاه از وضوء فارغ شده باشد یا داخل شغل دیگر شده باشد ان شک را اعتباری نیست و همچنین است هرگاه [illegible] باشد

و هرگاه در همان محل [illegible] نشسته باشد [illegible] ان وقت شک کند اقرب این است که وضوء صحیح باشد اگرچه احتیاط در این است که همان موضع مشکوک فیه و مابعد را اعاده نماید

پنجم ان است که هرگاه موضع را نشسته وضوء باطل است و هرگاه [illegible] مطلق اعم از انکه عمدا یا سهوا بلکه جهلا باشد هرگاه موضع را نشسته باشد اگرچه احتیاط در این مقام در اعاده وضوء است بلکه هرگاه این احتیاط را در ترک غسل [illegible]

ششم ان است که متیقن است بجهة وضوء [illegible] خصوصا هرگاه وقت نماز دیگر داخل شده [illegible] هرگاه قطع بهم رساند که عضوی از وضوء را در یکی از این دو وضوء فراموش کرده و نشسته است [illegible]

پس [illegible] این است که هرگاه [illegible] بلکه نیت قربة وضوء صحیح خواهد بود [illegible]

[illegible] اعاده ان لازم نیست و هرگاه [illegible] لازم است [illegible] اعاده نماید [illegible] هرگاه [illegible] اعاده [illegible] نماز [illegible] وضوء [illegible]

و اولی این است که بنا [illegible] که ایا وضوء [illegible] اولی است [illegible]

[illegible] وضوء [illegible] و [illegible] ممکن است [illegible]

کردن وضوء اولی است پس ممکن است گفته شود که اعاده لازم نیست و لکن [illegible] در [illegible]

[illegible] لازم است که در هر صورت اعم از انکه نماز کرده باشد یا نه [illegible] اعاده وضوء [illegible]

و [illegible] هر دو را نماید [illegible] نماز [illegible] وضوء [illegible]

فصل پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل پنجم در مستحبات وضو است و این منقسم میشود به سه قسم قسم اول در مستحبات قبل از شروع در افعال وضو است

و آن چند امر است اول مسواک کردن است و ثواب آن بسیار است بلکه در بعض اخبار ... حتی آن مذکور شده و بهتر آن است که ... بوده باشد و جایز است مسواک کردن با انگشت ...

... سواک کردن در حمام و در بیت الله دوم آن است که هر گاه وضو ... و از او میت ... در جانب راست بگذارد و هر گاه ... سیم آن است که روی بقبله ... چهارم آن است که ...

بسم الله بگوید و بهتر آن است که بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین ...

بسم الله الرحمن الرحیم

در نواقض وضو ...

در واجبات وضو ...

در شرائط وضو ...

بسم الله الرحمن الرحیم

هفتم آن است که در احکام شستن دو دست ابتدا کند به پشت دست از آرنج این در حق مرد است و در حق زنان مستحب است ابتدا کند بباطن دست این در غسله اول است و اما در غسله ثانیه چنانچه گفته‌اند عکس کنند یعنی مرد ابتدا بباطن کند و زن ابتدا بظاهر دست بکند هشتم آن است که مستحب است در احکام شستن دست بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و بگوید در احکام شستن دست چپ اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران و بگوید احکام مسح سر اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک وعفوک و بگوید هنگام مسح رجلین اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام و هر گاه بعد از فراغ از هر عضوی بگوید [illegible] است قسم سیم در مستحبات بعد از وضوء است و آن نیز چند امر است اول آن است که بگوید بعد از فراغ از وضوء الحمد لله رب العالمین و نیز مستحب است که بگوید اللهم انی اسئلک تمام الوضوء وتمام الصلاة وتمام رضوانک والجنة [illegible] آن است که بخواند آیة الکرسی را بعد از وضوء و قرائت انا انزلناه نیز [illegible] است [illegible] وضوء سیم آن است که دست خود را [illegible] تا خود خشک شود اگر چه [illegible] باشد بلکه بعضی نیز [illegible] دانسته‌اند هشتم در بعض مکروهات متعلقه بوضوء است اول آن است که مکروه است آب وضوء مشمس [illegible] و اما خصوص [illegible] مکروهات وضوء [illegible] تقلیل [illegible] حوض [illegible] است [illegible] اطلاع [illegible] اختصاص [illegible] تقلیل [illegible] آب [illegible] علما [illegible] آن است که مکروه است وضوء [illegible] که در آن [illegible] چهارم [illegible] وضوء [illegible] در مسجد [illegible] وضوء [illegible] حوض [illegible] در خارج مسجد [illegible] سیم مکروه است استعانت از دیگری بجهت [illegible] وضوء [illegible] در آب ریختن بدست [illegible] حکم [illegible] ظاهر میشود که جایز است آب ریختن دیگری [illegible] و خود بشوید [illegible] غسل اگر چه مکروه است فصل پنجم در تعداد وضوءات واجبه و مندوبه است اما وضوءات واجبه پس [illegible] چند عدد است اول وضوء بجهت صلوة واجبه دوم وضوء است بجهت طواف واجب سیم وضوء [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] غسل جنابت [illegible] غسل حیض و نفاس [illegible] چهارم وضوء است که بجهت مس کتابت قرآن هر گاه مس واجب شود مثل اینکه [illegible] قرآن [illegible] باشد که بودن در آن موضع منافی با احترام قرآن باشد پنجم وضوئی است که بجهت [illegible] کرده باشد [illegible] و اما وضوءات مستحبه پس آن بر حسب آنچه یافته شد بر دو [illegible] قسم است قسم اول وضوئی است که بجهت [illegible] غایات چند مستحب است [illegible] کجا [illegible] و [illegible] وضوءات اول وضوء است بجهت نماز نافله [illegible] اگر چه [illegible] وضوء شرط صحت نماز نافله [illegible] بدون آن جایز نیست دوم وضوء بجهت طواف مستحب سیم وضوء بجهت [illegible] نماز [illegible] و طواف واجب چهارم وضوء بجهت قرائت قرآن است چه از روی قرآن بخواند چه از حفظ چه یک سوره باشد چه [illegible] پنجم وضوء [illegible] قرآن است ششم وضوء بجهت نماز [illegible] هفتم وضوء بجهت زیارت قبور انبیاء و ائمه علیهم السلام بلکه زیارت قبور صلحاء و [illegible] هشتم وضوء بجهت [illegible] وضوء [illegible] جایز [illegible] دیگر [illegible] وضوء بجهت [illegible] یا [illegible] از برای [illegible] غسل [illegible] وضوء بجهت [illegible] یازدهم وضوء [illegible] دوازدهم وضوء [illegible] اداده [illegible] در [illegible] سیزدهم وضوء بجهت [illegible] هر گاه [illegible] وضوء بجهت خوردن طعام و بعد از خوردن [illegible] و اما [illegible] آن است که [illegible] وضوء [illegible] باشد اگر چه [illegible] وضوء [illegible] خوردن [illegible] وضوء [illegible] وضوء بجهت [illegible] در شب زفاف بر عروس و [illegible] وضوء بجهت اذان [illegible] اگر چه [illegible] بالصلوة باشد مثل اذان [illegible] بجهت اعلام بدخول وقت [illegible] و [illegible] وضوء شرط [illegible] و هر گاه [illegible] وضوء [illegible] وضوء بجهت طلب [illegible] حاجت است بلکه ظاهر میشود که وضوء [illegible] حاجات [illegible] بلکه از هر که [illegible] وضوء [illegible] وضوء [illegible] چهارم وضوء است بجهت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ودران دو مقام است مقام اول در اعمال واجبه است

باب دوم در اعمال است و دران چند فصل است فصل اول در غسل جنابت است